



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
الصلوة
والسلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تکالیف پندگان
نسبت به

بزرگوار

امام زمان

پروگرافته از کتاب مستوفی السکاک



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تکالیف بندگان نسبت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

نویسنده:

محمد تقی موسوی اصفهانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
تکالیف بندگان نسبت به امام زمان علیه السلام	۱۲
مشخصات کتاب	۱۲
اشاره	۱۳
اشاره	۲۳
مقدمه ناشر	۲۳
وظایف بندگان نسبت به آن حضرت	۲۵
وظایف بندگان نسبت به آن حضرت	۲۵
اول: تحصیل شناخت صفات و آداب و ویژگی های آن جناب	۲۵
اول: تحصیل شناخت صفات و آداب و ویژگی های آن جناب	۲۵
اگر دلیل عقل	۲۵
و اگر دلیل نقل	۲۵
توجه	۲۸
دوم: رعایت ادب نسبت به یاد او	۳۵
دوم: رعایت ادب نسبت به یاد او	۳۵
گونه اول	۳۶
گونه دوم	۳۶
گونه سوم	۳۷
گونه چهارم	۳۷
گونه پنجم	۳۸
گونه ششم	۳۸
گونه هفتم	۵۶
سوم: از وظایف بندگان نسبت به آن حضرت علیه السلام	۷۹
اشاره	۷۹
سوم: از وظایف بندگان نسبت به آن حضرت علیه السلام	۷۹
اول - عقل	۷۹
دوم - نقل	۸۰
چهارم: محبوب نمودن او در میان مردم	۸۵
پنجم: انتظار فرج و ظهور آن حضرت علیه السلام	۸۵
پنجم: انتظار فرج و ظهور آن حضرت علیه السلام	۸۵
مبحث یکم - فضیلت انتظار و ثواب منتظر و انتظار پیغمبران و امامان نسبت به این امر	۸۶
مبحث دوم - در وجوب انتظار حضرت قائم علیه السلام بر همه افراد	۱۰۱
مبحث سوم - معنی انتظاری که در این اخبار به آن امر گردیده است	۱۰۵
مبحث چهارم - آیا در انتظار قصد قربت شرط است یا نه؟	۱۰۶
مبحث پنجم - در بیان حکم ضد انتظار یعنی ناامیدی	۱۱۱
ششم: اظهار اشتیاق به دیدار آن بزرگوار	۱۲۱
هفتم: ذکر مناقب و فضایل آن حضرت علیه السلام	۱۲۵
هشتم: اندوهگین بودن مؤمن از فراق آن حضرت علیه السلام	۱۲۷
نهم: حضور در مجالس فضایل و مناقب آن حضرت علیه السلام	۱۳۱
دهم: تشکیل مجالس ذکر مناقب و فضایل آن حضرت علیه السلام	۱۳۵

۱۳۷	یازدهم و دوازدهم: سرودن و خواندن شعر در فضایل
۱۳۸	سیزدهم: قیام، هنگام یاد شدن نام یا القاب آن حضرت علیه السلام
۱۴۰	چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم: گریستن و گریانبیدن و خود را به گریه کنندگان شبیه نمودن بر فراق آن حضرت علیه السلام
۱۵۴	هفدهم: درخواست معرفت امام عصر علیه السلام از خداوند - عزوجل
۱۵۸	هجدهم: تداوم درخواست معرفت آن حضرت علیه السلام
۱۶۰	نوزدهم: مداومت به خواندن دعای غریق
۱۶۱	بیستم: دعا در زمان غیبت آن حضرت علیه السلام
۱۶۲	بیست و یکم: شناختن علامت های ظهور آن حضرت علیه السلام
۱۶۲	بیست و یکم: شناختن علامت های ظهور آن حضرت علیه السلام
۱۶۲	دلیل عقل
۱۶۳	دلیل نقل
۱۷۴	تصدیق بعضی نشانه ها
۱۷۵	بیست و دوم: تسلیم بودن و عجله نکردن
۱۷۵	بیست و دوم: تسلیم بودن و عجله نکردن
۱۷۵	بخش اول: در بیان قسمتی از روایات رسیده از امامان
۱۸۶	بخش دوم: در بیان گونه های عجله مذموم و آنچه از مفاسد بر آن مترتب می شود و اینکه سبب کفر و الحاد است
۱۸۶	بخش دوم: در بیان گونه های عجله مذموم و آنچه از مفاسد بر آن مترتب می شود و اینکه سبب کفر و الحاد است
۱۸۶	گونه اول
۱۸۷	گونه دوم
۱۸۷	گونه سوم
۱۸۸	گونه چهارم
۱۸۸	گونه پنجم
۱۸۹	گونه ششم
۱۹۰	گونه هفتم
۱۹۰	گونه هشتم
۱۹۱	گونه نهم
۱۹۳	گونه دهم
۱۹۳	گونه یازدهم
۱۹۴	گونه دوازدهم
۱۹۴	گونه سیزدهم
۱۹۵	گونه چهاردهم
۱۹۹	بیست و سوم: صدقه دادن به نیابت از آن حضرت علیه السلام
۱۹۹	بیست و سوم: صدقه دادن به نیابت از آن حضرت علیه السلام
۲۰۲	توجه و راهنمایی
۲۰۲	یکم
۲۰۳	دوم
۲۱۱	بیست و چهارم: صدقه دادن به قصد سلامتی
۲۱۲	بیست و پنجم و بیست و ششم: حج رفتن به نیابت از آن حضرت و فرستادن نایب که از طرف آن جناب حج کند
۲۱۸	بیست و هفتم و بیست و هشتم: طواف بیت الله الحرام به نیابت از امام علیه السلام و نایب ساختن دیگری تا از طرف آن حضرت طواف نماید
۲۲۰	بیست و نهم: زیارت مشاهد رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام به نیابت از مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف -
۲۲۳	سی ام: استحباب اعزام نایب

۲۲۳	سی و یکم: سعی در خدمت کردن به آن حضرت علیه السلام
۲۲۳	سی و یکم: سعی در خدمت کردن به آن حضرت علیه السلام
۲۲۵	یکی
۲۲۵	دوم
۲۲۶	سوم
۲۲۷	چهارم
۲۲۷	پنجم
۲۲۸	ششم
۲۲۸	هفتم
۲۲۹	هشتم
۲۳۰	چند نکته
۲۳۰	چند نکته
۲۳۰	اول
۲۳۲	دوم
۲۳۳	سوم
۲۳۴	سی و دوم: اهتمام ورزیدن به یاری آن جناب علیه السلام
۲۳۴	سی و دوم: اهتمام ورزیدن به یاری آن جناب علیه السلام
۲۳۵	مطلب اول
۲۳۵	مطلب دوم
۲۳۶	مطلب سوم
۲۳۷	توجه
۲۳۸	سی و سوم: تصمیم قلبی بر یاری کردن آن جناب در زمان حضور و ظهور او - عجل الله فرجه
۲۴۲	سی و چهارم: تجدید بیعت با آن حضرت علیه السلام (بعد از فرائض همه روزه و هر جمعه)
۲۴۲	سی و چهارم: تجدید بیعت با آن حضرت علیه السلام (بعد از فرائض همه روزه و هر جمعه)
۲۴۳	مبحث اول: معنی بیعت در لغت و شرع
۲۴۸	مبحث دوم: در حکم بیعت
۲۴۹	تجدید بیعت در هر روز
۲۵۱	دعای عهد
۲۵۵	تجدید بیعت در هر جمعه
۲۵۶	حکم بیعت به معنی دوم
۲۷۲	روشنگری دیگری راجع به بیعت
۲۷۲	روشنگری دیگری راجع به بیعت
۲۷۴	اول
۲۷۵	دوم
۲۷۵	سوم
۲۷۵	چهارم
۲۷۵	پنجم
۲۷۶	ششم
۲۷۶	هفتم
۲۷۷	هشتم
۲۷۷	نهم

۲۷۸	دهم
۲۷۹	سی و پنجم: صله آن حضرت علیه السلام به وسیله مال
۲۷۹	سی و پنجم: صله آن حضرت علیه السلام به وسیله مال
۲۸۵	توضیح
۲۸۶	دو نکته
۲۸۶	دو نکته
۲۸۷	نکته اول
۲۸۸	نکته دوم
۲۸۹	سی و ششم: صله شیعیان و دوستان صالح امامان علیهم السلام
۲۹۰	سی و هفتم: خوشحال کردن مؤمنین
۲۹۱	سی و هشتم: خیرخواهی برای آن حضرت علیه السلام
۲۹۱	سی و هشتم: خیرخواهی برای آن حضرت علیه السلام
۲۹۵	یادآوری
۲۹۵	توضیح و بیان
۲۹۷	وجه اول
۲۹۸	وجه دوم
۲۹۹	وجه سوم
۲۹۹	وجه چهارم
۳۰۰	تنقیح مطلب و تذکر
۳۰۱	سی و نهم: زیارت کردن آن حضرت علیه السلام
۳۰۱	چهل: دیدار مؤمنین صالح و سلام کردن بر آنان
۳۰۱	چهل و یکم: درود فرستادن بر آن حضرت علیه السلام
۳۰۵	چهل و دوم: هدیه کردن ثواب نماز به آن جناب علیه السلام
۳۰۶	چهل و سوم: هدیه نماز مخصوص
۳۰۶	چهل و سوم: هدیه نماز مخصوص
۳۰۸	نماز هدیه به امیر المؤمنین علی علیه السلام
۳۰۸	هدیه به فاطمه زهرا علیها السلام
۳۰۸	هدیه به امام حسن علیه السلام
۳۰۸	هدیه به امام حسین علیه السلام
۳۰۹	هدیه به امام علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام
۳۰۹	هدیه به امام محمد بن علی (باقر) علیه السلام
۳۰۹	هدیه به امام جعفر بن محمد (صادق) علیه السلام
۳۰۹	هدیه به امام موسی بن جعفر (کاظم) علیه السلام
۳۱۰	هدیه به امام علی بن موسی (رضا) علیه السلام
۳۱۰	هدیه به امام محمد بن علی (جواد) و امام علی بن محمد (هادی) و امام حسن بن علی (عسکری) - علیهم السلام
۳۱۳	چهل و چهارم: نماز هدیه به آن حضرت به گونه مخصوص در وقت معین
۳۱۴	چهل و پنجم: اهداء قرائت قرآن به آن حضرت علیه السلام
۳۱۶	چهل و ششم: توسل و طلب شفاعت از خداوند
۳۱۸	چهل و هفتم: دادخواهی و توجه نمودن و عرض حاجت بر آن حضرت علیه السلام
۳۲۲	چهل و هشتم: دعوت کردن مردم به آن حضرت علیه السلام
۳۲۲	چهل و هشتم: دعوت کردن مردم به آن حضرت علیه السلام

۳۳۱ اول
۳۳۲ دوم
۳۳۳ سوم
۳۳۷ چهل و نهم: رعایت حقوق آن حضرت و مواظبت بر ایای آن ها و رعایت وظایف نسبت به آن بزرگوار علیه السلام
۳۳۷ پنجاهم: خشوع دل هنگام یاد آن حضرت علیه السلام
۳۳۸ پنجاه و یکم: عالم باید علمش را آشکار سازد
۳۳۹ پنجاه و دوم: تقیه کردن از اشرار و مخفی داشتن راز از اغیار
۳۳۹ پنجاه و دوم: تقیه کردن از اشرار و مخفی داشتن راز از اغیار
۳۴۱ دسته اول
۳۴۲ دسته دوم
۳۴۲ دسته سوم
۳۴۲ دسته چهارم
۳۴۲ دسته پنجم
۳۴۳ دسته ششم
۳۴۵ دسته هفتم
۳۴۷ دسته هشتم
۳۴۸ پنجاه و سوم: صبر کردن بر اذیت و تکذیب و سایر محنت ها
۳۶۲ پنجاه و چهارم: درخواست صبر از خدای تعالی
۳۶۵ پنجاه و پنجم: سفارش یکدیگر به صبر
۳۶۸ پنجاه و ششم: پرهیز از مجالسی که نام آن حضرت علیه السلام
۳۷۳ پنجاه و هفتم: تظاهر یا ستمگران و اهل باطل
۳۷۴ پنجاه و هشتم: ناشناس ماندن و پرهیز از شهرت یافتن
۳۷۹ پنجاه و نهم: تهذیب نفس
۳۸۰ شصت: اتفاق و اجتماع بر نصرت آن حضرت علیه السلام
۳۸۱ شصت و یکم: متفق شدن بر توبه واقعی
۳۸۲ شصت و دوم و شصت و سوم: پیوسته به یاد آن حضرت بودن و به آدابش عمل کردن
۳۸۲ شصت و دوم و شصت و سوم: پیوسته به یاد آن حضرت بودن و به آدابش عمل کردن
۳۸۴ تذکر و راهنمایی
۳۸۹ شصت و چهارم: دعا به درگاه الهی برای جلوگیری
۳۹۰ شصت و پنجم: این که بدنت نسبت به آن جناب عجل الله فرجه خاشع باشد
۳۹۳ شصت و ششم: مقدم داشتن خواسته
۳۹۴ شصت و هفتم: احترام کردن نزدیکان و منسوبین به آن حضرت علیه السلام
۳۹۵ شصت و هشتم: بزرگداشت اماکنی که به قدوم آن حضرت علیه السلام زینت یافته اند
۳۹۵ شصت و هشتم: بزرگداشت اماکنی که به قدوم آن حضرت علیه السلام زینت یافته اند
۳۹۶ میبحث اول: ماییم شعائر و اصحاب
۳۹۶ میبحث اول: ماییم شعائر و اصحاب
۳۹۶ وجه اول
۴۰۰ وجه دوم
۴۱۸ توجه و تحقیق در معنی فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام «ماییم شعائر و اصحاب»: بدان که در این حدیث چند وجه محتمل است: یکی: این که اشاره باشد به آنچه در دعای شب نیمه شعبان وارد شده که امامان علیهم السلام اصحاب حشر و نشر می باشند. و از امیرمؤمنان علیه
۴۱۸ میبحث دوم: در بیان چگونگی تعظیم آن مواقف و مشاهد
۴۱۸ میبحث دوم: در بیان چگونگی تعظیم آن مواقف و مشاهد

۴۱۹	گونه اول
۴۱۹	گونه دوم
۴۲۲	توجه
۴۲۳	دنباله ای از بحث
۴۲۵	شصت و نهم و هفتادم: وقت ظهور را تعیین نکردن و تکذیب وقت گذاران
۴۲۵	شصت و نهم و هفتادم: وقت ظهور را تعیین نکردن و تکذیب وقت گذاران
۴۳۱	توضیح
۴۳۱	مطلب اول
۴۴۶	تنقه و توضیح
۴۵۲	گونه اول
۴۵۳	گونه دوم
۴۶۰	توجه
۴۷۰	توجه و تنقه مطلب
۴۷۰	دنباله ای از بحث در تأیید مطلب
۴۷۱	هفتاد و یکم: تکذیب کردن مدعیان نیابت خاصه از آن حضرت علیه السلام در زمان غیبت کبری
۴۷۱	هفتاد و یکم: تکذیب کردن مدعیان نیابت خاصه از آن حضرت علیه السلام در زمان غیبت کبری
۴۷۳	مطلب اول
۴۷۴	توجه
۴۸۷	تنقه ای بر سود
۴۸۹	دو نکته
۴۹۱	هفتاد و دوم: درخواست دیدار آن حضرت با عاقبت و ایمان
۴۹۱	هفتاد و دوم: درخواست دیدار آن حضرت با عاقبت و ایمان
۴۹۴	تذکر
۴۹۴	تنقه ای بر سود
۵۱۲	هفتاد و سوم: اقتدا و تأسی جستن به اخلاق و اعمال آن حضرت علیه السلام
۵۱۲	هفتاد و سوم: اقتدا و تأسی جستن به اخلاق و اعمال آن حضرت علیه السلام
۵۱۲	توضیح
۵۲۶	هفتاد و چهارم: حفظ زبان از غیر یاد خداوند و مانند آن
۵۲۶	هفتاد و چهارم: حفظ زبان از غیر یاد خداوند و مانند آن
۵۲۸	توضیح
۵۳۱	اول
۵۳۳	دوم
۵۳۳	سوم
۵۳۴	چهارم
۵۳۵	پنجم
۵۴۱	توجه و توجیه
۵۴۱	میبحث اول
۵۴۲	میبحث دوم
۵۴۲	میبحث سوم
۵۵۷	مسأله دیگر
۵۵۸	هفتاد و پنجم: نماز آن حضرت - عجل الله فرجه -

۵۵۸	هفتاد و پنجم: نماز آن حضرت - عجل الله فرجه -
۵۶۵	توجه و توجه ای پرسود -
۵۶۶	هفتاد و هشتم: گریستن در مصیبت مولایمان شهید مظلوم -
۵۶۸	هفتاد و هفتم: زیارت قبر مولایمان امام حسین علیه السلام -
۵۷۲	هفتاد و هشتم: بسیار لعنت کردن بر بنی امیه در آشکار و پنهان -
۵۷۲	هفتاد و هشتم: بسیار لعنت کردن بر بنی امیه در آشکار و پنهان -
۵۷۵	توجه -
۵۷۷	هفتاد و نهم: اهتمام در ادای حقوق برادران دینی -
۵۸۵	هشتادم: مهتا کردن سلاح و اسب در انتظار ظهور آن جناب -
۵۸۵	هشتادم: مهتا کردن سلاح و اسب در انتظار ظهور آن جناب -
۵۸۵	مطلب اول -
۵۸۷	مطلب دوم -
۵۸۹	توضیح -
۵۸۹	دو نکته -
۵۹۳	توضیح -
۵۹۳	توجه -
۵۹۴	فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران -
۶۰۴	درباره مرکز -

تکالیف بندگان نسبت به امام زمان علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: اصفهانی محمدتقی ۱۲۶۲ - ۱۳۰۸.

عنوان قراردادی: مکیال المکارم فی فوائد الدعاء القائم. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: تکالیف بندگان نسبت به امام زمان (علیه السلام)/مؤلف محمدتقی موسوی اصفهانی؛ مترجم مهدی حائری قزوینی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: [۵۸۴] ص.

شابک: ۲۴۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۹۷۳-۰۱۰-۹؛ ۴۵۰۰۰ ریال چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۰۹۷۳۰-۱۰-۳:

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری.

یادداشت: چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۷.

موضوع: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- غیبت

موضوع: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم ۲۵۵ق -

موضوع: مهدویت -- انتظار

موضوع: دعاها

شناسه افزوده: حائری قزوینی مهدی ۱۳۳۴ - ، مترجم

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP۲۲۴/الف م۶۴۲۱۶۲۷۰۴۲۱۳۸۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی: م۸۵-۲۰۵۱۳

بسمه تعالی

السلام على القائم المنتظر و العدل المشتهر

در جهان امروز که با تبلیغ بی دینی و افکار انحرافی توسط مدعیان جهان تک قطبی و حقوق بشر دروغین، جوانان مسلمان و دیگر ادیان را به بیراهه می کشانند، امید به منجی موعود و مهدی منتظر، چراغ هدایت پویندگان راه حق و حقیقت خواهد بود. لذا بر آن شدیم کتاب گران سنگ مکیال المکارم در فوائد دعا برای حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - تألیف عالم فاضل مرحوم حضرت آیت الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی - رضوان الله علیه - که توسط حضرت حجه الاسلام والمسلمین حاج سید مهدی حائری قزوینی - زید عزه - ترجمه گردیده است، را در پنج جلد و موضوعات مختصر به زیور طبع بیاراییم. امید است در عصر کنونی که انقلاب اسلامی ندای رسای منادیان دین حق و اسلام ناب محمدی - صلی الله علیه وآله - را به گوش جهانیان رسانده و می رساند، انجام وظیفه ای کرده باشیم.

مدیریت انتشارات مسجد مقدس جمکران

وظایف بندگان نسبت به آن حضرت

وظایف بندگان نسبت به آن حضرت

از وظایف بندگان نسبت به آن حضرت علیه السلام

اول: تحصیل شناخت صفات و آداب و ویژگی های آن جناب

اول: تحصیل شناخت صفات و آداب و ویژگی های آن جناب

و نیز شناخت علائم حتمیه ظهور او علیه السلام به دلیل عقل و نقل لازم می باشد.

اما دلیل عقل

چون آن حضرت علیه السلام امامی است که اطاعتش فرض و واجب می باشد، و هر کس که اطاعتش واجب است باید صفاتش را شناخت، تا با شخص دیگری که مقام او را به دورغ و ستم مدعی گردد اشتباه نشود، بنابراین شناخت و دانستن صفات مولایمان حضرت حجت علیه السلام واجب است. و باید دانست که لازم است صفات خاص آن حضرت شناخته شود آنچه را که از غیر خودش جدا و تشخیص گردد، به گونه ای که بین مدعی راستگو و دروغگو فرق بگذارد، و این پوشیده نیست، و توضیح و بیان بیشتری برای این دلیل در بین گفتار ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

و اما دلیل نقل

شیخ صدوق از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام روایت آورده که فرمود: هر کس در چهار چیز شک کند به تمام آنچه خدای

- تبارک و تعالی - نازل فرموده کفر ورزیده است ... یکی از آن ها شناختن امام در هر زمان از جهت شخص و صفات او می باشد.

و نیز مؤید آن است آنچه در کتاب «کمال الدین» به سند خود از امام صادق علیه السلام از پدران او از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت آورده که بر منبر مسجد کوفه چنین خطبه خواند: خدایا! به درستی که زمین تو را حجتی بر آفرید گانت باید که آن ها را به دین تو هدایت کند، علم تو را به آنان بیاموزد، تا حجتت از بین نرود و پیروان اولیایت - پس از آن که به آن حجت هدایتشان فرمودی - گمراه نشوند، و [آن حجت] یا آشکار است که فرمانبرداری نشود، یا پنهان شده است که در انتظار [هنگام قیام و تشکیل حکومت جهانی اسلام] به سر می برد، اگر شخص او [در حال متارکه آنان با مخالفان] در حالی که مردم هدایت شده باشند از [نظر آن ها] غایب شود؛ (۱) علم او از آنان غایب نمی گردد، و آداب او در دل های مؤمنین بر جای می ماند، پس آن ها آداب او را به کار می بندند. (۲)

می گویم: آداب جمع داب است، و آن - چنان که در کتاب «قاموس» آمده - شأن و عادت می باشد، بنابراین یا معنی عبارت آن است که: ثبوت عادت و اوصاف پسندیده آن حضرت در دل های آنان سبب می گردد که به آنچه

ص: ۱۴

۱-۱. در بعضی نسخه ها: «فی حال هدنتهم» و در بعضی دیگر: «فی حال هدایتهم» آمده است. گرچه به نظر می رسد نسخه اول درست باشد، ولی در ترجمه هر دو نسخه منظور گردیده است {مترجم}.

۲-۲. کمال الدین، ۱/۳۰۲.

خوشایند آن جناب است عمل کنند - اگر لام برای تعلیل باشد - و یا بدین معنی است که: آداب آن حضرت در دل های مؤمنین ثبت گردیده، و آن ها اعمالی انجام می دهند که مانند آداب و اعمال شریف او است - که در این صورت لام به معنی باء خواهد بود - چنان که در بعضی از روایات آمده و مؤمنین در زمان غیبت امام عصر - عَجَلُ اللَّهِ فرجه الشریف - کارهای نیک را انجام می دهند تا به آداب آن جناب در آیند، و به صفات آن بزرگوار متّصف گردند، پس لام - بنابر این معنی - برای غایت و نتیجه است. و هر کدام از این دو معنی باشد مطلب را ثابت می کند این که ثبوت آداب و اخلاق آن حضرت در دل از صفات مؤمنین و لوازم ایمان است. و نیز شاهد بر آنچه گفتیم شدّت اهتمام پیغمبر و امامان علیهم السلام در هر زمان به بیان صفات و ویژگی های خاص آن حضرت است که او را حتی از امامان دیگر متمایز می نماید تا چه رسد به مردم دیگر، چنان که بر پژوهشگر پوشیده نیست، و این فقط بدین خاطر است که شناخت صفات و ویژگی های آن جناب بر همه مردم لازم است، و جهت آن ظاهر است و آن انگیزه های فراوان ریاست طلبان بر ادعای دروغین منصب آن جناب می باشد، و قوی ترین دلیل بر چیزی، تحقق یافتن آن است، بنابراین بر هر مؤمنی واجب است که امام زمانش را با صفات خاص و آداب مخصوصش بشناسد تا با ادعای شخص ملحدی که لایق آن مقام منبع نیست به شبهه نیفتد، و در دلش تردیدی راه نیابد.

و ما در این کتاب آنچه که برای خردمندان بسنده است در این باره

آورده ایم، بر تو باد که در بخش های کتاب، یک به یک دقت کنی و خداوند به راه راست هدایت می کند.

توجه

در آغاز این کتاب، بخشی را در مورد وجوب شناخت آن حضرت قرار دادیم، و در آن جا منظور، بیان وجوب شناخت شخص آن حضرت بود که باید نام و نسب شریفش را بشناسیم، و این که اعمال جز با معرفت امام علیه السلام تمام نمی گردد، و در این جا مقصود، اثبات وجوب شناخت صفات و آداب آن جناب فی الجمله می باشد، پس از این نکته غافل مباش. و بر وجوب شناخت مولایمان - صلوات الله علیه - به هر دو وجه اضافه بر آنچه گذشت - روایات و اخبار بسیاری دلالت می کند، از جمله:

۱- در اصول کافی به سند صحیحی از زراره از حضرت امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: امام خودت را بشناس که اگر او را شناختی بر تو زیان نرساند که این امر پیش بیفتد یا تأخیر یابد. (۱)

۲- و در همان کتاب به سند خود از فضیل بن یسار آورده که گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای - تبارک و تعالی -: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (۲)؛ روزی که هر مردمی را به امامشان فرا می خوانیم. پرسیدم، فرمود: ای فضیل! امام خود را بشناس که اگر امامت را شناختی پیش تر شدن این امر یا به تأخیر افتادن آن، بر تو زیان نرساند، و هر کس امام خود را بشناسد سپس پیش از آن که صاحب این امر قیام کند بمیرد، به منزله آن است که در

ص: ۱۶

۱-۳. اصول کافی، ۱/۳۷۱.

۲-۴. سوره اسراء، آیه ۷۱.

ارتش آن حضرت نشست به باشد، نه، بلکه به منزله کسی است که زیر پرچمش نشسته باشد. راوی گوید: بعضی از اصحاب آن حضرت گفتند: به منزله کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه وآله به شهادت رسیده باشد. (۱)

۳- و نیز در آن کتاب به سند صحیحی از فضیل بن یسار آورده که گفت: شنیدم حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس بمیرد در حالی که امامی نداشته باشد، مردنش مردن جاهلیت است، و هر آن که در حال شناختن امامش بمیرد او را زیان نرساند که این امر (= دولت آل محمد صلی الله علیه وآله) پیش تر شود یا به تأخیر افتد، و هر کس بمیرد در حالی که امامش را شناخته چنان است که در خیمه قائم علیه السلام با آن حضرت باشد. (۲)

۴- و در همان کتاب در خبر صحیحی از عمر بن ابان آمده که گفت: «شنیدم حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود: نشانه را بشناس که اگر علامت را نشناختی تو را ضرر نزنند آن که این امر جلوتر شود یا تأخیر افتد، به درستی که خدای - عزوجل - می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ»؛ روزی که هر مردمی را به امامشان فرا می خوانیم پس هر آن که امام خودش را بشناسد همچون کسی خواهد بود که در خیمه امام منتظر باشد. (۳)

می گویم: این که فرمود: «نشانه را بشناس» در مورد شناختن امام کلمه جامعی است، و سخنان بزرگان سخن بزرگ می باشد، توضیح این که: منظور

ص: ۱۷

۱- ۵. اصول کافی، ۱/۳۷۱.

۲- ۶. اصول کافی، ۱/۳۷۱.

۳- ۷. اصول کافی، ۱/۳۷۲.

از نشانه چیزی است که صاحب آن از غیر خودش امتیاز داده شود به گونه ای که هر کس نشانه اش را شناخت به اشتباه نیفتد، و نشانه امام یا به نسب او برمی گردد و یا به بدن او یا به علم و اخلاق او یا به ویژگی های هنگام ظهورش، نشانه های حتمی ای که امامان معصوم علیهم السلام خبر داده اند ارتباط دارد. و علائم امام علیه السلام ظاهر شدن معجزه بر دست او است، و شخص پوینده راه شناخت، هرگاه نشانه امام را دانست امامش را اشتباه نمی کند هر چند که مدعیان دروغین منصب او زیاد باشند. و از همین روی فرموده اند: «به درستی که امر ما از آفتاب روشن تر است» و «همچون روز هیچگونه پوشیدگی در آن نیست.» پس بحمدالله وجوب شناخت صفات و نشانه ها و اخلاق و دلایل آن حضرت واضح گشت چون معرفت نسبت به آن جناب به این وسیله حاصل می شود.

اکنون که این را دانستی، می گویم: بدون تردید مقصود از شناختی که امامان ما - که درودها و سلام های خداوند بر ایشان باد - تحصیل آن را نسبت به امام زمانمان امر فرموده اند، مقصود شناختن آن حضرت است آن چنان که هست، به گونه ای که سبب سالم ماندنمان از شبهه های ملحدین گردد، و مایه نجاتمان از گمراه ساختن مفتریان گمراه کننده شود، و چنین شناختی جز به دو امر حاصل نمی گردد؛

یکی: شناختن شخص امام علیه السلام به نام و نسب.

دوم: شناخت صفات و ویژگی های او.

و به دست آوردن این دو شناخت از اهمّ واجبات می باشد. واجب بودن شناخت اوّل واضح است، و اضافه بر آنچه در بخش اوّل کتاب گذشت بر آن دلالت دارد روایتی که شیخ اجلّ محمد بن ابراهیم نعمانی به سند خود از عبداللّه بن ابی یعفر آورده که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: مردی شما را دوست می دارد و از دشمنان بیزاری می جوید، و حلال شما را حلال و حرام تان را حرام می شمارد، و معتقد است که این امر [امامت] بین شما هست و به غیر شما بیرون نرفته، جز این که گوید: آن ها در بین خود اختلاف کرده اند، و آنها را زمامدار، و هرگاه بر یک تن از خودشان متفق گردند و بگویند: این است [آن صاحب امر] ما نیز خواهیم گفت: همین است، امام صادق علیه السلام فرمود: اگر [این مرد] بر همین باور بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است. (۱)

و به طریق دیگری از سماعه بن مهران (۲) از امام صادق علیه السلام؛ و طریق دیگری از حُمران بن اعین (۳) از امام صادق علیه السلام مانند این سخن روایت آمده. پس در این حدیث دقّت کن که چگونه شناختن شخص امام را به نام و نسب واجب شمرده، و به کم تر از این بسنده نکرده است، و همین مقدار بیان برای جویندگان کافی است. و اما واجب بودن شناخت صفات و ویژگی های امام علیه السلام؛ چون ما به خاطر این که به دیدار مولایمان و امام زمانمان مشرّف

ص: ۱۹

۱- ۸. الغیبه نعمانی، ۶۵.

۲- ۹. الغیبه نعمانی، ۶۶.

۳- ۱۰. الغیبه نعمانی، ۶۶.

نشده ایم از شناختن آن حضرت به صورت محروم مانده ایم، بنابراین اگر کسی در این زمان ادعا کند که من صاحب الزمان هستم. راست و دروغش را جز به دو امر نمی توان دانست: یکی آشکار شدن معجزه به دست او، و دیگر ظاهر شدن نشانه هایی که ائمه اطهار برای امام قائمی که در انتظارش هستیم بیان کرده اند. پس هرگاه فرد مؤمن آن نشانه ها را شناخت و از آن مکاری که برای آن حضرت هست آگاه گردید به هر صدایی گوش نخواهد داد، و بین راستگو و دروغگو فرق خواهد گذاشت.

از همین روی مولایمان حضرت صادق علیه السلام به عمرو بن ابان - که از اصحاب برجسته آن جناب بود - فرمود: نشانه را بشناس ... چون اگر نشانه را شناخت دیگر پس از هدایت شدن گمراه نخواهد شد، و به فریب کاران تمایلی نخواهد یافت. و شگفت آور است که یکی از شرح کنندگان کافی در معنی حدیث فوق چنین گفته: مراد از نشانه، امام است چون که او علامتی است که به آن، احوال مبدا و معاد و قوانین شرعی شناخته می شود.

ای کاش می دانستم که چه چیزی او را به این توجیه کشانده، و لفظ را از آنچه حقیقت در آن است بازداشته!! و چون جریان حضرت قائم علیه السلام از بزرگ ترین و شگفت انگیزترین امور است، و مقام حضرتش از والاترین و منیع ترین مقامها می باشد، به گونه ای که پیغمبر اکرم و جانشینانش در بسیاری از روایات به او افتخار نموده، و فرموده اند: «مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ»؛ مهدی این امت از ما است. می بایست ویژگی های او و نشانه های ظهورش از

بهترین صفات و روشن ترین نشانه ها باشد، به طوری که بر هیچ کس از مردان و زنان و شهر نشینان و صحرانشینان پوشیده نماند، و می بایست که آن نشانه ها و صفات برخلاف معمول و عادت ها و خارق آن ها باشد و بدین ترتیب بین ادعاهای راستین و دروغین فرق ایجاد کند و آن نشانه ها در سخنان امامان برحقّ علیهم السلام بیان شده باشد و این مطلب به حکم عقل و نقل روشن است و بر اهل خرد و فضل پوشیده نیست. شاهد بر آنچه ادعا کردیم و توضیح آنچه قائل شدیم، روایاتی است که از امامان علیهم السلام در ذکر آن علامت ها و بیان صفات و ویژگی های حضرت قائم علیه السلام رسیده، از درخشندگی نورش در زمان ظهور، ندهای عمومی روشن، صیحه ترسناکی که علنی انجام می شود، ابری که بر سر آن جناب سایه می افکند و اعلام می دارد: «این همان مهدی خلیفه خداست از او پیروی کنید» و پاسخ دادن خورشید و ماه به فرا خواندن آن حضرت، برطرف شدن دردها و بیماری ها از مؤمنین به برکت او، ظاهر شدن سنگ و عصای موسی علیه السلام به دست آن بزرگوار، و غیر این ها ... که بسیاری از آن ها را در بخش چهارم همین کتاب پیش تر یاد آور شدیم، و علمای ما - که خداوند از جهت خدمتشان به اسلام و اهل آن بهترین پاداششان دهد - آن روایات را در کتاب هایشان آورده اند. و به آنچه یاد آور شدیم مولایمان حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام توجه داده، در حدیثی که در بحار به نقل از نعمانی روایت آمده که فرمود: تا آسمان ها و زمین آرامند شما هم آرام بمانید - یعنی بر کسی خروج مکنید - چون به درستی که در امر شما پوشیدگی نیست، آگاه

باشید که آن، آیتی از خدای - عزوجل - می باشد، از مردم نیست، توجه کنید که آن از خورشید روشن تر است بر هیچ نیک و بدی مخفی نمی ماند، آیا صبح را می شناسید؟ راستی که آن امر همچون صبح است، پوشیدگی در آن نیست. (۱)

و در اخبار دیگری که از امامان علیهم السلام روایت شده است. و از جمله روایاتی که بر وجوب تحصیل این دو شناخت، با صراحت دلالت دارد روایتی است که در تفسیر البرهان از معاویه بن وهب از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: به درستی که بهترین و واجب ترین فریضه ها بر انسان، شناخت پروردگار و اقرار به بندگی او است، و مرز شناخت، آن است که خداوند را بشناسد این که هیچ معبود حقی جز او نیست و هیچ گونه مثل و مانندی ندارد، و بداند که او قدیم پایدار موجود است بدون فقدان، موصوف است بی آن که شبیه و نظیر و باطل کننده ای داشته باشد، هیچ چیز به مثل او نیست و او است شنوای بینا. و پس از آن، شناخت فرستاده خدا است و گواهی دادن به پیغمبری او، و کم ترین مرتبه شناخت رسول، اقرار به پیغمبری او است و این که آنچه از کتاب یا امر و نهی آورده از خدای - عزوجل - می باشد، و بعد از آن، شناختن امامی است که با نعت و صفت و نامش در حال سختی و راحتی به او اقتدا می نمایی. و کم ترین درجه شناخت امام آن است که [دانسته شود] او - به جز نبوت - همتای پیغمبر صلی الله علیه و آله است، و امام، وارث پیغمبر است، و اطاعت امام اطاعت خداوند و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و تسلیم بودن به او در

ص: ۲۲

همه امور، و مراجعه کامل به او و پذیرش گفته او از مراتب شناخت می باشد، و بدانند که امام بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله علی ابن ابی طالب است، و بعد از او حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی، و پس از او علی بن محمد و بعد از علی پسرش حسن، و حجّت از فرزندان حسن علیهم السلام می باشد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای معاویه در این مورد برای تو اصل و قاعده ای قرار دادم پس بر آن عمل کن ... (۱).

دوم: رعایت ادب نسبت به یاد او

دوم: رعایت ادب نسبت به یاد او

به این که مؤمن، آن حضرت علیه السلام را یاد نکند مگر با القاب شریف مبارکش، مانند: حجّت، قائم، مهدی، صاحب الامر، صاحب الزمان و غیر این ها، و ترک تصریح به نام شریف اصلی آن حضرت که اسم رسول خداصلی الله علیه وآله است: «م ح م د» و علمای ما - که خدای تعالی رحمت شان کند - در حکم نام بردن مولایمان حضرت مهدی علیه السلام به نام اصلی، اختلاف کرده اند. بعضی از آن ها به طور کلی - جز در حال تقیّه - آن را جایز نشمرده اند مانند محدّث عاملی در کتاب وسائل (۲) و برخی به طور مطلق آن را ممنوع دانسته اند، چنان که ظاهر آن ها از دو شیخ اقدم مفید و طبرسی - قدس سرهما - حکایت شده همین نظر است. و بعضی به طور مطلق آن را حرام شمرده اند مگر در دعاهای رسیده از

ص: ۲۳

۱- ۱۲. تفسیر البرهان، ۲/ ۳۴ ح ۳.

۲- ۱۳. وسائل الشیعه، ۱۱/ ۴۸۷ باب ۳۳ ذیل ۷ و ۸.

معصومین علیهم السلام و این نظر اسماعیل بن احمد علوی عقیلی طبرسی قدس سره است که در کتاب کفایه الموحدین بیان کرده است و برخی آن را جایز ولی مکروه دانسته اند، مانند شیخ محقق انصاری قدس سره. و عده ای حرام بودن را به نام بردن در محافل و مجامع اختصاص داده اند نه در موارد دیگر مانند: سید محقق میرداماد و دانشمند مدقق نوری - قدس سرهما - و بعضی حرمت را به زمان غیبت صغری اختصاص داده اند، و من گوینده ای بر این قول نمی شناسم ولی از سخن فاضل مجلسی در بحار(۱) چنین ظاهر می شود که کسی این قول را داشته است و خدا دانا است. و ممکن است این قول را به نظر اول باز گرداند به جهت شدت تقیه در زمان غیبت صغری، چنان که پوشیده نیست. و به هر حال تحقیق سخن در این باره این که: یاد کردن نام شریف معهود آن حضرت بر چند گونه تصور می شود؛

گونه اول

یاد کردن آن در کتاب ها، که در جایز بودن آن تردید نیست به حکم اصل، و به جهت این که دلایل منع شامل آن نمی شود، و نیز به جهت آن که خواهیم دید که شیوه پیشینیان صالح و علمای عامل مان - که رضوان خداوند بر همه آنان باد - از زمان شیخ کلینی تا زمان ما این طور بوده که نام آن حضرت علیه السلام را در کتاب های خود ذکر کرده اند، بدون این که کسی بر آنان اعتراض نماید.

گونه دوم

یاد کردن آن جناب با اشاره و کنایه، مانند این که گفته شود: اسم او اسم رسول خداصلی الله علیه و آله است و کنیه اش کنیه آن حضرت می باشد. این نیز جایز

ص: ۲۴

است به همان ادله ای که در گونه نخستین گذشت، به اضافه روایات متعددی که از طریق شیعه و سنی از پیغمبر صلی الله علیه وآله رسیده که در آن ها تصریح فرموده به این که: مهدی از فرزندان من است، نام او نام من و کنیه اش کنیه من می باشد. و باید دانست که جایز بودن در این مورد و گونه اول به غیر حال ترس اختصاص دارد، زیرا که حالت ترس از جمله عناوین عارضی است که مایه حرام شدن هر جایز می باشد چنان که پوشیده نیست.

گونه سوم

یاد کردن آن حضرت در دعا و مناجات، به طوری که عنوان نام بردن در محافل و مجامع را نداشته باشد. ظاهراً در این صورت نیز جایز است، به جهت این که دلایل جواز - که در گونه هفتم خواهی دید - در این قسمت جریان دارد، اضافه بر ورود آن در بعضی از دعاها و تعقیبات، ولی احوط آن است که ترک گردد، مگر این که در روایت صحیحی رسیده باشد، (خوب دقت کنید).

گونه چهارم

یاد کردن آن حضرت در مجامع و غیر آن ها به طور سرّی و در دل، و حق آن است که در این صورت نیز جایز باشد، به جهت این که دلایل منع از این قسمت منصرف است، پس اصل و دلایل جواز بدون معارض باقی می مانند، اضافه بر روایتی که در مستدرک با سندی از حذیفه بن الیمان آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خبر وصف حضرت مهدی علیه السلام فرمود: «و او است که به طور آشکارا پیش از قیامش کسی نامش را نبرد مگر کافر به او».^(۱)

ص: ۲۵

و نیز مؤید این اختصاص یافتن حرمت به آن در مورد اجماعی که محقق داماد آن را نقل کرده که: «بطور علنی و آشکار نامش را برند». و سخنش خواهد آمد.

گونه پنجم

یاد کردن این اسم شریف در مواقع ترس، مانند: محافل و مجالس دشمنان دین که تقیّه با آنان واجب است، و هیچ اختلافی از هیچ یک از متقدمین و متأخرین در حرمت این قسم نیست، و نیز تمام دلایل تقیّه بر آن دلالت دارد، و هم چنین احادیث منع از نام بردن، همگی شامل این قسم می شود.

گونه ششم

یاد کردن نام آن حضرت در مجالس که ترس و تقیّه ای در آن ها نیست، و این گونه است که معرکه آرا و جای بحث و گفتگو می باشد. و مختار نزد من، قول به حرمت آن است، موافق با رأی شیخ صدوق و مفید و طبرسی و محقق داماد و علامه مجلسی و محقق نوری - قدس سرهم - بلکه در گفتار محقق داماد اجماع بر آن نقل گردیده، و در سخن بعضی دیگر شهرت این قول حکایت شده، به دلیل اخبار صحیح، معتبر و مستفیض، بلکه از لحاظ معنی در حدّ تواتر. از جمله:

۱ - شیخ صدوق رحمه الله به سند صحیحی از ابوهاشم جعفری روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت ابوالحسن العسکری (امام هادی علیه السلام) می فرمود: «جانشین بعد از من پسر حسن است، پس چگونه خواهید بود در جانشین پس از جانشین؟ راوی گوید: عرضه داشتم: خداوند مرا فدای تو گرداند! چرا؟ فرمود: زیرا که شما شخص او را نمی بینید و بردن نامش برای شما روا

نیست. گفتم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود: بگوئید حجت از آل محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ
«(۱)».

ثقه الاسلام كلینی رحمه الله نیز در کافی این حدیث را به طور مرسل روایت کرده است. (۲)

۲ - شیخ صدوق رحمه الله به سند صحیحی، از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «صاحب این امر مردی است که هیچ کس با اسمش او را یاد نکند، مگر این که کافر باشد». شیخ کلینی نیز به سند صحیحی این خبر را چنین روایت نموده: «صاحب این امر را کسی به نامش اسم نبرد مگر کافری». (۳)

۳ - در «کافی» و «کمال الدین» به سند معتبری، از ریّان بن الصلت آمده که گفت: «شنیدم حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام - که درباره قائم علیه السلام سؤال شده بود - می فرمود: جسمش دیده نمی شود و به اسم نام برده نگردد». (۴)

همین خبر را به طور مسند در مستدرک از ریّان بن الصلت روایت کرده که گفت: «شنیدم حضرت رضا علی بن موسی علیهما السلام می فرمود: قائم مهدی فرزند پسر م حسن است که بدنش دیده نمی شود، و کسی او را در زمان غیبتش به اسمش نام نبرد تا این که او را ببیند و اسمش را اعلان کند [اعلان کنند] پس [در آن هنگام] هر کس از خلائق بخواهد اسم او را ببرد ...».

ص: ۲۷

۱- ۱۶. کمال الدین، ۲/۳۸۱ باب ذیل ح ۵.

۲- ۱۷. اصول کافی، ۱/۳۲۸، ح ۱۳.

۳- ۱۸. اصول کافی، ۱/۳۳۳ باب در نهی از اسم ح ۴.

۴- ۱۹. اصول کافی، ۱/۳۳۳؛ کمال الدین، ۲/۶۴۸.

۴ - در مستدرک به طور مسند از رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده در خبر توصیف حضرت مهدی علیه السلام که فرمود: «و او است آن که پیش از قیامت به طور آشکار نامش را نبرد مگر کسی که به او کافر باشد».^(۱)

۵ - و در همان کتاب نیز از حسین بن علوان آمده که امام صادق علیه السلام در شماره امامان فرمود: «آنان دوازده تن از آل محمد علیهم السلام می باشند؛ علی، حسن، حسین، علی بن الحسین و محمد بن علی و هر کس که خدا خواسته. راوی عرضه داشت: فدایت شوم! همانا من از تو سؤال می کنم تا به حق، مرا فتوا دهی. فرمود: من و این پسر - و به فرزندش موسی اشاره کرد - و پنجمین از فرزندان او، شخص او غایب می شود و یاد کردنش با اسمش روا نباشد».^(۲)

۶ - توقیع شریف آن حضرت علیه السلام که: «ملعون است ملعون، کسی که در محفلی از مردم اسم مرا ببرد ...».^(۳)

۷ - توقیع دیگری از آن جناب علیه السلام که: «هر کس در میان جمعی از مردم اسم مرا ببرد، لعنت خدا بر او باد».^(۴) این دو توقیع را شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «کمال الدین» روایت کرده.^(۵)

۸ - روایتی است که شیخ صدوق رحمه الله، به سند خود از حضرت امام باقر علیه السلام آورده که فرمود: «عمر بن خطاب از امیر مؤمنان علیه السلام درباره حضرت مهدی

ص: ۲۸

۱- ۲۰. مستدرک وسائل، ۲/۳۸۰ ح ۱۴.

۲- ۲۱. مستدرک وسائل، ۲/۳۸۱ ح ۱۷.

۳- ۲۲. بحار الانوار، ۵۳/۱۸۴ ح ۱۳.

۴- ۲۳. بحار الانوار، ۵۳/۱۸۴ ح ۱۴.

۵- ۲۴. کمال الدین، ۲/۴۸۲ ح ۱ و ۴۸۳ ح ۳.

سؤال کرد و گفت: ای پسر ابوطالب! از مهدی خبر ده که اسمش چیست؟ فرمود: اسمش را نه [نمی گویم] به درستی که حبيب من و خلیلم از من پیمان گرفت که نام او را بازگو نکنم تا این که خدای - عزوجل - او را برانگیزد و آن، از چیزهایی است که خدای - عزوجل - علم آن را به رسولش سپرده است»^(۱).

۹ - حدیث خضر که در بخش دوم کتاب، به سند صحیحی آن را روایت آوردیم و در آن آمده: «و گواهی می دهم بر مردی از فرزندان حسین که کنیه و نامش گفته نمی شود تا این که خداوند امرش را آشکار سازد».

۱۰ - شیخ صدوق به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: «پنجمین از فرزندان هفتمین [امام] از شما غایب می شود و بردن نامش برای شما روا نیست»^(۲).

۱۱ - شیخ صدوق به سند صحیحی از حضرت ابوجعفر ثانی، امام جواد علیه السلام روایت آورده که در وصف حضرت مهدی علیه السلام فرمود: «اوست آن که از مردم ولادتش مخفی می ماند و بردن نامش بر آن ها حرام می باشد»^(۳) که تمام این حدیث در بخش چهارم کتاب، در حرف «ع» ضمن خبرهای امام جواد علیه السلام به غیبت آن جناب گذشت.

۱۲ - روایتی که شیخ صدوق از عبد العظیم حسنی، در حدیث عرضه کردن دینش بر حضرت ابوالحسن علی بن محمد عسکری امام هادی علیه السلام آورده:

ص: ۲۹

۱- ۲۵. کمال الدین، ۲/۶۴۸ باب ۵۶ ح ۳.

۲- ۲۶. کمال الدین، ۲/۳۳۳ باب ۳۳ ح ۱.

۳- ۲۷. کمال الدین، ۲/۳۷۸ باب ۳۶ ح ۲.

«... پس امامان را برشمرد تا حضرت ابوالحسن امام هادی علیه السلام. آن گاه حضرت هادی علیه السلام فرمود: و پس از من حسن فرزندم [امام می باشد] پس چگونه است حال مردم با جانشین بعد از او! گوید: عرضه داشتم: و چرا این گونه است ای مولای من؟! فرمود: زیرا که شخص او دیده نمی شود و یاد کردن نامش حلال نمی باشد، تا هنگامی که خروج کند، پس زمین را آکنده از قسط و عدل سازد...» (۱).

۱۳ - نیز خبر صحیحی از محمد بن زیاد ازدی آورده که گفت: از سرورم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام درباره فرموده خدای - عزوجل - : «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» (۲)؛ و نعمت های ظاهری و باطنی خویش را بر شما تمام کرد. پرسیدم. آن حضرت علیه السلام فرمود: نعمت ظاهر، امام ظاهر است و نعمت باطن، امام غایب می باشد. به آن جناب عرضه داشتم: آیا در امامان کسی هست که غایب شود؟ فرمود: آری. از دیدگان مردم، شخص او غایب می شود، ولی از دل های مؤمنین، یاد او غایب نمی گردد و او دوازدهمین تن از ما [امامان] است، خداوند هر دشواری ای را برای او آسان می نماید و هر سختی ای را برایش رام می سازد و گنج های زمین را برایش آشکار می گرداند و هر دوری را برای او نزدیک می نماید و هر سرکش ستیزگر را به او نابود می گرداند و بر دست های او [به دست او] هر شیطان طاغی را هلاک می سازد، او پسر بهترین کنیزان است آن که ولادتش بر مردم پوشیده می ماند و نام بردنش بر آنان حلال

ص: ۳۰

۱- ۲۸. کمال الدین، ۲/۳۸۰ باب ۳۷ ذیل ح ۱.

۲- ۲۹. سوره لقمان، آیه ۲۰.

نباشد، تا این که خداوند او را آشکار سازد، پس زمین را پر از قسط و عدل نماید، همچنان که از ستم و ظلم آکنده باشد» (۱).

۱۴ - شیخ جلیل علی بن محمد خزّاز رازی (یا قمی) در کتاب «کفایه الاثر فی النصوص علی الأئمّه الاثنی عشر علیهم السلام» به سند خود از جابر بن عبد الله انصاری آورده که گفت: جندل بن جناده یهودی از خیر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و عرضه داشت: ای محمد صلی الله علیه و آله! مرا خبر ده از آنچه برای خداوند نیست و از آنچه نزد خداوند نیست و از آنچه خداوند نمی داند؟ آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما آنچه برای خداوند نیست، خداوند را شریکی نیست؛ و اما آنچه نزد خداوند نیست، پس نزد خداوند ظلمی نسبت به بندگان نیست؛ و اما آنچه خداوند نمی داند، آن گفتار شما گروه یهود است که عزیز پسر خدا است و خداوند برای خود فرزندی نمی داند. پس جندل گفت: گواهی می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و به حق، تو رسول خدا هستی. سپس گفت: ای رسول خدا! من دیشب در خواب موسی بن عمران علیهما السلام را دیدم که به من فرمود: ای جندل! بر دست محمد صلی الله علیه و آله مسلمان شو و به جانشینان بعد از او دست بیاویز. پس من مسلمان شدم و خداوند این نعمت را به من روزی فرمود، اکنون مرا از جانشینان پس از خودت خبر ده، تا به آنان متمسک گردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جندل! اوصیای من پس از من، به شماره نقبای بنی اسرائیل می باشند. عرضه داشت: آن ها دوازده تن بوده اند، همچنان که در

ص: ۳۱

تورات یافته ام. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: آری. امامان بعد از من دوازده تن می باشند. عرضه داشت: ای رسول خدا! آیا همگی آن ها در یک زمان خواهند بود؟ فرمود: نه. ولی جانشینی پس از جانشین دیگر، که البتّه تو جز سه تن از آن ها را درک نخواهی کرد. عرضه داشت: پس ای رسول خدا! نامشان را برایم بگو! فرمود: آری. به درستی که سید اوصیا و وارث پیغمبران و پدر امامان علی بن ابی طالب علیهما السلام را بعد از من خواهی دید، سپس فرزندش حسن، سپس حسین را. به آن ها پس از من متمسّک شو و نادانی جاهلان تو را نفریبید، پس چون هنگام ولادت فرزندش علی بن الحسین سید العابدین شود، خداوند عمر تو را به سر خواهد آورد و آخرین برخورداری ات از دنیا، جرعه ای از شیر خواهد بود. جندل گفت: ای رسول خدا! همچنین در تورات یافتم: «الیا الیا بقطو شبراً و شُبیراً». ولی نام هایشان را نشناختم، بعد از حسین چند وصی هست و نامشان چیست؟ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: نه تن از فرزندان حسین علیه السلام می باشند و مهدی از آن ها است، که چون مدّت حسین سپری گشت، بعد از او پسرش علی امر امامت را به عهده می گیرد، لقبش زین العابدین است؛ و چون مدّت علی سپری شد، امر امامت را بعد از او پسرش محمد به عهده می گیرد، که باقر خوانده می شود؛ و چون دوران محمد پایان می یابد، بعد از او جعفر که صادق خوانده می شود، مسؤولیت امامت را به دوش می کشد؛ پس هنگامی که دوران جعفر تمام می گردد، بعد از او موسی که کاظم خوانده می شود، این امر را به عهده می گیرد؛ سپس چون مدت موسی منقضی شود، پس از او پسرش

علی این امر را به عهده می گیرد، که رضا خوانده می شود؛ و هرگاه که دوران علی سپری گردد، بعد از او فرزندش محمد به امر امامت قیام کند، که زکّی خوانده می شود؛ پس چون مدّت محمد منقضی شود، بعد از وی، پسرش علی که نقی خوانده می شود، امر امامت را خواهد داشت؛ و چون مدّت علی به سر آید، بعد از او، حسن پسرش امر امامت را خواهد داشت که امین خوانده می شود؛ سپس امام مردم از آن ها غایب خواهد گشت. جندل گفت: ای رسول خدا! او حسن است که از آن ها غایب خواهد شد؟ فرمود: نه. ولی فرزندش حجّت است، گفت: یا رسول الله! پس اسم او چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: نامش برده نمی شود، تا این که خداوند او را آشکار گرداند. جندل گفت: ای رسول خدا! ما یاد آن ها را در تورات یافته ایم و البته موسی بن عمران علیهما السلام به تو و جانشینان بعد از تو از خاندانت به ما مژده داده است. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله این آیه را تلاوت کرد: «وَعَيَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَ اللَّهُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» (۱).

خداوند کسانی که از شما ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، وعده داده که البته آنان را در زمین جایگزین خواهد ساخت، همچنان که آنان را که پیش از ایشان بودند، به خلافت رسانید. و به راستی که دینشان را که برایشان پسندیده مُکنت خواهد داد و پس از ترسشان، به جای آن، به طور حتم امتیّت شان خواهد بخشید ...

ص: ۳۳

آن گاه جندل گفت: ای رسول خدا! ترس آن ها چیست؟ فرمود: ای جندل! در زمان هر یک از آنان کسی هست که متعرض او شود و اذیتش کند، پس هرگاه خداوند خروج قائم ما را تعجیل فرماید، زمین را پر از قسط و عدل سازد، همچنان که از ستم و ظلم آکنده باشد. سپس رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: خوشا به حال صبر کنندگان در زمان غیبت! و خوشا به حال کسانی که بر شیوه آنان پایدار مانند! آنهایند که خداوند در کتابش آنان را وصف نموده و فرموده: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (۱)؛ آنان که به غیب ایمان دارند. و فرموده: «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۲)؛ آن ها حزب خدایند، توجّه کنید که البته حزب خداوند رستگارانند.

ابن الاسفح [روایت کننده این خبر از جابر بن عبد الله] گوید: سپس جندل بن جناده تا زمان حضرت حسین بن علی علیهما السلام زندگی کرد، آن گاه به طائف رفت، پس از آن، نعیم بن ابی قیس برایم گفت که: در طائف بر او وارد شدم در حالی که بیمار بود، سپس شیر درخواست کرد و آن را آشامید و گفت: این چنین رسول خداصلی الله علیه وآله به من وعده فرموده که: آخرین توشه ام از دنیا آشامیدنی شیر باشد. آن گاه در گذشت - خدای تعالی رحمتش کند - و در طائف در جایی که به «کوراء» معروف است، دفن شد. (۳)

۱۵ - فاضل متبحر نوری رحمه الله در کتاب «مستدرک الوسائل» به نقل از کتاب «الغیبه» شیخ ثقه جلیل فضل بن شاذان روایت آورده، از محمد بن عبد الجبار

ص: ۳۴

۱- ۳۲. سوره بقره، آیه ۳.

۲- ۳۳. سوره مجادله، آیه ۲۲.

۳- ۳۴. کفایها لاثر، ۲۹۵؛ بحار الانوار، ۳۶/۳۰۴.

که گفت: به سرورم حضرت حسن بن علی امام عسکری علیه السلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا فدایت شوم! دوست می دارم که بدانم چه کسی امام و حجّت خداوند بر بندگانش بعد از تو است؟ فرمود: امام و حجّت بعد از من پسر من، همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم کنیه او است، آن که خاتم حجّت های الهی و خلفای او می باشد... تا این که فرمود: پس برای احدی روا نیست که پیش از خروجش او را به نام یا کنیه اش بخواند. (۱)

۱۶ - در مستدرک از همان کتاب آمده که گفت: ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری برایمان حدیث گفت: هنگامی که والی عمرو بن عوف در پی کشتنم برآمد، و او مردی سخت دل و نسبت به کشتن شیعیان حریص بود و این خبر که به من رسید، ترس شدیدی مرا فرا گرفت، با خانواده و دوستانم خداحافظی کردم و به سوی خانه حضرت ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) رهسپار شدم، تا با آن جناب هم وداع نمایم و به فکر فرار کردن بودم، پس هنگامی که بر آن حضرت وارد شدم، پسری دیدم در کنارش نشسته که صورتش همچون ماه شب چهارده درخشان بود، از نور و درخشندگی اش متحیر ماندم و نزدیک بود که ترس و قصد فرار خودم را فراموش کنم. پس [آن پسر] به من فرمود: فرار مکن که به راستی خدای - تبارک و تعالی - به زودی شرّ او را از تو دفع خواهد کرد. بر حیرتم افزوده شد و به حضرت ابومحمد علیه السلام عرض کردم: ای سرور من! خداوند مرا فدای تو گرداند! او کیست که از آنچه

ص: ۳۵

در خاطر من بود خبر داد؟ فرمود: او پسر من و جانشین بعد از من است و هم او است، آن که غایب می شود غیبتی طولانی و پس از پُر شدن زمین از جور و ظلم آشکار می گردد و آن را آکنده از قسط و عدل می سازد. پس درباره اسم او پرسیدم، فرمود: او همانم و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است و برای احدی روا نیست که او را به نام و یا کنیه اش بخواند، تا این که خداوند دولت و حکومتش را ظاهر گرداند، پس ای ابراهیم! آنچه امروز از ما دیدی و شنیدی جز از اهلش پنهان مدار. ابراهیم گوید: آن گاه بر آن دو بزرگوار و بر پدرانشان درود فرستادم و در حالی که فضل خدای تعالی را پشتوانه خویش نموده و به آنچه از حضرت صاحب علیه السلام شنیده بودم، اعتماد داشتم بیرون شدم ...» (۱).

می گویم: این ها قسمتی از اخبار بود که بر حرام بودن یاد اسم شریف آن حضرت دلالت دارد و بخشی از آن ها را به خاطر پرهیز از اطاله سخن نیاوردیم. و این اخبار - چنان که دیدید - بر دو گونه می باشند؛ گونه ای از آن ها دلالت دارند بر حرام بودن یاد اسم مورد بحث، چه در مجامع و چه در غیر آن ها، خواه در حال تقیّه و ترس باشد، یا در غیر آن حال باشد و چه در غیبت صغری باشد و چه در غیبت کبری.

گونه دیگر از آن روایات، حرمت را به مجامع اختصاص داده اند و این که آن اسم شریف را به طور علنی و آشکار یاد نمایند. و این گونه از احادیث منظور آن گونه دیگر را بیان می کنند، اطلاق های آن اخبار را مقید می سازند

ص: ۳۶

[به این که در مجامع و مجالس به طور علنی آن اسم مقدس ذکر گردد]، و شاهد بر این، قرائن آینده است از جمله: منعقد شدن اجماع منقول در سخن محقق داماد رحمه الله بر تحریم می باشد، که این اجماع در خصوص مجامع به طور علنی و آشکار است.

اگر بگویید: ممکن است این اخبار منظور شان حال تقیه و ترس باشد، به قرینه بعض اخبار دیگر، پس جایز نیست که در غیر آن مورد، آن ها را سرایت دهیم؟ مانند آنچه در «اصول کافی» از علی بن محمد از ابوعبد الله صالحی روایت شده که گفت: «بعضی از اصحاب ما پس از درگذشت حضرت ابومحمد امام عسکری علیه السلام از من خواستند که از اسم و جایگاه حضرت صاحب الامر علیه السلام سؤال نمایم، پس جواب بیرون آمد که: اگر بر اسم، آن ها را دلالت دهی، آن را شایع می کنند و اگر منزلگاه را بدانند، آن را نشان خواهند داد.» (۱)

و مانند آنچه در «کمال الدین» از عبد الله بن جعفر حمیری، از محمد بن عثمان عمّری ضمن حدیثی روایت آمده، که حمیری به او گفت: تو جانشین حضرت ابومحمد امام عسکری علیه السلام را دیده ای؟ جواب داد: آری. به خدا سوگند! ... تا آن جا که گوید: گفتم: پس اسم [او را بگو]؟ گفت: بر شما حرام است که از آن پرسید و من این را از خود نمی گویم و برای من روا نیست که حلال و حرام کنم و لیکن از خود او است، چون نزد زمامدار چنین ثابت شده که حضرت ابومحمد علیه السلام درگذشت در حالی که فرزندی از او به جای نماند ...

ص: ۳۷

تا این که گفت: و اگر اسم گفته شد، جستجو واقع می گردد، از خداوند پروا کنید و از این کار دست بکشید. (۱)

می گویم: آنچه در این دو خبر و مانند این ها آمده، وجه تشریح حکم و بیان حکمت نهی از بردن آن نام مقدس است، همچنان که حکمت تشریح غسل جمعه این بود که تا مردم از بوی زیر بغل انصار اذیت نشوند - به طوری که در کتاب «فقیه» و غیر آن روایت شده - پس همان طور که بر اثر منتفی شدن آن حکمت، دستور غسل جمعه برداشته نمی شود، هم چنین با منتفی شدن این حکمت، دستور حرمت نام بردن آن حضرت از بین نمی رود.

اگر بگویید: ظاهر علتی که در روایت دوم بیان شده، آن است که ترس؛ علت حرام شدن است، پس اگر ترس برداشته شود حکم نیز برداشته می شود؟ می گویم: نمی توان آن را بر علت حقیقی حمل کرد، به خاطر چند وجه؛

اول: این که نظیر این عبارت در چندین مورد وارد شده و علمای ما آن ها را بر حکمت وضع حکم حمل کرده اند، بنابراین روایت مزبور در آنچه ادعا شده، ظهور ندارد. البته اگر نصی در منحصر بودن علت تحریم چیزی به طور خصوص وارد شود، جایز است که از عموم تحریم دست برداریم، و این امر در اینجا معلوم نیست آن طور باشد، به جهت این که تصریحی در آن نیست و علم نداریم که علت حکم به هنگام ترس و تقیه منحصر باشد، چنان که ان شاء الله تعالی خواهی دانست.

ص: ۳۸

دوم: این که اگر همین جهت علت بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله از یاد کردن نام آن جناب برای جندل خیری خودداری نمی کرد و نیز امام صادق علیه السلام اصحاب خود را از یاد نمودن نام شریفش نهی نمی فرمود؛ زیرا که در آن زمان ها راجع به این امر تقیّه ای نبود، چون هنوز حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - متولد نشده بود. و آنچه احیاناً پنداشته می شود که: از امامان علیهم السلام در مورد نهی از بردن نام آن و حرام بودن و حلال نبودن آن رسیده، خبر از حال کسانی است که در زمان حضرت حجّت علیه السلام هستند، به این که بردن نام آن حضرت به جهت تقیّه و ترس بر آن ها حرام است، چنین پنداری بسیار دور از حقیقت و در نهایت سستی و بی پایگی است، چون ظاهر از فرمایش امامان، آن است که در مقام بیان حکم بوده اند، اضافه بر این که این پندار در بعضی از نصوص یاد شده ممتنع می باشد، مانند فرموده آن حضرت علیه السلام که: «هیچ کس جز کافری نام او را نبرد».

سوم: این که اگر علت این حکم تقیّه بود، اصلاً روا نمی بود که اسم شریفش را آشکار سازند، با این که اخبار بسیاری از طرق خاصّه و عامّه دلالت دارند بر این که پیغمبر صلی الله علیه و آله با صراحت فرموده: «نام او نام من و کنیه اش کنیه من است». که بدین وسیله نام شریفش را شناسانده اند.

چهارم: این که اگر علت نهی از بردن اسم، فقط ترس و تقیّه بود، می بایست که با هیچ نام و لقبی اصلاً یاد نشود، چون که باید علت حکم را در تمام مواردش شمول داد، تا این که دشمنان او را شناسند، در صورتی که آن حضرت علیه السلام با القابش بیش از اسمش معروف بوده است، به ویژه لقب

مهدی علیه السلام و عامّه آن جناب را با لقب و نسبش می شناختند و هیچ خبری در مورد نهی از ذکر غیر از این اسم شریف نقل نشده، بلکه منع در توقیع آتی و غیر آن به یاد نمودن خصوص نام آن حضرت اختصاص داده شده، پس این دلیل بر آن است که علّت حرام بودن امری است که بر ما پوشیده مانده و امیر المؤمنین علیه السلام به این معنی اشاره فرموده، در خبری که در کمال الدین از آن حضرت روایت شده است.

پنجم: این که اگر حرمت در محدوده ترس و تقیّه قرار داشت، درست نبود که ظهور آن حضرت آخرین وقت برای آن قرار داده شود، چون که تقیّه گاهی هست و گاهی نیست.

ششم: آنچه دانستی که خضر علیه السلام از بردن نام شریف آن حضرت خودداری نمود، با این که اصلاً در آن مجلس ترسی وجود نداشت.

هفتم: آنچه محقق نوری یادآور شده که: در قسمتی از اخبار منع از نام بردن تصریح به این است که آن حضرت همان پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد، که شنونده راوی اسم را شناخته است، پس اگر تقیّه از خود آن شخص بوده که او آن اسم را شناخت. و اگر تقیّه از دیگری بوده، وجهی ندارد که در این مجلس آن را ذکر نکند، بلکه لازم بود به راوی تذکر دهند که در مجلس دیگری آن اسم را نبرد.

هشتم: این که نامیده شدن به اسم محمد صلی الله علیه و آله در حضرت قائم علیه السلام منحصر نیست تا یاد کردن آن حضرت به آن اسم مورد نهی واقع گردد، بدین منظور که دشمنان او را شناسند، بلکه اگر علّت این حکم ترس بود، می بایست نهی

می شد از این که آن جناب با عنوان حجت و صاحب الغیبه و مانند این ها یاد شود، زیرا که پیش از آن حضرت، کسی به این عناوین نامیده نشده است، بلکه لازم بود که آن جناب با عنوان ابن العسکری نیز یاد نگردد، زیرا که این نحوه یاد کردن صراحت دارد در این که او زنده و باقی است، پس دشمنان به جستجویش برمی خیزند. و از اینجا روشن می شود که قول به اختصاص داشتن حرمت به زمان غیبت صغری ضعیف است، چون که اگر ترس و تقیه علت این حکم بود می بایست از یاد کردن القاب مخصوص آن حضرت نیز نهی می شد.

جان کلام این که: حرام بودن یاد اسم شریف، به ترس یا عدم آن بستگی ندارد، برخلاف سایر نام ها و القاب آن جناب که جواز یا حرمت آن ها پیرامون ترس و تقیه دور می زند که هر گاه جای تقیه باشد ذکر آن ها جایز نیست و در صورتی که تقیه نباشد جایز است، و همچنین در مورد بردن نام سایر امامان علیهم السلام حکم همین طور است، پس همه امامان علیهم السلام در این حکم مساوی هستند، چنان که روایات بر آن دلالت دارد، و این وجه در اینجا به ذهن رسید، که توضیح و بیان بیشتری در مورد آن به زودی خواهد آمد ان شاء الله تعالی. و اما بعضی از وجوه گذشته را محقق نوری رحمه الله یاد آور شده است. بنابراین از مطالعه تمام این وجوه و امور برای فقیه زبردست یقین حاصل می شود به این که ترسی که در دو خبر یاد شده اشاره گردیده، حکمت قرار دادن این حکم است نه علت آن. گذشته از این که حمل کردن روایات بر تقیه خلاف اصل

است، زیرا که شیوه ظاهر عقلا و اهل زبان چنین است که در محاورات و گفت و شنود هایشان درصدد بیان حکم واقعی می باشند، پس منصرف نمودن سخن به غیر آن، نیازمند به دلیل صریحی است که موجب دست برداشتن از عموماًت بسیار گردد که در این مورد چنین دلیلی وجود ندارد. و نیز قول به تحریم مطلق - چنان که دانستی - مقتضای ظهور عامّ می باشد، پس تخصیص دادن آن (حرمت) به پاره ای از افراد آن (موارد ترس و تقیه و ...) بیرون کردن عام از ظاهر آن است بدون این که دلیلی بر آن بوده باشد. و باز [اشکال دیگر این که] اختصاص دادن حرمت به حال ترس و تقیه مایه خارج کردن بیشتر افراد از عنوان عامّ است و جایز نبودن آن بر اهل تدبّر و دقت پوشیده نیست. اکنون که این نکات را دانستی، می گویم: آنچه ما اختیار کردیم که حرمت آن اسم شریف معهود آن حضرت - عَجَلُ اللَّهِ فرجه الشریف - را یاد کردن به مجالس و مجامع اختصاص دارد، به چند امر تأیید می گردد:

یکم: این که در احادیث معراج یک خبر هم نقل نشده که خداوند - جَلّ جلاله - به نام حضرت مهدی - روحی فداه - تصریح کرده باشد، چنان که بر پژوهنده مخفی نمی ماند.

دوم: این که در احادیث نبوی - با همه بسیاری و تظافری که دارند - یک حدیث هم نقل نشده که پیغمبر صلی الله علیه و آله اسم شریف آن حضرت - عَجَلُ اللَّهِ فرجه الشریف - را تصریح کرده باشد، بلکه با القابش او را یاد می نمود، یا این که می فرمود: نام او نام من و کنیه اش کنیه من است. و این دو وجه را محدّث نوری رحمه الله یاد آور شده که هر دوی آن ها قابل مناقشه است.

سوم: اجماع منقولی که در سخنان سید محقق داماد موجود است که بد نیست سخنش را - همان گونه که یکی از اوتاد - برای تأیید و استشهاد حکایت نموده، بیاوریم. وی - که خدای تعالی رحمتش کند - در کتاب «شرعه التسمیه فی زمان الغیبه» گوید: شیوه دین و راه و رسم مذهب چنین است که برای احدی از مردم در این زمان - یعنی زمان غیبت - تا آن گاه که هنگام فرج فرا رسد و خداوند سبحان برای ولی و حجّت خود بر خلقش و بپاخاسته به امرش و منتظر حکمش به ظهور و خروج، حلال نیست که نام و کنیه آن جناب - صلوات الله علیه - را در میان مجمعی و انجمنی به طور آشکار یاد کند، اسم شریفش را بلند بگوید و کنیه گرامی اش را به طور علنی یاد نماید. و شیوه مشروعی که از بزرگان دین - صلوات الله علیهم أجمعین - به دستمان رسیده، نسبت به یاد کردن مان از آن حضرت، تا مادامی که غیبتش باقی است، آن که: از ذات مقدسش با القاب قدسیه اش کنایه آوریم، مانند: «الْخَلْفُ الصَّالِحُ وَالْإِمَامُ الْقَائِمُ وَالْمَهْدِيُّ الْمُنتَظَرُ وَالْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» و کنیه را بگوییم و همه هم کیشان گذشته ما و اساتید پیشین مان که در ضبط آثار شرع و حفظ شعایر دین از ما پیش کسوت تر بوده اند - رضوان خداوند بر همه آنان باد - بر این امر متفقند، و روایاتی که نصّ بر این معنی است از امامان معصوم مان - صلوات الله علیهم أجمعین - به طور متظافر رسیده است و کسی این دستور را انکار نمی دارد، مگر آن هایی که در احکام و اخبار، تصوّر شان ضعیف و اطلاع شان از دقایق و اسرار اندک می باشد و جز کوته فکرانی که درجه فقه و مرتبه علمشان همین

مقدار است که بهره ای از خبرگی به اسرار نهانی مراسم شریعت و نشانه های سنت ندارند و بینشی در حقایق قرآن حکیم و بهره ای از شناخت رازهای نهفته در احادیث مراکز هبوط وحی و معادن حکمت و جایگاه های نور و حافظان دین و حاملان سرّ و گنجوران علم خداوند عزیز سپرده شده، برایشان نیست. (۱)

چهارم: شیوه همه اهل ایمان در تمام شهرها و بلاد، در هر زمان بر تصریح نکردن به نام مولایمان صاحب الزمان علیه السلام ثابت است، به طوری که از هیچ یک از آنان گفته و شنیده نشده که به اسم شریف آن جناب در محفلی از محافل و مجمعی از مجامع تصریح کنند و چون این امور را به نصوص صحیح یادشده ضمیمه کنیم، موجب می گردد که به حرام بودن تصریح به اسم شریف مولایمان در مجمعی از مجامع مردم اطمینان یابیم و خدا دانا و نگهدارنده از لغزش ها است.

گونه هفتم

یاد کردن اسم شریف آن حضرت در غیر مجامع برای خواصّ (شیعیان) - که خداوند از آنان خوشنود باد - جواز این گونه به واقع نزدیک تر است، به جهت ورود اخبار متعدّدی که همدیگر را تقویت می کنند به ذکر این اسم شریف، که در فعل و تقریر ائمه اطهارعلیهم السلام آمده است، از جمله: حدیث لوح است که به سند معتبری در «اصول کافی» و «کمال الدین» (۲) و کتب معتبر

ص: ۴۴

۱- ۳۹. شرعه التسمیه.

۲- ۴۰. کمال الدین، ۲/۳۸۰ باب ۲۸ ح ۱.

دیگر روایت شده، ما آن را به روایت ثقه الاسلام کلینی (۱) در «اصول کافی» می آوریم که به سند خود، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام است که فرمود: پدرم به جابر بن عبد الله انصاری فرمود: مرا با تو کاری است، پس کدام وقت بر تو آسان باشد که به تنهایی تو را ملاقات نمایم و درباره آن از تو پیرسم؟ جابر به او عرضه داشت: هر وقت که دوست داشته باشی. پس در یکی از روزها، در جای خلوتی با او نشست و به او فرمود: ای جابر! مرا خبر ده از لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله دیدی و آنچه مادرم به تو خبر داد که در آن لوح نوشته شده است. جابر عرضه داشت: خدای را شاهد می گیرم که بر مادرت فاطمه علیها السلام در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شدم، پس او را به ولادت حسین علیه السلام تهنیت گفتم و در دستش لوح سبز رنگی مشاهده نمودم که به گمانم از زمرد بود و در آن نوشته سفیدی شبیه رنگ خورشید دیدم، پس به او گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، ای دخت رسول خدا! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند آن را به رسول خداصلی الله علیه وآله هدیه فرموده، در این لوح نام پدرم و نام همسرم و نام دو پسر و نام جانشینان از فرزندانم هست و پدرم آن را به عنوان مژدگانی به من داده است. جابر گفت: پس مادرت فاطمه علیها السلام آن را به من داد که آن را خواندم و از روی آن نسخه ای نوشتم. آن گاه پدرم به او فرمود: ای جابر! آیا آن نوشته را بر من عرضه می داری؟ عرضه داشت: آری. پس پدرم با جابر به منزل او رفت، آن گاه جابر صفحه ای از

ص: ۴۵

پوست بیرون آورد. [پدرم] به او فرمود: ای جابر! در نوشته ات نگاه کن تا بر تو بخوانم [و بدانی که من از آن آگاهم] پس جابر در نسخه اش نگریست و پدرم آن را بر او خواند، پس هیچ حرفی را برخلاف آن نخواند، آن گاه جابر گفت: خداوند را گواه می گیرم که همین طور در لوح نوشته دیدم: بنام خداوند بخشنده مهربان. این نوشته ای است از خدای عزیز حکیم برای محمد پیغمبر و نور و سفیر و دربان (واسطه میان خالق و مخلوق) و راهنما به سوی او، که آن را روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار عالمیان نازل نموده است. ای محمد! اسم های مرا بزرگ شمار و نعمت هایم را سپاس بگذار و عنایات مرا انکار مدار، به درستی که منم خداوند که هیچ معبود حقی جز من نیست، درهم کوبنده ستمگران و به دولت رساننده مظلومان و جزا دهنده روز قیامت، همانا منم خدایی که جز من معبود حقی نیست، پس هر آن که جز به فضل [و احسان] من امید داشت و یا جز از عدالت من ترسید، او را عذاب کنم عذاب کردنی که هیچ کس از عالمیان را چنان عذاب نکرده باشم، پس [تنها] مرا عبادت کن و بر من توکل بنمای. به درستی که من هیچ پیغمبری بر نیانگیختم تا این که روزگارش را کامل نمایم و دورانش سپری نگردد مگر این که برای او وصی [و جانشینی] قرار دادم، و البته تو را بر پیغمبران برتر داشتم و وصی تو را بر سایر اوصیا برتری دادم و تو را به دو شیر زاده و نواده ات حسن و حسین گرامی داشتم، پس حسن را بعد از پایان گرفتن دوران [جانشینی] پدرش، کانون علم خود ساختم و حسین را گنجینه دار

وحی خویش قرار دادم و او را به شهادت گرامی داشتم و فرجامش را به سعادت رساندم، که او برترین شهیدان و درجه اش بالاترین درجات آنان است، کلمه تائمه خود را با او قرار دادم و حجّت رسای خویش را نزد او سپردم، به سبب عترت او پاداش و کیفر دهم. اولین آن ها علی، سرور عبادت کنندگان و زینت دوستان گذشته من است و پسرش شیهه جلد پسندیده اش محمد، آن شکافنده علم من و کانون حکمت من. و تردید کنندگان درباره جعفر هلاک می شوند، هر کس او را رد کند چنان است که مراد کرده باشد، به تحقیق این گفته از من است که همانا جایگاه جعفر را گرامی خواهم داشت و او را از جهت پیروان و یاران و دوستانش خشنود خواهم ساخت، بعد از او موسی است که (در عهد او) فتنه بسیار تاریکی فرا گیرد، زیرا که رشته وجوب اطاعتم گسسته نمی شود و حجّت پوشیده نمی ماند و همانا دوستان من با جام سرشار سیراب گردند، هر کس یکی از ایشان را رد کند، همانا نعمت مراد کرده باشد و هر آن که یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، البته بر من تهمت زده است. و پس از سپری شدن دوران بنده و دوست و برگزیده ام موسی، وای بر مُفتریان و منکران علی، ولیّ و یاور من و آن کسی که بارهای سنگین نبوت را بر دوش او خواهم نهاد و شایستگی اش را در پذیرش و انجام آن مسؤولیت ها امتحان خواهم کرد، او را پلیدی گردن کش به قتل می رساند، در شهری که بنده صالح (ذوالقرنین) بنا نهاده، در کنار بدترین مخلوقم (هارون) دفن می شود، این گفته من حق است که او را به وجود محمد فرزند و جانشین و وارث

علمش شادمان نمایم، که او معدن علم من و محلّ راز و حجتّم بر خلق می باشد، هیچ بنده ای به او ایمان نیاورد، مگر این که بهشت را جایگاهش قرار دهم و او را در مورد هفتاد تن از خاندانش شفاعت دهم، که تمامی آن ها سزاوار آتش شده باشند و پایان کارش را به سعادت برای فرزندش علی ولیّ و یاور و گواه بر آفریدگانم و امین بر وحی ام خواهم ساخت و از او دعوت کننده به راهم و گنجینه دار علمم حسن را متولد خواهم کرد و آن را به پسرش (م ح م د) که رحمت برای عالمیان است به کمال خواهم رسانید. قامت بلند و با صلابت موسی و درخشش و خوش نمایی عیسی و صبر و شکیبایی ایوب در او است، پس در زمان [غیبت] او دوستانم خوار می شوند و سرهایشان هدیه می گردد، همچنان که سرهای ترکّ ها و دیلم ها هدیه می شود، پس کشته و سوزانده می شوند و ترسان و وحشت زده خواهند بود، زمین با خونشان رنگین می گردد و شیون و ناله عزا از زنانشان بلند می شود، آنان به حق دوستان منند، به وجود آن ها هر فتنه سیاه گمراه کننده را دفع می نمایم و به سبب آن ها زلزله ها را برطرف می سازم و غل و زنجیرها را دور می کنم، بر آنان درودها و رحمت خاصّ پروردگارشان است و آنانند هدایت شدگان.

عبد الرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفت: اگر در تمام زمانت جز این حدیث چیز دیگری نشنیده ای، همین تو را بسنده است، پس آن را جز از

اهلش حفظ کن.

و از جمله روایتی است که شیخ صدوق رحمه الله در «کمال الدین» (۱) از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمه الله آورده، از حسن بن اسماعیل، از ابوعمر و سعید بن محمد بن نصر قَطَّان، از عیید الله بن محمد السلمی، از محمد بن عبدالرحمن، از محمد بن سعید، از عباس بن ابی عمرو، از صدقه بن ابی موسی، از ابی نصره که گفت: چون امام ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام به حال احتضار رسید، پسرش امام صادق علیه السلام را فراخواند و عهدی (= فرمان امامت) را به او تسلیم کرد، برادرش زید بن علی بن الحسین به او گفت: اگر نسبت به من، همانند حسن و حسین علیهما السلام رفتار کنی [امامت را به من بسپاری] امید است که کار خلافتی انجام نداده باشی. فرمود: ای ابوالحسن! به درستی که امانت ها به مثال ها نیست و عهدها به نوشته ها بستگی ندارد، بلکه فقط اموری است که از حجت های خداوند - تبارک و تعالی - از پیش رسیده است. سپس جابر بن عبد الله را فراخواند و به او فرمود: ای جابر! برای ما بازگو کن آنچه را در صحیفه دیدی، پس جابر گفت: آری. ای ابوجعفر باقر! بر بانویم حضرت فاطمه علیها السلام وارد شدم تا او را به ولادت حسن علیه السلام تبریک بگویم، که دیدم صفحه ای از دُرّ سفید در دست دارد، عرضه داشتم: ای سیده زنان! این صفحه چیست که نزد شما می بینم؟ فرمود: در آن نام های امامان از فرزندانم هست. عرضه داشتم: به من بدهید تا در آن نگاه کنم. فرمود: ای جابر! اگر نهی نبود این

ص: ۴۹

کار را می کردم، ولی نهی شده است که جز پیغمبر یا جانشین پیغمبر یا خاندان پیغمبر آن را دست بزند، اما برای تو اجازه هست که از بیرون آن درونش را ببینی. جابر گوید: پس آن را خواندم که در آن نوشته شده بود: «ابوالقاسم محمد بن عبد الله المصطفی، مادرش آمنه بنت وهب؛ ابوالحسن علی بن ابی طالب المرتضی، مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف؛ ابومحمد حسن بن علی البرّ (= نیکوکار)؛ ابوعبد الله الحسین بن علی التقی، مادرشان فاطمه دخت محمد صلی الله علیه وآله؛ ابومحمد علی بن الحسین العدل، مادرش شهربانویه دختر یزدگرد سوم؛ ابوجعفر محمد بن علی باقر، مادرش امّ عبد الله دختر حسن بن علی بن ابی طالب؛ ابوعبد الله جعفر بن محمد صادق، مادرش امّ فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر؛ ابو ابراهیم موسی بن جعفر الثقفه، مادرش کنیزی است به نام حمیده؛ ابوالحسن علی بن موسی الرضا، مادرش کنیزی است به نام نجمه؛ ابوجعفر محمد بن علی الزّکی، مادرش کنیزی است به نام خیزران؛ ابوالحسن علی بن محمد الامین، مادرش کنیزی است به نام سوسن؛ ابومحمد الحسن بن علی الرفیق، مادرش کنیزی است به نام سمانه و کنیه اش ام الحسن می باشد؛ ابوالقاسم محمد بن الحسن که اوست حجّت خداوند متعال بر خلقش، آن که قائم است، مادرش کنیزی است به نام نرجس - درود خداوند بر همگی آنان باد -.

شیخ صدوق رحمه الله گوید: این حدیث این چنین است که حضرت قائم علیه السلام را نام برده، و آنچه من قائلم همان است که در مورد نهی از بردن نام آن حضرت

روایت آمده است. و از جمله در مجلد نهم بحار(۱) به نقل از کتاب «الروضه» و کتاب «الفضائل» به سند مرفوعی از عبد الله بن ابی اوفی، از رسول خداصلی الله علیه وآله آورده که فرمود: چون خداوند ابراهیم خلیل علیه السلام را آفرید، پرده از چشمش برداشت، پس به سوی عرش نگریست، آن گاه نوری مشاهده کرد، عرضه داشت، ای خداوند و سید من! این نور چیست؟ فرمود: این محمد برگزیده من است. ابراهیم گفت: ای خداوند و سید من! در کنارش نور دیگری می بینم؟! فرمود: ای ابراهیم! این علی یاور دین من است. پس گفت: ای خداوند و سید من! نور سومی در کنارش می بینم؟! فرمود: ای ابراهیم! این فاطمه است در کنار پدر و همسرش، او دوستانش را از آتش باز گرفته است. ابراهیم گفت: ای خداوند و سید من! دو نور دیگر هم در کنار آن سه نور می بینم؟! فرمود: ای ابراهیم! اینان حسن و حسین هستند که در پی پدر و جدّ و مادرشان می باشند. ابراهیم گفت: ای خداوند و سید من! نه نور می بینم که پیرامون این پنج نور را گرفته اند؟! خداوند فرمود: اینان امامان از فرزندان آنهایند. ابراهیم پرسید: ای خداوند و سید من! به چه [نام هایی] شناخته می شوند؟! فرمود: ای ابراهیم! اولین آنان علی بن الحسین است، و محمد فرزند علی، و جعفر فرزند محمد، و موسی فرزند جعفر، و علی فرزند موسی، و محمد فرزند علی، و علی فرزند محمد، و حسن فرزند علی، و محمد فرزند حسن که قائم مهدی است.

ص: ۵۱

ابراهیم عرضه داشت: ای خداوند و سید من! نور هایی پیرامون ایشان می بینم که شمار آن ها را کسی جز تو نمی داند؟! فرمود: ای ابراهیم! آن ها شیعیان و دوستانشان هستند. گفت: خداوند! به چه نشانه هایی شیعیان و دوستانش شناخته می شوند؟! فرمود: به خواندن پنجاه و یک رکعت نماز و بلند گفتن: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و قنوت گرفتن پیش از رکوع و سجده شکر و انگشتی به دست راست کردن. ابراهیم گفت: خداوند! مرا از شیعیان و دوستانشان قرار ده، خداوند فرمود: البته تو را چنین قرار دادم، پس درباره او خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ * إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (۱)؛ و به درستی که از شیعیان او ابراهیم است، که با دلی پاک از هر گونه آلائش به پروردگار ایمان آورد.

و از جمله نیز، در مجلد نهم بحار (۲) از غیبت شیخ طوسی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت مسندی آورده که: «وصیتی که امیر المؤمنین علیه السلام به املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته، و پیغمبر امر فرمود که هر امامی آن را به امام بعد از خود تحویل دهد، تا آن جا که فرموده: پس چون هنگام وفات رسد این وصیت نامه را به فرزندم حسن، آن نیکوکار بسیار صله کننده بسپار. و چون هنگام وفات او فرا رسد، آن را به فرزندم حسین شهید، پاکیزه کشته [راه خدا] بسپارد. و چون وفات او فرا رسد، آن را به فرزندش سید العابدین ذی الثنات (پیشانی و سایر مواضع سجده اش بر اثر سجده های بسیار و طولانی پینه

ص: ۵۲

۱- ۴۴. سوره صافات، آیه ۸۳ و ۸۴.

۲- ۴۵. بحار الانوار، ۳۶/۲۶۱ باب ۴۱ ح ۸۱.

می بست) علی بسپارد. و چون وفاتش نزدیک شود، آن را به فرزندش محمد، باقر العلم (شکافنده علم) بسپارد. و چون وفاتش نزدیک شود، آن را به فرزندش جعفر صادق بسپارد. و چون هنگام وفات او فرا رسد، آن را به فرزندش موسی کاظم بسپارد. و چون وفات او نزدیک گردد، آن را به فرزندش علی الرضا بسپارد. و چون وفاتش فرا رسد، آن را به فرزندش محمد مورد وثوق تقی بسپارد. و چون هنگام وفات او برسد، آن را به فرزندش علی ناصح بسپارد. و چون وفاتش نزدیک شود، آن را به فرزندش حسن فاضل بسپارد. و چون هنگام وفاتش رسد، آن را به فرزندش محمد حفظ شده از آل محمد علیهم السلام بسپارد ...».

و از جمله: در «کفایه الأثر فی النصوص علی الأئمه الاثنی عشر» به سند خود، از ابوهریره آورده که گفت: به رسول خداصلی الله علیه وآله عرضه داشتم: برای هر پیغمبر جانشین و دو سبط بوده است، پس جانشین و دو سبط تو کیانند؟ پیغمبرصلی الله علیه وآله ساکت شد و به من جواب نداد. پس اندوهگین از خدمت آن حضرت رفتم و چون هنگام ظهر شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: نزدیک بیا ای ابوهریره! من نزدیک می شدم و می گفتم: پناه به خدا از خشم خدا و خشم رسول خدا. آن گاه رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: خداوند چهار هزار پیغمبر برانگیخت و آنان چهار هزار جانشین داشتند و هشت هزار سبط، سوگند به آن که جانم در دست او است! که من بهترین پیغمبرانم و جانشین من بهترین اوصیا و دو سبط من بهترین سبط ها می باشند. سپس فرمود: دو سبط من

حسن و حسین بهترین سبط ها می باشند، دو سبط این امتند، و البته اسباط از فرزندان یعقوب بودند و آنان دوازده تن بودند و امامان بعد از من دوازده تن از خاندانم خواهند بود؛ علی علیه السلام نخستین ایشان است و اوسط آنان محمد، آخرینشان محمد، مهدی این امت می باشد، آن که عیسی پشت سرش نماز خواهد خواند، آگاه باشید! که هر کس بعد از من به آنان متمسک گردد، البته به ریسمان الهی چنگ زده است، و هر کس از دامان ایشان دست بکشد، از ریسمان خداوند جدا شده است. (۱)

از جمله در «کفایه الاثر» نیز به سند خود، از مفضل بن عمر آورده، از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش [حسین بن علی]، از امیرالمؤمنین علیهم السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که به [معراج] آسمان برده شدم، پروردگارم - جلّ جلاله - به من وحی فرمود: ای محمد! من به زمین نظری فکندم، پس تو را از آن برگزیدم و تو را پیغمبر قرار دادم و از اسم خودم برای تو اسمی برگرفتم، که من محمودم و تو محمد هستی. سپس بار دیگر نظری کردم و از آن [زمین] علی را برگزیدم و او را جانشین، خلیفه و همسر دختری قرار دادم و از برای او اسمی از اسم هایم بر آوردم که من اعلی هستم و او علی است و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو نفر قرار دادم، سپس ولایت آنان را بر فرشتگان عرضه نمودم، که هر کدام آن را پذیرفت نزد من از مقربین شد. ای محمد! اگر

ص: ۵۴

بنده ای مرا عبادت کند تا این که بسان مشک خشک شده بشود، سپس در حالی که ولایت آنان را انکار کرده باشد [در قیامت] مرا ملاقات کند، او را در بهشتم جای نخواهم داد و زیر سایه عرشم نخواهم برد. ای محمد! آیا می خواهی آنان را ببینی؟ گفتم: آری پروردگارا. خدای - عزوجل - فرمود: سرت را بلند کن. پس چون سر برداشتم، ناگاه نورهای علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و (م ح م د) را که در میان آنان ایستاده بود و همچون ستاره تابان می درخشید، دیدم. گفتم: ای پروردگارا! اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: اینان امامان هستند و این قائم است، حلالم را حلال و حرامم را تحریم می نماید و به وسیله او از دشمنانم انتقام می گیرم و او مایه راحتی دوستان من است و او است آن که دل های شیعیان را از ستمگران و منکران حق و کافران شفا می بخشد (۱).

و از جمله شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «کمال الدین» (۲) به سند معتبر، بلکه صحیحی روایت آورده که: حضرت ابومحمد امام حسن عسکری برای بعضی از کسانی که نام برد، گوسفند ذبح شده ای فرستاد و فرمود: این از عقیقه پسر محمد است.

و از جمله محدث عاملی رحمه الله در وسائل (۳) به سند خود از صدوق رحمه الله از محمد

ص: ۵۵

۱- ۴۷. کفایه الأثر، ۱۵۲.

۲- ۴۸. کمال الدین، ۲/۴۳۲ باب ۴۲ ح ۱۰.

۳- ۴۹. وسائل الشیعه، ۱۱/۴۹۰ باب ۷۳ ح ۱۷.

بن عصام، از محمد بن یعقوب کلینی، از علان رازی، از بعضی از اصحاب مان آورده که: چون کنیز حضرت ابومحمد امام عسکری علیه السلام حامله شد، آن حضرت به او فرمود: پسری را آبستن باشی که اسم او محمد است و او است قائم بعد از من.

و از جمله نیز، در وسائل(۱) به سند خود، از ابن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از ابوعلی محمد بن همام، از محمد بن عثمان عمّری، از پدرش، از حضرت ابومحمد حسن بن علی امام عسکری علیه السلام ضمن خبری که آن حضرت در آن از پدراناش روایت کرده که: زمین از حجّت الهی بر خلقش خالی نخواهد ماند و این که هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است. چنین آمده. پس آن حضرت فرمود: این مطلب ثابت است همان طور که روز ثابت است [قابل انکار نیست]. عرض شد: ای فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله! پس حجّت و امام بعد از تو کیست؟ فرمود: پسر محمد، او است امام و حجّت بعد از من و هر کس در حالی بمیرد که او را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.

و از جمله، مجلسی در باب ولادت(۲) آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - از «کشف الغمّه» (۳) روایت کرده است که ابن الخشاب گفت: حدیث گفت مرا ابوالقاسم طاهر بن هارون بن موسی العلوی، از پدرش، از جدّش که گفت:

ص: ۵۶

۱- ۵۰. وسائل الشیعه، ۱۱/۴۹۱ باب ۳۳ ح ۲۳.

۲- ۵۱. بحار الانوار، ۵۱/۲۴ ذیل ح ۳۷.

۳- ۵۲. کشف الغمّه، علی بن عیسی اربلی، ۳/۲۶۵.

سرورم جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام فرمود: خلف صالح از فرزندان من است و او است مهدی که اسمش «م ح م د» است و کنیه اش ابوالقاسم در آخرالزمان خروج می کند ...

و چون این را دانستی، می گویم: مقتضای جمع بین دو دلیل، یعنی اخباری که بردن نام آن حضرت را حرام می شمارند و اخباری که جایز می دانند، همان تفصیلی است که ما اختیار کردیم که در مجامع مردم حرام است و در غیر آن ها جایز. چون اخبار جواز - چنان که می بینید - یا نقل فعل معصوم است و یا تقریر او. و در چنین اخباری عموم یا اطلاقی وجود ندارد که سبب شود از اخبار نهی کننده دست برداریم. بنابراین واجب است قدر متیقن را بگیریم و دلایل حرمت را به همین مقدار تخصیص بزنیم، یعنی به غیر مجامع مردم و یاد کردن اسم شریف آن حضرت در مجامع، تحت عموم ادله حرمت باقی می ماند. مؤید و مؤکد آنچه یاد کردیم، دو توفیق شریف آن حضرت است که در کمال الدین (۱) روایت شده، در یکی از آن ها آمده: ملعون است ملعون کسی که مرا در جمعی از مردم اسم ببرد. و توفیق دیگر چنین است؛ حدیث گفت ما را محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمه الله گفت: شنیدم ابوعلی محمد بن همام می گفت: شنیدم محمد بن عثمان عمّری رحمه الله می فرمود: توفیقی صادر شد به خطی که آن را می شناسیم این که: هر کس در میان جمعی از مردم مرا به اسمم نام ببرد، لعنت خدا بر او باد. و نیز مؤید این مطلب است آنچه در گفتار

ص: ۵۷

سید محقق داماد رحمه الله از نظر تان گذشت، این که علمای گذشته بر حرمت تصریح به اسم مبارک آن حضرت در میان جمعی از مردم متفقند. و نیز مؤید آن است اعتبار عقلی و عرفی، زیرا که تعبیر کردن از شخص جلیل در مجالس و محافل با القابش و تصریح نکردن به اسم خود نوعی احترام و تعظیم نسبت به آن شخص می باشد و این بر افراد عامی پوشیده نیست، تا چه رسد به فضلا و علما. و خداوند به حقایق احکام دانا است. و نیز مؤید آن است که در حدیث لوح دیدید حضرت امام باقر علیه السلام از جابر خواست که در جای خلوتی او را ملاقات نمایید، بنابراین یادآوری اسم آن حضرت در میان جمعی از مردم نبوده است. و باز مؤید آن است که اگر غیر مورد ترس و تقیه را به طور مطلق از عمومات یاد شده خارج بدانیم، تخصیص اکثر لازم می آید. و هم چنین مؤید آن است حدیث حدیفه بن الیمان که در قسم چهارم همین عنوان یادآور شدیم.

اگر بگویید: می توان قایل شد که غیر از مورد ترس و تقیه به طور مطلق از عمومات یاد شده خارج است، چه در مجامع باشد و چه در غیر آن ها، به جهت روایتی که شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» از امام ابو جعفر باقر علیه السلام، از پدرانش آورده که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام بالای منبر چنین فرمودند: در آخر الزمان، مردی از فرزندانم خروج خواهد کرد ... و حضرت قائم علیه السلام را توصیف کرد، تا آن جا که فرمود: او را دو نام است یکی مخفی می ماند و اسم دیگر علنی می باشد، اما آن اسمی که مخفی می ماند احمد است، و آن اسمی که

علنی می باشد محمد ... (۱) که این حدیث بر جایز بودن تصریح به این اسم شریف در مجامع مردم از جهت فعل و قول امام دلالت دارد، چون امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر آن را تصریح فرموده: و آن اسمی که علنی می باشد محمد است. از این روی می توان گفت: آن اسمی که جایز نیست تصریح شود احمد است!؟

می گویم: نمی توان تنها به این حدیث عمومات حرمت را تخصیص داد، به چند وجه:

اول: این که سندش ضعیف است، چون اسماعیل بن مالک که در سند این حدیث واقع شده مجهول (= ناشناخته) است، و ابو الجارود - یکی دیگر از افرادی که در سند این حدیث واقع شده - رئیس گروه زیدیه جارودیه است که از سید بن طاووس نقل شده که درباره اش گفته: زیاد بن المنذر نایبای سرحوب مذموم است، هیچ شبهه ای در مذمتش نیست، او به اسم شیطان «سرحوب» نامیده شد، شیطان کوری که ساکن دریا است. در کتاب های «نقد الرجال» و «منتهی المقال» به نقل از کشی درباره ابو الجارود آمده: کور سرحوب، سرحوبیه از زیدیه منسوب به او است و امام باقر علیه السلام او را به این اسم نامید. و یاد شده که «سرحوب» نام شیطان کوری است که در دریا زیست دارد و ابو الجارود نایبنا و کوردل بود. سپس روایات متعددی در مذمت

ص: ۵۹

و لعنت و دروغگویی او یاد کرده است و سید تفرشی در «نقد الرجال» گوید: درباره او روایتی است که بر دروغگویی و کفر او دلالت دارد.

دوم: این که تصریح کردن امیر المؤمنین علیه السلام به این اسم آن حضرت بر فراز منبر دلیل جایز بودن آن برای غیر آن جناب نمی باشد، زیرا که ممکن است این حکم به آن جناب اختصاص داشته، و نظایر آن بسیار است که بر اهل بصیرت پوشیده نیست، مانند داخل شدن در حال جنابت به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و اختصاص لقب امیر المؤمنین به آن حضرت و جایز بودن ایثار با این که اهل خانه اش در حال اضطرار بوده اند و غیر این ها که بر پژوهشگر در اخبار ائمه اطهار پوشیده نیست.

سوم: این که فرموده آن بزرگوار: و آن اسمی که علنی می باشد محمد است. دو احتمال دارد؛ یکی: این که منظور آن است که امام زمان ما - عجل الله فرجه الشریف - دو اسم دارد که یکی از آن ها را می شناسند و آن محمد است و دیگری را که احمد است، نمی دانند و این را ما مشاهده می کنیم. دیگر این که: مقصود اعلان کردن این اسم مبارک هنگام ظهور است که اخباری وارد شده به این که در آن موقع به نام او و نام پدرش ندا می گردد و آنچه بر این معنی دلالت داشت در بخش چهارم در حرف «ن» و غیر آن گذشت. و اما احتمال این که مراد از اسمی که جایز نیست به آن تصریح گردد «احمد» است، این را هیچ کدام از علمای ما از صدر اول تا کنون نگفته، بلکه احتمال هم نداده اند و نیز حاملان و راویان احادیث - که این روایات توسط آن ها به دست ما رسیده - هم این احتمال را نیاورده اند، چنان که بر کاوشگران پوشیده نیست.

اگر بگویید: ممکن است منظور از کلمه «ناس = مردم» در دو توجیح یاد شده، مخالفین باشند و این قرینه باشد بر این که حرمت مخصوص مورد ترس و تقیه است، چنان که مؤلف وسائل^(۱) این احتمال را ذکر کرده و استشهاد نموده به این که واژه «ناس» در روایات بسیار آمده که خصوص عامه منظور هستند؟

می‌گوییم: کلمه «ناس» در اخبار با قرینه بر آنان اطلاق گردیده و در اینجا قرینه ای بر آن نیست بنابراین از اخبار صحیح صریح به صرف احتمال نمی‌توان دست برداشت.

اگر بگویید: در «مستدرک» از حسین بن حمدان روایت کرده که وی در کتابش از حضرت رضاعلیه السلام خبری آورده که تصریح دارد به این که یاد نمودن اسم شریف آن حضرت - که محلّ بحث است - و سایر نام‌ها و القاب آن جناب در صورت ایمنی از ترس جایز می‌باشد و علت نهی از آن جز به خاطر ترس و تقیه نیست. آن روایت چنین است که از علی بن الحسن بن فضال، از ریّان بن الصلت آورده که گفت: از حضرت امام رضا علی بن موسی علیهما السلام شنیدم که می‌فرمود: قائم مهدی علیه السلام فرزند فرزندانم حسن است، کسی بعد از غیبتش بدنش را نمی‌بیند و اسمش را نبرد تا وقتی که آشکار شود و اسمش اعلان گردد که آن وقت هر کسی می‌تواند نام او را ببرد. به آن حضرت عرضه داشتیم: ای سرور ما! اگر بگوییم: صاحب غیبت و صاحب زمان و مهدی جایز است؟ فرمود: همه این‌ها مطلقاً جایز است و من شما را از تصریح کردن نام مخفی او از دشمنانم نهی کردم که او را نشناسند.

ص: ۶۱

می‌گوییم نمی‌توان این خبر را مورد عمل قرار داد به چند وجه؛

یکم: این که حسین بن حمدان ضعیف است، چنان که در کتاب «الوجیزه» آمده و در «نقد الرجال» از نجاشی آورده: حسین بن حمدان حُصینی جنبلانی ابوعبدالله، فاسد المذهب بوده، کتاب‌هایی دارد. همین مطلب نیز در «منتهی المقال» آمده است و به نقل از خلاصه در همان کتاب آمده؛ حسین بن حمدان جنبلانی - به ضمّ جیم و سکون نون و باء - حُصینی - به حاء مضمومه و ضاد و نون بعد از یاء - ابوعبدالله مذهبش فاسد و دروغگو بوده، ملعون است به گفته‌هایش توجه نمی‌شود. و مانند همین سخن از رجال ابن داوود نقل شده، ولی او خصینی - به خاء و صاد و یاء و نون - ضبط کرده است.

و از دلایل صحیح نبودن اعتماد بر او این که عالم محقق نوری رحمه الله در اینجا بر این روایت اعتماد ننموده، با این که آن را در باب القاب حضرت حجّت - عَجَلُ اللهِ فرجه الشریف - روایت کرده است و این عالم جلیل از بزرگان آگاهان به احوال راویان است، چنان که بر کسی که در کتاب‌های او نظر کند، پوشیده نمی‌ماند. خداوند تعالی به او بهترین پاداش را از جهت خدمت به اسلام و مسلمین عنایت فرماید. بنابراین چه طور می‌توان به مانند این حدیث تمسک نمود و عمومات ادله تحریم را از ظاهرشان منصرف کرد؟

دوم: بر فرض که این حدیث از معصوم علیه السلام صادر شده باشد، در مطلب مورد بحث صراحت ندارد، در آن دقت کنید.

سوم: این که بر فرض که دلالت داشته باشد، بر منحصر بودن علت تحریم

در این مطلب دلالت ندارد، تا به همان مورد که آن علت وجود دارد بسنده شود، بلکه این امر نمی تواند علت حقیقی باشد، چون ضمیر در فرموده آن حضرت: که او را نشناسند. اگر به اسم برگردد؛ یعنی یاد کردن این اسم جایز نیست، تا دشمنان آن اسم را نشناسند. این برخلاف مقصود خواهد بود، زیرا که آن ها با اخبار بسیاری که از پیغمبر و امامان علیهم السلام رسیده، که تصریح دارند که اسم او اسم رسول خدا است، آن اسم را شناخته اند که محمد است. و اگر ضمیر به قائم علیه السلام برگردد؛ یعنی: یاد کردن این اسم جایز نیست، تا مبادا دشمنان بدانند که مقصود از این اسم کیست. باز به دو وجه درست نیست؛

وجه اول: این که افرادی که محمد نامیده شده اند در هر زمان بسیار بوده و هستند، پس هر گاه یک شیعه به شیعه دیگری در مجلس دشمنان مثلاً بگوید: «محمد فرمود» یا «محمد را دیدم» و منظورش امام زمانش باشد، دشمنان نمی دانند که منظور از این اسم کیست و هیچ ترس و تقیّه ای در این صورت نیست.

وجه دوم: این که اگر این امر سبب حقیقی تحریم بود، واجب است که از یاد کردن آن حضرت علیه السلام با القاب مخصوصش مانند صاحب غیبت و صاحب الزمان و حجّت از آل محمد علیهم السلام نهی گردد، چون اگر یک نفر شیعه به یکی از هم کیشان خود، در مجلس دشمنان بگوید: صاحب غیبت یا حجّت آل محمد را دیدم، دشمنان خواهند فهمید که منظورش شخص خاصّ می باشد، چون پیش از این کسی به این عناوین نامیده نشده است، تا کسی که

آن جناب را با چنین عناوینی یاد می کند، بتواند بگوید: منظورم یکی از افراد مردم است، بلکه در این صورت دشمن به تجسس و تفحص دست می زند، تا صاحب آن نام مخصوص را بیابد، بنابراین می بایست این خبر را بیان حکمت به حرمت بردن آن نام حمل نمود یا نوعی آن را تأویل کرد.

اگر بگویید: به طرز دیگری هم می توان بین ادله دو طرف جمع کرد، به این که اخبار حرمت را بر کراهت حمل کنید، چنان که بعضی از بزرگان این کار را کرده اند و مانند این جمع در ابواب مختلف فقه بسیار است؟

می گویم: این نحوه جمع کردن بین روایات در اینجا پسندیده نیست به خاطر چند وجه؛

اول: این که دلیل های حرمت - چنان که دانستید - قابل حمل بر کراهت نیست و این واضح است.

دوم: این که در اینجا بر سر دو راهی تخصیص و مجاز قرار می گیریم و در جای خود ثابت شده که تخصیص از مجاز اولی است.

سوم: این که ادله جواز تنها اثبات می کنند که در غیر مجامع جایز است، چنان که توضیح دادیم. بنابراین چگونه می توان آن ها را به طور مطلق بر ادله حرمت مقدم داشت؟

چهارم: این که این جمع بر خلاف اجماع منقول و شهرتی است که قبلاً بیان شد.

پنجم: حمل کردن این گونه اخبار بر کراهت در صورتی است که دلیل

معتبری برخلاف آن ها بوده باشد، که آن دلیل را می بایست بر ظواهر ادله منع مقدم داشت، ولی مطلب مورد بحث ما چنین نیست. پس راهی ندارد که ادله منع را از ظواهر شان منصرف بدانیم، چون دلیلی در مقابل آن ها نیست، چنان که بر هر کس جنبه انصاف را رعایت کند و از تکلف بپرهیزد، این نکته پوشیده نمی باشد، پس به یاری خداوند تعالی و برکت اولیای او - سلام الله علیهم أجمعین - تمام بودن مدعای ما ثابت گشت، والحمد لله أولاً و آخراً.

چند تذکر:

اول: از آنچه بیان کردیم دلیل اقوال دیگر و پاسخ آن ها معلوم شد، دیگر با تکرار آن ها مطلب را طولانی نمی کنیم.

دوم: بدون تردید شایسته تر و محتاطانه تر آن است که در غیر مجالس و مجامع نیز آن حضرت علیه السلام با القاب شریفش یاد گردد و اسم معهود ذکر نشود، تا از شبهه مخالفت با دستور شرع خلاص شویم و نیز این خود، نوعی احترام و تعظیم امام علیه السلام است، بلکه این روش در سخنان امامان و پیروان ایشان متداول بوده است.

سوم: از بعضی از روایات گذشته چنین به دست آمد، که یکی از نام های شریف آن حضرت احمد می باشد، اکنون این سؤال پیش می آید که آیا یاد کردن آن حضرت در مجالس با این اسم نیز حرام است، یا حرمت به همان اسم معروف یعنی محمد اختصاص دارد؟ مؤلف «کفایه الموحّدين» تصریح کرده که فرقی بین آن ها نیست و هر دو در حرمت مساوی هستند و این نظر را به

ص: ۶۵

مشهور نسبت داده است. ولی در این گفته تأمل است، چون اسم به همان معروف یعنی محمّد منصرف می باشد و سخن قایلین به حرمت نه نصّ است و نه ظاهر در حرمت نامیدن آن جناب اسم های دیگر غیر از محمد، بلکه احدی از علما را نمی شناسم که به حرمت ذکر این اسم یعنی احمد، هرچند به طور احتمال قایل شده باشد، ولی احتیاط بهترین راه و خدای تعالی بهترین راهنما است.

چهارم: آیا کنیه مبارک آن حضرت که همان کنیه جدّش رسول خداصلی الله علیه و آله است، از لحاظ موضوع یا حکم به اسم شریفش ملحق می باشد یا نه؟ بنابر احتیاط، آری. ولی به طور جزم می توان گفت: نه. زیرا که عنوان اسم بر غیر لقب و کنیه منصرف است، چنان که از ملاحظه عرف عام که مبنای موضوعات احکام است، این مطلب ظاهر می باشد و آنچه در حدیث خضر آمده که فرمود: از او به کنیه و نام تعبیر نگردد. برای اثبات این مطلب به تنهایی بسنده نیست، زیرا که احتمالاتی در آن هست، بنابراین اصل براءت بدون منافی باقی می ماند و همین طور است اجماع منقول که به نظر علمای بزرگ اصول، برای اثبات حکمی به تنهایی کافی نیست، چنان که در علم اصول فقه این مطلب بیان گردیده است، از همین روی محقق بزرگوار مان نوری - که خدای تعالی روانش را شاد و تربتش را پاک گرداند - حرمت را به همان اسم مبارک معهود مخصوص دانسته است، با همه این ها کسی که شیوه احتیاط پیشه کند، از راه راست برکنار نمانده و دور بودن از شبهه مخالفت در هر حال پسندیده است.

اشاره

محبت او به طور خاص

سوم: از وظایف بندگان نسبت به آن حضرت علیه السلام

محبت او به طور خاص

و لازمه اش آن است که نهایت اهتمام در آنچه مقتضای محبت نسبت به آن جناب است، انجام گردد. بدان که در وجوب محبت تمام ائمه معصومین - سلام الله عليهم أجمعین - تردیدی نیست، و این که دوستی ایشان بخشی از ایمان و شرط قبولی اعمال است. و در این باره اخبار متواتر می باشد که قسمتی از آن ها در بخش اول همین کتاب و قسمتی دیگر در امر دوم همین بخش گذشت، ولی در اهتمام به محبت مولایمان حضرت حجت علیه السلام خصوصیتی هست که سبب شده به طور خصوص به آن امر گردد و این از دو جهت است؛

اول - عقل

توضیح این که سرشت ها بر محبت کسی که به آن ها نیکی کند و هر که واسطه احسان به آن ها باشد، ساخته شده است، از همین روی در حدیث از تفسیر امام علیه السلام آمده که: خدای تعالی به موسی وحی فرمود که مرا نزد خلقم محبوب کن و خلقم را نزد من محبوب گردان. موسی گفت: ای پروردگارا! چگونه این کار را انجام دهم؟ فرمود: به آنان نعمت ها و بخشش های مرا یادآوری کن تا مرا دوست بدارند.

و در حدیث دیگری که در «دار السلام» به نقل از «قصص الانبیاء» به سند خود، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آورده که فرمود: خدای - عزوجل - به داوود علیه السلام وحی فرمود: مرا دوست بدار و نزد خلقم محبوب ساز. داوود گفت: پروردگارا! من تو را دوست می دارم، اما چگونه تو را نزد خلقت محبوب گردانم؟ فرمود:

نعمت هایم را نزد آنان یاد کن، که هرگاه آن ها را نزد ایشان یادآور شدی، مرا دوست خواهند داشت.

و در مجالس صدوق رحمه الله به سند خود، از ابن عباس آمده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند را دوست بدارید، به جهت آنچه از نعمت های خویش به شما می دهد و مرا به جهت دوستی خدای - عزوجل - دوست بدارید و اهل بیتم را به خاطر دوستی من دوست بدارید (۱).

و چون از آنچه در بخش های این کتاب پیش تر آوردیم، پاره ای از احسان مولایمان حضرت حجّت علیه السلام را نسبت به ما و حقوقش را بر ما دانستی و این که تمام آنچه از نعمت های فراوان و عناوین بی پایان خداوند ما را فرا گرفته به برکت مولایمان علیه السلام و به واسطه او است، پس عقل حکم می کند که او را دوست بداریم، بلکه نهادهای ما بر محبت او سرشته شده است.

دوم - نقل

سید محدّث بحرانی رحمه الله در کتاب «غایه المرام» به نقل از نعمانی، به سند خود، از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت آورده که فرمود: خداوند در شب معراج به من وحی فرمود: ای محمد! چه کسی را در زمین بر امت جانشین کرده ای؟ - و حال آن که او بهتر می دانست - گفتم: ای پروردگارا! برادرم را. فرمود: علی بن ابی طالب را؟ گفتم: آری پروردگارا! فرمود: ای محمد! من به زمین نظری افکندم، پس تو را از آن برگزیدم، پس من یاد نمی شوم تا این که تو با من یاد شوی، من محمود هستم و تو محمّد هستی.

ص: ۶۸

سپس بار دیگر بر آن نظر افکندم و از آن علی بن ابی طالب علیهما السلام را برگزیدم، پس او را جانشین تو قرار دادم، که تو سید پیغمبرانی و علی سید اوصیا و برای او اسمی از اسم هایم را قرار دادم که من اعلی هستم و او علی است. ای محمد! اگر بنده ای از بندگانم آن قدر مرا پرستش نماید تا این که به هلاکت رسد، سپس در حالی که منکر ولایتان باشد مرا ملاقات کند، او را به جهنم خواهیم برد، سپس فرمود: ای محمد! آیا می خواهی آنان را ببینی؟ گفتم: آری. فرمود: در پیش رویت بپاخیز. چون پیش رفتم، ناگاه دیدم علی بن ابی طالب را و حسن بن علی و حسین بن علی و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت قائم - علیهم السلام - که همچون ستاره درخشانی در میان آن ها بود. گفتم: ای پروردگار! اینان کیستند؟ فرمود: اینان امامان هستند و این قائم است حلالم را حلال و حرامم را حرام می نماید و از دشمنانم انتقام می گیرد. ای محمد! او را دوست بدار، که من او را دوست دارنده او را دوست دارم. (۱)

می گویم: این حدیث دلالت دارد بر این که در محبت آن حضرت ویژگی ای هست که مقتضی امر مخصوص از سوی خدای تعالی گردیده، با این که محبت همه امامان علیهم السلام واجب است و سرّ این مطلب چند چیز است، از جمله؛

۱ - محبت و شناخت آن حضرت از محبت و معرفت امامان دیگر علیهم السلام جدا

ص: ۶۹

نمی‌گردد، ولی عکس آن چنین نیست (یعنی ممکن است کسی نسبت به امامان دیگر محبت و معرفت داشته باشد، ولی نسبت به آن حضرت معرفت و محبت نداشته باشد). بنابراین اگر انسان آن بزرگوار را بشناسد و او را دوست بدارد، حقیقت ایمان در او کامل می‌گردد. و شاهد بر این است آنچه در مجلّد نهم بحار به نقل از کتاب «الفضائل» آمده، از امام رضا علیه السلام، از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که در آن نام های امامان علیهم السلام را یاد کرده، تا آن جا که فرمود: هر کس دوست می‌دارد خداوند را ملاقات کند، در حالی که ایمانش کامل و اسلامش نیکو باشد، باید که ولایت حجت صاحب الزمان منتظر را دارا گردد، پس اینان چراغ هایی در تاریکی و امامان هدایت و نشانه های تقوا هستند، هر کس آنان را دوست بدارد و ولایتشان را دارا شود، من برای او ضمانت می‌کنم که خداوند او را به بهشت خواهد برد. (۱)

۲ - چیره شدن دین و غالب گردیدن مسلمین بر کافرین به دست آن حضرت و با ظهور آن جناب به طور کامل انجام می‌گردد، چنان که در بخش چهارم گذشت. و این چیزی است که از نظر عقل و شرع موجب محبت آن حضرت به طور خاص می‌باشد.

۳ - آنچه در بعضی از روایات آمده، که آن حضرت بعد از امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام از سایر امامان افضل است، چنان که سید بحرانی در کتاب «غایه المرام» در باب بیست و سوم از نعمانی به سند خود، از

ص: ۷۰

امام صادق، از پدران‌ش علیهم‌السلام روایت کرده که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله‌فرمود: خداوند از بین روزها، جمعه و از ماه‌ها، ماه رمضان، و از شب‌ها، شب قدر را برگزید و از مردم، پیغمبران را اختیار کرد و از میان پیغمبران، رسولان را و از رسولان، مرا و علی را از من برگزید و از علی، حسن و حسین را اختیار فرمود و از حسین، اوصیا را برگزید، که از قرآن تأویل یاوه‌گویان و کجروی باطل‌جویان و توجیه‌جاهلان را دور می‌کنند و نهمین ایشان باطن‌ظاهر آنان است و او افضل آن‌ها می‌باشد. (۱)

و مؤید این مطلب است آنچه در بحار از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت شده که: از آن جناب سؤال شد: آیا قائم علیه‌السلام متولد شده؟ فرمود: نه. و اگر زمانش را درک می‌کردم در تمام عمر با او به خدمت می‌پرداختم.

و در حرف «ن» در حدیث عبّاد بن محمد مدائنی گذشت، که امام صادق علیه‌السلام فرمود: برای نور آل محمدعلیهم‌السلام و سابق آن‌ها دعا کردم. و در فضیلت گریستن از فراقش نیز در تأیید این امر خواهد آمد.

اگر بگویید: این منافات دارد با آنچه در مجلد نهم بحار از نعمانی مسنداً، از زید شحّام روایت آمده که گفت: به حضرت ابی‌عبدالله صادق علیه‌السلام عرضه داشتم: کدام یک افضل هستند حسن یا حسین؟ فرمود: همانا فضیلت اولین مان به فضیلت آخرین مان می‌رسد و فضل آخرین مان به فضل اولین مان می‌رسد و هر کدام فضلی دارد. عرض کردم: فدایت شوم! جوابم را مفضل‌تر

ص: ۷۱

بیان فرمایید. به خدا سوگند! جز برای آموختن از شما نپرسیدم. فرمود: ما از یک درخت هستیم، خداوند ما را از یک سرشت آفرید، فضل ما از خداوند و علم ما از خداوند می باشد و ما امانای خداوند بر خلق او و دعوت کنندگان به دین او و [پرده یا] پرده داران بین او و بین خلق او هستیم. ای زید! تو را بیفزایم؟! عرض کردم: آری. فرمود: آفرینش ما یکی و علم ما یکی و فضل ما یکی است و همگی نزد خدای - عزوجل - یکی هستیم. عرضه داشتیم: مرا خبر ده از تعداد تان؟ فرمود: ما دوازده تن هستیم، این چنین پیرامون عرش پروردگارمان - عزوجل - در آغاز آفرینش مان بودیم. اول ما محمد، اوسط ما محمد و آخر ما محمد است (۱).

در جواب گویم: بین این حدیث و آنچه گذشت، منافاتی نیست، زیرا که این حدیث بیانگر متحد بودن سرشتشان می باشد و این که از یک نور آفریده شده اند و در علم و فضل یکسان هستند، چنان که اخبار دیگری نیز در این باره وارد شده است و این منافات ندارد با این که بعضی از آنان از بعض دیگر از لحاظ ویژگی هایی افضل باشند، همچنان که روایاتی در افضلیت امیر مؤمنان علیه السلام از سایر ائمه معصومین علیهم السلام وارد گردیده، با این حال علم این مطلب و امثال آن باید به خود آنان واگذار شود و بر ما نیست که از آن بحث کنیم، و خدای تعالی خود دانا است و نگهدار از لغزش ها می باشد.

ص: ۷۲

چهارم: محبوب نمودن او در میان مردم

و این امر دلالت دارد تمام آنچه در امر سوم بیان کردیم، به جهت دلالت عقل بر این که هر کس محبتش واجب و نیکو است، سزاوار است او را محبوب نمود. و نیز دلالت می کند بر آن محتوای فرموده خدای تعالی در حدیث موسی علیه السلام که: مرا در میان آفریدگانم محبوب ساز... و به طور صریح بر آن دلالت می کند، آنچه در «روضه کافی» به سند خود، از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آورده که فرمود: خداوند رحمت کند بنده ای که ما را نزد مردم محبوب نماید و ما را در معرض دشمنی و کینه توزی آنان قرار ندهد. همانا به خدا سوگند! اگر سخنان زیبای ما را برای مردم روایت می کردند، به سبب آن عزیزتر می شدند و هیچ کس نمی توانست بر آنان وصله ای بچسباند، ولی یکی از آنان کلمه ای را می شنود، پس ده کلمه از پیش خود بر آن می افزاید. (۱)

و در مجالس صدوق رحمه الله به سند خود آورده، از امام صادق علیه السلام که فرمود: خداوند رحمت کند بنده ای را که مودت مردم را به سوی ما کشاند و به آنچه می شناسند، با آنان سخن بگوید و آنچه را منکرند، واگذارد. (۲)

پنجم: انتظار فرج و ظهور آن حضرت علیه السلام

پنجم: انتظار فرج و ظهور آن حضرت علیه السلام

سخن در این باره در چند مبحث واقع می شود؛

ص: ۷۳

۱- ۶۱. روضه‌الکافی، ۲۲۹ ح ۲۹۳.

۲- ۶۲. أمالی، ۶۱.

در این باره همین بس، که حضرت سید الساجدین علیه السلام در دعای عرفه بر منتظران درود فرستاده و برای آنان دعا کرده، بعد از دعا کردن برای مولایشان [امام زمان] - صلوات الله علیه - و اضافه بر آن روایات بسیاری بر این مقصود دلالت دارد، از جمله؛

۱ - در «کمال الدین» از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس از شما بر این امر در حال انتظار آن بمیرد، همچون کسی است که در خیمه قائم علیه السلام بوده باشد. (۱)

۲ - از حضرت ابوالحسن الرضاعلیه السلام آمده که فرمود: چقدر خوب است صبر و انتظار فرج! آیا نشنیده ای فرموده خدای عزوجل - را که: «وَإِذْ تَقُبُّوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ» (۲)؛ و چشم به راه باشید که من با شما چشم به راهم. «فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ» (۳)؛ پس انتظار بکشید که من با شما از منتظرانم. بنابراین بر شما باد صبر، به درستی که گشایش پس از ناامیدی می آید، البته آنان که پیش از شما بودند صبور تر از شما بودند. (۴)

۳ - در «بصائر الدرجات» به سند خود از حضرت امام ابو عبد الله صادق علیه السلام آورده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام به سوی صفین می رفت، تا این که از رود فرات عبور کرد و به نزدیکی کوه سرزمین صفین رسید که هنگام نماز مغرب

ص: ۷۴

۱- ۶۳. کمال الدین، ۲/۶۴۴ باب ۵۵ ح ۱.

۲- ۶۴. سوره هود، آیه ۹۳.

۳- ۶۵. سوره اعراف، آیه ۷۱.

۴- ۶۶. کمال الدین، ۲/۶۴۵ باب ۵۵ ح ۵.

شد، مدتی در اندیشه فرو رفت، سپس وضو گرفت و اذان گفت و چون از اذان گفتن فراغت یافت، کوه شکافته شد و سر و صورتی سپید نمودار گردید و گفت: سلام بر تو ای امیر المؤمنین و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. خوش آمدی ای جانشین پیغمبران و پیشوای روسفیدان و عزیزترین چیزی [که به مردم] رسیده! و ای نایل آمده به ثواب صدیقین! و ای سید اوصیا! امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: بر تو نیز سلام باد، ای برادرم شمعون! جانشین عیسی بن مریم روح القدس، حال تو چگونه است؟ گفت: خیر است، خدای بر تو رحمت آرد. من منتظر حضرت روح الله هستم که از آسمان فرود آید، پس هیچ کس را نمی شناسم که در راه خدا بیشتر از تو دچار بلا گشته و فردا [ی قیامت] ثوابش فزون تر و مقامش برتر از تو باشد ... (۱)

می گویم: جهت شاهد آوردن این حدیث، آن است که دلالت دارد بر منتظر بودن جناب شمعون نسبت به این ظهور مبارک و با میمنت. و البته شباهت یافتن به اولیای خدا و پیروی کردن از ایشان چیزی است که نزد خداوند - عزوجل - پسندیده است، اضافه بر سایر آنچه در فضیلت انتظار رسیده است.

۴ - در کتاب «کمال الدین» از حضرت ابی عبد الله امام صادق، از پدران علیهم السلام آمده که فرمود: منتظر امر (حکومت) ما بسان آن است که در راه خدا به خون غلتیده باشد. (۲)

۵ - نیز از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: خوشا به حال شیعیان قائم ما که در

ص: ۷۵

۱- ۶۷. بصائر الدرجات، ۲۸۰ ح ۱۶.

۲- ۶۸. کمال الدین، ۲/۶۴۵ باب ۵۵ ح ۶.

زمان غیبتش منتظر ظهور او باشند و در هنگام ظهورش فرمانبردار از او، آنان اولیای خدا هستند نه ترسی برایشان هست و نه اندوهگین شوند. (۱)

۶- از حضرت سید العابدین علیه السلام است که فرمود: انتظار فرج از عظیم ترین فرج است. (۲)

۷- از ابو خالد کابلی آمده که گفت: بر سرورم حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام وارد شدم و به او عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! مرا خبر ده از کسانی که خدای - عزوجل - طاعت و دوستی آنان را فرض دانسته و پیروی از ایشان را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بندگانش واجب کرده است. به من فرمود: ای کابلی! به درستی که اولی الامر که خدای - عزوجل - آنان را امامانی برای مردم قرار داده و طاعتشان را بر آن ها واجب نموده؛ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، سپس حسن، سپس حسین دو فرزند علی بن ابی طالب بوده اند آن گاه امر (امامت) به ما رسیده است، آن گاه ساکت شد. من گفتم: ای سرور من! برای ما روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: البته زمین را حجتی برای خدای - عزوجل - بر بندگانش خالی نمی ماند، پس حجت و امام بعد از تو کیست؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: پسر من محمد است و اسم او در تورات باقر می باشد، علم را با مهارت می شکافد، او حجت و امام بعد از من است و پس از محمد، پسرش جعفر می باشد که نامش نزد اهل آسمان صادق است. عرضه داشتم: ای سرور من! چگونه اسم او صادق شده و حال آن که

ص: ۷۶

۱- ۶۹. کمال الدین، ۲/۳۵۷ باب ۳۳ ح ۵۴.

۲- ۷۰. کمال الدین، ۱/ ۳۲۰ باب ۳۱ ذیل ح ۲.

همه شما صادق (راستین) هستید؟ فرمود: پدرم از پدرش، مرا حدیث گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هرگاه فرزندانم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب متولد شد، او را صادق بنامید که پنجمین از فرزندانش، کسی که اسمش جعفر خواهد بود، با دروغ بستن بر خدای - عزوجل - جرأت کند و مدعی امامت گردد، پس او نزد خداوند، جعفر کذاب و افترازننده بر خدای - عزوجل - است، و ادعا کننده منصبی که شایستگی آن را ندارد، مخالفت کننده با پدر و حسادت ورزنده بر برادرش خواهد بود، آن کسی است که می خواهد هنگام غیبت ولی خدای - عزوجل - پرده (غیبت) خداوندی را کنار زند. سپس حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به شدت گریست، آن گاه فرمود: گویا جعفر کذاب را می بینم که ستمگر زمان خویش را بر بازرسی امر ولی خداوند و آن که در حفظ الهی غایب است، برانگیخته و حرمت پدرش را هتک نموده باشد، به خاطر جهل و ندانستن ولادت او و از روی حرص بر کشتن او، اگر بر وی دست یابد، به جهت طمع کردن در میراثش تا آن را بدون این که حقی در آن داشته باشد، بگیرد. ابوخالد گوید: عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله! آیا آن کار شدنی است؟! فرمود: آری. به پروردگارم سوگند! به درستی که این مطلب نزد ما نوشته شده است، در طوماری که محنت هایی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله بر ما وارد می شود، در آن ضبط گردیده است. ابوخالد گوید: عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله! سپس چه خواهد شد؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: سپس غایب ماندن ولی خدای - عزوجل - دوازدهمین جانشین رسول

خداصلی الله علیه وآله و امامان پس از او طولانی خواهد گشت. ای ابوخالد! به درستی که اهل زمان غیبت او، که امامتش را باور دارند و منتظر ظهور اویند، از مردم همه زمان ها بهترند، زیرا که خدای - تبارک و تعالی - آن چنان عقل ها و فهم ها و شناختی به آن ها عنایت کرده که غیبت نزد آنان، همچون دیدن باشد و آنان را در آن زمان به منزله کسانی قرار داده است، که در پیشگاه رسول خداصلی الله علیه وآله با شمشیر جهاد کرده اند، آنان به حق مخلصانند و راستی که شیعیان ما هستند و دعوت کنندگان به دین خدای - عزوجل - در پنهان و آشکار می باشند. (۱)

۸- در کتاب غیبت شیخ طوسی، به نقل از کتاب غیبت فضل بن شاذان، به سند خود از مفضل بن عمر آورده که گفت: حضرت قائم علیه السلام را یاد کردیم و کسانی که از هم کیشان مان در حال انتظار او مردند، پس حضرت ابوعبد الله امام صادق علیه السلام به ما فرمود: هرگاه قیام کند، نزد مؤمن داخل قبر خواهند آمد و به او گفته می شود: ای فلان! همانا که صاحب تو ظهور کرد، پس اگر می خواهی به او ملحق شوی ملحق شو و اگر بخواهی در گرامیداشت پروردگارت بمانی بمان. (۲)

۹- در «کمال الدین» به سند خود، از صفر بن ابی دلف آورده که گفت: شنیدم حضرت ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام می فرمود: همانا امام بعد از من پسر من علی است، امر او امر من و گفته اش گفته من و اطاعتش اطاعت از من است و امام بعد از او، پسرش حسن است، امر او امر پدرش و گفته او گفته

ص: ۷۸

۱- ۷۱. کمال الدین، ۱/۳۱۹.

۲- ۷۲. الغیبه، ۲۷۶.

پدرش و اطاعت او اطاعت از پدرش می باشد. سپس ساکت شد، عرضه داشتیم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! امام بعد از حسن کیست؟ پس آن حضرت به شدت گریست، آن گاه فرمود: البته بعد از حسن، پسرش آن که قائم به حق و مورد انتظار است، می باشد. گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! چرا قائم نامیده شده؟ فرمود: زیرا که او پس از آن که یادش مرده باشد و بیشتر معتقدان به امامتش برگشته باشند، قیام کند [و بپاخیزد]. گفتم: چرا منتظر نامیده شده؟ فرمود: چون که او را غیبتی است که روزهای بسیار و مدتی طولانی دارد، پس مخلصان منتظر خروجش باشند و اهل تردید انکارش کنند و جاحدان یاد او را به استهزا گیرند و وقت گذاران در آن دروغگو شوند و عجله کنندگان در آن هلاکت کردند و تسلیم شوندگان در آن نجات یابند. (۱)

۱۰ - از علی بن مهزیار آمده که گفت: به حضرت ابوالحسن صاحب العسکر، امام هادی علیه السلام نامه ای نوشتم و درباره فرج از آن جناب پرسیدم، به من نوشت: هرگاه صاحب شما از منزلگاه ستمگران غایب گشت، در انتظار فرج باشید.

۱۱ - در اصول کافی از ابوبصیر آمده که گفت: به حضرت ابوعبد الله امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: فدایت شوم فرج کی خواهد بود؟ فرمود: ای ابوبصیر! تو هم از کسانی هستی که دنیا می خواهند. هر کس این امر را بشناسد، برای او به جهت انتظار کشیدنش فرج شده است. (۲)

می گویم: ظاهراً چون مقصود از فرج، یاری کردن امام علیه السلام و جهاد در

ص: ۷۹

۱- ۷۳. کمال الدین، ۲/۳۷۸ باب ۳۶ ح ۳.

۲- ۷۴. اصول کافی، ۱/۳۷۱.

رکاب او است، امام صادق علیه السلام بیان فرمود که این مقصود برای شیعیان حاصل است، چون منتظر فرج هستند و توجه داد که لازم و شایسته است که غرض آن‌ها از انتظار این مقصود بزرگ باشد نه رسیدن به شهوت‌های نفسانی و لذت‌های جسمانی - چنان که شیوه بیشتر افراد چنین است - و مؤید این مطلب در مبحث چهارم خواهد آمد.

۱۲ - در بحار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده که فرمود: منتظر فرج باشید و از رحمت خداوند ناامید نشوید، به درستی که خوشایندترین اعمال نزد خداوند - عزوجل - انتظار فرج است. (۱)

۱۳ - از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: عمل کننده به امر ما، فردا [ی قیامت] در حضیره القدس [درجه عالی بهشت] با ما خواهد بود و منتظر امر [حکومت] ما، همچون غوطه ور شده به خورش در راه خدا می باشد. (۲)

۱۴ - از فیض بن المختار، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: هر کس از شما بمیرد در حالی که منتظر این امر باشد، همانند کسی است که با حضرت قائم علیه السلام در خیمه اش بوده باشد. سپس چند لحظه ای درنگ کرد، آن گاه فرمود: نه. بلکه مانند کسی است که در خدمت آن حضرت شمشیر بزند. سپس فرمود: نه. سوگند به خدا! همچون کسی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشد. (۳)

۱۵ - از حضرت ابی عبد الله امام صادق، از پدران‌ش، از امیر المؤمنین - علیهم السلام -

ص: ۸۰

۱- ۷۵. بحار الانوار، ۵۲/۱۲۳ باب ۲۲ ح ۷.

۲- ۷۶. بحار الانوار، ۵۲/۱۲۳ ح ۷.

۳- ۷۷. بحار الانوار، ۵۲/۱۲۶ ح ۱۸.

روایت است که فرمود: برترین عبادت مؤمن، انتظار فرج از خداوند داشتن است.

۱۶ - در کافی به سند صحیحی، از عبدالله بن المغیره آمده که گفت: محمد بن عبد الله به حضرت امام رضا علیه السلام عرضه می داشت و من می شنیدم که می گفت: پدرم مرا حدیث آورد از خاندانش، از پدرانش، که به یکی از امامان گفته بود: در منطقه ما جای رباط (۱) هست که آن را قزوین می نامند و دشمنی هست که آن را دیلم می گویند، آیا جهاد یا رباطی بر ما هست؟ آن حضرت علیه السلام در جواب او فرمود: بر شما باد که این خانه (بیت الله الحرام) را حج کنید. سؤال کننده بار دیگر سؤالش را تکرار کرد. باز حضرت علیه السلام فرمود: بر شما باد این بیت که آن را حج کنید. آیا یک فرد از شما راضی نیست که در خانه خود باشد و بر خانواده اش از دسترنج خود خرج بنماید و انتظار امر ما را بکشد، پس اگر آن زمان را درک کند، همچون کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر شرکت کرده باشد و اگر در حالی که منتظر امر ما است بمیرد، همچون کسی خواهد بود که با قائم - صلوات الله علیه - در خیمه اش باشد این چنین - و دو انگشت سبابه اش را کنار هم نشان داد - و نمی گویم این چنین - و انگشت وسط و سبابه را نشان داد - زیرا که این بزرگ تر از آن است. در اینجا حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام فرمود: راست گفته است. (۲)

می گویم: این روایت با آنچه در اخبار آمده که مرابطه (= مرزبانی) حتی در

ص: ۸۱

۱- ۷۸. رباط و مرابطه به معنی مرزبانی و آمادگی دفاع از حدود و مرزهای اسلامی است {مترجم}.

۲- ۷۹. فروع کافی، ۵/۲۲ ح ۲.

زمان غیبت هم مستحب است، منافاتی ندارد؛ زیرا که ظاهراً منظور سؤال کننده، نایل شدن به ثواب مرابطه و جهاد بوده، پس امام علیه السلام او را به حج و انتظار دلالت فرمود، که ثواب جهاد و رباط و حج همگی برایش حاصل گردد، اما با انجام مرابطه، ثواب حج را نخواهد یافت. و مؤید آنچه یاد کردیم این که امام علیه السلام به او فرمود: بر شما باد! این بیت که آن را حج کنید و نفرمود: مرابطه نکنید، یا جایز نیست، یا حلال نیست و مانند این ها و خدا دانا است. (۱)

۱۷ - در تفسیر نعمانی از امیر المؤمنین علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوالحسن! بر خداوند شایسته است که اهل ضلال (گم شدگان) را به بهشت داخل کند و منظورش از این، مؤمنانی هستند که در زمان فتنه بر پیروی از امامی که جایگاهش مخفی است و از چشم مردم غایب است، بپاخیزند، پس آنان به امامت او اقرار می کنند و به دامان او چنگ می زنند و منتظر خروج او می مانند، آنان یقین دارند که هیچ تردیدی به خود راه ندهند، صبر کنندگان و تسلیم شدگان و فقط از شناختن امامشان و از شناختن شخص او گم شده اند. بر این دلالت می کند آن که خدای تعالی هرگاه چشمه خورشید را که نشانه برای اوقات نماز قرار داده از بندگانش بپوشاند، بر آنان فرصت را توسعه داده که نماز را تأخیر بیندازند، تا با آشکار شدن خورشید، وقت برای آنان معلوم گردد و یقین کنند که زوال انجام شده است.

ص: ۸۲

۱ - ۸۰. و احتمال دارد که منظور حضرت آن باشد که جهاد جز به اجازه امام علیه السلام جائز نیست و این متوقف بر خروج حضرت قائم علیه السلام است {مؤلف}.

و همین طور است کسی که منتظر خروج امام علیه السلام است، که به امامتش دست یازیده، تمام فرایض خداوند که بر او واجب است با حدود شان از او قبول می شود، از معنی فریضه بودن خارج نمی باشند، پس او صبر کننده شکبیا گر است، غیبت امامش به [دین] او ضرری نمی رساند. (۱)

۱۸ - و در کتاب «کمال الدین» از محمد بن النعمان، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت آمده که: نزدیک ترین حالت بندگان به خدای - عزوجل - و خشنودترین هنگام او از آنان، زمانی است که حجّت خداوند را نیابند و برایشان آشکار نشود و از آنان پوشیده بماند که جای او را ندانند و در عین حال می دانند که دلایل و نشانه های الهی از بین نرفته است، در آن هنگام باید که هر صبح و شام منتظر فرج باشند. و همانا شدیدترین موقع غضب خداوند بر دشمنانش زمانی است که حجّتش را از آنان پوشانیده باشد، که برایشان ظاهر نگردد و البته خداوند می داند که دوستانش به تردید نمی افتند و اگر چنین می دانست که آنان به تردید دچار می شوند، حجّت خویش را یک چشم برهم زدن هم از آنان مخفی نمی کرد. (۲)

۱۹ - از امام صادق علیه السلام است درباره فرموده خدای - عزوجل - : «الم * ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین * الذین یؤمنون بالغیب» (۳)؛ الم [از رموز قرآن است]. این کتاب بدون تردید هدایتگر تقوایندگان است، آنان که به غیب ایمان

ص: ۸۳

-
- ۱- ۸۱. کمال الدین، ۲/۳۳۹ باب ۳۳ ح ۱۷.
 - ۲- ۸۲. کمال الدین، ۲/۳۴۰ باب ۳۳ ح ۲۰.
 - ۳- ۸۳. سوره بقره، آیه ۱ و ۲.

می آورند. فرمود: تقوای پیشگان، شیعیان علی علیه السلام هستند و غیب، همان حجت غایب است و گواه بر این، فرموده خدای - عزوجل - است که: «وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ» (۱)؛ و می گویند: چرا از سوی پروردگارش آیتی بر او نیامد، پس بگو: به درستی که غیب مخصوص خدا است، شما منتظر باشید من نیز با شما از منتظرانم.

۲۰ - در اصول کافی به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آورده که فرمود: زیان ندیده است کسی که در حال انتظار امر ما بمیرد، آن که در خیمه حضرت مهدی علیه السلام با سپاهیان او نمرده است. (۲)

۲۱ - در روایت عمّار سباطی که ان شاء الله تعالی خواهد آمد، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: همانا به خدا سوگند! ای عمّار! کسی از شما بر این حالی که در آن هستید نمیرد، مگر آن که نزد خداوند از بسیاری از کشته شدگان در بدر و اُحد برتر باشد، پس شما را مژده باد. (۳)

۲۲ - در همان کتاب از حضرت امام ابوجعفر باقر علیه السلام آمده که ضمن حدیثی فرمود: و بدانید که منتظر این امر همچون ثواب روزه دار شب زنده دار را دارد و هر کس دوران قائم ما را دریابد، پس با او خروج نماید و دشمن ما را به قتل رساند، برای او همچون پاداش بیست شهید خواهد بود و هر کس در رکاب قائم ماعلیه السلام کشته شود، همچون پاداش بیست و پنج شهید را خواهد یافت. (۴)

ص: ۸۴

۱- ۸۴. سوره یونس، آیه ۲۰.

۲- ۸۵. اصول کافی، ۱/۳۷۲ ح ۶.

۳- ۸۶. اصول کافی، ۱/۳۳۴ ح ۲.

۴- ۸۷. اصول کافی، ۲/۲۲۲ ح ۴.

۲۳ - در «مجمع البيان» از حارث بن المغیره آمده که گفت: در محضر ابوجعفر باقر علیه السلام بودیم، فرمود: آن که از شما این امر را شناخته و منتظر آن باشد و خیر را در آن بداند، مانند کسی است که به خدا قسم! در رکاب قائم آل محمد علیه السلام با شمشیر خود جهاد کرده باشد. سپس فرمود: بلکه والله! مثل کسی است که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله با شمشیر جهاد کرده باشد. سپس بار سوم فرمود: بلکه به خدا قسم! همچون کسی است که در خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشد. (۱)

۲۴ - در «تفسیر البرهان»، از حسن بن ابی حمزه، از پدرش ابوحمزه [ثمالی] است که گفت: به حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! سنم بالا رفته و استخوانم سست گشته و مرگم نزدیک شده و می ترسم پیش از آن که این امر [حکومت شما] را دریابم، مرگم فرا رسد. فرمود: ای ابوحمزه! هر که به ما ایمان آورد و حدیث ما را تصدیق کرد و به انتظار دوران ما نشست، مانند کسی است که زیر پرچم قائم علیه السلام کشته شود، بلکه به خدا سوگند! زیر پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله [کشته گردد] (۲).

۲۵ - در کتاب «کمال الدین»، از مفضل بن عمر آمده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس در حالی که منتظر این امر باشد بمیرد، همچون کسی خواهد بود که از خواص حضرت قائم علیه السلام بوده باشد، نه؛ بلکه مانند کسی باشد که در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیر زده است. (۳)

ص: ۸۵

۱- ۸۸. مجمع البيان، ۹/۲۳۸.

۲- ۸۹. البرهان، ۴/۲۹۳.

۳- ۹۰. کمال الدین، ۲/۳۳۸ ح ۱۱.

۲۶ - در «تفسیر البرهان» به سند خود، از مسعده آمده که گفت: خدمت حضرت امام صادق علیه السلام بودم که پیرمرد قد خمیده ای که بر عصایش تکیه زده بود آمد، سلام کرد و امام صادق علیه السلام جواب سلامش را داد. پیرمرد عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! دستت را به من بده که آن را بیوسم، پس آن حضرت دستش را پیش آورد و او دست آن جناب را بوسید و سپس گریست. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: ای پیرمرد! چرا گریه می کنی؟ عرضه داشت: فدایت شوم، یابن رسول الله! صد سال است که به پای قائم شما مانده ام، می گویم این ماه است، این سال است، هم اکنون سنم بالا رفته و استخوانم سست گردیده و مرگم نزدیک شده و به آنچه که برای شما آرزو می کنم نرسیده ام، شما را می بینم کشته شده و آواره اید و دشمنانتان را می بینم که با بالها پرواز می کنند، چگونه گریه نکنم؟!

دیدگان حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام در اشک نشست، آن گاه فرمود: ای پیرمرد! اگر خداوند تو را باقی گذاشت تا این که قائم ما را ببینی، در مرتبه اعلی خواهی بود و اگر مرگ تو فرا رسد، روز قیامت با سپرده گرانبهای محمد صلی الله علیه و آله محشور خواهی شد و ما سپرده گرانبهای او هستیم، که همانا آن حضرت فرمود: من در میان شما دو گوهر گرانبها را بر جای می گذارم، پس به آن دو، دست بیازید که هیچ گاه گمراه نشوید: کتاب خدا و عترت و خاندانم را. پیرمرد گفت: پس از این که این خبر را شنیدم، دیگر آسوده خاطر شدم. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای پیرمرد! بدان که قائم ما علیه السلام از صلب حسن عسکری

بیرون می آید و حسن از علی متولد می شود و علی از محمد و محمد از علی و علی از موسی پسر و این پسر از من متولد گردیده، ما دوازده تن هستیم، همگی ما معصوم و پاکیزه می باشیم ... (۱)

۲۷ - در «روضه کافی» به سند خود، از اسحاق بن عمار آورده که گفت: حدیث آورد مرا مردی از اصحاب ما، از حکم بن عتیبه که گفت: هنگامی که در محضر امام ابوجعفر باقر علیه السلام بودم، خانه پر از جمعیت بود، پیرمردی آمد که بر چوبدستی خود تکیه می زد، تا این که بر درِ اتاق ایستاد و گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! و رحمت و برکات خداوند بر تو باد! آن گاه ساکت شد. حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام فرمود: و بر تو باد سلام و رحمت و برکات خداوند! سپس پیرمرد رو به سوی اهل مجلس کرد و گفت: السلام علیکم! که همه حاضرین او را جواب دادند و سلامش را پاسخ گفتند. آن گاه رو به سوی حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! فدایت گردم! مرا نزدیک خود جای ده که به خدا سوگند! من شما را دوست می دارم و دوستداران شما را دوست می دارم. به خدا سوگند! دوستی شما و هواداران تان به خاطر طمع دنیوی نیست و من با دشمن شما دشمنم و از او بیزارم. و به خدا سوگند! که دشمنی ام با او و بیزاری ام از او، به خاطر کینه ای میان من و او نمی باشد. به خدا! من حلال شما را حلال و حرام تان را حرام می دارم و منتظر امر شمایم، پس ای که خداوند مرا فدایت گرداند! عاقبت مرا

ص: ۸۷

چگونه می بینی؟ حضرت امام باقرعلیه السلام فرمود: به سوی من، به سوی من آی! تا این که او را کنار خود نشانید. سپس فرمود: ای پیرمرد! بر پدرم علی بن الحسین علیه السلام نیز مردی وارد شد و مانند سؤال تو را عرضه داشت. پدرم به او فرمود: اگر بمیری بر رسول خدا و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین وارد می شوی و قلبت سرد و دلت خنک و خرم و دیده ات روشن می گردد و راحتی و ریحان با فرشتگان کرام کاتبین را پیش روی خود خواهی دید، همین که جانم به این جا برسد - و به حلقش اشاره کرد - و اگر زنده بمانی خواهی دید، آنچه را که دیده ات به آن روشن شود و همراه ما در رکن اعلی خواهی بود. پیرمرد عرضه داشت: چگونه فرمودی، ای ابوجعفر! حضرت باقرعلیه السلام دوباره سخنش را تکرار کرد، پیرمرد گفت: اللّٰه اکبر، ای ابوجعفر! اگر من بمیرم بر رسول خدا و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین وارد می شوم و چشمم روشن و قلبم سرد و دلم خنک و خرم می گردد و توسط راحتی و ریحان و فرشتگان کرام کاتبین مورد استقبال قرار می گیرم، همین که جانم به این جا رسید و اگر زنده بمانم، آنچه را که چشمم به آن روشن شود خواهم دید و با شما در رکن اعلی خواهم بود! سپس پیرمرد به شدت گریست، های های های، تا این که صورتش به زمین چسبید و اهل خانه چون حال پیرمرد را دیدند به گریه و ناله پرداختند. و حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام اشک ها را از اطراف دیدگانش با انگشت پاک می کرد. آن گاه پیرمرد سر برداشت و به امام باقرعلیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! دستت را به من

بده، خداوند مرا قربان تو سازد! آن حضرت علیه السلام دست خود را به او داد، پس دست حضرت را بوسید و بر دیدگان خود نهاد و بر صورتش کشید، سپس جامه از شکم و سینه اش بر گرفت و دست آن حضرت را بر شکم و سینه خود قرار داد. پس از آن برخاست و گفت: السلام علیکم! حضرت امام باقر علیه السلام در پی او می نگریست و پیرمرد می رفت، آن گاه روی به جانب حاضرین کرد و فرمود: هر کس دوست می دارد مردی از اهل بهشت را ببیند، به این شخص نظر کند. حکم بن عتیه گوید: هیچ مجلس گریه و ماتمی شبیه آن مجلس ندیدم. (۱)

مبحث دوم - در وجوب انتظار حضرت قائم علیه السلام بر همه افراد

و بر این مطلب دلالت می کند - اضافه بر بعضی از آنچه گذشت - روایتی که ثقة الاسلام کلینی رحمه الله در اصول کافی به سند خود، از اسماعیل جعفری آورده که گفت: مردی بر حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام وارد شد و صفحه ای در دست داشت، حضرت باقر علیه السلام به او فرمود: این نوشته مناظره کننده ای است (۲) که پرسش دارد از دینی که عمل در آن مورد قبول است. عرض کرد: رحمت خداوند بر تو باد! همین را خواسته ام. حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام فرمود: گواهی دادن به این که هیچ معبود حقی جز خداوند نیست و این که محمد بنده و رسول او است و این که اقرار کنی به آنچه از سوی خداوند آمده و ولایت ما خاندان

ص: ۸۹

۱- ۹۲. روضه الکافی، ۷۶ ح ۳۰.

۲- ۹۳. احتمال دارد که کلمه {مخاصم} که در این حدیث آمده نام شخصی باشد که از مطلب مزبور پرسش کرده بود.
(مترجم)

و بیزاری از دشمنان و تسلیم به امر ما و پرهیزکاری و فروتنی و انتظار قائم ما، که ما را دولتی است که هر وقت خداوند بخواهد آن را خواهد آورد. (۱)

و در همان کتاب ابو الجارود آمده که گفت: به حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا! آیا مودت و دلباختگی و پیروی مرا نسبت به خودتان می دانید؟ فرمود: آری. عرضه داشتم: من از شما مطلبی را می پرسم و می خواهم به من پاسخ دهید، زیرا که چشم من نابینا است و کم تر راه می روم و نمی توانم هر وقت بخواهم به دیدار شما بیایم. فرمود: خواسته ات را بازگویی. عرض کردم: دینی که تو و خاندانت خدای - عزوجل - را با آن دینداری می کنید برایم بیان فرمای، تا خدای - عزوجل - را با آن دینداری نمایم. امام باقر علیه السلام فرمود: اگر چه مطلب را کوتاه کردی، ولی سؤال مهمی آوردی. به خدای سوگند! دینی را که من و پدرانم خدای - عزوجل - را با آن دینداری می کنیم برایت می گویم؛ گواهی دادن به این که هیچ معبود حقی جز خداوند نیست و این که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است و اقرار کردن به آنچه از نزد خداوند آورده و ولایت ولی ما و بیزاری از دشمنان و تسلیم بودن به امر ما و انتظار قائم ما و اهتمام ورزیدن [در امور واجب و حلال] و پرهیزکاری [از کارهای حرام] می باشد. (۲)

و در غیبت نعمانی به سند خود، از ابوبصیر از حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام آورده که روزی آن حضرت فرمود: آیا شما را خبر ندهم به آنچه

ص: ۹۰

۱- ۹۴. اصول کافی، ۲/۲۲ ح ۱۳.

۲- ۹۵. اصول کافی، ۲/۲۱ ح ۱۰.

خدای - عزوجل - هیچ عملی را جز به آن از بندگان نمی پذیرد؟ گفتند: چرا، فرمود: گواهی دادن به این که هیچ شایسته پرستشی جز خداوند نیست و این که محمدصلی الله علیه وآله بنده و فرستاده او است، و اقرار کردن به آنچه به آن امر فرموده، و ولایت ما، و بیزاری از دشمنانمان - یعنی خصوص امامان - و تسلیم شدن به آنان، و پرهیزکاری، و کوشش، و اطمینان، و انتظار قائم علیه السلام. سپس فرمود: به درستی که ما را دولتی است که خداوند هر وقت بخواهد آن را [روی کار] می آورد، آن گاه فرمود: هر کس دوست می دارد از جمله اصحاب قائم علیه السلام باشد باید انتظار بکشد و با پرهیزکاری و اخلاق نیک رفتار نماید در حالی که منتظر باشد، پس اگر از دنیا رفت و [پس از مردنش] قائم علیه السلام قیام کرد، برای او پاداشی خواهد بود همانند پاداش کسی که امام قائم علیه السلام را درک کرده، پس جدیت کنید و در انتظار بمانید گوارایتان باد ای گروه مشمول رحمت الهی(۱).

می گویم: عبارت (یعنی خصوص امامان) احتمال دارد که از فرمایش امام علیه السلام باشد، و احتمال می رود که گفته ابوبصیر باشد. و چون منظور از ولایت آن است که امام علیه السلام را در تمام امور سرپرست خود قرار داده و پیروی از او را در همه موارد واجب بداند، حضرت بیان فرمود: کسی ولایتش واجب است که خداوند - عزوجل - او را به امامت و عصمت مخصوص گردانیده، نه هر کسی که منتسب به رسول خداصلی الله علیه وآله است و دشمنی کردن باید با معاند و دشمن امام علیه السلام باشد خواه از ذریه پیغمبر باشد، یا غیر آن ها.

ص: ۹۱

و از آنچه بر وجوب انتظار دلالت می کند، روایتی است که شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «کمال الدین» به سند خود، از عبد العظیم حسنی آورده که گفت: بر سرورم حضرت محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شدم و می خواستم که درباره قائم علیه السلام از آن حضرت سؤال کنم که آیا همان مهدی است یا غیر او؟ پس خود آن حضرت آغاز سخن کرد و به من فرمود: ای ابوالقاسم! به درستی که قائم علیه السلام از ماست و او است مهدی که واجب است در زمان غیبتش انتظار کشیده شود و در ظهورش اطاعت گردد و او سومین [امام] از فرزندان من است. (۱)

و در همان کتاب به دو سند صحیح، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: نزدیک ترین حالات بندگان نزد خدای - عزوجل - و خشنودترین هنگام او از آنان، زمانی است که حجت خدای را نیابند و برای آن ها آشکار نشود و از دیدگان آن ها پوشیده بماند که جایگاهش را ندانند و در عین حال بدانند که حجت ها و بینات الهی باطل نشده، پس در آن هنگام هر صبح و شام منتظر باشند که شدیدترین خشم و غضب خداوند بر دشمنانش موقعی است که حجت خود را از آنان مخفی بدارد و بر آنان آشکار نگردد، البته خداوند دانسته است که اولیای او در تردید واقع نمی شوند و اگر می دانست که آن ها در شک می افتند، یک چشم برهم زدن حجت خود را از آنان نهان نمی ساخت و این جز زیر سر اشرار مردم نخواهد بود. (۲)

ص: ۹۲

۱- ۹۷. کمال الدین، ۲/۳۷۷ باب ۳۶ ح ۱.

۲- ۹۸. کمال الدین، ۲/۳۳۹ باب ۳۳ ح ۱۶.

انتظار حالتی است نفسانی که آمادگی برای آنچه انتظارش را می کشیم، از آن بر می آید و ضد آن یأس و ناامیدی است، پس هر قدر که انتظار شدیدتر باشد، آمادگی و مهیا شدن قوی تر خواهد بود، نمی بینی اگر مسافری داشته باشی که در انتظار مقدمش به سر می بری، هرچه هنگام آمدنش نزدیک تر شود، مهیا شدنش فزونی می یابد، بلکه احياناً خوابت به بیداری مبدل می گردد، چون انتظارت شدید است. و همان طور که مراتب انتظار از این جهت متفاوت است از جهت محبت نسبت به کسی که در انتظارش هستی، نیز مراتب متفاوتی دارد، پس هر چه محبت شدیدتر و دوستی بیشتر باشد، مهیا شدن برای محبوب زیادتر می شود و فراقش دردناک تر می گردد، به گونه ای که منتظر، از تمام اموری که مربوط به حفظ خودش هست، غافل می ماند و دردهای بزرگ و محنت های شدید را احساس نمی کند.

بنابراین مؤمنی که منتظر آمدن مولایش می باشد، هر قدر که انتظارش شدیدتر است، تلاشش در آمادگی برای آن به وسیله پرهیز از گناه و کوشش در راه تهذیب نفس و پاکیزه کردن درون از صفات نکوهیده و به دست آوردن خوی های پسندیده بیشتر می گردد، تا به فیض دیدار مولای خویش و مشاهده جمال انورش در زمان غیبتش رستگار شود، همچنان که برای عده بسیاری از نیکان اتفاق افتاده است. لذا امامان معصوم علیهم السلام - در روایاتی که خواندی و غیر آن ها - به پاکیزگی صفات و مقید بودن به انجام طاعات امر

فرموده اند. بلکه روایت پیشین ابوبصیر اشارت یا دلالت دارد بر این که رستگاری به مقام انتظار و نایل شدن به پاداش منتظران، به پرهیز و پروا از گناه و آراستگی به خوی های پسندیده بستگی دارد، چنان که حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر آن کس که خواسته باشد از یاران قائم علیه السلام شود، باید که منتظر باشد و باید در حال انتظار به پرهیزکاری و خوی های پسندیده عمل نماید، که هرگاه بمیرد و قائم پس از مردنش بپاخیزد، پاداش او همچون کسی خواهد بود که دوران حکومت آن حضرت را درک کرده باشد ...

و بی تردید هر قدر که انتظار شدیدتر باشد، صاحب آن، مقام و ثواب بیشتری نزد خدای - عزوجل - خواهد داشت. خدای تعالی ما را از مخلصان منتظرین مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - قرار دهد.

مبحث چهارم - آیا در انتظار قصد قربت شرط است یا نه؟

شرح این مطلب به بیان دو مقدمه بستگی دارد؛

مقدمه اول: در بیان آنچه نیت در آن شرط است، در اینجا می گوئیم: اوامری که از سوی خداوند صادر می شود بر سه گونه است:

یکم: آنچه می دانیم که مصلحت در انجام دادنش به صورت تعبد است، مانند نماز.

دوم: آنچه می دانیم مصلحت در آن به صورت تعبد منحصر نیست، بلکه مقصود انجام یافتن آن است به هر نحوی که باشد، چنان که فرموده: جامه ات را از ادرار های آنچه گوشتش حلال نیست بشوی. که می دانیم مقصود شسته شدن جامه است با صرف نظر از نیت و قصد شوینده.

سوم: آنچه می دانیم مصلحت در آن به صورت تعبد منحصر باشد، مانند دیدار مؤمن و مانند آن.

و تردیدی نیست که در گونه اول نیت شرط است، که اگر در آن (نیت) خللی وارد آورد، تکلیف از گردش ساقط نمی گردد، همچنان که بدون تردید نیت در گونه دوم شرط نیست. و اما در گونه سوم؛ هرگاه شخص آن را به قصد تعبد به جای آورد، استحقاق ثواب دارد و اگر آن را بدون قصد عبادت به جای آورد، استحقاق ثواب ندارد، موجب عقاب هم نیست. و فرق بین این با کارهای مباحی که هرگاه شخص آن ها را به قصد طاعت به جای آورد، آن است که در اینجا امر به طور مستقیم به آن ها تعلق یافته، در صورتی که در آن کارهای مباح، امر به طور مستقیم متوجه آن ها نیست، چون فرض این است که آن ها مباح هستند، بلکه بدین جهت امر به آن ها تعلق می گیرد که واسطه رسیدن به امر راجحی در شرع می باشند.

مقدمه دوم: در بیان منظور از قصد قربت که در عبادات شرط است، می گویم: منظور از آن آوردن مأمور به (چیزی که به آن امر شده) به قصد اطاعت خداوند - جلّ شأنه - و به کار بستن فرمان او می باشد، خواه انگیزه او از اطاعت این باشد که خداوند را شایسته اطاعت می داند، یا انگیزه اش محبت خداوند یا سپاسگزاری نسبت به او، یا تقرب جستن به سوی او، یا امید پاداش الهی و یا ترس از عقوبتش بوده باشد، که مراتب و درجات مختلفی است، هر

یک برتر از دیگری و هر کسی بر روش خود عمل می کند. (۱) و دلایل شرط بودن نیت به گونه یاد شده نسبت به عبادات، در کتب فقه ذکر گردیده از اجماع و آیات، مانند فرموده خدای تعالی: «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ» (۲)؛ پس خداوند را با اخلاص کامل در دین پرستش نمایید.

و احادیث از جمله؛ حدیث صحیحی که در اصول کافی روایت شده، امام زین العابدین علیه السلام فرمود: هیچ عملی جز با نیت درست نیست. (۳) و از جمله؛ در وسائل به سند خود، از حضرت موسی بن جعفر، از پدرانش، از رسول خدا - علیهم السلام - ضمن حدیثی آورده که فرمود: همانا اعمال بسته به نیت ها است و برای هر کس آنچه را نیت کرده خواهد بود، پس هر آن که به قصد آنچه نزد خداوند هست در غزوه ای شرکت کند، البته پاداشش بر خدای - عزوجل - خواهد بود و هر کس به خاطر دنیا یا به نیت به دست آوردن غنیمتی به غزوه رود، جز آن چیزی حاصلش نخواهد شد. (۴) و در همان کتاب از امام صادق علیه السلام آمده که: خدای - عزوجل - فرموده: من بهترین شریک هستم، هر کس غیر مرا در عملی با من شریک سازد، آن را نخواهم پذیرفت، مگر آنچه را که برای من خالص باشد. (۵)

و احادیث دیگری که در کتاب های علمای ما - که خداوند بر آنان رحمت

ص: ۹۶

۱- ۹۹. سوره اسراء، آیه ۸۴.

۲- ۱۰۰. سوره زمر، آیه ۲.

۳- ۱۰۱. اصول کافی، ۲/۸۴ باب نیت ح ۱.

۴- ۱۰۲. وسائل الشیعه، ۱/۳۴ باب ۵ ح ۱۰.

۵- ۱۰۳. وسائل الشیعه، ۱/۴۴ باب ۸ ح ۹.

آرد - تدوین گردیده است. چون این را دانستی، پس بدان که آنچه به نظر نزدیک تر است، این که انتظاری که در اخبار به آن امر شده از گونه سوم می باشد، بنابراین چند صورت در آن تصوّر می شود؛

اول: این که منظور شخص منتظر، اطاعت امر خداوند باشد، خواه انگیزه او بر اطاعت، امید ثوابی باشد که در روایات به آن وعده شده، یا انگیزه دیگری داشته باشد.

دوم: این که انگیزه اش بر انتظار، اطاعت امر و نایل شدن به پاداش دنیوی یا اخروی باشد، ولی قصد پاداش فرعی و تابع قصد اطاعت باشد. (یعنی مقصود اصلی او از انتظار اطاعت امر باشد و به پیوست آن، پاداش را قصد نماید).

و این دو قسم موجب نایل شدن به تمام پاداش ها و ثواب هایی است که در روایات وارد گردیده و شایسته است که مؤمن قسم اول را انتخاب کند، بلکه عالی ترین گونه هایش را - که به آن ها اشاره نمودیم - برگزیند.

سوم: این که انتظار به منظور رستگاری به ثواب ها و مواهب اخروی یا دنیوی باشد، به جهت آگاهی اش به جمع شدن لوازم زندگی و طول عمر و فراخی روزی و فراوانی نعمت ها و زایل شدن همّ و غم و درد و رنج در زمان ظهور مولایمان صاحب الزمان - صلوات الله علیه - به طوری که از انتظارش جز این نخواهد و اطاعت امر خداوند در نظرش نباشد.

چهارم: عکس قسم دوم (یعنی منظور اصلی اش از انتظار، پاداش باشد و به پیوست آن بخواهد امر خداوند را اطاعت کند).

و ظاهر آن است که در این دو قسم استحقاق ثواب هایی که در روایات وعده شده اند را ندارد، زیرا که استحقاق پاداش عبادت، به قصد اطاعت بستگی دارد - چنان که دیدید در صریح روایت آمده است - . و فرض این است که مأمور به را به قصد تعیّد به جای نیاورد، پس انتظارش عبادت نیست. و همان طور که مستحقّ ثواب نیست، هم چنین استحقاق عقاب نیز ندارد، زیرا که چنین نمی دانیم که مصلحت انتظار فقط در صورت انجام دادن آن به قصد قربت باشد، بلکه ظاهر از مطالعه اخباری که در این باره رسیده، این است که به منظور جلوگیری از یأس و ناامیدی مؤمن از ظهور امام علیه السلام است، لذا امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی که در مبحث اوّل آوردیم، فرمود: منتظر فرج باشید و از رحمت الهی مأیوس نشوید ... که ظاهر فرموده حضرت: «مأیوس نشوید»، بیان نخستین درجات انتظار می باشد. و نیز اشاره به همین است فرموده مولایمان حضرت صادق علیه السلام در روایت ابوبصیر که سابقاً گذشت این که: ای ابوبصیر! آیا تو هم از کسانی هستی که دنیا می خواهند ... و بدین ترتیب بر او اعتراض کردند، یعنی: آیا همچون تویی سزاوار است که خواسته اش از انتظار فرج، رسیدن به لذّت های دنیوی باشد؟ و این بیان بر آنچه یادآور شدیم، دلالت دارد که اگر هدفش در رسیدن به پاداش محدود باشد، مستحقّ عقوبت نیست. و نظیر این مطلب در اعمال بسیار است، مانند: دیدار مؤمن، عیادت بیمار، تشییع جنازه، برآوردن حوایج برادران دینی و غیر این ها که هیچ کس نگفته اگر مؤمن، حاجت برادر مؤمن خویش را برآورده

سازد و به این کارش قصد تعیّد نکند، مستحقّ عقوبت می شود، البته استحقاق ثواب در این عمل و مانند آن به قصد تعیّد بستگی دارد، چنان که توجّه دادیم.

اگر بگویید: می توان قایل شد که قصد تقرّب در انتظار واجب است و خلاف آن حرام می باشد، نظر به حدیثی که در کتاب «تحف العقول» از مفضل بن عمر، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: مردم درباره ما بر سه گروه شدند: گروهی ما را دوست داشته و در انتظار قائم ما شدند تا از دنیای ما برخوردار گردند، که گفتند و سخنان ما را حفظ کردند و از کردار ما کوتاهی نمودند، که این ها را خداوند به سوی آتش محشور خواهد ساخت ...

می گویم: این صفت منافقان است که محبت خاندان عصمت را به زبان اظهار کنند و دل هایشان منکر آن است. و این مطلب از فرموده امام صادق علیه السلام: «که گفتند ...» ظاهر و آشکار است، بنابراین مقصود چنین است - واللّه العالم - که: این منافقان محبت ما را به زبان آشکار ساختند تا هرگاه قائم خاندان عصمت بپاخواست، به هدف های دنیوی خویش نایل گردند و حال آن که فعل آن ها مخالف قولشان می باشد و این دلیل نفاق آن ها است و عاقبت کارشان جهنّم است، و این افراد همان هایی هستند که در بعضی از روایات آمده که حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - دستور می دهد گردنشان را بزنند، در حالی که کنارش ایستاده باشند و خدا دانا است.

مبحث پنجم - در بیان حکم ضدّ انتظار یعنی ناامیدی

در این باره می گویم که ناامیدی بر چند گونه تصور می شود؛

گونه اول: یأس و ناامیدی از اصل ظهور حضرت قائم علیه السلام به طور کلی، و بدون شبهه همگی در حرام بودن آن اتفاق نظر دارند، زیرا که ظهور و قیام حضرت قائم علیه السلام از ضروریات مذهب امامیه است، بلکه احتمال می رود که از ضروریات دین اسلام باشد، چون که احادیث در این باره از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدّ تواتر، از طرق خاصّه و عامّه رسیده، بلکه علمای عامّه نیز به این امر اعتراف دارند و اختلاف در تعیین شخص او است و این که حالا وجود دارد یا نه، در مقابل آن هایی که قایل هستند که آن حضرت وجود خواهد یافت و متولد خواهد شد. بنابراین انکار آن به طور کلی تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد. و شاهد بر آنچه یادآور شدیم این که مجلسی رحمه الله از ابن ابی الحدید - که از بزرگان علمای عامّه است - حکایت کرده که گفته: البته که فرقه های مسلمانان اتفاق دارند که دنیا و تکلیف پایان نخواهد یافت، مگر پس از [آمدن] مهدی علیه السلام. (۱)

گونه دوم: ناامیدی از ظهور حضرت قائم علیه السلام در مدّت معینی، بر حسب پندارها و حدس ها، به این که مثلاً گفته شود: حضرت قائم - صلوات الله علیه - تا پنجاه سال دیگر ظهور نخواهد کرد و لازمه این پندار آن است که در آن مدّت منتظر نباشد، و حال آن که از بررسی احادیثی که امر می کند در هر صبح و شام منتظر باشیم، ظاهر می شود که این گونه ناامیدی هم حرام باشد، زیرا که ظاهر امر وجوب است و ترک واجب قطعاً حرام است.

ص: ۱۰۰

و اما احادیثی که بر این مطلب دلالت دارد، قسمتی از آن ها گذشت و از آن جمله است: روایت حماد بن عثمان که در «اقبال» از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: و امر صاحب خود را شب و روز انتظار داشته باش، که خداوند هر روز در کاری است، هیچ کاری از کار دیگر او را مشغول نخواهد داشت، که در بخش ششم همین کتاب گذشت. (۱)

و نیز در بحار حدیثی از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: نزدیک ترین حالت بندگان نسبت به خدای عزوجل - و رضایت مندترین هنگام از آن ها زمانی است که حجت الهی را نیابند و برای آن ها آشکار نشود و جایگاهش را ندانند، در حالی که در آن وضع می دانند که حجت خداوند باطل نگشته است، پس در آن هنگام هر صبح و شام منتظر فرج باشید ... (۲)

و از جمله: همچنین در بحار از قمی، ضمن حدیثی از پدرش، از محمد بن الفضیل، از پدرش، از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام روایت کرده، تا آن جا که گوید: به آن حضرت عرضه داشتیم: فدایت گردم! پس کی این کار می شود؟ فرمود: البته برای ما وقتی نسبت به آن تعیین نشده، ولی هرگاه چیزی را برایتان گفتیم، پس همچنان که گفتیم شد، بگویید: خدا و رسول او راست گفته اند. و هرگاه برخلاف آن واقع شد [نیز] بگویید: خدا و رسولش راست گفتند، دو برابر پاداش خواهید یافت، ولی هرگاه احتیاج و فقر شدید شد و مردم یکدیگر را انکار کردند، در آن هنگام هر صبح و شام در انتظار این امر

ص: ۱۰۱

۱- ۱۰۵. اقبال، ۲۰۱.

۲- ۱۰۶. بحار الانوار، ۵۲/۱۴۵ ح ۶۷.

باشید. عرض کردم: فدایت گردم! احتیاج و فقر را دانستیم، اما انکار مردم یکدیگر را چیست؟ فرمود: این که کسی به خاطر حاجتی نزد برادرش می آید، پس به غیر از آنچه پیش تر با او برخورد می کرد، با او دیدار می نماید و سخن دیگری جز آنچه قبلاً با او می گفت از وی می شنود. (۱)

می گویم: مقصود از انتظار فرج در هر صبح و شام، آن است که هر وقتی که ممکن است آن فرج موعود در آن واقع شود، می بایست انتظارش را کشید و بدون تردید وقوع این امر در تمام ماه ها و سال ها امکان دارد، به مقتضای امر خداوند تدبیر کننده دانا، پس بر همه افراد خاص و عام واجب است منتظر آن باشند.

و از جمله: احادیث مستفیضی است که از تعیین کردن وقت ظهور نهی می کند، که در همان عنوان، آن ها را خواهیم آورد، زیرا که مقتضای نفی کردن ظهور در مدت معینی از سال ها و ماه ها خود وقت گذاری، به گذشت همان مقدار از زمان است و این به نصّ اخبار رسیده از امامان علیهم السلام حرام می باشد و شاهد و مؤید این مطلب است گونه هایی از اخبار که از امامان معصوم علیهم السلام روایت گردیده است.

از جمله: روایاتی است که دلالت می کند بر این که وقت ظهور آن حضرت علیه السلام از امور بدائیه است که ممکن است زودتر شود یا به تأخیر افتد، به مقتضای حکمت خداوند دانا، چنان که مولایمان حضرت صادق علیه السلام در

ص: ۱۰۲

روایت حمّاد بن عثمان - که پیش تر گذشت - به این معنی اشاره فرموده و نیز احادیثی که بر آن دلالت داشت، پیش از این گذشت.

و از جمله: احادیثی است که در آن ها، مهتّیا کردن اسلحه و مرابطه دائم امر گردیده، چون امر کردن به این دو کار با وجود ناامیدی از ظهور در مدّت معین بیهوده است و مانند این ها است آنچه از آثار انتظار در اخبار امر گردیده است.

و از جمله: آنچه در «اصول کافی» به سند خود، ضمن حدیثی آورده که: یقظین به پسرش علی بن یقظین گفت: چگونه است که آنچه درباره ما [حکومت بنی العباس] گفته شده بود واقع گردید و آنچه درباره [حکومت حق] شما گفته شده انجام نگرفت؟ علی گفت: البته آنچه درباره ما و شما گفته شده، هر دو از یک منبع به شما گفته شد و همان طور هم که گفته بودند انجام یافت، ولی امر ما هنگامش نرسیده، پس با امیدها دلگرم شدیم. و اگر به ما می گفتند: این امر تا دویست یا سیصد سال دیگر تحقّق نخواهد یافت، البته دل ها قساوت می گرفت و عموم مردم از اسلام بر می گشتند، ولی می گفتند: به زودی این امر واقع می گردد و خیلی نزدیک است، تا دل ها با هم اُلفت گیرد و گشایش نزدیک گردد. (۱)

و در بحار به نقل از دو کتاب «غیبت نعمانی» و «غیبت طوسی» مثل این حدیث را روایت آورده است. (۲) و در کتاب «علل الشرایع» به سند خود، به طور مرفوع از علی بن یقظین روایت کرده که گفت: به حضرت ابوالحسن

ص: ۱۰۳

۱- ۱۰۸. اصول کافی، ۱/۳۶۹ ذیل ح ۶.

۲- ۱۰۹. بحار الانوار، ۵۲/۱۱۱ باب ۲۱ ذیل ح ۱۸.

موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: چرا آنچه از ملاحم (پیشگویی ها) درباره شما روایت شده، آن طور که روایت آمده واقع نمی گردد و آنچه در مورد دشمنانتان روایت گردیده، درست می آید؟ فرمود: آنچه درباره دشمنانمان صادر گشت از حق بود، پس همان طور که گفته شده بود، پیش آمد، ولی شما با آرزوها دلگرم شدید و تعلل کردید، پس برای شما این چنین بیان شد.

و از جمله: در «غیبت نعمانی» روایت مسندی از ابو المرهف آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: محاضیر هلاک شدند. راوی گوید: عرضه داشتم: محاضیر چیست؟ فرمود: عجله کنندگان و نزدیک شمارندگان نجات یافتند... (۱)

و نیز در همان کتاب به طور مسند، از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام روایت آمده که فرمود: «هَلَكَ أَصْحَابُ الْمَحَاضِيرِ وَنَجَّى الْمُقْرَبُونَ»؛ شتاب زدگان هلاک شدند و نزدیک شمارندگان نجات یافتند... (۲) چون ظاهر آن است که مقرَّبون به کسر راء باشد، یعنی مؤمنانی که منتظرند و ظهور آن حضرت علیه السلام را نزدیک می دانند و همواره انتظارش را می کشند. و مؤئید این مطلب است آنچه در دعای عهد آمده، که از امام صادق علیه السلام روایت شده: آنان [مخالفان] آن را بعید می پندارند و ما فرج و ظهور را نزدیک می دانیم... (۳)

و از جمله این که: یکی از حکمت های مخفی داشتن وقت ظهور آن حضرت، این است که مؤمنین در تمامی اوقات و همه سال ها در انتظار آن به

ص: ۱۰۴

۱- ۱۱۰. غیبت نعمانی، ۱۰۳.

۲- ۱۱۱. غیبت نعمانی، ۱۰۴.

۳- ۱۱۲. بحار الانوار، ۱۰۲/۱۱۲.

سر برند، چنان که در حدیث ابن یقظین به این معنی اشاره شده است، در آن دقت کن.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر این که ظهور آن حضرت - صلوات الله علیه - همان ساعت است که دانستن وقت آن به خداوند - جل جلاله - اختصاص دارد، چنان که گذشت.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر این که ظهور آن حضرت علیه السلام به طور ناگهانی انجام می شود، مانند فرموده آن حضرت در توقیعی که در احتجاج روایت آمده است: به درستی که امر ما ناگهانی پیش می آید، هنگامی که توبه، کسی را سود ندهد... (۱) و روایتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: مهدی از ما است خداوند امرش را یک شبه اصلاح خواهد فرمود. و روایت دیگری که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: او همچون شهاب فروزانی خواهد آمد. و روایت نبوی دیگر که در حدیثی از حضرت امام رضا علیه السلام در کتاب «کمال الدین» آمده که به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض شد: یا رسول الله! قائم از فرزندان شما کی خروج خواهد کرد؟ فرمود: مثل او همچون ساعت [قیامت] است که آن را در وقت خود کسی جز او [خدای - عزوجل -] ظاهر و روشن نکند، [شأن آن] در آسمان ها و زمین سنگین است، شما را نیاید جز ناگهانی. (۲)

و در اصول کافی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: هرگاه پیشوای

ص: ۱۰۵

۱- ۱۱۳. احتجاج، طبرسی، ۲/۳۲۴.

۲- ۱۱۴. کمال الدین، ۲/۳۷۳.

شما [دانش شما] از شما برداشته شد، پس از زیر پای خود منتظر فرج باشید. (۱) می گویم: ظاهراً فرموده آن حضرت علیه السلام: از زیر پای خود منتظر فرج باشید. کنایه از ظهور امام عصر - عَجَلُ اللَّهِ فرجه الشریف - به طور ناگهانی است، بنابراین واجب است در زمان غیبتش در هر حالی که احتمال می رود با پیروزی ظهور کند، انتظارش را کشید.

اگر بگویید: این که ظهور آن حضرت علیه السلام ناگهانی باشد، با آنچه در احادیث مستفیض بلکه متواتر معنوی آمده مبنی بر این که: علامت های حتمی خواهد داشت که برای همه مردم معلوم خواهد شد - مانند سفیانی و صیحه آسمانی و کشته شدن نفس زکیه - منافات دارد؟

می گویم:

اولاً؛ انتظار لوازم ظهور در حقیقت انتظار خود آن است، پس چون به راستی دانستی که ظهور آن حضرت بعد از آشکار شدن نشانه هایش خواهد بود، جز این نیست که منتظر پدیدار شدن آن نشانه ها خواهی بود، چون آن علامت ها نشانه ظهور حضرت قائم علیه السلام می باشند. خلاصه این که انتظاری که در اخبار به آن امر گردیده؛ انتظار ظهور مولایمان است با هر چه از علامت ها و آثار دارد و این بر اهل بصیرت روشن است و برای توضیح بیشتر مثالی می آوریم: اگر زمامدار قدرتمندی به تو وعده بدهد که در یکی از روزهای هفته به منزلت خواهد آمد، آیا از همان آغاز هفته با فراهم کردن وسایل

ص: ۱۰۶

پذیرایی و زینت منزل و فرش و اثاثیه مناسب، منتظر آمدنش نخواهی بود؟! به طوری که هرگاه در یکی از آن روزها بر منزل تو وارد گشت، موجبات احترام را فراهم آورده باشی و در شمار خطاکاران قرار نگیری؟! با این که قطعاً می دانی که آمدن او نشانه های خیر دهنده و علامت های آشکار کننده ای دارد، ولی چون آشکار شدن آن نشانه، از آمدنش جدا نیست، منتظر او خواهی شد با همه لوازمی که پیش از آن حاصل خواهد گشت.

ثانیاً؛ ظاهر اخبار متعددی که از امامان علیهم السلام روایت آمده آن است که: تمام آن آثار در یک سال واقع می شوند، پس واجب است مؤمن منتظر در طول سال آماده ظهور مولایش باشد، چون احتمال دارد این امر در آن سال وقوع یابد، بلکه از چند روایت ظاهر می شود که آن علامت ها نزدیک به هم واقع می شوند.

در مورد سفیانی؛ در بحار از حضرت سید العابدین علی بن الحسین علیهما السلام آمده که در بیان علائم ظهور حضرت قائم علیه السلام فرمود: پیش از خروج او علیه السلام، خروج مردی به نام عوف سلمی در سرزمین جزیره خواهد بود، که پناه گاهش تکریت و کشته شدنش در مسجد دمشق واقع می گردد، سپس خروج شعیب بن صالح از سمرقند پیش می آید، آن گاه سفیانی ملعون از وادی یابس خروج می کند و او از فرزندان عتبه بن ابی سفیان است و چون سفیانی آشکار شود، مهدی علیه السلام مخفی می گردد، سپس بعد از آن خروج خواهد فرمود. (۱)

ص: ۱۰۷

می‌گوییم: از این حدیث استفاده می‌شود که ظهور حضرت قائم علیه السلام مقارن خروج سفیانی، یا نزدیک به آن خواهد شد و این منافات ندارد با آنچه در روایات متعددی وارد شده، که مدّت حکومت سفیانی هشت ماه خواهد بود و آنچه وارد شده که خروج سفیانی پیش از قیام قائم علیه السلام خواهد بود، زیرا که منظور از قیام قائم علیه السلام در این روایت، خروج آن حضرت به طور علنی و آشکارا در بیت الله الحرام و ظهور شریفش برای خاصّ و عامّ می‌باشد، که روایاتی دلالت دارد بر این که آن حضرت علیه السلام ظهور های متعددی پیش از این ظهور تامّ خواهد داشت که تاریکی غیبت برطرف خواهد گشت و برای عموم مردم آشکار خواهد شد، چنان که پیش تر نیز به این مطلب اشارت رفت.

و اما در مورد کشته شدن نفس زکیه؛ در کتاب «کمال الدین» از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: بین [خروج] قائم آل محمد علیهم السلام و کشته شدن نفس زکیه، جز پانزده شب نخواهد بود.^(۱)

گونه سوم: ناامید بودن از نزدیکی زمان فرج و ظهور آن حضرت - صلوات الله وسلامه علیه - می‌باشد، یعنی این که احتمال نزدیک بودن آن را نفی نماید، چنان که حال بعضی از اهل زمان ما است، آنان که عقاید و باورهای خود را بر حدس و گمان و تخمین بنا می‌کنند و ظاهر از دلایل، حرام بودن این گونه ناامیدی نیز می‌باشد، به همان دلیل‌هایی که در گونه دوم آوردیم، زیرا که از اخبار روایت شده از امامان علیهم السلام چنین استفاده می‌شود که بدین جهت وقت

ص: ۱۰۸

ظهور بر مؤمنین مخفی مانده، تا در تمامی زمان ها و سال ها منتظرش باشند، هرچند که حکمت های دیگری نیز برای آن هست و خداوند حقایق امور را می داند.

ششم: اظهار اشتیاق به دیدار آن بزرگوار

و این از نشانه های دوستان و موالیان آن جناب است و در خوبی و استحباب آن هیچ تردیدی نیست، چون در دعاهای روایت شده برای آن حضرت، این معنی آمده است و چه خوب سروده اند:

قَلْبِي إِلَيْكَ مِنَ الْأَشْوَاقِ مُحْتَرِقٌ

وَدَمْعُ عَيْنِي مِنَ الْأَمَاقِ مُنْدَفِقٌ

الشَّوْقُ يُحْرِقُنِي وَالْدَّمْعُ يُغْرِقُنِي

فَهَلْ رَأَيْتَ غَرِيقًا وَهُوَ مُحْتَرِقٌ

ز آتش دل سوزم و در سیل اشکم غوطه ور

کس غریقی همچو من دیده در آتش شعله ور؟

شوق روی انورت آرد شگفتی ها به بار

از ظهور طلعتت گردد زمستان ها بهار

و براین مطلب دلالت دارد آن که مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار اشتیاق به دیدارش را داشت، چنان که در حدیث روایت شده از آن حضرت علیه السلام در وصف حضرت مهدی - عَجَلُ اللَّهِ فَرَجَهُ الشَّرِيفِ - در حرف «ع» گذشت که پس از آن که قسمتی از صفات و نشانه های او را بیان فرمود و به بیعت کردن با او و اجابت نمودن دعوتش امر کرد، فرمود: «هاه» و به سینه اش اشاره نمود

و شوق به دیدارش را اظهار داشت. تمام این خبر در بحث علم آن حضرت علیه السلام [جلد اول کتاب] گذشت. و نیز بر این معنی دلالت دارد آنچه در بحار به نقل از کتاب «مزار کبیر»، به سند خود از احمد بن ابراهیم روایت آورده که گفت: به جناب ابوجعفر محمد بن عثمان اشتیاقم را به دیدار مولایمان بیان کردم، به من فرمود: با وجود اشتیاق، مایل هستی او را ببینی؟ گفتم: آری. فرمود: خداوند پاداش شوق تو را عنایت فرماید و دیدن رویش را به آسانی و عافیت به تو روزی کند، ای ابوعبدالله! التماس مکن که او را ببینی، زیرا که در ایام غیبت به او اشتیاق داری و درخواست مکن که با او همنشین گردی، که این از عزائم الهی است و تسلیم بودن به آن بهتر است، ولی با زیارت به سوی او توجه کن... (۱)

می گویم: نیک بودن اشتیاق به آن حضرت علیه السلام امر واضح و روشنی است، که هیچ پوشیدگی در آن نیست، زیرا که این از لوازم محبت است که از دوستان جدا نمی گردد و عبارت: خداوند پاداش شوق تو را عنایت فرماید. اشاره به ثواب ارزنده ای است که بر آن مترتب می شود، چنان که فرمایش امام صادق علیه السلام در حدیث آینده بر آن دلالت دارد با احترام و تجلیلی که در آن هست. و این که فرمود: ای ابوعبدالله! التماس مکن که او را ببینی. منظور دیدن آن حضرت به گونه امامان گذشته علیهم السلام است، یعنی هر وقت که خواسته باشی این امر برایت فراهم باشد. و اما این که درخواست دیدن آن حضرت به طور

ص: ۱۱۰

مطلق چیزی نیست که منع شده باشد، بلکه از وظایف متدینین است و رسیدنشان به این سعادت بسیار اتفاق افتاده است. و شاهد بر آنچه گفتیم این که گفته: زیرا که در ایام غیبت به او اشتیاق داری و درخواست مکن که با او همنشین گردی که این از عزائم الهی است... چون اگر دیدن آن جناب و همنشین شدن با حضرتش هر چند در بعضی از اوقات، از عزائم الهی و خواسته حتمی خداوند در مورد صاحب الزمان علیه السلام بود، برای هیچ کس از مؤمنین این امر اتفاق نمی افتاد و این برخلاف چیزی است که مشاهده می شود، زیرا که روایات و حکایات در مورد مؤمنان رستگار به دیدار آن بزرگوار علیه السلام، سبب باور اهل یقین می باشد. و بالاخره پوشیده نماند که جمله «به او اشتیاق داری...» جمله خبریه است که در مقام انشاء واقع شده، که در حقیقت این امر به شوق دیدار آن حضرت - صلوات الله وسلامه علیه - می باشد و بر فضیلت اشتیاق اهل اخلاص به آن حضرت دلالت می کند، آنچه در بحار از «اختصاص» به سند خود، از محمد بن مسلم روایت آمده که گفت: به سوی مدینه رهسپار شدم در حالی که دردمند و بیمار بودم، به امام باقر علیه السلام عرض شد که محمد بن مسلم بیمار است، پس آن حضرت توسط غلامی، نوشیدنی ای که با دستمالی پوشانیده شده بود، برایم فرستاد، غلام ظرف نوشیدنی را به دستم داد و به من گفت: آن را بیاشام که آن حضرت علیه السلام به من امر فرمود که بر جای بمانم تا آن را بنوشی. پس آن را گرفتم، ناگاه بوی مشک از آن برخاست، نوشابه ای خوش طعم و سرد بود و چون آن را آشامیدم، غلام به من

گفت: مولایم به تو می فرماید: هرگاه آشامیدی نزد من بیا. در اندیشه شدم که به من چه گفت و حال آن که پیش از آن نمی توانستم برپای بایستم، که وقتی نوشیدنی در درونم جای گرفت، گویی که از بند رهایی یافته باشم، نشاط گرفتم. پس به در منزل آن جناب رفتم و اجازه ورود خواستم، بر من بانگ زد که: بدنت سالم گشت، داخل شو. آن گاه در حالی که گریه می کردم، داخل شدم و بر آن حضرت سلام کردم و بر دست و سرش بوسه زدم، آن حضرت علیه السلام به من فرمود: ای محمد! چرا گریه می کنی؟ عرض کردم: فدایت شوم! بر غربتم و دوری راه و کمی توان بر ماندن نزد شما و دیدن روی تان. فرمود: امّا کمی توان که خداوند اولیای ما و دوستانمان را این چنین قرار داده و بلا را به آنان نزدیک ساخته. و امّا آنچه از غربت یاد آور شدی، پس تأسّی جسته ای به حضرت ابی عبد الله علیه السلام که در سرزمینی دور از ما کنار نهر فرات است. و امّا دوری راه که یاد کردی، البته مؤمن در این دنیا غریب و در میان این مردم نگونسار است، تا از این خانه دنیا به رحمت خداوند بیرون رود. و امّا آنچه متذکر شدی از دوست داشتن نزدیک بودن به ما و ملاقات با ما را و این که نمی توان این کار را انجام دهی، پس خداوند می داند که در دلت چیست و پاداش تو بر او است. (۱)

می گویم: در مزار این حدیث را از «کامل الزیاره» روایت کرده با اضافاتی که مربوط به فضیلت تربت مبارک امام حسین علیه السلام است. (۲)

ص: ۱۱۲

۱- ۱۱۹. بحار الانوار، ۱۰۱/۱۲۰ باب ۱۶ ح ۹.

۲- ۱۲۰. کامل الزیاره، ۲۷۵.

و یاد نمودن فضایل و مناقب آن حضرت علیه السلام. دلیل بر استحباب این کار، تمام اخبار و روایاتی است که در مورد تشویق و ترغیب یادآوری فضایل ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده است، از جمله: در اصول کافی از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: همانا وظیفه جمعی از فرشتگان آسمان این است که نگاه می کنند بر یک و دو و سه نفری، در حالی که آنان درباره فضیلت آل محمد علیهم السلام به گفتگو نشسته اند، پس فرشته ای به فرشتگان دیگر می گوید: آیا نمی بینید اینان را با همه کمی تعدادشان و بسیاری دشمنانشان فضائل آل محمد علیهم السلام را بیان می کنند! آن گاه گروه دیگری از فرشتگان می گویند: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند دارای فضل عظیم است. (۱) (۲)

و در همان کتاب به سند خود، از میسر، از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام آورده که گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمود: آیا با هم خلوت می کنید [و دور از چشم دشمنان می نشینید] و برای هم حدیث می گویند و آنچه معتقد هستید، برای هم بازگو می نمایید؟ عرضه داشتم: آری. به خدا سوگند! ما با هم در خلوت می نشینیم و برای هم حدیث می گوئیم و آنچه معتقدیم، برای هم باز می گوئیم. امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! که من دوست داشتم در بعضی

ص: ۱۱۳

۱- ۱۲۱. سوره جمعه، آیه ۴.

۲- ۱۲۲. روضه کافی، ۳۳۴ ح ۵۲۱.

از آنجاها با شما می بودم، به خدا سوگند! که من بوی شما و جان های شما را دوست می دارم و البته شما بر دین خداوند و دین فرشتگان او هستید، پس با پرهیز از گناه و جدیت در امر دین [ما را] یاری کنید. (۱)

و در همان کتاب از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام آمده که فرمود: هیچ چیز بر ابلیس و لشکریانش دشوارتر نیست از این که برادران ایمانی با یکدیگر دیدار کنند و همانا دو مؤمن با یکدیگر دیدار می نمایند که به یاد خدا باشند، آن گاه فضایل ما را یادآوری کنند، در این حال گوشت سالمی بر صورت ابلیس باقی نمی ماند، تا جایی که روح پلیدش به التماس می افتد از فرط آن که درد می کشد، پس فرشتگان آسمان و گنجوران بهشت متوجه می شوند و او را لعنت می کنند، تا این که هیچ فرشته مقربّی باقی نماند، مگر این که بر او لعنت فرستد، که زبون و با حسرت و مردود می افتد. (۲)

و نیز بر این مطلب دلالت می کند، روایاتی که در مورد تلافی کردن کسی که به تو احسانی نموده به وسیله یاد نیکو وارد شده، مانند فرموده مولایمان حضرت سید العابدین علیه السلام در رساله الحقوق که در «مکارم الاخلاق» و «تحف العقول» و کتاب های دیگر آمده که حضرت سجّاد علیه السلام فرمود: و اما حق کسی که نسبت به تو نیکی و احسانی نموده، آن است که او را سپاس بگزاری و کار خوبش را یادآور شوی و با سخن نیک او را در میان مردم معرفی کنی

ص: ۱۱۴

۱- ۱۲۳. اصول کافی، ۲/۱۸۷ ح ۵.

۲- ۱۲۴. اصول کافی، ۲/۱۸۸ ح ۷.

و دعای خالصانه بین خود و خدای خود در حق او بنمایی، پس اگر این کار را کردی، تشکر از او را پنهانی و آشکارا به جای آورده باشی و اگر روزی توانستی عملاً کار نیکش را با نیکی تلافی کنی، این کار را انجام ده. (۱)

البته ما قسمتی از حقوق و مراحم آن حضرت را در بخش های سوم و چهارم این کتاب مبارک بیان داشتیم، به آنجا مراجعه کن تا سینه ات فراخ گردد و حالت صلاح یابد. و نیز بر این مقصود دلالت دارد آنچه در شواهد لزوم محبوب نمودن آن بزرگوار در میان مردم آوردیم و آنچه در فضیلت دعوت کردن مردم به سوی آن جناب ان شاء الله تعالی خواهد آمد. و نیز گواه بر این است آنچه از روایات خواهد آمد، مبنی بر این که هنگام بروز بدعت ها بر عالم واجب است که علم خویش را آشکار سازد و هم چنین شاهد بر این است تمام آنچه در ترغیب و تشویق بر ذکر خدای تعالی وارد گردیده، زیرا که یاد آن حضرت علیهم السلام از مصادیق یاد خداوند است، چنان که در روایت آمده و در وظیفه نهم خواهد آمد، ان شاء الله.

هشتم: اندوهگین بودن مؤمن از فراق آن حضرت علیه السلام

این که مؤمن از فراق و دور ماندن از آن حضرت اندوهگین و مهموم باشد و این از نشانه های دوستی و اشتیاق به آن حضرت است. و در دیوان منسوب

ص: ۱۱۵

به سرور و سالارمان حضرت امیرالمؤمنین - علیه الصلاه والسلام - در بیان دلایل و نشانه های دوستی راستین چنین آمده:

وَمِنَ الدَّلَائِلِ أَنْ يُرَى مِنْ شَوْقِهِ

مِثْلَ السَّقِيمِ وَفِي الْفُؤَادِ غَلَائِلُ

وَمِنَ الدَّلَائِلِ أَنْ يُرَى مِنْ أُنْسِهِ

مُشْتَوْحِشًا مِنْ كُلِّ مَا هُوَ شَاغِلٌ

وَمِنَ الدَّلَائِلِ ضِحْكُهُ بَيْنَ الْوَرَى

وَالْقَلْبُ مَحْزُونٌ كَقَلْبِ التَّائِكِلِ

و از نشانه ها، این است که از شدت شوقش همچون بیماری دیده شود که دلش از شدت درد می جوشد.

و از نشانه ها، این است که از فرط اُنس گرفتن با محبوب دیده شود که از هر چه او را از وی مشغول می دارد وحشت کند [و گریزان باشد].

و از نشانه ها، خندیدنش در میان مردم است، در حالی که دلش مالا مال از اندوه است همچون زن جوان از دست داده.

و دلیل بر این که این امر از نشانه های اهل ایمان است و در اوج حُسن و برتری می باشد، اخبار بسیاری است که از امامان معصوم علیهم السلام روایت گردیده، از جمله:

۱ - روایاتی که حاکی است؛ از جمله نشانه های یک فرد شیعه آن است که در اندوه و حزن امامان علیهم السلام محزون و اندوهگین باشد و تردیدی در این نیست که غیبت مولایمان حضرت حجّت علیه السلام و آنچه از حزن ها و محنت ها بر آن حضرت و بر شیعیانش وارد می گردد، از بزرگ ترین و مهم ترین علل حزن و اندوه امامان علیهم السلام است، چنان که از حدیث آینده در فضیلت گریستن بر فراق آن جناب برایتان معلوم خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

۲ - در کتاب «کمال الدین» به سند خود، از مولایمان حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام آورده که فرمود: چه بسیار زنان جگر سوخته مؤمنه، و چه بسیار مردان مؤمن آسینه فناک جگر سوخته خواهد بود آن گاه که ماء معین (= آب گوارا) مفقود و غایب گردد. (۱)

۳ - در کافی از حضرت ابوعبد الله امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: شخص مهموم به خاطر ما، که غم و اندوهش از جهت ظلمی است که بر ما رفته، نفس کشیدنش تسبیح گویی است و هم او به خاطر امر ما عبادت است و پنهان داشتنش سر ما را، جهاد در راه خداوند است. (۲) کلینی فرموده: محمد بن سعید یکی از راویان این حدیث به من گفت: این را با آب طلا بنویس که چیزی بهتر از این ننوشته ام.

۴ - آنچه در آغاز بخش چهارم کتاب گذشت، در حدیث ابن ابی یعفور، که از آن برمی آید؛ یکی از حقوق شخص مؤمن بر مؤمن دیگر، آن است که به خاطر اندوه او اندوهگین گردد، که بدون تردید این حق برای مولایمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام بر تمامی افراد باایمان ثابت است، به طریق اولویت قطعی [یعنی هرگاه افراد عادی از مؤمنین چنین حقی را دارا باشند، امام و مولایمان حضرت حجّت علیه السلام که پیشوای آنان و رکن ایمان است، به طور قطع، سزاواری بیشتری در این حق برایش ثابت می باشد].

ص: ۱۱۷

۱- ۱۲۶. کمال الدین، ۲/۳۷۱.

۲- ۱۲۷. اصول کافی، ۲/۲۲۶ باب کتمان ح ۱۶.

۵ - در مجلّد سوم بحار از مسمع کردین، از امام ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: همانا آن که دلش به خاطر ما به درد آید، البته روزی که ما را هنگام مرگش دیدار کند، خوشحال خواهد شد، به طوری که آن خوشحالی و سرور، پیوسته در دلش باقی خواهد ماند، تا این که در کنار حوض کوثر بر ما وارد گردد. و به درستی که کوثر از دیدن دوستدار ما خرسند می شود، تا آن که از انواع غذاها به او می چشانند، که مایل نشود از کنار آن دور گردد. ای مسمع! هر آن کس از آن جرعه ای بنوشد، دیگر هیچ گاه تشنه نخواهد شد و به مشقّت و رنج نخواهد افتاد [یا هیچ وقت آبی نخواهد خواست] و آن به خنکی کافور است و بوی مشک و مزه زنجبیل، از عسل شیرین تر و از کره لطیف تر و از اشک زلال تر و از عنبر خوشبو تر است، از تسنیم (چشمه بلند و بالای بهشت) بیرون می آید و بر نهرهای بهشت می گذرد، بر روی زمینه ای از دُرّ و یاقوت روان است، در آن جام هایی هست بیش از شمار ستارگان آسمان، بوی آن از مسافت هزار سال به مشام می رسد، جام های آن از طلا و نقره و گوهرهای مختلف می باشد، بوی خوش آن، بر صورت نوش کننده اش می وزد، تا آن که شخصی که از آن نوشیده می گوید: ای کاش این جا وا گذشته می شدم که به جای این، هیچ چیز دیگری نخواهم و از آن دور نشوم، البته تو ای کردین! از کسانی هستی که از آن سیراب می گردی. و هیچ چشمی به خاطر ما گریان نشود، مگر این که به نعمت نگاه کردن به کوثر نایل گردد و به دوستان ما، از آن بنوشانند و البته چنین است که هر کس از آن

می آشامد لذت و مزه و اشتهاهی خاصّ برایش حاصل می گردد، بیش از شخص دیگری که محبتش نسبت به ما کم تر است ... (۱)

نهم: حضور در مجالس فضایل و مناقب آن حضرت علیه السلام

حضور یافتن و نشستن در مجالسی که فضایل و مناقب و سایر امور مربوط به آن حضرت، در آن ها یاد می شود و دلیل بر این - اضافه بر این که از لوازم و نشانه های محبت است و از مصادیق خیرات که مأمور شده ایم به آن ها سبقت جوئیم و پیشی گیریم که خدای تعالی فرموده: «فَأَسْبِغُوا الْخَيْرَاتِ» (۲)؛ به سوی کارهای خیر سبقت گیرید - فرموده مولایمان حضرت امام رضا علیه السلام است که در امالی شیخ صدوق (۳) و مجلد دهم بحار از آن بزرگوار آمده، که فرمودند: هر کس در مجلسی بنشیند که امر ما در آن زنده می گردد، روزی که دل ها می میرند دل او نخواهد مرد. (۴)

و نیز بر این مطلب دلالت دارد فرموده حضرت امام صادق علیه السلام به فضیل، در حدیث روایت شده در بحار و غیر آن، که می نشینید و حدیث می گوئید؟ فضیل عرضه داشت: آری. فدایت شوم! امام صادق علیه السلام فرمود: همانا من آن مجالس را دوست می دارم، پس امر ما را احیا کنید. ای فضیل! خداوند رحمت کند کسی که امر ما را احیا نماید. (۵)

ص: ۱۱۹

۱- ۱۲۸. بحار الانوار، ۸/۲۲ باب ۲۰ ذیل ح ۱۷.

۲- ۱۲۹. سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۳- ۱۳۰. امالی، مجلس ۱۷، ح ۴.

۴- ۱۳۱. بحار الانوار، ۴۴/۲۷۸.

۵- ۱۳۲. بحار الانوار، ۴۴/۲۸۲.

و نیز شاهد بر آنچه گفتیم، تمامی روایاتی است که در مورد تشویق و ترغیب بر حضور و شرکت در مجالس ذکر رسیده، مانند فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: در باغ های بهشت بگردید. عرضه داشتند: ای رسول خدا! باغ های بهشت چیست؟ فرمود: مجالس ذکر. و فرمایش آن حضرت در حدیث دیگر که: همانا خداوند کسی را که در مجلس اهل ذکر می نشیند، می آمرزد و او را از آنچه می ترسد، ایمن می دارد. پس فرشتگان گویند: [پروردگارا!] فلانی در میان آنان است و او تو را یاد نکرد، خداوند می فرماید: او را به خاطر هم نشینی با آنان آمرزیدم، زیرا که یاد کنندگان حق چنین هستند که همنشین ایشان از جهت آن ها بدبخت نگردد.

این دو حدیث را شیخ احمد بن فهد رحمه الله در کتاب «عده الداعی» روایت کرده. (۱) وجه شاهد بودن این دو حدیث بر مطلب مورد بحث این که: یاد آن حضرت و یاد پدرانش علیهم السلام یاد خدای - عزوجل - می باشد، از جهت روایتی که شیخ محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: هر جمعی در مجلسی حضور یابند و خداوند - عزوجل - را یاد نکنند و از ما یاد نمایند، آن مجلس مایه حسرت آن ها در روز قیامت خواهد بود. سپس فرمود: حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام فرموده: همانا یاد ما از [مصدق] یاد خداوند است و یاد دشمنان از [مصدق] یاد شیطان می باشد. (۲)

ص: ۱۲۰

۱- ۱۳۳. عده الداعی، ۲۳۸ ح ۱۷ و مستدرک الوسائل، ۱/۴۰۰، ح ۲.

۲- ۱۳۴. اصول کافی، ۲/۴۹۶، ح ۲.

و نیز بر این مطلب دلالت می کند آنچه در وسائل و غیر آن از عیاد بن کثیر روایت گردیده، که گفت به امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: داستان سرایی را دیدم که در حال قصه گفتن چنین می گفت: این مجلسی است که هر کس در آن بنشیند، بدبخت نمی شود. امام صادق علیه السلام فرمود: به هیچ وجه. نشیمن گاه هایشان خطا کرده، (۱) خداوند را فرشتگانی است که گشت می زنند، به غیر از کرام الکاتبین - که آنچه از انسان سر می زند می نویسند - پس هر گاه بر جمعی بگذرند که محمد و آل محمد علیهم السلام را یاد می کنند، به یکدیگر گویند:

ص: ۱۲۱

۱- ۱۳۵. این افراد پنداشته اند که هر جایی بنشینند و سخن هر کس را بشنوند، پسندیده است و بین مجلس پند و اندرز و شناخت زندگانی بزرگان دین با نشستن در مجالس داستان سرایان و خیال پردازان و بیهوده گویان را اشتباه کرده اند، چنان که: آن یکی در وقت استنجا بگفت که مرا با بوی جنت دار جفت گفت شیخی! خوب ورد آورده ای لیک سوراخ دعا گم کرده ای و آورده اند که: روزی سید حمیری در مجلس ابو عمرو بن العلاء حضور یافت، پس حاضران درباره زراعت و نخل سرگرم گفتگو شدند، او از جای برخاست، به او گفتند: چرا می روی؟ گفت: إِنِّي لَأَكْرَهُ أَنْ أُطِيلَ بِمَجْلِسٍ لَا ذِكْرَ فِيهِ لِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ لَا - ذِكْرَ فِيهِ لِأَحْمَدَ وَوَصِيَّهِ وَبَيْنِهِ ذَلِكُكَ مَجْلِسٌ نَطْفُ رَدِي إِنَّ الَّذِي يَنْسَاهُمْ فِي مَجْلِسٍ حَتَّى يُفَارِقَهُ لِعَيْرِ مُسَدِّدٍ مِنْ خَوْشِ نَدَارِمٍ فِي مَجْلِسِي بَنَشِينِمٍ كَمَا فِي فِضَائِلِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَادِي بِيَانِ أَيْدِيهِمْ. هیچ ذکری از احمد مرسل و جانشین او و فرزندان او نیست، آن مجلس عیب ناک پستی است. همانا کسی که در مجلسی آنان را فراموش کند تا اینکه از آن مجلس بیرون برود، مورد تأیید [خداوند] نیست. [دیوان السید الحمیری، ۱۷۷ - ۱۷۸]. (مترجم)

توقف کنید. پس می نشینند و بهره مند می شوند. و چون از آنان جدا گردند، بیمارانشان را عیادت کنند و در مراسم مردگان شان شرکت نمایند و از غایبین آنان تفقد کنند، پس آن مجلس است که هر کس در آن بنشیند، بدبخت نمی شود. (۱)

اضافه بر این که نشستن در آن مجالس، زیاد کردن افراد، دوستان و یاران و به اصطلاح سیاهی لشکر درست کردن برای جمعیت نیکان است که نزد خداوند و امامان معصوم علیهم السلام محبوب و مطلوب است، همچنان که سیاهی لشکر شدن برای معاندین و اشرار نزد خداوند و امامان علیهم السلام مبعوض و ناخوشایند می باشد، بر این مطلب دلالت می کند آنچه در بحار، به نقل از مناقب آمده که: قاضی عبد الرحمن بن ریاح، از یک نابینا علت کوری اش را سؤال کرد، نابینا گفت: در واقعه کربلا- حضور یافتم، ولی جنگ نکردم. پس از چندی در خواب شخص هولناکی را دیدم، به من گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را می خواند. گفتم: توان دیدنش را ندارم. مرا کشید و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برد، آن حضرت را اندوهگین یافتم و در دستش حربه ای بود و در پیشگاهش چرمی که زیر محکومین گسترده می شود، افکنده اند و فرشته ای با شمشیری از آتش پیا ایستاده افرادی را گردن می زند و آتش بر آن ها می افتد و آنان را می سوزاند، سپس بار دیگر زنده می شوند و باز آن ها را همان طور به قتل می رساند. عرضه داشتم: سلام بر تو باد، ای رسول خدا! قسم به خداوند! که من نه شمشیری زدم و نه نیزه ای به کار بردم و نه تیری افکندم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

ص: ۱۲۲

فرمود: آیا سیاهی لشکر را زیاد نکردی؟! آن گاه مرا به مأموری سپرد و از طشت خونی برگرفت، از آن خون بر چشمم کشید، چشمانم سوخت و چون از خواب برخاستم، کور شده بودم. (۱)

دهم: تشکیل مجالس ذکر مناقب و فضایل آن حضرت علیه السلام

برپا نمودن مجالسی که مولایمان صاحب الزمان علیه السلام در آن ها یاد شود و مناقب و فضایل آن حضرت در آن ها ترویج و منتشر گردد و در آن مجالس، برای آن جناب دعا شود و با جان و مال در راه تشکیل آن مجالس تلاش کردن، [از وظایف دل باختگان و ارادتمندان به آن جناب است] زیرا که این کار ترویج دین خداوند و برتری دادن کلمه الله و یاری نمودن بر نیکی و تقوا و تعظیم شعائر الهی و نصرت ولی الله است.

و بر این مطلب دلالت می کند - اضافه بر این که عناوین یاد شده و غیر آن ها بر آن صدق می نماید - این که: در حدیثی که در وسائل و غیر آن، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: یکدیگر را دیدار کنید که در دیدارتان زنده شدن دل هایتان و یادآوری احادیث ما هست و احادیث ما شما را نسبت به یکدیگر مهربان می سازند، که اگر آن ها را بگیرید، رستگار شده و نجات یافته اید و هرگاه آن ها را ترک گوئید، گمراه شده و هلاک می گردید. پس به آن ها عمل کنید که من نجات شما را ضمانت می کنم. (۲)

وجه دلالت این حدیث آن است که: دیدار مؤمنین نسبت به یکدیگر را

ص: ۱۲۳

۱- ۱۳۷. بحار الانوار، ۴۵/۳۰۳.

۲- ۱۳۸. وسائل الشیعه، ۱۱/۵۶۷ باب ۲۳ ح ۳.

سبب و وسیله زنده کردن امر آنان و یادآوری احادیث امامان علیهم السلام دانسته است، بنابراین برپا سازی مجالس دیداری که در آن ها امام علیه السلام یاد شود و مناقب او و آنچه مربوط به او است، بیان گردد، بدون تردید نیکو و مورد خشنودی امامان علیهم السلام است. و نیز بر این مطلب دلالت می کند فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث «اربع مائه» این که: خداوند - تبارک و تعالی - به سوی زمین نگریست، پس ما را برگزید و برای ما شیعیانی برگزید، که ما را یاری می کنند و از خوشحالی ما خوشحال و به خاطر اندوه ما اندوهگین می شوند و اموال و جان هایشان را در راه ما نثار می نمایند، آنان از ما هستند و به سوی ما باز می گردند... (۱)

یک مسأله فقهی: از دلایل شرعی چنین بر می آید که مصرف کردن زکات واجب در این امر پسندیده جایز می باشد، زیرا که این یکی از مصادیق سیبیل الله (راه خدا) است که خدای تعالی در آیه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ...» (۲) آن ها را بیان فرموده است و تفصیل سخن به فقه موکول می گردد.

توجه و بیدارباش: می توان گفت که برپا ساختن این مجالس در بعضی از اوقات واجب است، مثل این که مردم در معرض انحراف و گمراهی باشند و برپایی این مجالس، سبب جلوگیری از هلاکت دینی آنان و مایه ارشاد و راهنمایی ایشان به راه هدایت گردد، از جهت دلایل امر به معروف و نهی از

ص: ۱۲۴

۱- ۱۳۹. خصال، ۲/۶۳۵.

۲- ۱۴۰. سوره توبه، آیه ۶۰؛ همانا زکات فقط برای فقرا و بینوایان و کارگزاران آن و دلجویی شدگان و بردگان [ی که آزادی شان خواهید] و وام داران و هزینه در راه خدا و در راه ماندگان می باشد.

منکر و راهنمایی اشخاص گمراه و عقب زدن اهل بدعت و گمراهی. و خداوند تعالی در همه احوال نگهدار حق جویان است.

یازدهم و دوازدهم: سرودن و خواندن شعر در فضایل

و مناقب آن حضرت علیه السلام

سرودن و خواندن شعر در فضایل و مناقب آن جناب - که درود و سلام بر او باد - زیرا که این دو عمل نوعی از یاری کردن امام به شمار می آیند. و دلیل بر این است آنچه در کتاب و سائل به طور مُسند روایت گردیده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس درباره ما یک بیت شعر بگوید، خداوند برای او خانه ای در بهشت خواهد ساخت. (۱) و از آن حضرت است که فرمود: هیچ کس درباره ما بیت شعری نگوید، مگر این که به روح القدس تأیید و یاری شده باشد. (۲) و از حضرت رضاعلیه السلام روایت است که فرمود: هر فرد مؤمنی که درباره ما شعری بسراید که ما را به آن مدح گوید، خداوند برای او در بهشت منزلگاهی خواهد ساخت که هفت برابر وسعت دنیا باشد، که هر فرشته مقرب و هر پیغمبر فرستاده شده ای او را در آن جا دیدار خواهد کرد. (۳) می گویم: شاید اختلاف ثواب ها از جهت متفاوت بودن شاعران در شناخت امامان و مراتب ایمان آنان باشد. و از زُرارَه روایت آمده که گفت: کمیت بن

ص: ۱۲۵

۱- ۱۴۱. وسائل الشیعه، ۱۰/۴۶۷ ح ۱.

۲- ۱۴۲. وسائل الشیعه، ۱۰/۴۶۷، ح ۲.

۳- ۱۴۳. وسائل الشیعه، ۱۰/۴۶۷، ح ۳.

زید بر حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام وارد شد، من نیز در آن محضر شرفیاب بودم، کمیت قصیده «مَنْ لِقَلْبٍ مُّتَبِّمٍ مُّسْتَهَامٍ ...» را بر آن جناب خواند، هنگامی که قصیده را به پایان رسانید، امام باقرعلیه السلام به کمیت فرمود: تا وقتی که درباره ما شعر می گویی، پیوسته به روح القدس تأیید می شوی. (۱)

و در روضه کافی به سند خود، از کمیت بن زید اسدی آورده که گفت: بر حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام وارد شدم، آن حضرت به من فرمود: به خدا قسم، ای کمیت! اگر مال دنیا نزد ما بود، از آن، مقداری به تو می دادیم، ولی برای تو است آنچه رسول خداصلی الله علیه وآله به حسیان بن ثابت فرمود: پیوسته روح القدس با تو خواهد بود، تا هنگامی که از ما دفاع کنی ... (۲)

و نیز بر این مطلب دلالت دارد تمام روایاتی که حاکی سروده های شاعران در مدح و ثنای امامان علیهم السلام است که در محضر ایشان خوانده اند و امامان علیهم السلام عطا های بسیار و بخشش های فراوانی به آن شاعران عنایت فرموده اند. و از این ماجراها بسیار است که در احوالات و اخلاقیات آنان - صلوات الله علیهم اجمعین - یاد گردیده و آنچه اشاره شد برای مؤمنین بسنده است.

سیزدهم: قیام، هنگام یاد شدن نام یا القاب آن حضرت علیه السلام

پیا خاستن هنگام یاد شدن نام یا القاب شریفه آن حضرت علیه السلام، که سیره و شیوه شیعیان دوازده امامی بر همین اساس بوده و شاهد بر این، اضافه بر تعظیم و احترام بودن این عمل که خود مطلوب است، روایتی است که یکی از

ص: ۱۲۶

۱- ۱۴۴. وسائل الشیعه، ۱۰/۴۶۷ ح ۴.

۲- ۱۴۵. روضه کافی، ۸/۱۰۲.

علمای اعلام در کتاب النجم الثاقب از سید عبد الله نواده سید نعمت الله جزائری آورده، که در بعضی از روایات چنین یافته که: روزی حضرت صاحب الزمان علیه السلام در مجلس امام صادق علیه السلام یاد شد، پس امام صادق علیه السلام به منظور تعظیم و احترام اسم آن حضرت بپا ایستاد. (۱)

می گویم: برای اثبات استحباب بپا خاستن هنگام بردن نام شریف امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - همین مقدار کافی است، به لحاظ قاعده تسامح، که علمای بزرگوار مان بیان کرده اند. و می توان گفت که در بعضی از اوقات واجب می باشد، به خاطر بعضی از جهات، مانند این که اسم شریف آن حضرت یا یکی از القاب مبارکش در مجلسی که جمعی در آن هستند یاد شود، آن گاه همه اهل مجلس به احترام آن بپا خیزند و در این حال، اگر کسی از

ص: ۱۲۷

۱- ۱۴۶. بحار الانوار، ۴۴/۲۷۸؛ و در کتاب «منتخب الاثر»، به نقل از کتاب «مرآة الکمال» از «الدمعه الساکبه» از شیخ محمد بن عبد الجبار آمده که وی در کتاب «مشکاه الانوار» گفته: هنگامی که دعبل قصیده معروف خود را بر حضرت رضاعلیه السلام خواند و امام قائم - عجل الله فرجه الشریف - را یاد کرد، امام رضاعلیه السلام دست خود را بر سر نهاد و به عنوان تواضع بپا ایستاد و برای فرج آن جناب دعا کرد. و در کتاب «الزام الناصب» به نقل از «تنزیه الخاطر» آورده که: از امام صادق علیه السلام سبب به پا خاستن هنگام یاد نمودن لفظ قائم، از القاب حضرت حجّت علیه السلام سؤال شد، آن حضرت فرمود: زیرا که او را غیبتی است طولانی و از مهربانی شدیدی که نسبت به دوستانش دارد، به هر کسی که او را به این لقب - که به دولت او و حسرت خوردن از جهت غربتش اشعار دارد - یاد کند، نظر می فرماید. و از گونه های تعظیم او، این است که غلام به حال تواضع، برای ارباب خود بپا خیزد، هنگامی که مولای جلیش به دیده شریفش به او نظر می کند، پس بپا خیزد و از خداوند - جلّ ذکره - تعجیل فرجش را طلب نماید. {مترجم}

اهل مجلس بدون عذر از جای بر نخیزد، این بر نخاستنش، توهین و هتک حرمت آن حضرت علیه السلام خواهد بود، که تردیدی در حرام بودن آن نیست، زیرا که توهین خداوند - عزّ شأنه - می باشد، چنان که پوشیده نیست.

چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم: گریستن و گریانیدن و خود را به گریه کنندگان شبیه نمودن بر فراق آن حضرت علیه السلام

گریستن و گریانیدن و خود را شبیه به گریه کنندگان نمودن در فراق آن حضرت و به جهت مصیبت ها و محنت ها و اندوه هایی که بر او رسیده است [از وظایف مؤمنان است] و بر این دلالت دارد به طور عموم و خصوص روایات متعددی که در این باب آمده، از جمله:

۱ - در مجلد دهم بحار و غیر آن از حضرت رضاعلیه السلام آمده که فرمود: هر آن کس که مصیبت ما را متذکر شود، پس به خاطر آنچه بر ما وارد شده است بگرید و بگریاند، روز قیامت با ما، در درجه مان خواهد بود و هر آن که مصیبتمان برایش یادآوری شود، پس بگرید و بگریاند، روزی که چشم ها اشکبار خواهند بود دیدگانش گریان نشود.

۲ - در همان کتاب از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس ما را یاد کند یا نزد او یاد شویم، پس از چشمش همچون بال پشه ای اشک بیرون آید، خداوند گناهانش را می آمرزد هرچند که همچون کف دریا باشد. (۱)

ص: ۱۲۸

۳- در حدیث مسموع پیش تر گذشت که آن حضرت علیه السلام فرمود: هیچ چشمی بر ما نگرید، مگر این که به دیدن کوش متنعّم گردد و هر کس ما را دوست می دارد، از آن خواهد نوشید... (۱) و نیز در حدیث مسموع آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: پس هر کس از روی مهر نسبت به ما و به خاطر آنچه [از مصایب] بر ما رسیده بگرید، جز این نیست که خداوند بر او رحمت آرد، پیش از آن که اشک از چشمش بیرون بیاید و چون اشک هایش بر گونه اش جاری شود، اگر قطره ای از اشک هایش در جهنم بیفتد، آتش آن را خاموش خواهد ساخت، به طوری که حرارتی برای آن نماند. (۲)

۴- در بحار از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس دیده اش در راه ما گریان شود، به خاطر خونی که از ما به ناحق ریخته شده، یا حقی که از ما سلب گردیده، یا حرمتی که از ما هتک شده، یا به خاطر یکی از شیعیانمان، خداوند تعالی به خاطر آن اشک، سال ها جایگاهش را در بهشت قرار خواهد داد. (۳)

۵- در بحار به نقل از امالی شیخ طوسی و فرزندش حدیث مسندی از مولایمان حضرت امام حسین بن علی علیهما السلام آورده که فرمود: هیچ بنده ای نیست که چشمانش قطره ای اشک بر ما بریزد، یا این که دیدگانش به خاطر ما اشک آلود گردد، مگر این که خدای تعالی به سبب آن، سال ها او را در بهشت جای دهد. (۴)

ص: ۱۲۹

۱- ۱۴۸. بحار الانوار، ۴۴/۲۹۰.

۲- ۱۴۹. بحار الانوار، ۴۴/۲۹۰.

۳- ۱۵۰. بحار الانوار، ۴۴ ص ۲۷۹/۷.

۴- ۱۵۱. بحار الانوار، ۴۴/۲۷۹ ح ۸.

احمد بن یحیی اودی گوید: حضرت حسین بن علی علیهما السلام را در خواب دیدم، پس عرضه داشتم: حدیث گفت مخول بن ابراهیم برایم، از ربیع بن المنذر، از پدرش، از شما که فرموده اید: هیچ بنده ای نیست که چشمانش قطره ای اشک بر ما بریزد، یا این که دیدگانش به خاطر ما اشک آلود گردد، مگر این که خدای تعالی به سبب آن، او را سال ها در بهشت جای دهد؟ فرمود: آری. عرض کردم: پس من این حدیث را بدون واسطه از شما شنیدم.

۶- در کامل الزیارات و بحار از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود: هر آن مؤمنی که چشم هایش به خاطر کشته شدن حسین بن علی علیهما السلام قطره اشکی بریزند، تا این که بر گونه اش جاری شود، خداوند به سبب آن در بهشت منزل هایی به او خواهد داد، که قرن ها در آن ها سکونت نماید. و هر آن مؤمنی که به خاطر اذیتی که از دشمنانمان در دنیا به ما رسیده، دیدگانش اشک آلود گردد تا این که بر گونه اش جاری شود، خداوند به سبب آن در بهشت جایگاه شایسته ای برایش قرار خواهد داد. و هر آن مؤمن که در راه ما اذیتی به او رسد و از تلخی اذیتی که در راه ما به او رسیده، چشمانش گریان شود تا آن که بر گونه اش جاری گردد، خداوند آزردهی را از چهره اش دور خواهد ساخت و روز قیامت او را از خشم خویش و آتش دوزخ در امان خواهد داشت. (۱)

۷- در بحار از امام صادق علیه السلام آمده که به فضیل بن یسار فرمود: ای فضیل!

ص: ۱۳۰

هر کس ما را یاد کند یا نزد او یاد شویم، پس به مقدار بال مگسی از چشمش اشک بیرون آید، خداوند گناهانش را می آمرزد، اگرچه بیش از کف دریا باشد. (۱)

۸- در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام روایت است که فرمود: هر کس که ما نزد او یاد شویم، پس دیدگانش گریان شود، خداوند صورتش را بر آتش حرام خواهد ساخت. (۲)

۹- سید بن طاووس رحمه الله در کتاب «اللهوف» گوید: از آل رسول خدا علیهم السلام روایت شده که فرمودند: هر کس در [مصایب] ما گریه کند و صد نفر را گریان سازد، بهشت برای او است و هر کس گریه کند و پنجاه تن را بگریاند، بهشت برای او خواهد بود و هر کس گریه کند و سی تن را بگریاند، بهشت برای او خواهد بود و هر کس گریه کند و بیست تن را بگریاند، بهشت برای او است و هر کس گریه کند و ده نفر را به گریه درآورد، بهشت برای او خواهد بود و هر کس بگرید و یک تن را بگریاند، بهشت برای او است و هر کس خود را شبیه به گریه کنندگان سازد، بهشت برای او خواهد بود.

۱۰- روضه کافی به سند خود از عبد الحمید وابشی، از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت آورده که گوید: به آن حضرت علیه السلام عرض کردم: همسایه ای داریم که تمامی حرام ها را مرتکب می شود تا آن جا که نماز را هم ترک می کند، تا چه رسد به غیر آن! فرمود: سبحان الله! و از این بالاتر را خبر ندهم کسی که

ص: ۱۳۱

۱- ۱۵۳. بحار الانوار، ۴۴/۲۸۲ ح ۱۴.

۲- ۱۵۴. بحار الانوار، ۴۴/۲۸۵ ح ۲۲ از کامل الزیارات / ۱۰۴ ح ۱۰.

از این شخص بدتر است؟! عرضه داشتم: چرا! فرمود: ناصبی (دشمن ما) از او بدتر است، همانا هیچ بنده ای نیست که اهل البیت نزد او یاد شوند، پس به خاطر ما رقت کند، مگر این که فرشتگان پشت او را مسح نمایند و تمامی گناهانش آمرزیده شود، مگر این که گناهی مرتکب شود که او را از ایمان بیرون برد. و شفاعت پذیرفته می شود، ولی درباره ناصبی پذیرفته نیست و همانا مؤمن برای همسایه اش شفاعت می کند، در حالی که حسنه ای ندارد، پس می گوید: پروردگارا! این همسایه ام اذیت را از من دور می نمود، آن گاه درباره او شفاعت می کند، پس خدای - تبارک و تعالی - فرماید: من پروردگار تو هستم و من شایسته ترین کسی هستم که از سوی تو پاداش دهد، سپس خداوند او را به بهشت داخل می نماید و حال آن که هیچ حسنه ای برایش نیست. و به درستی که کم ترین شفاعت کننده از مؤمنین، برای سی نفر شفاعت خواهد کرد، در آن هنگام است که اهل آتش می گویند: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صِدِّيقٍ حَمِيمٍ» (۱)؛ پس ما را نه شفاعت کنندگانی هست و نه دوست صمیمی. (۲)

۱۱ - و در «کامل الزیارات» و غیر آن، در حدیث معاویه بن وهب روایت آمده که حضرت امام صادق علیه السلام در سجده خود دعا کرد، تا آن جا که گفت: و رحمت آور بر آن دیده هایی که به خاطر ما اشک ها فرو ریختند. و رحمت آور بر آن دل هایی که به خاطر ما بی تاب و سوزان شدند. و رحمت آور بر آن فریاد و مویه کشیدنی که به خاطر ما است. (۳)

ص: ۱۳۲

۱- ۱۵۵. سوره شعرا، آیه ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲- ۱۵۶. روضه کافی، ۱۰۱ ذیل ح ۷۲.

۳- ۱۵۷. کامل الزیارات، ۱۱۷.

گریستن در فراق امام عصر علیه السلام: و اما آنچه بر فضیلت گریستن در فراق آن حضرت علیه السلام و به خاطر محنت هایی که بر آن جناب وارد می گردد به طور خاصّ دلالت می کند، روایاتی است از جمله در کافی و غیبت نعمانی (۱) و کمال الدین از مفضل، از امام صادق علیه السلام آمده است. عبارت حدیث در کافی چنین است: مفضل بن عمر گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود: مبادا دم بر آورید، همانا به خدا سوگند! امامتان سالیانی از روزگار غایب خواهد ماند و شما در امتحان سخت واقع می شوید، تا آن جا که درباره او سخنان مختلف گفته می شود: مرده، کشته شده، هلاک گردیده، به کدام درّه رفته؟! و هر آینه دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد بود و در امواج حوادث واژگون خواهید شد، همچنان که کشتی ها در امواج دریا واژگون می شوند، پس نجات نخواهد یافت مگر کسی که خداوند پیمان از او گرفته و ایمان در دلش ثبت گردیده و به روحی از سوی خویش تأییدش فرموده باشد، دوازده پرچم اشتباه انگیز افراشته خواهد شد، که دانسته نمی شود کدام به کدام است. راوی گوید: پس گریه کردم و گفتم: پس چه باید کرد؟ آن حضرت به خورشید که به ایوان تابیده بود، نگاهی افکند و فرمود: ای اباعبدالله! این آفتاب را می بینی؟! گفتم: آری. فرمود: به خدا سوگند! امر ما از آفتاب روشن تر است. (۲)

و در کتاب غیبت نعمانی از مفضل روایت آمده که گفت: شنیدم شیخ - یعنی حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام - می فرمود: مبادا تغییر یابید

ص: ۱۳۳

۱- ۱۵۸. غیبت نعمانی: ۷۷، باب مدح زمان غیبت.

۲- ۱۵۹. اصول کافی، ۱/۳۳۶، باب غیبت.

[دم برآورید] همانا به خدا سوگند! امام شما مدتی از روزگار تان غایب خواهد گشت و یادش خاموش خواهد ماند، تا این که گفته می شود: مرده، هلاک شده، به کدام درّه رفته؟! و البته دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد شد ... (۱)

و در کمال الدین به سند خود از مفضل از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آورده که گوید: شنیدم آن حضرت علیه السلام می فرمود: مبادا دم بزنید، همانا به خدا سوگند! امام شما سالیانی از دوران تان غایب خواهد ماند و آزمایش خواهید شد، تا جایی که گفته می شود: مرده، یا هلاک گردیده، به کدام وادی رهسپار شده؟! و به درستی که دیدگان مؤمنین بر او اشکبار خواهد گشت و [در امواج فتنه ها] واژگون خواهید شد، همان طور که کشتی ها در امواج دریا واژگون می گردند. و نجات نمی یابد مگر کسی که خداوند پیمان از او گرفته و ایمان در دلش نوشته و با روحی از جانب خویش تأییدش فرموده باشد ... (۲)

و شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود، از مفضل آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام می فرمود: مبادا دم برآورید، همانا به خدا سوگند! امام شما سال هایی از دوران تان را غایب خواهد ماند و یاد او خاموش می گردد، تا آن جا که گفته می شود: مرده، کشته شده، (هلاک گشته) به کدام وادی رفته؟! البته دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد گشت و واژگون خواهید شد، همچنان که کشتی ها بر اثر امواج دریا واژگون می گردند، پس

ص: ۱۳۴

۱- ۱۶۰. غیبت نعمانی، ۷۷ باب مدح زمان غیبت.

۲- ۱۶۱. کمال الدین، ۲/۳۴۷ باب ۳۳ ح ۳۵.

نجات نخواهد یافت مگر کسی که خداوند پیمان از او گرفته و ایمان در دلش ثبت نموده و به روحی از سوی خود تأییدش فرموده است... (۱)

می‌گوییم: بنگرید و تأمل کنید که چگونه امام علیه السلام گریستن بر فراق مولایمان را نشانه ایمان قرار داده و بر چیزی که وجدان آن را انکار نمی‌دارد، بلکه درست گواه بر آن است، دلالت فرموده است، زیرا که گریه کردن بر آن حضرت، دلیل معرفت و نشانه محبت قلبی می‌باشد که بخشی از ایمان، بلکه نزد اهل یقین حقیقت آن است. معرفت و محبت، صاحب ایمان را بر گریستن در فراق مولایمان صاحب الزمان علیه السلام و محنت‌ها و اندوه‌هایی که بر آن جناب وارد می‌شود، برمی‌انگیزاند و چه خوش گفته‌اند به زبان عربی:

قَلْبِي إِلَيْكَ مِنَ الْأَشْوَاقِ مُحْتَرِقٌ

وَدَمْعُ عَيْنِي مِنَ الْأَمَاقِ مُنْدَفِقٌ

الشَّوْقُ يُحْرِقُنِي وَالدمْعُ يُعْرِقُنِي

فَهَلْ رَأَيْتَ غَرِيقًا وَهُوَ مُحْتَرِقٌ؟

ترجمه [به نظم آوردم]:

دل ز شوق دیدنت سوزد چو عود

از فراق دیده‌گرید همچو رود

غرقه در سیلاب اشک و دل کباب

کس غریقی شعله‌ور کی دیده بود؟!

آتش عشق تو چون در سر فتاد

تاب از دل؛ خواب از چشمم ربود

و در فارسی گفته‌اند: گواه عاشق صادق در آستین باشد. و از همین روی می‌بینید محب صادق و دوست واقعی هر قدر معرفت و محبتش نسبت به محبوب فزون تر باشد، گریه اش نیز بیشتر و فزون تر و پیوسته تر است.

ص: ۱۳۵

و رئیس محدّثین شیخ صدوق رحمه الله در کتاب کمال الدین (۱) به سند خود، از سدیر صیرفی روایت کرده که گفت: من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب بر مولایمان حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام وارد شدیم، که دیدیم آن حضرت بر روی خاک نشسته و جُبه خبیری طوقدار بی یقه ای که آستین هایش کوتاه بود، پوشیده (= مصیبت دیدگان در آن زمان، چنین جامه ای می پوشیدند) و همچون کسی که فرزند از دست داده و جگرش سوخته باشد، می گرید. حزن و اندوه چهره اش را فرا گرفته و رنگش را تغییر داده و اشک چشمش را پر کرده بود، می فرمود: ای سرور من! دوری تو، خواب از چشمم برده و زمین را بر من تنگ نموده و راحتی از دلم ربوده است. سرورم! غیبت تو، مصیبتم را به اندوه های ابدی پیوسته و یکی بعد از دیگری را از ما می رباید، که جمعیت و افراد را به سوی فنا می کشاند و از جهت مصیبت های گذشته و بلیات پیشین، اشکی از چشمم جاری نشود و ناله ای از سینه ام سر نکشد، مگر این که در برابر چشم محنت هایی مجسم می گردد، که از آن ها بزرگ تر و هولناک تر و سخت تر است و حوادثی که با خشم تو درهم آمیخته و وارداتش با سخط تو عجین گشته است.

سدیر گوید: از آن مصیبت سخت و پدیده بسیار بزرگ، عقل هایمان پرید و دل هایمان چاک چاک گردید و چنین پنداشتیم که آن حالت، نشانه واقعه کوبنده و یا مصیبتی از مصایب زمان است، که بر آن جناب روی آورده است.

ص: ۱۳۶

عرض کردیم: خداوند دیدگانت را نگریاند، ای زاده بهترین مردم! از کدامین پیش آمد اشکت روان و گریه ات همچون باران است؟! و چه حالتی سبب شده که چنین در ماتم و سوگ بنشینید؟!

امام صادق علیه السلام آهی برکشید که بر اثر آن درونش برآمد و پریشانی اش بیشتر شد و فرمود: وای بر شما! صبح امروز من در کتاب جفر نگریستم و آن کتابی است مشتمل بر علم مرگها و بلاها و مصیبت ها و علم آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت، که خداوند آن را به محمد و امامان پس از او علیهم السلام اختصاص داده است. در این کتاب ولادت و غیبت و به درازا کشیدن و طول عمر غایب (قائم) مان و گرفتاری مؤمنین در آن زمان و شک و تردید هایی که بر اثر طولانی شدن غیبت او برایشان پدید می آید و بیشترشان از دین برمی گردند و رشته اسلام را که خداوند - جلّ ذکره - می فرماید: «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» (۱)؛ و رشته عمل هر انسان را دور گردنش قرار دادیم، یعنی: ولایت را از گردن بیرون می افکنند، تأمل نمودم، لذا رقت کردم و اندوه ها بر من مستولی گشت. عرض کردیم: ای زاده رسول خدا! با سهیم کردن ما در شناختن قسمتی از آنچه درباره آن می دانید، مشرف و گرامی مان بدارید. فرمود: خداوند - تبارک و تعالی - سه جریانی که در مورد سه تن از رسولان روی داده است، در مورد قائم ما پیش خواهد آورد؛ ولادت او را بسان ولادت موسی و غیبتش را همچون غیبت عیسی و به درازا کشیدنش را همانند به

ص: ۱۳۷

درازا کشیدن جریان نوح تقدیر فرموده و پس از آن، عمر بنده صالح - یعنی خضر علیه السلام - را نشانه و دلیلی بر طول عمر او قرار داده است. عرضه داشتیم: ای زاده رسول خدا! از حقایق این معانی برای ما پرده بردارید. فرمود: اما ولادت موسی علیه السلام؛ چنین بود که چون فرعون مطلع گشت که بر افتادن حکومتش بر دست اوست، دستور داد کاهنان نزدش حاضر شوند و آنان فرعون را به نژاد او راهنمایی کردند که از بنی اسرائیل است و پیوسته فرعون زیردستان خود را دستور می داد شکم زنان باردار از بنی اسرائیل را پاره کنند، تا آن جا که در تعقیب او، بیست و چند هزار نوزاد را به قتل رسانید، ولی نتوانست به کشتن موسی دست یابد، چون خدای - تبارک و تعالی - او را حفظ کرد. همین طور بنی امیه و بنی عباس چون مطلع شدند که از بین رفتن حکومت آن ها و نابودی امرا و ستمکاران بر دست قائم از ما خواهد بود، با ما به دشمنی پرداختند و شمشیرهای خود را در جهت کشتن آل رسول علیهم السلام و بر افکندن نسل او به کار گرفتند، به طمع این که به کشتن قائم علیه السلام دست یابند، ولی خدای - عزوجل - ابا دارد که امر خویش را در دسترس یکی از ستمگران بگذارد تا این که نور خود را به کمال رساند، هر چند که مشرکین را ناخوش آید. و اما غیبت عیسی علیه السلام؛ البته یهود و نصاری متفق شدند که او کشته شده است و خداوند - جل ذکره - با فرموده خویش که: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» (۱)؛ و او را نکشتند و به دار نزدند، ولی مطلب بر آنان مُشْتَبِه شد. آن ها را تکذیب

ص: ۱۳۸

فرمود. غیبت قائم نیز همین طور است که امت به خاطر طولانی شدنش، آن را انکار خواهد کرد، پس بعضی از روی ناآگاهی خواهند گفت: هنوز متولد نشده. و گروهی خواهند گفت: او متولد شده و از دنیا رفته. و گوینده ای که کافر شود، به این که مدعی گردد: امام یازدهم عقیم بوده. و دیگری از دین بیرون رفته، که سیزده تن و بیشتر را امام خواهد شمرد. و قایل دیگری خدای - عزوجل - را معصیت کند، که بگوید: روح قائم علیه السلام در کالبد دیگری سخن می گوید... و اما دیر کرد نوح علیه السلام این است که: چون فرود آمدن عذاب از سوی آسمان را برای قومش درخواست کرد، خداوند - تبارک و تعالی - جبرئیل روح الامین را با هفت هسته خرما فرو فرستاد، پس جبرئیل گفت: ای پیغمبر خدا! خداوند - تبارک و تعالی - به تو می فرماید: اینان مخلوق و بندگان من هستند و من ایشان را با صاعقه ای از صاعقه هایم نابود نمی سازم، مگر بعد از آن که دعوت آنان تأکید شود و به حجت ملزم گردند، بنابراین باز هم تلاشت را در دعوت کردن قوم خود تکرار کن، که من بر این کار، تو را پاداش خواهم داد، پس این هسته ها را در زمین غرس بنمای که در روئیدن و رشد و به حاصل رسیدن آن ها، هنگامی که ثمر دهند، برای تو گشایش و خلاص خواهد بود و به این مطلب پیروان مؤمنت را مژده بده. هنگامی که بعد از مدتی طولانی درخت ها روئید و تنومند شد و ساق های آن ها قوت یافت و شاخه های فراوان از آن ها برآمد و خرماها زرد و سرخ شد، نوح علیه السلام از خداوند - سبحانه و تعالی - درخواست کرد که وعده اش را عملی سازد، پس خداوند - تبارک و تعالی - به او امر فرمود که

از هسته های آن درخت ها برگیرد و غرس نماید و صبر و تلاش را از سر گیرد و دلیل حجّت را بر آنان مؤکد سازد، نوح علیه السلام این فرمان را به گروه هایی که به وی ایمان آورده بودند، خبر داد، پس سیصد تن از آنان از دین برگشتند و مرتد شدند و گفتند: اگر آنچه نوح ادعا می کند راست بود، در وعده پروردگارش تخلفی پیش نمی آمد. سپس خداوند - تبارک و تعالی - هر بار دستور می داد که هسته ها را دوباره بکارد، تا هفت نوبت. و هر بار گروهی از مؤمنین از وی روی بر می تافتند، تا این که هفتاد و اندی با او ماندند، پس خداوند - تبارک و تعالی - در آن هنگام به او وحی فرستاد و فرمود: ای نوح! اکنون صبح روشن پرده از روی شام تاریک برگرفت، که حق محض و خالص عیان گشت و ایمان از ناخالصی جدا شد، به این که هر کس طینتش پلید بود، مرتد گردید، اگر من کافران را هلاک می کردم و کسانی که به تو ایمان آورده بودند و به تدریج مرتد شدند را باقی می گذاشتم، وعده پیشینم را درباره مؤمنانی که خالصانه توحید را پذیرفته و به رشته نبوت تو چنگ زده اند، به راستی انجام نداده بودم، به این که آنان را در زمین جانشین سازم و دینشان را برایشان تسلط دهم و ترسشان را به امنیت بدل کنم، تا عبادت برایم به سبب بیرون رفتن شک از دل های آنان خالص شود و چطور ممکن است جانشینی و تسلط و جایگزین شدن امنیت به جای ترس از ناحیه من انجام گردد، با این که می دانستم کسانی که مرتد شدند، یقینشان ضعیف و سرشتشان پلید و باطنشان بد است، که این ها آثار نفاق و پیدایش گمراهی است. و اگر آن ها حکومتی را که هنگام استخلاف به مؤمنین داده

شد، وقتی دشمنانشان را هلاک کردم، احساس می نمودند و بوی آن به مشام شان می رسید، به آن سخت می آویختند و نفاق باطنی آن ها شدیدتر و رشته های گمراهی در ریاست خواهی و انحصار امر و نهی به خود با آنان جنگ می کردند. و چگونه می شود تسلط و اقتدار دین و رواج امر مؤمنین فراهم آید، با این که فتنه ها برانگیخته و جنگ ها برپا باشد؟! نه [چنین چیزی نمی شد] (و کشتی را با نظارت و وحی ما بساز). (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: و همین طور قائم علیه السلام که دوران غیبتش امتداد می یابد، تا این که حق به طور یک دست آشکار گردد و ایمان از ناصافی به در آید و خالص شود، به این که هر کس سرشتش پلید است، از شیعیانی که بیم آن می رود که هرگاه احساس کنند در زمان حضرت قائم علیه السلام جانشینی و تسلط و امنیت خواهد بود، نفاق می ورزند، چنین افرادی مرتد شوند. مفضل عرضه داشت: یابن رسول الله! این ناصبیان چنین پندارند که این آیه (۲) درباره ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام نازل شده؟! امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دل های ناصبیان را هدایت نکند، کی آن دینی که خدا و رسول او پسندیده اند، تسلط یافت، به این که در عهد یکی از آنان امتیّت در بین امت شیوع داشته و ترس از دل هایشان و شک و تردید از سینه هایشان رخت بر بسته باشد؟! یا در دوران

ص: ۱۴۱

۱- ۱۶۶. سوره هود، آیه ۳۷.

۲- ۱۶۷. منظور آیه شریفه: «وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّرَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِهِمْ». سوره نور، آیه ۵۵.

علی علیه السلام نیز، با وجود مرتد شدن مسلمانان و فتنه هایی که در آن دوران برمی خاست و جنگ هایی که میان آن ها با کافران شعله می گرفت. سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» (۱)؛ تا آن هنگام که رسولان مأیوس گشتند و گمان بردند که تکذیب شده اند، یاری ما آنان را فرا رسید. و اما بنده صالح خضر علیه السلام را خداوند - تبارک و تعالی - عمر طولانی عنایت فرمود، نه از جهت نبوتی که برایش تقدیر کرده باشد، یا کتابی که بر او فرستد، یا شریعتی برایش قرار دهد، که آیین پیغمبران پیشین را با آن نسخ نماید، یا امامتی که بندگانش را به پیروی از آن ملزم سازد و یا طاعتی برایش واجب فرماید، بلکه خدای تعالی چون در علمش گذشته بود، که عمر قائم علیه السلام در دوران غیبتش طولانی باشد، تا آن جا که بندگان او باور نکنند و آن عمر طولانی را انکار نمایند، خداوند عمر بنده صالح (خضر) را بدون سبب طولانی ساخت، مگر به علت استدلال به وسیله آن، بر عمر قائم علیه السلام و تا این که دلیل و برهان معاندین را قطع نماید، که مردم را بر خداوند حجتی نباشد. (۲) و ما تمام این حدیث را آوردیم، چون مشتمل بر فایده های بسیار و نکته های گرانبار بود، که باید در آن دقت شود.

هفدهم: درخواست معرفت امام عصر علیه السلام از خداوند - عزوجل -

درخواست معرفت آن حضرت از خداوند - عزوجل - از [وظایف مهم ما می باشد]، زیرا که علم با آموزش و درس خواندن بسیار نیست، بلکه علم

ص: ۱۴۲

۱- ۱۶۸. سوره یوسف، آیه ۱۱۰.

۲- ۱۶۹. بحار الانوار، ۵۱/۲۱۹، ح ۹.

نوری است که خداوند در دل هر کس که بخواهد هدایتش کند، قرار می دهد و هر که را خداوند هدایت کند، هدایت یافته است.

و در کافی از ابوبصیر، از حضرت ابوعبد الله امام صادق علیه السلام آمده: درباره فرموده خدای - عزوجل - : «وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»؛ و هر کس که حکمت به او داده شود، خیر بسیار به او داده شده. فرمود: [یعنی] طاعت خداوند و معرفت امام علیه السلام. (۱)

و در همان کتاب از ابوبصیر آمده، که گفت: حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام به من فرمود: آیا امام خود را شناخته ای؟ گوید: عرضه داشتم: آری. به خدا سوگند! پیش از آن که از کوفه بیرون بیایم. فرمود: همین تو را کفایت می کند. (۲)

و در همان منبع، در خبر صحیحی از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: بلندی و رکن و کلید امر و درب اشیا و خشنودی خدای - تبارک و تعالی - بعد از معرفت او اطاعت امام است. (۳)

و از ابو خالد کابلی روایت آمده که گفت: از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام درباره فرموده خدای - عزوجل - : «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» (۴)؛ پس به خداوند و رسول او و نوری که نازل کردیم، ایمان آورید. سؤال کردم. فرمود: ای ابو خالد! [این] نور به خدا سوگند! امامان از آل محمد علیهم السلام تا روز قیامت می باشند و آنان هستند به خدا سوگند! نور خداوند، که آن را نازل کرده و آنان

ص: ۱۴۳

۱- ۱۷۰. اصول کافی، ۱/۱۸۵.

۲- ۱۷۱. اصول کافی، ۱/۱۸۵.

۳- ۱۷۲. اصول کافی، ۱/۱۸۵.

۴- ۱۷۳. سوره تغابن، آیه ۸.

هستند به خدا! نور خداوند در آسمان ها و در زمین. قسم به خدا، ای ابوخالدا! همانا نور امام در دل های مؤمنین از خورشید تابان در روز روشن تر است و آنان به خدا سوگند! دل های مؤمنین را نورانی می سازند و خدای - عزوجل - نورشان را از هر کس بخواهد می پوشاند، پس دل های چنین کسانی تاریک می گردد، به خدا قسم، ای ابوخالدا! هیچ بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند، تا این که خداوند دلش را پاک گرداند و خداوند دل بنده ای را پاک نسازد، تا این که به ما تسلیم شود و با ما سازگار باشد، پس هرگاه با ما سازگار باشد، خداوند او را از سختی حساب به سلامت خواهد داشت و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش خواهد ساخت. (۱)

بیان و توضیح: پیش تر دانستی که مهم ترین و واجب ترین امور بعد از شناخت خدا و رسول او، شناختن ولی امر و صاحب الزمان علیه السلام است، زیرا که این امر، یکی از ارکان ایمان می باشد. و هر کس در حالی بمیرد که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است و معرفت او، کلید تمام ابواب خیر و سعادت و رحمت می باشد و خداوند بندگان خود را امر فرموده، که معرفت او را تحصیل نمایند و دعا از جمله درهایی است که خدای تعالی فرمان داده که از آن ها وارد شوند، او فرموده است: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۲)؛ مرا بخوانید که شما را اجابت کنم. «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» (۳)؛ و از فضل خداوند

ص: ۱۴۴

۱- ۱۷۴. اصول کافی، ۱/۱۹۴.

۲- ۱۷۵. سوره غافر، آیه ۶۰.

۳- ۱۷۶. سوره نساء، آیه ۳۲.

درخواست کنید. و نیز فرموده: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (۱)؛ البته تو [ای رسول ما!] چنین نیست که هر کس را بخواهی، هدایت توانی کرد، بلکه خداوند هر که را بخواهد، هدایت می کند.

و در کافی به سند خود از محمد بن حکیم آورده که گفت: به حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: معرفت ساخته کیست؟ فرمود: از ساخته های خداوند است، بندگان را در آن ساخت بهره ای نیست. (۲)

و آیات و روایاتی که بر این مطلب دلالت می کند بسیار است، پس بر بندگان لازم است که از درگاه خداوند شناخت و معرفت امام زمانشان را به آنان روزی نماید و کامل گرداند. و نیز مؤید و دلیل بر آنچه یاد کردیم، وارد شدن دعا برای این مطلب به طور خاص می باشد، چنان که در امر آینده ان شاء الله تعالی خواهد آمد. و این منافات ندارد با آن که بنده مختار و مأمور به کسب و تحصیل و مطالعه و وسایل معرفت باشد، زیرا که این نظیر روزی است که بندگان امر شده اند، آن را طلب نمایند و نیز برای آن دعا کنند، ولی خداوند - جل شأنه - خود روزی دهنده است، چون سعی و کوشش وظیفه بنده است و به ثمر رساندن، برعهده خالق متعال می باشد، خداوند - تبارک و تعالی - فرموده: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۳)؛ و آنان که در راه ما تلاش کنند، البته آنان را به راه های خویش هدایت می نمایم. همچنان که کشت و آبیاری و مانند این ها وظیفه بندگان است، چون تحت قدرت و در اختیار آن ها می باشد، و رویانیدن

ص: ۱۴۵

۱- ۱۷۷. سوره قصص، آیه ۵۶.

۲- ۱۷۸. اصول کافی، ۲/۱۶۳.

۳- ۱۷۹. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

و پروراندن و از آفت‌ها دور نگهداشتن، تا آن‌که به نتیجه برسد و مقصود حاصل گردد، بر خداوند است، چون از قدرت بندگان بیرون است، ولی برعهده آن‌ها است که دعا کنند و درخواست نمایند که نتیجه مقصود به دست آید. و همین‌طور شناخت و معرفت امام علیه السلام و سایل و اسبابی دارد، که خدای تعالی آن‌ها را برای بندگان فراهم ساخته و در توان آنان هست، مانند: دقت کردن و بررسی معجزات و اخلاق آن حضرت علیه السلام و مطالعه اخبار امامان پیشین در مورد او، ویژگی‌های او و طولانی شدن غیبتش و آنچه در فرمان غیبت او بر مؤمنین می‌رسد و شؤنی که خدای تعالی به آن جناب اختصاص داده و دلایلی که بر او دلالت دارند و امور دیگر، که بر بندگان خدا لازم است با وسایل یاد شده و مانند این‌ها در تحصیل معرفت آن حضرت سعی کنند و همت گمارند، ولی چون معرفت از ساخته‌های خدای - عزوجل - است، به حکم عقل و نقل بر آنان واجب و مؤکد است که دعا کنند و معرفتش را از درگاه خداوند تعالی مسألت نمایند، (که آنچه خداوند از [درهای] رحمت بر مردم بگشاید هیچ کس نتواند آن را بریندد و هر آنچه او بیندد، کسی را یارای گشودنش نیست). (۱)

هجدهم: تداوم درخواست معرفت آن حضرت علیه السلام

مداومت کردن بر دعایی که ثقه الاسلام کلینی (۲) و شیخ نعمانی (۳) و شیخ

ص: ۱۴۶

۱- ۱۸۰. سوره فاطر، آیه ۲.

۲- ۱۸۱. اصول کافی، ۱/۳۳۷.

۳- ۱۸۲. غیبت نعمانی، ۸۶، ان فی قائم سنه من الانبیاء.

گفتم: چرا؟ فرمود: می ترسد - و به شکمش اشاره کرد - سپس فرمود: ای زراره! و او است انتظار کشیده شده، و او است آن که مردم در ولادتش شک می کنند، بعضی از مردم خواهند گفت: او در شکم مادر است. و برخی گویند: او غایب است. و بعضی گویند: متولد نشده است. و بعضی می گویند: دو سال پیش از فوت پدرش متولد گشت. جز این نیست که خدای - تبارک و تعالی - می خواهد شیعیان را بیازماید، پس در آن هنگام است که باطل جویان به تردید می افتند. زراره گوید: عرضه داشتم: فدایت کردم! اگر آن زمان را درک نمودم، چه عملی انجام دهم؟ فرمود: ای زراره! هرگاه آن زمان را درک کنی، بر این دعا مداومت کن: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ ...» (۱).

نوزدهم: مداومت به خواندن دعای غریق

مداومت کردن بر خواندن دعایی که شیخ صدوق به سند خود، از عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: پس از این، شبیه ای شما را خواهد رسید، که بدون نشانه دیده شدنی و امام هدایت کننده ای خواهید ماند و از آن نجات نمی یابد، مگر کسی که دعای غریق را بخواند. راوی گوید: عرضه داشتم: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: چنین بگوید: «ياَ اللهُ ياَ رَحْمَنُ ياَ رَحِيمُ ياَ مُقَلَّبَ القُلُوبِ بَبَّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ»؛ ای

ص: ۱۴۸

خداوند! ای رحمان! ای مهربان! ای دگرگون کننده دل ها! دل مرا بر دینت پایدار کن.

راوی گوید: من گفتم: «ياَ اللهُ ياَ رَحْمَنُ ياَ رَحِيمُ ياَ مُقَلِّبَ القُلُوبِ وَالْأَبْصارِ بَثُّ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ». فرمود: البته خداوند دگرگون کننده دل ها و دیده ها است، ولی همین طور که من می گویم، تو نیز بگو: «ياَ مُقَلِّبَ القُلُوبِ بَثُّ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ».(۱)

و شیخ نعمانی در کتاب الغیبه به سند خود، از حماد بن عیسی، از عبد الله بن سنان روایت آورده که گفت: من با پدرم به محضر امام ابو عبد الله صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، پس آن حضرت فرمود: چگونه خواهید بود اگر در حالی واقع شدید که امام هدایتگر و نشانه آشکاری نباشد (دیده نشود)؟ که از آن حیرت و سرگردانی نجات نیابد، مگر کسی که به دعای غریق (یا حریق) دعا کند. پدرم گفت: به خدا سوگند! این بلا است. پس فدایت شوم! در آن هنگام چگونه رفتار کنیم؟ فرمود: هرگاه چنان شد - و تو آن زمان را درک نخواهی کرد - به آنچه در دست دارید [از عقیده راستین] متمسک شوید، تا آن که امر برایتان به خوبی روشن شود.(۲)

بیستم: دعا در زمان غیبت آن حضرت علیه السلام

دعایی است که سید بن طاووس رحمه الله در کتاب «مهج الدعوات» آورده، در حدیثی که غیبت حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - در آن یاد شده، راوی

ص: ۱۴۹

۱- ۱۸۴. کمال الدین، ۲/۳۵۱.

۲- ۱۸۵. غیبت، ۸۱.

گوید: عرض کردم: شیعیانت چه کار کنند؟ فرمود: بر شما باد به دعا کردن و انتظار فرج کشیدن، تا آن جا که گوید: عرضه داشتیم: به چه چیزی دعا کنیم؟ فرمود: می گویی: «اللَّهُمَّ أَنْتَ عَرَفْتَنِي نَفْسِيكَ وَعَرَفْتَنِي رَسُولَكَ وَعَرَفْتَنِي مَلَائِكَتَكَ وَعَرَفْتَنِي نَبِيَّكَ وَعَرَفْتَنِي وُلاَةَ أَمْرِكَ. اللَّهُمَّ لا- آخِذْ إِلا ما أَعْطَيْتَ وَلا أَوْقِي إِلا ما وَقَيْتَ. اللَّهُمَّ لا تُعَيِّنِي عَن مَنَازِلِ أَوْلِيائِكَ وَلا تُرْغِ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي. اللَّهُمَّ اهْدِنِي لِوِلايَةِ مَنْ فَرضتَ طاعَتَهُ»؛ خدایا! تو خودت و فرستاده ات و فرشتگانت و پیغمبرت و والیان امرت را به من شناسانیدی، خدایا! من نگیرم جز آنچه تو عطا کنی و هیچ نگهدارنده ای جز تو برایم نیست. خدایا! مرا از منازل دوستان دور مگردان و دلم را پس از آن که هدایت کرده ای، منحرف منماید. خدایا! مرا به ولایت کسی که اطاعتش را بر من واجب ساخته ای، هدایت فرمای. (۱).

بیست و یکم: شناختن علامت های ظهور آن حضرت علیه السلام

بیست و یکم: شناختن علامت های ظهور آن حضرت علیه السلام

شناختن علامت های ظهور آن حضرت علیه السلام به ویژه علایم حتمی که امامان برحق علیهم السلام آن ها را خبر داده اند، [از وظایف مهم شیعیان است] و دلیل بر این، عقل است و نقل؛

دلیل عقل

پیش تر دانستید که شناخت شخص آن حضرت علیه السلام واجب است و شناخت علایم حتمی که مقارن با ظهور آن جناب یا نزدیک به آن است، مقدمه شناخت او می باشد.

ص: ۱۵۰

اگر بگویید: می توان از راه دیگری جز آن علامت ها، نیز حضرتش را شناخت، بنابراین راه معرفت منحصر به همین طریق نیست. خواهیم گفت: در روایات، امر به روی آوردن به سوی آن جناب هنگام ظهورش وارد گردیده، چنان که در روایت نعمانی به سند خود، از امام باقر علیه السلام پس از یاد نمودن از ندا و فرو رفتن زمین در بیداء آمده، پس به سوی او روید هر چند که روی دست و پا باشد، به خدا سوگند! گویی او را می بینم بین رکن و مقام از مردم بیعت می گیرد... (۱)

و تردیدی نیست که روی آوردن به سوی آن حضرت هنگام ظهورش از شهرها، جز بعد از علم به ظهور امکان پذیر نمی باشد و این علم به سبب آشکار شدن علامت های حتمیه ای که وعده شده اند، حاصل می گردد. و اما شناختن آن جناب به وسیله معجزاتی که از حضرتش صادر می شود، برای بینندگان و حاضران در خدمتش انجام می یابد، چنان که پوشیده نیست.

دلیل نقل

فرموده امام صادق علیه السلام است، در خبر عمر بن ابان که در حدیث صحیحی در کافی روایت آمده که فرمود: علامت را بشناس، پس هر گاه آن را شناختی، پیش افتادن یا تأخیر کردن این امر تو را ضرر نرساند... (۲) اضافه بر این که ائمه طاهریں علیهم السلام علامت هایی را که خدای تعالی برای ظهور حضرت قائم علیه السلام قرار داده، بیان فرموده اند، تا راستگو از دروغگو معلوم گردد و در قسمتی از روایات، وقوع بعضی از رویدادهای فتنه انگیز را خبر داده اند، که

ص: ۱۵۱

۱- ۱۸۷. الغیبه، ۱۳۹، ۱۴۰.

۲- ۱۸۸. اصول کافی، ۱/۳۷۲.

گمراهان به سبب آن‌ها به فتنه می‌افتند، ولی آنان که احادیث امامان را روایت کرده‌اند و کسانی که از پیش وقایعی که امامان علیهم‌السلام خبر داده‌اند، شنیده و دانسته باشند، به فتنه نمی‌افتند و گمراه نمی‌شوند، زیرا که آن‌ها به سبب شناختن علایم بر اساس روایات رسیده از امامان شان علیهم‌السلام راستگو را از دروغگو تشخیص می‌دهند، نمی‌بینند بسیاری از کسانی که از دین روی تافتند و مرتد شدند و دنبال گمراه کنندگان ملحد افتادند، چه در زمان ما و چه پیش از این زمان، مرتد شدن و گمراهی شان به سبب ندانستن علایم ظهور صاحب‌الامر علیه‌السلام و ویژگی‌های آن جناب بوده است؟! لذا گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند. اگر آن‌ها به طلب علم و تحصیل معرفت روی می‌آوردند و در پی شناختن آنچه از صفات و علایم و دلایل و نشانه‌های ظهور صاحب‌الامر علیه‌السلام بر آنان واجب است، بر می‌آمدند، از نجات یافتگان می‌شدند و از دین دست بر نمی‌داشتند. از خداوند - عزوجل - خواستاریم که به ما علم و عمل روزی کند و از خطا و لغزش ما را حفظ فرماید، که او است شنوای اجابت‌کننده. و در امر آینده، توضیح و بیان بیشتری راجع به این مطلب خواهد آمد، ان شاء الله.

و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند این که اطاعت دستورات آن حضرت علیه‌السلام بر ما واجب است، به دلیل فرموده خدای تعالی: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱)؛ اطاعت کنید خداوند را و اطاعت کنید فرستاده خداوند را

ص: ۱۵۲

و والیان امر را. بنابراین بر مؤمن واجب است علایم ظهور آن حضرت را بشناسد، تا هرگاه ظاهر شد او را اطاعت کند و حق را از باطل تشخیص دهد. ما در این جا قسمتی از آنچه شیخ اجل محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب الغیبه (۱) روایت کرده می آوریم:

۱ - به سند خود از عمر بن حنظله از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: قائم علیه السلام را پنج علامت هست: سفیانی و یمانی و صیحه آسمانی و کشته شدن نفس زکیه و فرو رفتنی در بیداء.

۲ - در خبر دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: در آن سال که صیحه آسمانی واقع می شود، پیش از آن آیتی (نشانه ای) در ماه رجب هست، گفتم: آن چیست؟ فرمود: صورتی در ماه بر می آید و دستی آشکار می گردد.

۳ - و از عبد الله بن سنان از حضرت امام صادق علیه السلام است که فرمود: ندا [صدای آسمانی] از نشانه های حتمی است و سفیانی از نشانه های حتمی است و یمانی از علایم حتمی است و کشته شدن نفس زکیه از علایم حتمی است و کف دستی که از آسمان بیرون می آید، از علایم حتمی است. فرمود: و امر ترسناکی که در ماه رمضان پیش می آید، شخص خوابیده را بیدار می کند و بیدار را می ترساند و دوشیزه را از پرده حجاب بیرون می اندازد.

۴ - و از بزندی، از حضرت رضا علیه السلام است که فرمود: پیش از این امر سفیانی است و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح و کف دستی که گوید: این و این.

ص: ۱۵۳

۵ - و از ابوبصیر، از حضرت ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام است که فرمود: هرگاه آتشی از سوی مشرق همچون هُردی عظیم [بسیار زرد] مشاهده کردید، که سه یا هفت روز برمی آید منتظر فرج قائم آل محمد علیهم السلام باشید ان شاء الله که خداوند توانا و حکیم است. سپس فرمود: صیحه جز در ماه رمضان نخواهد بود، زیرا که ماه رمضان ماه خداوند است و این فریاد جبرئیل به این خلق است. آن گاه فرمود: ندا کننده ای از آسمان به نام حضرت قائم علیه السلام بانگ می زند، پس هر که در مشرق است و هر که در مغرب، آن را خواهد شنید، هیچ خوابیده ای نخواهد ماند، جز این که بیدار شود و هیچ ایستاده ای، مگر این که بنشیند و هیچ نشسته ای، مگر این که بپا خواهد ایستاد بر اثر ترس از آن صدا، پس خدای رحمت کند کسی را که از آن صدا عبرت گیرد و آن را اجابت نماید، که آن صدا، صدای جبرئیل روح الامین است. و فرمود: صدا در ماه رمضان، شب جمعه شب بیست و سوم خواهد بود، درباره آن تردید مکنید و بشنوید و اطاعت نمایید و در آخر روز صدای ابلیس لعین است که بانگ بر می آورد: توجه کنید که فلاینی مظلوم کشته شد، تا مردم را به شک اندازد و آن ها را فریب دهد. در آن روز، چه بسیار افراد به شک و حیرت خواهند افتاد که در آتش سقوط کنند، پس هرگاه صدا را در ماه رمضان شنیدید، در آن تردید مکنید که آن صدای جبرئیل است و نشانه اش آن است که او به نام حضرت قائم علیه السلام و نام پدرش ندا می کند، تا آن جا که دوشیزه پس پرده هم آن را می شنود و پدر و برادرش را تشویق می نماید که خروج

کنند. و فرمود: ناچار باید که این دو صدا پیش از خروج حضرت قائم علیه السلام انجام گردد: صدایی از آسمان که صدای جبرئیل است به نام صاحب این امر و نام پدرش، و صدای دوم که از زمین است صدای ابلیس لعین می باشد، به نام فلانی ندا می کند که مظلوم کشته شد، منظورش از این کار فتنه گری است. پس از صدای اول پیروی کنید و مبادا به صدای بعدی فریفته شوید.

۶- و از چند تن از اصحاب ما روایت آمده از امام صادق علیه السلام که گفتند: به آن حضرت علیه السلام عرضه داشتیم: آیا سفیانی از حتمیات است؟ فرمود: آری. و کشته شدن نفس زکیه از امور حتمی است و قائم علیه السلام از امور حتمی است و فرو رفتگی در بیداء از امور حتمی است و کف دستی که از آسمان بیرون می آید، از امور حتمی است و ندا [همین طور]. عرضه داشتیم: ندا چیست؟ فرمود: آواز دهنده ای بانگ می زند به نام قائم و نام پدرش علیهما السلام.

۷- و از ابن ابی یعفور آمده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: به دست داشته باش! هلاکت فلانی و خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیه و لشکری که در زمین فرو می رود و صدا. گفتیم: صدا چیست، همان ندا است؟ فرمود: آری. و به وسیله آن صاحب این امر شناخته می شود.

۸- و از زراره است که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: آیا ندا حق است؟ فرمود: آری به خدا سوگند! تا آن جا که هر قومی به زبان خود آن را خواهند شنید.

۹- و از عبد الله بن سنان است که گفت: در خدمت حضرت ابی عبد الله امام

صادق علیه السلام بودم که شنیدم شخصی از همدان می گفت: این عامه ما را سرزنش می کنند و به ما می گویند: شما می پندارید که آواز دهنده ای از آسمان به نام صاحب این امر بانگ خواهد زد. آن حضرت تکیه داده بود، خشمگین شد و راست نشست، سپس فرمود: این سخن را از من نقل نکنید و از پدرم نقل کنید که هیچ اشکالی برای شما نخواهد داشت، من شهادت می دهم که از پدرم علیه السلام شنیدم می فرمود: واللّٰه این مطلب در کتاب خدا کاملاً روشن است که می فرماید: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» (۱)؛ اگر بخواهیم از آسمان آیتی فرود آوریم، پس بر آن گردن نهند، در حالی که به آن خاضع باشند. پس آن روز احدی در زمین باقی نمی ماند، مگر این که در مقابل آن نشانه سر فرود آورد و بر آن گردن نهد و همه اهل زمین وقتی بشنوند صدایی از آسمان بلند است که: آگاه باشید! که حق با علی بن ابی طالب و شیعیان او است، ایمان می آورند. و چون فردای آن روز شود، ابلیس بر هوا رود، تا جایی که از چشم زمینیان مخفی گردد، آن گاه بانگ برآورد که: توجه کنید حق با عثمان بن عفان و شیعیان او است، زیرا که او مظلوم کشته شد، خونش را مطالبه کنید. حضرت فرمود: پس در آن هنگام خداوند مؤمنان را با قول ثابت بر حق استوار می سازد، که همان ندای اول است. ولی آن ها که در دلشان مرض هست - که مرض به خدا قسم! دشمنی ما است - در شک می افتند، در آن هنگام از ما دوری جویند و ما را اهانت می کنند و می گویند: منادی اول سحری بود از

ص: ۱۵۶

سحرهای این خاندان. سپس حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» (۱)؛ و چون آیه ای را ببینند روی برتافته و می گویند سحرهای پی در پی است.

۱۰ - و از محمد بن الصامت است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: آیا علامتی پیش از این امر نیست؟ فرمود: چرا. عرض کردم: آن چیست؟ فرمود: به هلاکت رسیدن عباسی و خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیه و فرو رفتگی در بیداء و صدایی از آسمان، گفتم: فدایت شوم! می ترسم که این امر طول بکشد. فرمود: نه. البته آن بسان دانه های منظم تسبیح پی در پی خواهد شد.

۱۱ - و از حمران بن اعین از امام صادق علیه السلام است که فرمود: از امور حتمی که ناگزیر پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام باید واقع شود: خروج سفیانی است و فرو رفتگی در بیداء و کشته شدن نفس زکیه و ندا کننده ای از آسمان.

۱۲ - و از زراره بن اعین است که گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام می فرمود: آواز دهنده ای از آسمان بانگ خواهد زد: فقط فلانی امیر است، و منادی دیگر ندا می کند: البته که علی و شیعیان او پیروزند. به آن حضرت عرض کردم: پس از این ندا دیگر چه کسی با حضرت مهدی علیه السلام خواهد جنگید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان بانگ خواهد زد: فلانی و شیعیانش پیروزند، یعنی مردی از بنی امیه. گفتم: پس چه کسی راستگو را از

ص: ۱۵۷

دروغگو می شناسد؟ فرمود: آنان که پیش تر احادیث ما را روایت می کرده اند و می گفتند: پیش از این امر چنین چیزی خواهد بود، او را خواهند شناخت و می دانند که آنان خود برحق و راست گویند.

۱۳ - و در حدیث دیگری از زراره آمده که گفت: به حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند حال شما را اصلاح فرماید، تعجب دارم و در شگفتم از حضرت قائم علیه السلام که چگونه با او می جنگند با آن عجایی که می بینند، از قبیل فرو رفتن [سپاهیان سفیانی] در بیداء و ندایی که از آسمان خواهد بود؟! فرمود: همانا شیطان آن ها را و انمی گذارد تا این که او نیز ندا کند، همچنان که روز عقبه بر رسول خداصلی الله علیه و آله ندا سر داد.

۱۴ - از هشام بن سالم روایت آمده که گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می فرمود: آن ها دو صیحه می باشند: یکی در اول شب و صیحه دیگر در آخر شب دوم. راوی گوید: عرض کردم: آن چگونه است؟ فرمود: یکی از آسمان است و یکی از ابلیس؛ گفتم: چگونه این از آن تشخیص داده می شوند؟ فرمود: هر کس خبر آن را پیش از آن که واقع شود شنیده باشد، آن را می شناسد.

۱۵ - و از عبد الرحمن بن مسلمه است که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: مردم ما را سرزنش می کنند و می گویند: هرگاه آن دو واقع شوند، حقگو از دروغگو چگونه شناخته می گردند؟ فرمود: شما چه پاسخی به آن ها می دهید؟ عرض کردم: چیزی در جواب آن ها نمی گوئیم. فرمود: به آنان بگوئید هر کس پیش از آن که این امر واقع شود، به آن ایمان داشته باشد،

هرگاه تحقق یافت، آن را تصدیق خواهد کرد، خداوند - عَزَّوَجَلَّ - فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۱)؛ آیا کسی که به سوی حق هدایتگر است، سزاوارتر است پیروی گردد، یا کسی که خود راه یاب نیست، مگر این که راهنمایی شود، پس شما را چه شده و این چگونه قضاوتی است که شما دارید.

۱۶ - و از عبد الله بن سنان است که گفت: شنیدم حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام می فرمود: این امر که گردن هایتان را به سوی آن می کشید (سیرک می کشید)، نخواهد شد تا آن که ندا کننده ای از آسمان بانگ برزند: توجه کنید! فلانی صاحب امر است، پس برای چه جنگ می کنید؟

۱۷ - و از محمد بن مسلم است، از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: سفیانی و قائم علیه السلام در یک سال خواهند بود.

۱۸ - و از بدر بن الخلیل اسدی آمده که گفت: در خدمت ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام بودم، پس آن جناب دو نشانه ای که پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام خواهد بود و از هنگام فرود آمدن آدم علیه السلام به زمین هیچ گاه واقع نشده را بیان فرمود این که: خورشید در نیمه ماه رمضان و ماه در آخر آن خواهند گرفت. شخصی عرضه داشت: یابن رسول الله! نه، بلکه خورشید در آخر و ماه در نیمه خواهند گرفت، حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام فرمود: من می دانم توجه می گویی، ولی این دو نشانه از هنگام هبوط آدم پدید نیامده اند.

ص: ۱۵۹

۱۹ - و از وَرْد - برادر کمیت شاعر معروف - از حضرت ابو جعفر باقرعلیه السلام آمده که فرمود: به درستی که پیشاپیش این امر پنج روز به آخر ماه مانده، ماه می گیرد و پانزده روز مانده، خورشید کسوف می یابد و آن در ماه رمضان خواهد بود و در آن هنگام حساب از دست منجمین بیرون می رود.

می گویم: از این حدیث ظاهر می شود که منظور از آخر ماه در حدیث پیشین، آخر عرفی است نه حقیقی، پس بین این دو حدیث اختلافی نیست.

۲۰ - و از عبد الملک بن اعین روایت آمده، که گفت: در خدمت حضرت ابو جعفر امام باقرعلیه السلام بودم که حضرت قائم علیه السلام یاد شد، من عرض کردم: امیدوارم به زودی این امر واقع شود و سفیانی نباشد؟ فرمود: خیر، به خدا سوگند! که آن از امور حتمی است که باید واقع گردد.

۲۱ - و از حمران بن اعین است، از حضرت ابو جعفر امام باقرعلیه السلام در تفسیر فرموده خدای تعالی: «ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» (۱)؛ پس اجلی قرار داد و اجل معینی نزد او ثبت است. فرمود: البته دو اجل هست؛ یک اجل حتمی و اجل دیگر موقوف، پس حمران عرضه داشت: حتمی چیست؟ فرمود: آن است که خداوند مشیتش به آن تعلق گرفته باشد، حمران گفت: من امیدوارم اجل سفیانی از گونه موقوف باشد. حضرت ابو جعفر باقرعلیه السلام فرمود: خیر، به خدا قسم! آن از گونه حتمی است.

ص: ۱۶۰

۲۲ - و از فضیل بن یسار، از حضرت امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت آمده که فرمود: به درستی که از جمله امور کارهایی است موقوف و کارهایی است محتوم. و البته سفیانی از امور محتوم می باشد، که ناگزیر باید واقع شود.

۲۳ - و از خلاد صائغ، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: از سفیانی گزیری نیست و او جز در ماه رجب خروج نخواهد کرد. مردی به آن حضرت عرضه داشت: هرگاه خروج کرد، چگونه باشیم؟ فرمود: هرگاه آن پیش آمد شد، پس به سوی ما روی آورید.

۲۴ - و از محمد بن مسلم، از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: سفیانی سرخ رویی است زرد موی و چشم کبود، که هرگز خداوند را نپرستید و نه مکه را دیده، نه مدینه را. می گوید: پروردگارا! خونم را از مردم می ستانم هر چند که به آتش روم، خونم را می ستانم هر چند که به آتش روم.

۲۵ - و از امام صادق علیه السلام است که فرمود: هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد، در همه شهرهای زمین کسانی را گمارد. در هر اقلیم یک نفر، به او می گوید: دستور العمل تو در کف دست تو است، پس هرگاه چیزی بر تو وارد شد که آن را نمی فهمی و قضاوت درباره آن را نمی دانی، به کف دست نگاه کن و به آنچه در آن است، عمل بنمای. امام صادق علیه السلام فرمود: و ارتشی را به قسطنطنیه می فرستد، که چون به خلیج رسیدند، بر پاهای خود چیزی می نویسند و بر روی آب راه می روند، هنگامی که رومیان آنان را می بینند که بر روی آب راه می روند، گویند: اینان اصحاب او هستند که بر روی آب راه می روند، پس

خود او چگونه است! آن وقت دربهای شهر را بر آنان می گشایند، پس آنان داخل شهر شده و در آن هر قدر بخواهند حکومت می کنند. (۱)

می گویم: و ارتش سفیانی که زمین، آنان را در بیداء بین مکه و مدینه فرو خواهد برد، در حدیث مفضل وارد شده که تعداد آن ها به سیصد هزار تن می رسد. و حدیث آن طولانی است که در الانوار النعمانیه و بحار الانوار (۲) آمده است. و در بعضی از روایات وارد شده که آن ها وقتی به سرزمین بیداء می رسند، جبرئیل علیه السلام فرود می آید و بانگ می زند: «یا بیداءُ اَییدی القوم!» ای بیداء! این جمعیت را نابود کن.

در این جا به همین مقدار بسنده می کنیم که برای عبرت گیرندگان همین مقدار کافی و بسنده است. و شیخ صدوق و غیر او - که خدای رحمت شان کند - نیز بسیاری از این اخبار را روایت کرده اند. و شیخ صدوق به سند خود، از عبد الله بن عجلان روایت آورده که گفت: در محضر امام ابو عبد الله صادق علیه السلام از خروج حضرت قائم علیه السلام سخن به میان آوردیم، پس به آن جناب عرضه داشتم: چه راهی داریم که آن را بدانیم؟ فرمود: هر یک از شما صبح بیدار می شود، در حالی که زیر سرش صفحه ای باشد که بر آن نوشته شده: «طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ»؛ اطاعت شناخته شده. (۳)

تصدیق بعضی نشانه ها

در کتاب «نور العیون» از نشانه های ظهور روایت آمده که: مردم در آخر الزمان عمامه را ترک می گویند و به جای آن کلاه

ص: ۱۶۲

۱- ۱۹۵. الغیبه، نعمانی/ ۱۷۲؛ باب ما جاء عند خروج القائم علیه السلام.

۲- ۱۹۶. بحار الانوار، ۵۳ باب ۲۵.

۳- ۱۹۷. کمال الدین، ۲/۶۵۴ باب ۵۷ ح ۲۲.

بر سر می گذارند. و نیز روایت آورده که از جمله نشانه های ظهور آن است که: مردم به فقدان اولاد خوشحال می شوند و کسی که فرزند ندارد، اظهار خشنودی و شکرگزاری می نماید.

می گویم: این دو علامت در این سال، یعنی سال هزار و سیصد و چهل و شش هجری ظاهر گشت، که من دیدم جمعی از مردم عمامه از سر برداشتند و به جای آن کلاه بر سر نهادند، شبیه به اهل باطل و به جهت نزدیک شدن به آنان. و باز دیدم که مردم به خاطر نداشتن اولاد خوشحالی می کنند و کسی که پسر ندارد، اظهار خشنودی و شکرگزاری دارد، به خاطر نظام وظیفه اجباری. به درگاه خداوند تعالی شکایت داریم از غیبت ولیّ اش و از درگاهش می خواهیم که فرج آن حضرت را تعجیل فرماید و ما را از یارانش قرار دهد.

بیست و دوم: تسلیم بودن و عجله نکردن

بیست و دوم: تسلیم بودن و عجله نکردن

سخن در اینجا در دو بخش بیان می گردد:

بخش اول: در بیان قسمتی از روایات رسیده از امامان

۱ - در کافی به سند خود، از عبد الرحمن بن کثیر آورده که گفت: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مهزم بر آن حضرت وارد شد و عرضه داشت: فدایت شوم! خبر ده مرا از این امری که منتظرش هستیم، چه وقت خواهد بود؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای مهزم! وقت گذاران دروغ گویند و عجله کنندگان هلاک گردند و تسلیم شدگان نجات یابند. (۱)

ص: ۱۶۳

۲- و از ابراهیم بن مهزم، از پدرش آمده، که گفت: در محضر امام ابو عبد الله علیه السلام از پادشاهان آل فلان سخن به میان آوردیم، آن حضرت فرمود: همانا مردم به خاطر عجله کردنشان برای این امر هلاک گشتند، خداوند به جهت عجله بندگان، عجله نمی کند، به درستی که برای آن، امر آخری هست که به آن خواهد رسید، پس هر گاه به آن رسیدند، نه ساعتی پیش و نه پس می افتند. (۱)

۳- و از منصور آمده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: ای منصور! این امر شما نخواهد رسید، مگر بعد از نومیدی. نه، به خدا سوگند! تا این که از هم جدا شوید. و نه، به خدا سوگند! تا این که آزمایش گردید. و نه، به خدا سوگند! تا این که شقاوتمند شود هر که شقاوتمند شدنی است و سعادت مند گردد هر کس اهل سعادت است. (۲)

۴- و از محمد بن منصور صیقل، از پدرش آمده که گفت: من و حارث بن المغیره و جمعی از اصحاب مان نشستیم بودیم و حضرت امام صادق علیه السلام سخن مان را می شنید، پس به ما فرمود: شما در چه فکری هستید، هیئات! هیئات! به خدا سوگند! آنچه شما دیدگان تان را به سوی آن خیره کرده اید، نخواهد شد تا این که غربال شوید. نه، والله! نخواهد شد آنچه دیدگان تان را به سوی آن می کشید، تا این که بررسی شوید. نه، والله! چشم به سویش می کشید، نخواهد شد تا این که [خوب از بد] جدا شود. نه، والله! آنچه چشم به سویش می کشید، نخواهد شد مگر پس از نومیدی. نه، والله! نخواهد شد آنچه چشم

ص: ۱۶۴

۱- ۱۹۹. اصول کافی، ۱/۳۶۸ و ۳۶۹.

۲- ۲۰۰. اصول کافی، ۱/۳۷۰.

به سویش می کشید، تا آن گاه که به شقاوت رسد آن که شقاوتمند است و به سعادت رسد آن که سعادت‌مند می باشد. (۱)

۵- و در حدیث دیگری، از حضرت امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: همانا این حدیث شما (شیعیان که اعتقاد به غیبت دارید) به گونه ای است که دل های مردمان از آن می رمد، بنابراین هر که به آن اقرار کرد، بیشتر برایش بگوید و هر کس آن را انکار نمود، او را وا گذارید. همانا باید که فتنه ای (آزمایشی) پیش بیاید که هر فرد آشنا و محرمی در آن سقوط نماید، تا جایی که آن کس موی را دو نیم می سازد [مو را از ماست بیرون می کشد و بسیار دقیق است] هم در آن بیفتد، تا این که جز ما و شیعیانمان کسی باقی نماند. (۲)

۶- و در وافی به نقل از کافی، به سند خود از ابو المرهف از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: غبار آن (فتنه و آشوب) بر کسی خواهد رسید که آن را برانگیزاند، محاضیر هلاک شوند. راوی پرسید: فدایت گردم! محاضیر چیست؟ فرمود: عجله کنندگان. (۳) در وافی گوید: محاضیر یا با حروف بی نقطه است (= محاصیر) از باب (حصر) به معنی تنگی سینه می باشد. و یا با حرف نقطه دار [ضاد] بین دو حروف بی نقطه [حاء و راء] از باب (حضر) به معنی دویدن. و مجلسی رحمه الله در بحار گوید: محاضیر جمع محضیر است و آن اسب بسیار دونده است.

ص: ۱۶۵

۱- ۲۰۱. اصول کافی، ۱/۳۷۰.

۲- ۲۰۲. اصول کافی، ۱/۳۷۰.

۳- ۲۰۳. الوافی، ۱/۱۰۳ و روضه الکافی، ۲۷۳.

۷- و در غیبت نعمانی به سند خود، از ابو المرهف آورده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: محاضیر هلاک شوند. گوید: پرسیدم: محاضیر چیست؟ فرمود: شتاب زدگان. و نزدیک شمارندگان نجات یافتند و قلعه بر روی پایه های محکم خود ثابت ماند... (۱)

۸- و به سند خود، از عبد الرحمن بن کثیر روایت کرده، که گفت: در خدمت حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام شرفیاب بودم، مهزم اسدی نیز در خدمت آن جناب حضور داشت، پس عرض کرد: خداوند مرا فدای تو سازد! این امر چه موقع خواهد شد که بر ما طولانی گشت؟! فرمود: آرزومندان به آرزویشان نرسیدند و شتاب زدگان هلاک گشتند و تسلیم شدگان نجات یافتند، و به سوی ما باز خواهید گشت.

۹- و به سند خود، از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت آورده که فرمود: صاحبان محاضیر هلاک گشتند و نزدیک شمارندگان نجات یافتند و قلعه بر پایه های محکم خود استوار شد، به درستی که بعد از غم و اندوه، پیروزی شگفت انگیزی خواهد بود. (۲)

۱۰- و به سند خود، از ابراهیم بن هلیل آورده، که گفت: به حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام عرضه داشتم: فدایت کردم! پدر من در انتظار این امر جان سپرد، من نیز به سنی رسیده ام که می بینی، آیا بمیرم در حالی که [در این باره] به من اطلاع ندهی؟ فرمود: ای ابواسحاق! تو عجله می کنی؟ عرض

ص: ۱۶۶

۱- ۲۰۴. الغیبه نعمانی، ۱۰۳؛ باب ما امر به الشیعه.

۲- ۲۰۵. الغیبه، ۱۰۴؛ باب ما امر به الشیعه.

کردم: آری. به خدا سوگند! عجله می کنم و چرا شتاب نداشته باشم، در صورتی که به این سن که می بینی، رسیده ام. فرمود: همانا به خدا سوگند! ای ابواسحاق! این کار انجام نمی یابد تا آن که [خوب یا بد] جدا شود و آزمایش گردید و تا آن جا که جز اندکی از شما بر جای نماند. سپس کف دست خود را برگرداند. (۱)

۱۱ - و به سند خود، از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که درباره فرموده خدای - عزوجل - : «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»؛ امر خداوند آمد، در آن شتاب مکنید. فرمود: آن امر ما است. خدای - عزوجل - امر فرموده که در آن عجله نشود، تا این که سه لشکر آن را تأیید نمایند: فرشتگان و مؤمنان و رُعب. و خروج او [حضرت قائم علیه السلام] همانند خروج رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود. و همین است فرموده خدای تعالی: «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ» (۲)؛ همچنان که خداوند تو را به حق [و برای اعلای کلمه توحید] از خانه ات بیرون ساخت.

و در تفسیر البرهان (۳) و کتاب المحجّه به سند خود، از غیبت شیخ مفید، مثل همین را روایت آورده است.

۱۲ - و در آن دو کتاب، نیز از مسند فاطمه علیها السلام تألیف شیخ ابوجعفر محمد بن حریر طبری، به سند خود از ابان، از حضرت امام صادق علیه السلام روایت آمده که

ص: ۱۶۷

۱- ۲۰۶. الغیبه، ۱۱۱؛ فی صفه القائم علیه السلام.

۲- ۲۰۷. الغیبه، ۱۰۴؛ فیما امر به الشیعه.

۳- ۲۰۸. تفسیر البرهان، ۲/۳۵۹، ذیل سوره نحل، ح ۱.

فرمود: هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد، خداوند جبرئیل را به شکل پرنده سفیدی می فرستد، پس او یک پای بر خانه کعبه و پای دیگر بر بیت المقدس می گذارد، سپس با صدای بلند بانگ می زند: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»؛ امر خداوند آمد، در آن شتاب مکنید. امام صادق علیه السلام فرمود: آن گاه حضرت قائم علیه السلام حاضر می شود و در مقام ابراهیم دو رکعت نماز می گذارد، سپس در حالی که اصحابش که سیصد و سیزده نفر هستند، پیرامونش باشند حرکت می کند، به درستی که در میان اصحاب او، کسانی هستند که شبانه از رختخواب خود هجرت می کنند، پس خروج می نماید و با او سنگ [مخصوصی] هست، که چون آن را افکند، از زمین گیاه می روید.

۱۳ - و رئیس المحدثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین، به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام روایت آورده فرمود: اولین کسی که با حضرت قائم علیه السلام بیعت می کند، جبرئیل علیه السلام است، که به صورت پرنده سفیدی نازل می شود و با آن حضرت بیعت می نماید، سپس یک پای بر بیت الله الحرام و پای دیگر را بر بیت المقدس می گذارد و با صدای رسایی که همه جهانیان آن را می شنوند بانگ می زند: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ». (۱) می گویم: این دو حدیث دلالت دارند بر این که منظور از امر الله در آیه، ظهور حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - می باشد، و این که جبرئیل در آن هنگام این آیه را می خواند، به جهت دلالت نمودن بر همین مطلب و نکوهش منکران و شتاب کنندگان است والله العالم.

ص: ۱۶۸

۱۴ - و در تفسیر البرهان، به نقل از عیاشی، از هشام بن سالم، از بعضی اصحاب مان، از حضرت ابوعبد الله امام صادق علیه السلام آمده که راوی گوید: از آن حضرت علیه السلام درباره فرموده خدای تعالی: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» سؤال کردم. فرمود: هرگاه پیغمبر صلی الله علیه وآله وقوع چیزی را در وقت معینی خبر داد، آن فرموده خداوند است که: امر الهی آمد، پس در آن شتاب مکنید، تا آن وقت فرا رسد. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: اگر خداوند چیزی را خیر دهد که واقع شدنی است، گویی که آن واقع شده است. (۱)

۱۵ - و در کتاب حسین بن حمدان، به سند خود از مفضل، از امام صادق علیه السلام روایت آورده درباره فرموده خدای تعالی در سوره حمعسق [شوری]: «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» (۲)؛ و چه دانی، شاید که آن ساعت نزدیک باشد، آنان که به آن ایمان ندارند، درباره آن [از روی تمسخر] عجله می کنند، ولی آنان که ایمان آورده اند، از آن بیمناکند و می دانند که آن برحق است. توجه کنید! به درستی آنان که درباره ساعت جدال می کنند، همانا در گمراهی دوری هستند. [فرمودند] که: منظور از «ساعت»، هنگام ظهور حضرت قائم علیه السلام است، [مفضل گوید:] عرضه داشتم: ای مولای من! معنی «جدال می کنند» چیست؟ فرمود: می گویند: کی متولد شد و چه کسی او را دید و او کجاست و در کجا خواهد بود و چه وقت ظهور می کند؟! تمام این سخنان به

ص: ۱۶۹

۱- ۲۱۰. تفسیر البرهان، ۲/۳۶۰، ح ۶.

۲- ۲۱۱. سوره شوری، آیه ۱۷ و ۱۸.

جهت شتابزدگی در امر خداوند است و تردید در قضا و قدرت او. آنان هستند که در دنیا و آخرت زیان برده اند و البته برای کافران، عاقبت بدی خواهد بود.

۱۶ - و در حدیث اربع مائه، از امیر المؤمنین علیه السلام آمده که فرمود: تلاش کردن برای از جای بر کندن کوه ها آسان تر است، از تلاش برای برانداختن حکومتی که وقت معینی دارد، از خداوند یاری بخواهید و صبر کنید که زمین از آن خداوند است، به هر کس از بندگانش بخواهد آن را به ارث می سپارد و عاقبت [خوب و پیروزی نهایی] برای تقوای پیشگان است. درباره امری پیش از رسیدن وقتش شتاب مکنید، که پشیمان خواهید شد و مدّت را طولانی بشمارید، که دل هایتان را قساوت می گیرد.

۱۷ - و در کتاب کمال الدین، ابن بابویه به سند خود، از صقر بن ابی دلف آورده، که گفت: شنیدم حضرت ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام می فرمود: همانا امام بعد از من پسر من علی است، امر او امر من و گفته اش گفته من و اطاعتش اطاعت از من است و امام بعد از او، پسرش حسن است، امر او امر پدرش و گفته اش گفته پدر و اطاعتش اطاعت از پدرش می باشد. سپس ساکت شد. به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! پس امام بعد از حسن کیست؟ آن حضرت علیه السلام به شدّت گریه کرد، آن گاه فرمود: به درستی که امام بعد از حسن، پسرش قائم به حقّ، انتظار کشیده شده (منتظر) است» عرضه داشتیم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! چرا قائم نامیده شده؟ فرمود: چون که او قیام می کند، پس از خاموش شدن یادش و مرتد شدن بیشتر معتقدان به

امامتش. عرض کردم: چرا او منتظر (انتظار کشیده شده) نامیده شده است؟ فرمود: چون که او را غیبتی است، که روزهایش بسیار و مدتش طولانی خواهد بود، پس [در آن غیبت] مخلصان منتظر خروجش باشند و تردید کنندگان او را انکار نمایند و نفی کنندگان یاد او را به مسخره می گیرند و وقت گذاران در آن دروغگو می شوند و شتاب زدگان درباره آن هلاک می گردند و تسلیم شدگان در مورد آن نجات می یابند. (۱)

۱۸ - و به سند خود، از حضرت سید العابدین علیه السلام آورده، که فرمود: این آیه درباره ما نازل شد: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (۲)؛ و خویشاوندان نسبی در کتاب خدا نسبت به یکدیگر اولی هستند. و این آیه [نیز] درباره ما نازل شد: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» (۳)؛ و آن را کلمه باقی در نسل او قرار داد و امامت را در ذریه حسین علیه السلام قرار داد، تا روز قیامت. و به درستی که قائم ما را دو غیبت هست که یکی از آن ها طولانی تر از دیگری است، غیبت اولی شش روز یا شش ماه یا شش سال است، و اما دیگری آن قدر طولانی خواهد شد، تا آن که بیشتر معتقدان به این امر از آن بازگردند، پس بر آن ثابت نمی ماند، مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش صحیح باشد و از آنچه ما حکم کنیم در دل هیچ گونه ناراحتی احساس نکند و به اهل بیت تسلیم باشد. (۴)

۱۹ - و از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: همانا دین خدای - عزوجل - با

ص: ۱۷۱

۱- ۲۱۲. کمال الدین، ۲/۳۶۰، ح ۳.

۲- ۲۱۳. سوره انفال، آیه ۷۵.

۳- ۲۱۴. سوره زحرف، آیه ۲۸.

۴- ۲۱۵. کمال الدین، ۲/۳۲۳، باب ۳۱، ح ۸.

عقل های ناقص و آرای باطل و معیارهای فاسد درک نمی شود و جز با تسلیم به دست نمی آید، پس هر کسی به ما تسلیم گردد، [از هلاکت دین] سالم ماند و هر آن که به ما اقتدا نماید، هدایت یابد و هر کس به قیاس و رأی خود عمل کند، هلاک می گردد و هر کس از آنچه ما می گوئیم یا حکم می کنیم در سینه خود تنگی احساس کند، به آن [خدایی] که سبع مثانی و قرآن عظیم را نازل فرموده کافر شده است، در حالی که خود متوجه نیست. (۱)

۲۰- و در کتاب کفایه الاثر شیخ اقدم علی بن محمد بن علی خزّاز رازی - و به قولی قمی - به سند خود، از مولایمان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت آمده که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه ای خواند که پس از آن که حمد و ثنای الهی را به جای آورد، چنین فرمود: ای گروه های مردم! گویا من [به جهان آخرت] دعوت می شوم و [دعوت حق را] اجابت می کنم و همانا من در میان شما دو چیز گران بها بر جای می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم خاندانم را، تا هر زمان که به این دو چنگک بزیند، هیچ گاه گمراه نخواهید شد، پس از آنان بیاموزید و به آنان یاد ندهید که آن ها دانایانتر از شما نیستند، زمین از آنان خالی نمی ماند و اگر خالی بماند، در آن صورت اهل خود را فرو می برد. سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بار خدایا! من می دانم که علم پایان نمی یابد و بریده نمی شود و البته تو زمینت را از حجت خود بر خلقت خالی نمی گذاری، که آشکار باشد و اطاعت نشود، یا ترسان باشد و مخفی ماند، تا حجت تو باطل نگردد

ص: ۱۷۲

و دوستان تو پس از آن که هدایتشان فرموده ای، گمراه نشوند، شماره آنان از همه کم تر و قدرشان نزد خداوند از همه بیشتر است.

وقتی از منبر پایین آمد، عرض کردم: یا رسول الله! آیا تو حجت بر تمام خلق نیستی؟! فرمود: ای حسن! خداوند می فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۱)؛ و همانا تو ترساننده ای و برای هر قومی راهنمایی هست. پس من ترساننده [از عذاب الهی] هستم و علی هدایت کننده است. گفتم: یا رسول الله! فرمودی: زمین از حجت خالی نمی ماند؟!

فرمود: آری. او امام و حجت بعد از من است و تو حجت و امام بعد از او هستی و حسین امام و حجت بعد از تو و به تحقیق که خدای لطیف خبیر مرا آگاه فرموده که از صُلب حسین پسری متولد خواهد شد که او را علی گویند همانم جدش علی، پس هرگاه حسین درگذشت، پسرش علی زمام امر را به دست می گیرد و او است حجت خداوند و امام، و خداوند از پشت علی پسری متولد خواهد کرد همانم من و شبیه ترین مردم به من است، علم او علم من است و فرمان او فرمان من. و او است امام و حجت بعد از پدرش، و از او فرزندی متولد خواهد گشت که او را جعفر گویند، راستگویان مردم است و او است امام و حجت بعد از پدرش، و خداوند از صُلب جعفر فرزندی متولد خواهد ساخت همانم موسی بن عمران، سخت کوش ترین مردم در عبادت، پس او است امام و حجت بعد از پدرش و خداوند از صُلب موسی

ص: ۱۷۳

پسری بیرون خواهد آورد، که او را علی گویند، کانون علم خداوند و جایگاه حکمت او، که وی است امام و حجّت بعد از پدرش، و خداوند از او پسری متولد خواهد کرد که او را محمد نامند، که او است امام و حجّت بعد از پدرش و خداوند از صُلب محمد پسری متولد خواهد ساخت که او را علی گویند، که او است امام و حجّت بعد از پدرش، و خدای تعالی از صُلب علی پسری خواهد آورد که او را حسن گویند، که او است امام و حجّت بعد از پدرش، و خداوند از حسن فرزندى بر خواهد آورد حجّت، قائم، امام زمان خود بر مردم و نجات بخش دوستانش می باشد، غایب می گردد تا این که دیده نمی شود، و عدّه ای از اعتقاد به او بر می گردند و عدّه ای دیگر ثابت می مانند و [تردید کنندگان] می گویند: این وعده کی انجام خواهد شد اگر راستگو هستید؟! چنانچه از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند - عزوجلّ - آن روز را آن قدر طولانی خواهد ساخت، تا این که قائم ما خروج کند و عالم را پر از قسط و عدل نماید، همچنان که از ظلم و ستم پر شده باشد، پس زمین از یکی از شما خالی نمی ماند، خداوند علم و فهم مرا به شما داده و من دعا کردم که خداوند علم و فقه را در ذریه من و ذریه ام قرار دهد. (۱)

بخش دوم: در بیان گونه های عجله مذموم و آنچه از مفساد بر آن مترتب می شود و اینکه سبب کفر و الحاد است

بخش دوم: در بیان گونه های عجله مذموم و آنچه از مفساد بر آن مترتب می شود و اینکه سبب کفر و الحاد است

گونه اول

گاهی عجله کردن در این امر، و از دست دادن صبر و تحمّل

ص: ۱۷۴

سبب می شود که شخص از افراد گمراه کننده و ملحدی پیروی کند، که ادعای ظهور می نمایند و جاهلان غافل از اخبار رسیده از امامان معصوم علیهم السلام را گمراه می سازند، که با جلوه دادن خیال های فاسد شان مطلب را بر عوام مشتبه می نمایند، و آنان را به خرافات و انحرافات خود فرا می خوانند، که عجله کردن در این امر او را برمی انگیزد تا از چنین افرادی بدون دلیل و برهان پیروی کند، با این که امامان ما علیهم السلام برای ما علامت های حضرت صاحب الزمان علیه السلام را ذکر و بیان فرموده اند، و نیز علائم حتمی که هنگام ظهور آن جناب واقع و ظاهر می شود، به روشن ترین وجه یاد آور گردیده اند، و به ما امر کرده اند، که بر اعتقاد به امامت ثابت بمانیم، و به کسی که مدعی نیابت گردد یا پیش از آشکار شدن آن علامت ها ادعای ظهور کند پاسخ مثبت ندهیم، از خداوند خواهانیم که ما را از فریب جلوه گری های شیطان در پناه خود نگاه دارد.

گونه دوم

بسا می شود که شتاب کردن در این امر سبب مأیوس شدن از وقوع آن می گردد، که نتیجه چنین عجله ای تکذیب پیغمبر و امامان علیهم السلام خواهد بود، در اخبار متواتر و روایات بسیاری از آنان رسیده مبنی بر این که آن حکومت الهی واقع خواهد شد، و امر فرموده اند که انتظار آن را بکشیم، که قسمتی از این روایات پیش تر گذشت.

گونه سوم

احیاناً شتابزدگی در این امر مایه انکار کردن حضرت صاحب الزمان علیه السلام می شود، و این از گونه پیشین استعجال شدیدتر است، چون ممکن است شخصی به امامت امام دوازدهم معتقد باشد و بقای آن حضرت را باور دارد، و در عین حال از ظهورش مأیوس و ناامید باشد به سبب طولانی

شدن غیبت، و عجله کردن نسبت به آن، که از هلاک شدگان خواهد گشت، و این قسم دوم از اقسام عجله ای است که مایه هلاکت و خسارت است، و قسم سوم این است که عجله کردن، او را به آنجایی که حضرت را اصلاً انکار کند، می کشاند، که با گمان فاسد خود بگوید: اگر وجود داشت ظاهر می شد.

گونه چهارم

عجله کردنی که آدمی را در شک و تردید می اندازد، و این نیز مانند گونه پیشین مایه بیرون رفتن از ایمان و داخل شدن در شمار یاران شیطان است، و امامان ما علیهم السلام در چند روایت فرموده اند که: «اگر خدای تعالی می دانست که دوستانش به تردید می افتند حجت خود را یک چشم بر هم زدن از آنان پوشیده نمی داشت». این روایات در کتاب کمال الدین و غیبت نعمانی و کتاب های دیگر آمده است. (۱)

گونه پنجم

آنچه سبب اعتراض کردن بر خدای تعالی نسبت به قضا و قدرش می شود، و مایه اعتراض کردن بر امام در تأخیر انداختن ظهورش می گردد، آن است که شخص بگوید: چرا آشکار نمی شود، و مانند این سخنان را بر زبان جاری نماید، که عجله کننده در این مورد به خاطر اعتراض و اشکال بر خداوند پیرو شیطان است، که وقتی خداوند او را امر فرمود که بر آدم سجده کند اعتراض کرد و گفت: «أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقَ طِينًا» (۲)؛ آیا سجده کنم برای کسی که او را از گل آفریدی؟ در صورتی که خداوند فرموده است: «وَمَا كَانَ

ص: ۱۷۶

۱- ۲۱۹. الغیبه نعمانی، ۱۰۲ فیما امر به الشیعه.

۲- ۲۲۰. سوره اسراء، آیه ۶۱.

لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (۱)؛ و هیچ مرد و زن مؤمن را نشاید که هرگاه خدا و رسول او در موردی حکم کنند غیر آن را برگزیند [و برخلاف آن رفتار نماید].

و شیخ کلینی به سند صحیحی از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود: «اگر قومی خداوند را عبادت کنند بی آن که شرک بورزند و نماز را بر پای دارند و زکات را پردازند و حج بیت الله را به جای آورند، و ماه رمضان را روزه بگیرند، و سپس به چیزی که خداوند کرده یا پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام داده بگویند: آیا [بهتر نبود] خلاف این را انجام می داد؟ یا چنین چیزی در دل داشته باشند، به همین سبب مشرک خواهند بود. آن گاه آن حضرت علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۲)؛ هرگز، به پروردگارت سوگند! ایمان نخواهند داشت تا این که تو را در مورد آنچه از نزاع ها و خصومت ها در میانشان روی می دهد حاکم نمایند سپس از آنچه حکم کرده ای در دل هیچ اعتراضی نداشته باشند و کاملاً تسلیم فرمان تو گردند. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد تسلیم شدن» (۳).

گونه ششم

گاهی عجله کردن سبب می شود که شخص، حکمت غیبت را انکار نماید و این در حقیقت انکار عدل خدای تعالی و نسبت دادن ناشایست

ص: ۱۷۷

۱- ۲۲۱. سوره احزاب، آیه ۳۶.

۲- ۲۲۲. سوره نساء، آیه ۶۵.

۳- ۲۲۳. اصول کافی، ۲ / ۳۹۸.

به او است - که خداوند بسیار برتر از آن است - و برخی از حکمت های غیبت و طولانی شدن آن در بخش چهارم در حرف عین گذشت، و بعضی از اسرار آن بعد از ظهور آن حضرت - صلوات الله علیه - ظاهر خواهد شد.

گونه هفتم

این که گاهی عجله کردن و تسلیم نبودن، سبب سبک شمردن احادیث ائمه معصومین علیهم السلام می شود که به انتظار امام غایب - عجل الله فرجه الشریف - امر فرموده اند، پس شخص شتابزده از جهت عجله کردنش آن اخبار را سبک می شمارد، و با این کار در شمار کفار قرار می گیرد، چون سبک شمردن سخنان امامان علیهم السلام در حقیقت سبک شمردن خود آنان است، و سبک شمردن آنان بی اعتنایی به خدای - عزوجل - است، و سبک شمردن خدای عز و جل کفر ورزیدن به او می باشد، به خدای تعالی از گمراهی پس از هدایت پناه می بریم.

در کتاب تحف العقول از امام صادق علیه السلام در بیان کفر و ایمان روایت آمده که فرمود: «و گاهی از ایمان بیرون می رود به پنج جهت از کارهایی که همه به هم شباهت دارند و معروف هستند: کفر، شرک، گمراهی، فسق و مرتکب شدن گناهان کبیره. پس معنی کفر هر معصیتی است که از روی نفی و انکار و سبک شمردن و سهل انگاری انجام گردد، در هر کاری که کوچک باشد یا بزرگ، و فاعل آن کافر است، و معنی آن معنی کفر است ... (۱)»

گونه هشتم

بسا می شود که عجله کردن مایه ردّ اخباری که در مورد فرج

ص: ۱۷۸

و ظهور مولایمان علیه السلام رسیده خواهد شد، چون شخص عجول و شتابزده به خاطر تنگی سینه و کمی صبرش وقتی مدتی طولانی بر او می گذرد شیطان بر او مسلط می گردد، و به او وسوسه می کند که: شاید این اخبار از ائمه اطهار صادر نشده، و شاید گرویدگان به این مذهب یا بعضی از راویان این اخبار آن ها را ساخته باشند، به جهت مصالح و منافی که از این کار به آنان می رسیده است! و این خیال و پندار در ذهنش پیوسته قوت می گیرد تا جایی که عاقبت کارش به رد کردن و نپذیرفتن این اخبار منتهی می گردد، و به درّه هلاکت جهنم سقوط می کند که بد جایگاهی است، زیرا که رد کردن آنچه معتمدان امامان علیهم السلام از ایشان نقل می کنند در حقیقت ردّ خود امامان و کفر ورزیدن به حق ایشان است، چنان که در روایت عمر بن یزید در کتاب وسائل و غیر آن آمده که گفت: به حضرت ابوعبداللّه امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: چه نظر دارید درباره کسی که اقرار نکند به این که شما در شب قدر چنانید که یاد فرمودی و آن را رد هم نکند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: البته اگر از کسی که نسبت به او اطمینان دارد راجع به علم ما حجّت بر او تمام شود، در عین حال به آن اطمینان نکند کافر است.

گونه نهم

احیاناً شتابزدگی در بعضی از اشخاص سبب می شود که اخبار رسیده از امامان علیهم السلام را به خواسته ها و هوس های خود تأویل و توجیه نماید، به طوری که برخلاف صریح یا ظاهر اخبار می باشد، پس بدین ترتیب در درّه ضلالت و گمراهی سقوط می کند، چون این کار او را به جایی می برد که - العیاذ

بِاللَّهِ - گمراه کردن را به حجت های خدای متعال نسبت دهد، نمی بینید که بسیاری از گمراهان گمراه کننده از اولین و آخرین به سبب گشودن در تأویل و توجیه در سخنان خداوند و گفته های رسول خدا و خلفای بر حق او علیهم السلام، گمراه شدند و دیگران را به گمراهی انداختند، و ندانستند که سخن گفتن به جملاتی که ظاهری دارند و منظور کردن معنی دیگری غیر از ظاهر بدون این که دلالت روشن و قرینه واضحی بر آن قرار داده شود، گمراه ساختن مردم است و نزد عقلا - قبیح و زشت می باشد! و خدای تعالی در مورد آیات متشابه قرآن فرموده: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (۱)؛ پس آنان که در دل های شان انحرافی هست، در پی پیروی از متشابه آن (قرآن) می روند به طلب فتنه و به منظور تأویل آن، و حال آن که تأویل آن را کسی جز خداوند و راسخون در دانش نمی داند ...

و این احمق ها ظواهر اخبار و نصوص آن ها را تأویل می کنند به آنچه هواهای نفسانی آن ها در آن هست، و سلیقه های فاسد و پندارهای بی رونق خود را در آن ها اعمال می نمایند، بی آن که دلیلی مقتضی آن باشد یا شاهی آن را نشان دهد، و این به خاطر تنگی سینه و کمی صبر شان در طول غیبت و محنت شدید آن است. بار خدایا! به تو از گمراهی پس از هدایت پناه می بریم، پروردگارا! به حق اولیای مقربت سوگند، ما را از بیراهه رفتن محفوظ بدار. آمین رب العالمین.

ص: ۱۸۰

گاهی عجله کردن و کم صبری در این امر سبب می شود که در دل تصمیم بگیرد این که اگر تا فلان وقت واقع نگردد آن را انکار نماید و به آن کفر ورزد، و این حالت او را در شمار شکاکان هلاک شونده قرار می دهد، زیرا که این حالت از یکی از دو جهت سرچشمه می گیرد؛

- یا شک در راست بودن گفته های امامان علیهم السلام دارد - العیاذ باللّٰه تعالی -.

- و یا شک در راستگویی راویان مورد وثوق و اطمینان که امامان علیهم السلام به ما امر فرموده اند که آنان را در آنچه از ایشان روایت می کنند تصدیق نماییم. و در توفیق شریفی که به قاسم بن العلاء رسیده و در چند کتاب معتبر از قبیل وسائل روایت گردیده چنین آمده است: «هیچ عذری برای کسی از پیروان ما نیست در این که تردید کند در آنچه معتمدان ما از ما روایت می کنند، دانسته اند که ما سرّ خودمان را با آنان در میان می گذاریم و رازمان را به ایشان می گوئیم... (۱) و روایات بسیاری نیز بر همین معین دلالت دارد.

گاهی بر اثر شتابزدگی، در سایر اخباری که از امامان علیهم السلام روایت شده نیز شک می کند یا آن ها را رد می نماید، چون شخص عجول و شتاب زده ای که اعتقادش را بر مبنای محکم و پایه ثابتی استوار ننموده چنین می پندارد که اخباری که در مورد وعده به فرج و ظهور رسیده راست نیست، به جهت شک در راوی آن اخبار یا کسی که از او روایت شده (یعنی پیغمبر یا امامان صلوات اللّٰه علیهم اجمعین) و این پندار را نسبت به سایر اخباری که از

امامان علیهم السلام در امور دیگر از ثواب و عقاب و وعده و وعیدها و ... صادر گردیده نیز قیاس می کند، و بدین ترتیب در شمار گمراهان و کفار قرار می گیرد، پناه بر خدا.

گونه دوازدهم

بسا می شود که شخص عجول شتابزده به سبب عدم اعتقاد یا شک، که بر اثر کم صبری و تنگی سینه او است، مؤمنین اهل یقین که منتظر ظهور و فرج مولای مان علیه السلام هستند را به تمسخر و استهزا می گیرد، و با این کار خدای - عزوجل - و اولیای او علیهم السلام را استهزا می نماید. و بدون تردید چنین شخصی کافر است و با خداوند - جل شأنه - عناد ورزیده است، «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۱)؛ خداوند آن ها را استهزا می کند و آنان را در طغیانشان سرگردان رها می سازد. و چنین کسانی به سان قوم نوح باشند، آن کافرانی که خدای تعالی درباره آن ها فرموده: «وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ» (۲)؛ و کشتی را (نوح) می ساخت. و هرگاه جمعی از افراد قومش بر او می گذشتند او را مسخره می کردند (نوح) می گفت اگر امروز شما ما را مسخره کنید ما هم (روز دیگری) شما را به تمسخر گیریم که بعد از این بدانید کدامیک از ما و شما را عذاب خوار کننده خواهد گرفت و عذاب دائم خواهد رسید.

گونه سیزدهم

گاهی شتابزدگی موجب خشم بر خالق متعال و رضا ندادن

ص: ۱۸۲

۱- ۲۲۷. سوره بقره، آیه ۱۵.

۲- ۲۲۸. سوره هود، آیه ۳۸ و ۳۹.

به قضایِ اِلَهِی می شود و این صفت مایه هلاکت و تیره بختی است. و از همین روی در دعای روایت شده از عَمَری رضی اللهُ عنه که از حضرت صاحب الامر - عَجَل اللهُ فرجه الشریف - گرفته شده چنین آمده: بار خدایا! و تویی آن دانای بدون تعلیم به آن وقتی که صلاح است امر ظهور [حکومت] ولیّ ات را اِذْن دهی که خود را آشکار سازد و پرده غیبت از روی بر افکند، پس مرا بر آن [امر غیبت] صبر و شکیبایی ده که دوست نداشته باشم آنچه به تأخیر انداخته ای جلو بیفتد، و آنچه را تو تعجیل بخواهی من به تأخیرش مایل نباشم. و هر چه تو در پرده قرار داده ای افشایش را نطلبم، و در آنچه نهان ساخته ای کاوش ننمایم و در تدبیر امور جهان با تو [که همه مصالح را می دانی] به نزاع نپردازم ... (۱)

گونه چهاردهم

بسا می شود که شتابزدگی و بی صبری در بعضی از اشخاص مایه ترک دعا کردن برای تعجیل فرج صاحب الزمان علیه السلام می گردد، و بر اثر آن از نتایج و فوایدی که در دعا برای تعجیل فرج هست محروم می شود، به سبب این که شخص مدّتی مدید به دعا کردن برای این امر مشغول گردیده، و اهل دعا و دوستی آن حضرت را نیز می بیند که به این دعا مشغولند، سپس مشاهده می کند که فرج و ظهور به تأخیر افتاد و به خوشحالی و سرور نرسید، لذا به سبب کم صبری و شتابزدگی در این امر چنین می پندارد که آن دعاها در حاصل شدن مطلب او تأثیری ندارد، و این باعث می شود که دعا برای تعجیل فرج را ترک گوید، غافل از این که این دعا نیز مانند سایر دعاها به

ص: ۱۸۳

شروط و صفاتی بستگی دارد که اثرش آشکار نمی گردد مگر بعد از پیدایش آن شروط و ویژگی ها در آن. البته این منافات ندارد با آن که امر به دعا شده، و فوایدی بر آن مترتب می گردد، همان طور که امر شده به نماز و آثار ارزنده و ثواب های بسیاری بر آن هست، ولی هرگاه کسی صورت نماز را انجام داد بدون این که شرایط در آن جمع باشد، امر مولایش را امتثال نکرده، و آنچه از آثار نماز آرزومند است به دست نمی آورد، بلکه مورد عقاب نیز خواهد بود، پس بر دعا کننده لازم است که در تحصیل شروط دعا جدیت نماید تا به آرزو و مقصودش نایل آید.

اگر بگویید: در روایات آمده که پیغمبر و امامان علیهم السلام برای تعجیل ظهور حضرت صاحب الأمر علیه السلام دعا می کرده اند، و بی تردید دعای آنان جامع تمام شرایط صحت و کمال می باشد، با این حال ظهور آن حضرت علیه السلام تاکنون انجام نیافته است، در صورتی که مستجاب بودن دعای ایشان نزد اهل ایمان مورد شک نیست؟ گوییم: جواب این مطلب به دو وجه بیان می گردد؛

یکی: این که اخبار گویای آن است که ظهور حضرت صاحب الأمر علیه السلام از امور بدائیه است که امکان پیش و پس افتادن دارد، هرچند که اصل واقع شدن و تحقق یافتن آن از امور حتمی است که خدای تعالی آن را به طور قطع وعده فرموده، و او خلف وعده نمی کند، پس ممکن است که به سبب دعای آنان علیهم السلام زودتر واقع گردد، و آن وقت هنوز نیامده که اگر دعای ایشان نبود، از آن وقت نیز تأخیر می افتاد.

دوم: این که هم چنین اخبار گویای آن است که - به جز ترک کردن دعا - موانع متعدد دیگری نیز برای تعجیل ظهور آن جناب وجود دارد، و ترک کردن دعا نیز یکی از موانع است، پس هرگاه مؤمنین نسبت به دعا کردن اهتمام بورزند این مانع برداشته می شود و به سبب دعا کردن وقت فرج پیش می افتد، و نیز باید برای برداشته شدن موانع دیگر هم تلاش کنند، که آن موانع در حرف غین از بخش چهارم کتاب بیان گردید، به آنجا مراجعه شود. و اگر دعا ترک گردد تأخیر هم بیشتر خواهد بود.

و از آنچه یادآور شدیم معلوم شد که بین امر کردن به دعا برای تعجیل فرج و ظهور با اخباری که از استعجال و شتابزدگی نهی می کنند منافاتی نیست، و عجله ای که مذمت گردیده آن است که از اقسام یاد شده باشد. و اما دعا کردن برای تعجیل فرج در عین حال که دعا کننده از اهل تسلیم و رضا به قضا و تقدیر خدای - عزوجل - باشد چیزی است که خداوند و اولیای او به آن امر فرموده اند و بر آن تأکید کرده اند، بنابراین دعا کننده به یکی از این دو نیکی رستگار می شود:

۱ - یا مولایش در زمانش ظهور می کند، با رسیدن به فواید و آثار دیگر دعا، اگر تأخیر افتادن از آن زمان از امور حتمی نباشد که وسایل در تغییر دادن آن ها هیچ گونه تأثیری ندارند، چنان که در دعا از حضرت سید العابدین علیه السلام آمده: «وَيَا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ» (۱)؛ و ای [خدایی] که وسایل، حکمتش را

ص: ۱۸۵

تغییر نمی دهند. و این نظیر طول عمر می باشد که مثلاً بر صله رحم متوقف است به شرط آن که غیر آن حتمی نباشد.

۲- و یا رستگار شدن به سایر فواید دعا، و قرار گرفتن در شمار دعا کنندگان و منتظران. بنابراین دعا کردن برای تعجیل فرج در هر حال مورد امر و پسندیده است، و منافاتی بین آن و بین نهی از شتابزدگی نیست.

حاصل این که: عجله ای که از آن مذمت شده ضد صبر و تسلیم است، و تمام گونه هایی که یاد آوردیم در زیر این عنوان قرار می گیرند، و بدون تردید دعا کردن و درخواست نمودن تعجیل فرج حضرت صاحب الزمان علیه السلام از درگاه خداوند منان از این عنوان بیرون است، بلکه این دعا اظهار یقین و ایمان به آن است که ظهور آن حضرت و فراهم نمودن وسایل فرجش از قدرت همه جز خداوند تعالی خارج است، و انجام دادن امر او به دعا کردن می باشد، لذا بندگان این را از خدای تعالی مسألت می نمایند. و به عبارت دیگر می گوئیم: شتابزدگی از بنده اظهار انتخاب، و رها کردن تسلیم و زود خواستن چیزی پیش از رسیدن وقتش می باشد، و این مایه پشیمانی می شود، چنان که در گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام پیش تر گذشت، ولی درخواست تعجیل فرج از خدای جلیل - تعالی شأنه - اقرار به بندگی و اعتراف به قدرت و اراده و حول و قوه الهی، و باور به عجز و ناتوانی خود و نداشتن هیچ قوت و نیرو و چاره است. پس حقیقت دعا آن است که بنده با تمام وجود به خدای تعالی توجه نماید، و فرمان او را اجابت کند، و نسبت به خودش عجز و شکستگی

و ناتوانی و بیچارگی و اختیار نداشتن را اقرار و اعتراف نماید، لذا در خبر آمده که: دعا مغز عبادت است. خدای تعالی ما و سایر مؤمنین را توفیق دهد که در عین رضا و تسلیم، به دعا کردن برای فرج اهتمام ورزیم که او اجابت کننده کریم است.

بیست و سوم: صدقه دادن به نیابت از آن حضرت علیه السلام

بیست و سوم: صدقه دادن به نیابت از آن حضرت علیه السلام

و این از نشانه های مودت و دوستی آن جناب و ولایت او است و بر خوبی و رجحان آن دلالت دارد آنچه در مدح صدقه دادن و نماز خواندن به نیابت از سایر مؤمنین وارد گردیده - چنان که گذشت - زیرا که مولای مؤمنین افضل افراد آنان است، و صدقه دادن از سوی او از صدقه دادن به نیابت از آنان بهتر و برتر می باشد، اضافه بر فحوای دلیلی که در مورد نیابت کردن از امام علیه السلام در حج و طواف و زیارت و ... وارد شده، که اگر کسی آن روایات و مانند آن ها را جستجو نماید رجحان داشتن انجام هر گونه عمل صالح به نیابت از آن جناب - صلوات الله و سلامه علیه - را خواهد دانست.

و سید اجل علی بن طاووس رحمه الله در کتاب کشف المحججه فرزندش را سفارش و امر کرده به انجام اموری که مربوط به آداب و وظایف او نسبت به مولایمان صاحب الزمان علیه السلام است، تا آنجا که گفته: «... پس در پیروی و وفاداری و تعلق خاطر و دلبستگی نسبت به آن حضرت علیه السلام به گونه ای باش که خداوند و رسول او صلی الله علیه و آله و پدران آن حضرت و خود او از تو می خواهند

و حواصیح آن بزرگوار را بر خواسته های خود مقدم بدار هنگامی که نمازهای حاجت را به جای می آوری، و صدقه دادن از سوی آن جناب را پیش از صدقه دادن از سوی خودت و عزیزانت قرار ده، و دعا برای آن حضرت را مقدم بدار بر دعا کردن برای خودت، و نیز در هر کار خیری که مایه وفای به حق آن حضرت است آن بزرگوار را مقدم بدار، که سبب می شود به سوی تو توجه فرماید و به تو احسان نماید... (۱)

اضافه بر این که این کار از اقسام صله امام علیه السلام است، و فضیلت صله امام علیه السلام ان شاء الله تعالی خواهد آمد. و بر این مقصود و بر این که صدقه دادن و مانند آن صله است دلالت می کند خبر علی بن ابی حمزه که در وسائل و بحار و غیر آن روایت آمده که گفت: به حضرت ابو ابراهیم [موسی بن جعفر علیه السلام] عرضه داشتم: از سوی زندگان و مردگان از خویشاوندان و دوستانم حج به جای آورم و نماز بگزارم و صدقه بدهم؟ فرمود: آری، از سوی او صدقه بده و نماز بگزار و به سبب صله و پیوندت نسبت به او پاداش دیگری برایت خواهد بود. (۲)

می گویم: هرچند که در سؤال از خویشاوندان و دوستان یاد نمود، ولی بدون تردید ذکر کردن این دو مورد از جهت آن است که انسان در غالب اوقات حج و صدقه و زیارت و کارهای نیک دیگر را از سوی کسی انجام می دهد که با وی رابطه و خصوصیتی داشته باشد، و این را آشکارا می بینیم که

ص: ۱۸۸

۱- ۲۳۱. کشف المحجّه، ۱۵۲ و ۱۵۱، فصل ۱۵۰.

۲- ۲۳۲. وسائل الشیعه، ۵ / ۳۶۷، ح ۹.

در مردم چنین حالتی وجود دارد، لذا در سؤال این دو را یاد کرد، پس معلوم شد که این دو مورد را برای نمونه یاد نموده است، و منظورش سؤال از جایز بودن نیابت در عبادت ها و خیرات از طرف زندگان و مردگان مؤمنین و مؤمنات می باشد، پس امام علیه السلام سؤال او را به طور بلیغ تر و تمام تری پاسخ داد که جایز بودن آن را با کلمه: «آری» بیان فرمود، سپس خواست خوبی و استحباب آن را بیان کند، که پس از تذکر جایز بودن آن امر فرمود به این که: «از سوی او صدقه بده و نماز بگزار» آن گاه خواست که او را بر این کار تشویق و ترغیب نماید، که فضیلت و ثواب آن را یادآور شد و فرمود: «و پاداش دیگری برایت خواهد بود»، و چون خواست جهت استحقاق اجر و ثواب را بیان سازد به آن توجه داد و فرمود: «به سبب صله و پیوندت نسبت به او». پس در این سخن حکم به جایز بودن این عمل را به معنی اعم (از مباح و مستحب) و استحباب آن و ترغیب کردن به آن با بیان اجر و ثوابش، و این که آن پاداش به خاطر پیوند با خویشان و دوستان است را در فرمایش خود جمع کرد. پس ای خواننده دانای هوشمند! دقت کن که اگر شخصی به سبب صله یکی از برادران مؤمن خود و صدقه دادن از سوی او استحقاق ثواب یابد، پس چرا کسی که از سوی صاحب الأمر علیه السلام صدقه بدهد مستحق ثواب و پاداش بزرگ تری نباشد؟ آری، استحقاق آن را دارد، و به برترین ثواب صدقه دهندگان نایل می شود، چون این عبادت را به نیابت از بهترین افراد عالم انجام داده است. و بدون تردید هر قدر که ارتباط و خصوصیت بین او و بین امامش - سلام الله علیه -

کامل تر و تمام تر باشد، ثوابش در صدقه دادن از سوی آن حضرت نیز فزون تر و تمام تر خواهد بود، از درگاه خدای تعالی خواهانیم که بر ما و بر سایر مؤمنین به کمال مودت و خدمت آن حضرت منت گذارد که خداوند اجابت کننده دعاها است. و شاهد بر آنچه یادآور شدیم - که صدقه دادن از سوی امام علیه السلام برتر از صدقه دادن از طرف غیر او است - اضافه بر حکم عقل به این مطلب و این که از اقسام صله امام علیه السلام است، روایتی است که در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که ان شاء الله تعالی بیان خواهد شد.

توجه و راهنمایی

بدان که از خبر علی بن ابی حمزه - که مذکور افتاد - جایز بودن نیابت در کارهای نیک از نمازها و صدقات و غیر این ها از سوی زندگان مؤمنین و مؤمنات استفاده می شود، جهت دلالت این است که: ظاهر سؤال راوی و جواب امام علیه السلام آن است که حج و نماز و صدقه از باب نمونه و مثال یاد شده اند، و خصوصیتی در ذکر آن ها نیست، و سؤال کننده منظورش آن است که از جایز بودن نیابت در همه کارهای مستحب پرسش نماید، و بیان دلالت بر دو وجه است.

یکم

این که امام علیه السلام در جواب او به یاد کردن صدقه و نماز اکتفا کردند و از حج سخنی نگفتند، با این که نیابت کردن در حج بر اساس روایات و آثار، معروف و ثابت است، و از هیچ یک از علمای بزرگوار مان در این باره اشکالی نقل نشده، از اینجا معلوم می شود که امام علیه السلام نیز دانسته است که صدقه و نماز و حج در سؤال از جهت نمونه و مثال است، لذا نیازی نبود که تمام آنچه را سائل پرسیده بود یاد آورد.

عَلَّتْ آوردن آن حضرت علیه السلام برای جایز بلکه مستحب بودن آن، در این که فرمودند: «و برای تو پاداش دیگری خواهد بود به خاطر صله ات نسبت به او» دلالت دارد بر این که نیابت کردن از سوی مؤمنین و مؤمنات در طاعات و عبادات خود صله ای نسبت به آنان و احسان به ایشان است، لذا نیابت کننده استحقاق می یابد که پاداش دیگری به اضافه پاداش بر اصل عبادت به او داده شود، به سبب صله اش نسبت به ایشان و احسان نمودنش در حق آنان.

و اما در عبادت های واجب: با دلیل ثابت شده که خود شخص می بایست آن ها را انجام دهد و نیابت کردن از زندگان در عبادت های واجب جایز نیست مگر در حج، [آن هم در یک صورت خاص] و بیان این مطلب به جای خودش موقوف می گردد. و خبر یاد شده هر چند که به خاطر علی بن ابی حمزه که واقفی است (۱) ضعیف می باشد، ولی در جای خود ثابت شده که در مستحبات به خبر ضعیف هم می توان اکتفا نمود. و دلیل بر این مطلب چند روایت مستفیض است که در کافی (۲) و وافی و دیگر کتاب های اخبار و فقه و اصول یاد گردیده، مبنی بر این که: هرگاه کسی بر کار خیری ثوابی را بشنود پس آن را به امید آن ثواب به جای آورد همان ثواب به او داده می شود، هر چند که آن حدیث با واقع مطابقت نداشته باشد. در اینجا دو امر ثابت است: یکی

ص: ۱۹۱

۱- ۲۳۳. واقفیان کسانی بوده اند که بر امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام متوقف ماندند، و امامت امامان بعدی را به بهانه اینکه امام کاظم علیه السلام در زندان غایب گردیده، انکار نمودند. علی بن ابی حمزه بطائنی از سران این گروه فاسد بوده است. {مترجم}.

۲- ۲۳۴. اصول کافی، ۲ / ۸۷.

این که: مطلق عبادت ها کار خیر است.

دوم: این که، نیابت در آن ها - جز آنچه به دلیل خارج شده - از زندگان و مردگان به مقتضای خبر یاد شده مورد پسند است، و هیچ مانعی در آن نیست جز گمان این که این امر تشریح و بدعت است، ولی این پندار مردود است چرا که عمل را به امید ثواب انجام می دهد، با توجه به خبر مذکور و اخبار:

«مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَى عَمَلٍ»؛

هر کس ثوابی را در مورد عملی بشنود ...

و برای این مقصود به گونه دیگری هم می توان استدلال نمود که گفته شود:

در خبر یاد شده جایز بلکه مستحب بودن نیابت از زندگان در نمازهای مستحبی ثابت گشت، پس حکم مزبور در سایر طاعات و عبادات پسندیده نیز جاری است، زیرا که قول به فصل (نظر دیگری غیر از دو نظری که در این مسئله هست) وجود ندارد، چون هر کس نیابت در نماز را جایز

ص: ۱۹۲

دانسته، آن را در عبادات دیگر نیز جایز می داند و هر کس آن را در نماز جایز نمی شمارد در سایر عبادت ها هم نیابت کردن را نمی پذیرد. پس اگر کسی آن را فقط در نماز جایز شمارد و از دیگر عبادت ها نفی نماید قول سومی پدید آورده که اجماع مرگب را بر هم زده است.

و این وجه را شیخ محقق انصاری قدس سره در یکی از آثار خود آورده، ولی این وجه محل نظر است چون حجیت اجماع نقل شده مورد تأمل می باشد، چنان که در جای خود بیان گردیده. البته برای تأیید مطلب مورد بحث مناسب است.

و نیز برای استدلال بر این مطلب می توان به استقراء تمسک کرد، چون عمده عبادت های مستحب نماز و روزه و طواف و رباط و زیارت و قربانی می باشد، و جایز بلکه مستحب بودن نیابت در این ها از طریق روایات ثابت است، پس این حکم بر عبادت های دیگر نیز منطبق می گردد.

در این استدلال نیز ممکن است اشکال شود، زیرا که این استقراء ظنی است و این گونه استقراء نزد ما حجیت نیست. ولی می توان از تعلیل هایی که در روایات نیابت از حج و طواف و غیر این ها آمده - که این صله و پیوندی است نسبت به کسی که این کارها به نیابت از او انجام می گیرد، و لذا پاداش نایب دو برابر می باشد - چنین نتیجه گرفت که به جای آوردن عبادت های مستحب به نیابت از مؤمنین به طور مطلق صله و احسان نسبت به آن ها است، و خوبی و ارزندگی صله و احسان به مؤمنین بر کسانی که فکرشان سالم است پوشیده

نیست. هم چنین برای صحت نیابت در نماز از طرف شخص زنده استدلال شده به خبر محمد بن مروان که در اصول کافی روایت آمده است که گوید: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: چه چیز باز می دارد کسی از شما را که نسبت به والدین خود در حال زنده بودن و پس از مرگشان نیکی نماید، از سوی آنان نماز بگذارد، از طرف ایشان صدقه بدهد، حج به جای آورد و روزه بگیرد، پس آنچه انجام داده برای آنان خواهد بود، و مثل آن ثواب برای او است، و خداوند - عزوجل - به خاطر نیکی و صله اش خیر بسیاری برای او خواهد افزود. (۱)

وجه استدلال این که فرموده امام علیه السلام: «از سوی آنان نماز بگذارد ...» به ظاهر در بیان چگونگی نیکی به والدین در زمان حیات و پس از مرگ ایشان است، و این را جمعی از فقهای ما - که رحمت خدا بر آنان باد - فهمیده اند، و چنین ادعا کرده اند که این فرمایش در مطلب مورد بحث ظهور دارد، ولی علامه مجلسی دوم در کتاب مرآه العقول (۲) آن را بیان برای چگونگی نیکی نسبت به والدین پس از فوت آنان به شمار آورده است (دقت کنید). و ممکن است برای مطلب مورد بحث استدلال کرد به فرموده خدای - عزوجل - «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى (۳)؛ بر نیکی و تقوا یکدیگر را یاری کنید، زیرا که تعاون و همکاری گاهی در مورد یاری رساندن در کاری که دو نفر می خواهند انجام دهند به کار می رود، و گاهی در مورد شخصی به کار می رود که از طرف شخص دیگری

ص: ۱۹۴

۱- ۲۳۵. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۲ / ۱۵۹، باب والدین، ح ۷.

۲- ۲۳۶. مرآه العقول، ۸ / ۳۸۸.

۳- ۲۳۷. سوره مائده، آیه ۲.

سنگینی کاری را به دوش می کشد که سود و صلاح او در آن است، و نیابت کردن از مؤمن در طاعات و عبادات از همین قبیل است، چنان که بر پویندگان راه مستقیم این مطلب پوشیده نیست. حاصل این که از آنچه به عنوان دلیل یا تأیید یادآور شدیم، استحباب نیابت کردن از زنده و مرده مؤمنین و مؤمنات در طاعات و عبادات مستحب، استفاده می شود.

واژ کسانی که تمایل به این قول از آنان ظاهر است شیخ محقق انصاری قدس سره می باشد، که در رساله القضاء عن المیت پس از نقل خبر علی بن ابی حمزه گفته است: و ظاهر نماز خواندن از سوی دیگری، نیابت کردن از او است، نه این که نماز را به جای آورد و ثواب آن را به او هدیه کند.

پس این خبر دلالت دارد بر جایز بودن نیابت از شخص زنده در نماز، و اطلاق صله و نیکی بر آن اشعار دارد بر عموم رجحان نیابت کردن از زندگان در هر کار نیک. آن گاه اگر نماز از سوی زنده جایز باشد، غیر نماز هم جایز خواهد بود چون ظاهراً قول به فرق بین نماز و غیر نماز وجود ندارد، بلکه جایز بودن نیابت در روزه واجب به سبب نذر از زندگان روایت گردیده، و این مطلب در فقیه از عبد الله بن جبلة از اسحاق بن عمار روایت آمده است، بلکه عموم نیابت در تمام اعمال واجب - جز آنچه اجماع بر جایز نبودن شان داریم - را می توان از اخباری که بر مشروع بودن ادای قرض خداوند از کسی که بر او هست به صورت داوطلبانه استفاده نمود، سپس مشروع بودن نیابت در مستحبات را به دست آورد، چون کسی بین این دو فرق نگذاشته - که به

صورت تبُّع باشد یا نیابت - پس در این مطلب تأمل کنید.

و نیز از کسانی که ظاهراً قائل به این مطلب هستند شیخ محقق صاحب جواهر است که در کتاب الوکاله پس از تصریح به جایز بودن نیابت در نماز طواف و زیارت گوید: «و اما غیر این دو مورد از مستحبات و مطلق روزه های مستحب: در کتاب مسالک جایز بودن و کالت را در آن ها محلّ نظر شمرده، و این که جماعتی از علمای ما به طور مطلق از نیابت گرفتن در عبادات منع کرده اند شامل این موارد هم می شود، گرچه در بعضی موارد این اطلاق مقیّد می گردد. من [صاحب جواهر] گویم: از نصوص شرع جایز بودن هدیه ثواب در تمام مستحبات به زنده و مرده را می توان استفاده نمود، بلکه شاید بتوان از آن ها استفاده کرد این که مستحبات را از طرف شخصی به گونه ای انجام دهد که ثواب برای او مترتب شود، چنان که پیش تر در عبادات به آن اشاره کردیم، البته دلیلی بر مشروع بودن نیابت در آن نداریم به گونه ای که خطاب مستحب را از شخص مکلف ساقط نماید، بلکه استحباب آن عمل برای او همچنان باقی است، هر چند که به جهت انجام دادن دیگری به نیت نیابت از او ثوابی برایش مترتب می کند، در این مطلب دقت و تأمل کنید. و از این بیان چگونگی قول به جایز بودن نیابت در عبادات به طور مطلق معلوم می شود که در مسالک این را اصل قرار داده، هر چند که مواردی به دلایل خاصی از آن خارج گردیده، و در گفتار مؤلف مسالک اشکال است زیرا که در عبادت ها چیزی جز انجام آن فعل به قصد قربت وجود ندارد، و شارع آن را سبب مترتب شدن ثواب بر

آن قرار داده است، و این معنی با نیابت کردن در آن عمل منافات ندارد، پس تحت عنوان عموم نیابت قرار می گیرد، که مقتضای آن (نیابت) مشروعیت آن است که فعل دیگری را همان فعل خود قرار دهد با اجازه و وکیل نمودن هر دو طرف یکدیگر را، و این معنی شامل عبادت و غیر آن می باشد، پس در این نکته تأمل کن که دقیق و سودمند است، و این از ثمرات همان اصلی است که پیش تر یاد کردیم، به ویژه با تأمل در آنچه نیابت در آن جایز است در حال حیات و پس از فوت، به خصوص در عبادت های مالی، پس در این باره تأمل کن، و الله العالم» پایان گفتار صاحب جواهر.

می گویم: منظورش از اصلی که به آن اشاره کرده: «اصالت جواز نیابت و وکالت در همه چیز مگر آنچه به دلیل، دانسته شده که از این اصل خارج است» می باشد، او - که خدایش رحمت کند - این اصل را در هرچه شک کنیم که قابل نیابت هست یا نه مرجع قرار داده است، ولی ثبوت این اصل محل نظر و قابل مناقشه است و آنچه را مستند و مدرک ثبوت این اصل دانسته، نمی تواند دلیل بر آن باشد و تفصیل مطلب به جای خودش موکول می شود.

و از جمله کسانی که ظاهراً نیابت را در نمازهای مستحب از طرف زندگان جایز می دانند محقق حلی در کتاب شرایع است که منع از نیابت را در حال زنده بودن به نمازهای واجب اختصاص داده است، چنان که فرموده: «و اما آنچه نیابت در آن می آید ملاکش هر آن چیزی است که شارع خواسته به طور مستقیم از شخص مکلف واقع گردد، مانند طهارت [غسل و وضو و تیمم] با

قدرت بر آن هر چند که نیابت کردن برای شستن اعضا هنگام ضرورت جایز است، و مانند نماز واجب تا وقتی که زنده است ...».

و بسا توهم می شود که بین خبر علی بن ابی حمزه که گذشت، و بین آنچه از عبدالله بن جنذب روایت گردیده تعارضی هست، عبدالله بن جنذب گوید: به حضرت ابوالحسن [امام موسی بن جعفر علیه السلام] نامه نوشتم و سؤال نمودم از شخصی که می خواهد کارهایش را از نیکی ها و نمازها و خیرات بر سه بخش قرار دهد، یک سوم را برای خودش و دو بخش آن را برای پدر و مادرش محسوب نماید، و یا این که از کارهای مستحبی خود به طور مستقل اعمالی را برای ایشان به جای آورد، هر چند که یکی از آنان زنده و دیگری مرده باشد؟ پس آن حضرت علیه السلام به من نوشت: اما آن که مرده پس [برای او] جایز است، و اما آن که زنده است جایز نیست مگر نیکی و صله نسبت به او. (۱)

می گویم: بین این دو خبر تعارضی نیست، زیرا که ظاهر از این مکاتبه، سؤال کردن از هدیه ثواب است نه نیابت، پس بین این خبر با اخباری که دلالت می کند بر جایز بودن اهداء اعمال و ثواب آن ها - که در جای خود ذکر گردیده اند - تعارض می شود. و بر فرض که بپذیریم منظور از آن نیابت است، جمع بین این مکاتبه و بین خبر سابق که به آنچه دانستی تأیید شده، آن است که از سید بن طاووس رضی الله عنه حکایت گردیده که نماز را در مکاتبه بر نماز واجب حمل نموده است، وی پس از نقل مکاتبه گوید: منظور از این نماز مستحب

ص: ۱۹۸

نیست، زیرا که ظاهراً خواندن نمازهای مستحبی از سوی زندگان در زیارت‌ها و حج و غیر این‌ها جایز می‌باشد.

بیست و چهارم: صدقه دادن به قصد سلامتی

آن حضرت - عجل الله فرجه -

و در رجحان و استحباب آن تردیدی نیست، نظر به این که این کار از گونه‌های موذت نسبت به قریبی و بستگان پیغمبر صلی الله علیه و آله است که خداوند بندگان را در کتاب خود به آن امر فرموده، نمی‌بینی که هرگاه فرزندی یا کسی از عزیزانت را دوست می‌داری و بر او بیمناک هستی، به قصد سلامتی او صدقه می‌دهی؟ پس مولای تو از هر کسی به این امر سزاوارتر است، اضافه بر این که این کار از اقسام صله امام علیه السلام است، و این برای خردمندان واضح می‌باشد، همچنان که فرق این و بین امر پیشین با اندک تأملی ان شاء الله روشن می‌گردد.

و از شواهد بر آنچه یاد کردیم از اهتمام ورزیدن به صدقه به نیابت یا به قصد سلامت آن حضرت علیه السلام روایتی است که شیخ صدوق در مجالس به سند خود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده که فرمود: هیچ بنده ای ایمان نیاورد تا این که من نزد او از خودش محبوب تر باشم، و خاندانم از خاندان خودش نزد او محبوب تر باشند، و عترت من نزد او از عترت خودش محبوب تر باشند، و ذات من از ذات خودش نزد او محبوب تر باشد. (۱)

و این حدیث به طریق دیگری گذشت و مقتضای آن، خوشایند بودن

ص: ۱۹۹

اظهار محبت نسبت به ایشان علیهم السلام است به گونه ای که مؤمن برای خود و خاندانش و عائله و فرزندان و نزدیکانش انجام می دهد، و این باب وسیعی است که فواید بسیاری از آن استفاده می شود، چنان که بر اهل بینش پوشیده نیست، و به اقسام صله امام علیه السلام اشاره خواهیم کرد ان شاء الله تعالی.

بیست و پنجم و بیست و ششم: حج رفتن به نیابت از آن حضرت و فرستادن نایب که از طرف آن جناب حج کند

و این کار بین شیعیان در روزگار قدیم متداول و مرسوم بوده، و بر خوبی و رجحان این عمل - اضافه بر این که خود صله و نیکی و موَدّت از طرف مؤمن به امام زمانش علیه السلام می باشد - چندین روایت دلالت دارد که در کتب علمای ما ذکر گردیده، از جمله: اخباری است که در استحباب حج به نیابت از مؤمنین به طور مطلق آمده و فضیلت آن بیان شده است، مانند:

۱ - روایت ابن مسکان که در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که راوی گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: کسی از سوی شخص دیگری حج به جای می آورد چقدر اجر و ثواب برای او خواهد بود؟ فرمود: «برای کسی که از سوی شخص دیگری حج می کند اجر و ثواب ده حج خواهد بود» (۱).

۲ - شیخ صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» از امام صادق علیه السلام روایت آورده که از آن حضرت سؤال شد درباره شخصی که از سوی شخص دیگری

ص: ۲۰۰

حج به جای آورد آیا چیزی از اجر و ثواب برای او هست؟ فرمود: برای کسی که از سوی شخص دیگری حج به جای می آورد اجر و ثواب ده حج هست، و او و پدر و مادر و پسر و دختر و برادر و خواهر و عمه و عمو و دایی و خاله اش آمرزیده می شوند، خدای تعالی رحمتش وسیع و او کریم است. (۱)

۳- و در کافی به سند خود از ابوبصیر روایت آورده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس حجی به جای آورد و حج خود را از سوی خویشاوندان منظور کند که به وسیله آن او را صلّه نماید، حج او کامل خواهد بود، و برای کسی که از سوی حج شده مثل اجر او خواهد بود، خدای - عزّوجلّ - وسعت دهنده آن اجر است. (۲)

می گویم: این دو حدیث و احادیث دیگری که به خاطر رعایت اختصار نیاوردیم، بر استحباب نیابت در حج از سوی مؤمنین و مؤمنات - چه زننده یا مرده باشند - دلالت دارند، به ویژه اگر از خویشاوندان باشند، پس نیابت در حج از سوی مولایمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام قدرش بالاتر و ثوابش برتر است، زیرا که آن حضرت مقامش از همه اهل ایمان بالاتر و شأن و اجرش از تمامی آنان برتر است، به خصوص با ملاحظه روایاتی که پیش تر آوردیم که تصریح دارند بر این که رعایت خویشاوندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله مهم تر و برتر و عظیم تر است.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارند بر فضیلت شریک ساختن

ص: ۲۰۱

۱- ۲۴۱. من لایحضره الفقیه، ۲ / ۲۲۲، ۲۲۳، ح ۹.

۲- ۲۴۲. فروع کافی، ۴ / ۳۱۶.

مؤمنین - به طور مطلق - در حج مستحب، که فحوای آن روایات دلالت می کند بر استحباب حج تمام از طرف هر فرد مؤمنی به طریق اولی، پس از روایات ظاهر می شود که حج به جای آوردن از سوی امام مؤمنین از همه سزاوارتر و بهتر است، مانند:

۱ - روایت محمد بن الحسن که در کافی و غیر آن آمده از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر هزار تن را در حج خود شریک گردانی برای هر کدام از آنان حجی خواهد بود بی آن که از حج تو چیزی کاسته شود.» (۱)

۲ - و در همان کتاب به سند خود از محمد بن اسماعیل آورده که گفت: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چند تن را در حج خود شریک سازم؟ فرمود: هر قدر که بخواهی. (۲)

۳ - و از معاویه بن عمار از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: پدر و مادرم را در حج خود شریک سازم؟ فرمود: آری، به درستی که خدای - عزوجل - برای تو حجی و برای آنان حجی قرار خواهد داد، و به خاطر صله ات نسبت به آنان برای تو اجری خواهد بود گفتم: آیا از طرف مرد و زنی که در کوفه هستند طواف کنم؟ فرمود: آری، هنگامی که طواف را آغاز می کنی چنین می گویی: بار خدایا از فلانی قبول فرمای - که از طرف او طواف می کنی - (۳)

ص: ۲۰۲

۱- ۲۴۳. فروع کافی، ۴ / ۳۱۷.

۲- ۲۴۴. فروع کافی، ۴ / ۳۱۷.

۳- ۲۴۵. فروع کافی، ۴ / ۳۱۵.

می‌گوییم: آخر حدیث تصریح دارد به این که منظور شریک ساختن شخص در فعل از اوّل کار است نه شریک ساختن او در ثواب پس از آن که آن عمل را برای خودش انجام می‌دهد، دقت کنید.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر نایب فرستادن امامان علیهم السلام به مکه تا از سوی ایشان حج به جای آورد، و اجرت دادنشان برای این کار، که از روایات خوبی نیابت در آن از سوی امام زنده سلام الله علیه ظاهر می‌شود، چون یقین داریم که در این حکم خصوصیتی برای بعضی از امامان علیهم السلام نبوده، و نیز خصوصیت ندارد که نیابت فقط با اجرت انجام گیرد، بلکه کسی که در این عمل داوطلب شود فضیلتش برتر و اجرش عظیم تر است، چنان که پوشیده نیست.

در وسائل به نقل از تهذیب شیخ طوسی به سند خود از محمد بن عیسی یقطینی آمده که گفت: حضرت ابوالحسن الرضاعلیه السلام جامه دان‌ها و غلامان و یک [هزینه] حج برای یونس بن عبدالرحمن، نزد من فرستاد، و ما را امر فرمود که از سوی حضرتش به حج رویم، پس در بین ما صد دینار بر سه بخش تقسیم شد ...» (۱).

و از جمله: در کافی به سند خود از موسی بن القاسم بجلی آورده که گفت: به حضرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام عرضه داشتم: سرورم، امیدم آن است که ماه رمضان را در مدینه روزه بدارم، فرمود: ان شاء الله در آن روزه خواهی گرفت،

ص: ۲۰۳

گفتم: و امیدم آن است که روز دهم ماه شوال [از آن به قصد حج] بیرون رویم، و خداوند زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت و دیدار شما را بار دیگر روزی گرداند، بسا می شود که از سوی پدر شما حج به جای آورم، و بسا که از طرف پدرم، حج را انجام می دهم، و بسا که از طرف کسی از برادرانم، و احياناً از برای خودم حج به جای می آورم، پس چگونه آن را انجام دهم؟ فرمود: [حج] تمتع به جای آور. عرض کردم: من ده سال است که مقیم مکه هستم! فرمود: [حج] تمتع به جای آور(۱).

می گویم: گواهی آوردن این حدیث از دو جهت است:

یکی: گفته راوی که: «بسا می شود که از سوی پدر شما حج به جای می آورم». و امضای امام علیه السلام عمل او را، به ضمیمه اطلاقاتی که دلالت می کند بر فرق نداشتن نیابت از زنده یا مرده، پس هرگاه رجحان نیابت در حج از سوی امامی که وفات یافته تحقق یابد، رجحان نیابت از امام زنده - صلوات الله علیه - نیز ثابت می گردد.

دوم: امضای امام علیه السلام گفته راوی را که: «بسا که از طرف کسی از برادرانم حج به جای می آورم» که بر خوبی این عمل دلالت دارد. اگر از امام زمانش حج را انجام دهد به طور کامل تر و به طریق اولی پسندیده می باشد.

و از جمله: قطب راوندی رحمه الله در کتاب الخرائج و الجرائح ذکر کرده که: ابو محمد دعلجی که از هم کیشان خوب ما، از محدثان بود، وی دو پسر

ص: ۲۰۴

داشت، یکی بنام ابوالحسن بر شیوه مستقیم، و شغلش غسل دادن اموات بود، و پسر دیگرش در کارهای حرام، روش سبک سران را داشت، به ابومحمد وجهی پرداخت شده بود تا با آن وجه از سوی حضرت صاحب الزمان علیه السلام حجی انجام شود، و این رسم در آن زمان بین شیعیان رایج بوده است، پس ابومحمد به پسری که مفسد اخلاقی داشت مبلغی از آن پول را داد سپس به حج رفت، و چون مراجعت نمود حکایت کرد: در موقف (عرفات) ایستاده بودم که جوان زیاروی گندمگونی را کنار خود مشاهده کردم که مشغول دعا و نیایش و تضرع و عمل نیک است. چون بیرون رفتن مردم [از عرفات] نزدیک شد روی به سوی من کرد و فرمود: ای شیخ! آیا خجالت نمی کشی؟! عرض کردم: سرور من! از چه خجالت بکشم؟ فرمود: [وجه] حجی از طرف کسی که می دانی به تو داده می شود، و تو از آن به فاسقی می دهی که شراب می خورد؟ زود است که چشمت از بین برود - و به چشمم اشاره کرد - و من از آن روز بیمناکم. این مطلب را ابوعبد الله محمد بن محمد بن النعمان - شیخ مفید - نیز شنید. راوی گفت: چهل روز از آمدنش نگذشت که از همان چشمی که به آن اشاره شده بود جراحی بیرون آمد و آن چشم از بین رفت (۱).

می گویم: شایسته است از اول تا آخر این حدیث تدبر شود که در آن فواید بسیار و مطالب مهمی هست، از جمله:

۱ - خبر دادن آن حضرت علیه السلام از غیب.

ص: ۲۰۵

۱- ۲۴۸. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی / ۷۳.

۲ - اهتمام ورزیدن و مهم شمردن وجوهاتی که مربوط به امام علیه السلام است، که آن‌ها را جز به افراد صالح از مردم ندهند، زیرا که از ابتدا تا انتهای حدیث مزبور ظاهر است که ابومحمد از وجهی که مربوط به آن حج بود چیزی به پسر گناه کارش پرداخته بود، نه این که تمام وجه آن حج را به او داده باشد، چنان که بعضی از بزرگان پنداشته اند، پس در آن دقت کن تا مقصود برایت روشن گردد.

۳ - زود رسیدن عقوبت به مؤمن بر انجام دادن آنچه سزاوار نیست انجام دهد، و این از سوی خدای متعال لطفی در حق او است.

۴ - امضا کردن امام علیه السلام نیابت از طرف خودش را و همچنین نایب فرستادن به جهت انجام حج از سوی آن جناب چنان که پوشیده نیست.

و از اموری که کم و بیش استحباب نیابت در حج، و نایب فرستادن برای حج از سوی امام - عجل الله فرجه الشریف - از آن‌ها استفاده می‌شود: روایاتی است که دلالت دارد بر استحباب طواف کردن از سوی امامان علیهم السلام، پس روایت بعدی را مطالعه کن. خداوند به من و تو احسان فرماید.

بیست و هفتم و بیست و هشتم: طواف بیت الله الحرام به نیابت از امام علیه السلام و نایب ساختن دیگری تا از طرف آن حضرت طواف نماید

پس از آن که ثابت کردیم طواف به نیابت از آن جناب مستحب است، استحباب نایب ساختن دیگری برای این که از طرف آن بزرگوار طواف نماید واضح است، زیرا که اینکار دوستی و احسان می‌باشد، اضافه بر این که مقدمه

طواف به نیابت از آن حضرت علیه السلام است، بنابراین خوبی و رجحان آن به حکم عقل ثابت است. و نیز بر این مطلب دلالت دارد فحوای آنچه بر استحباب نایب فرستادن برای انجام حج از ناحیه آن حضرت علیه السلام دلالت می کند، بلکه می توان گفت: چون رجحان اصل عمل ثابت شد شرط بودن مباشرت (که خود شخص عمل را انجام دهد) منتفی است، به دلیل اصل، هر چند که اگر مؤمن خودش آن عمل را انجام دهد مرتبه والایی از فضیلت را در می یابد.

و اما آنچه بر استحباب طواف کردن از سوی امام زنده به طور خاص دلالت دارد روایتی است که ثقه الإسلام کلینی در کافی به سند خود از موسی بن القاسم آورده که گفت: به حضرت ابوجعفر ثانی امام جواد علیه السلام عرض کردم: می خواستم از سوی شما و پدر شما طواف کنم، به من گفته شد: به نیابت از اوصیا طواف کردن درست نیست. آن حضرت علیه السلام به من فرمود: بلکه هر قدر که توانستی طواف کن که آن جایز است. سپس بعد از سه سال به آن حضرت عرض داشتم: پیش از این از شما اجازه خواستم که از سوی شما و پدر شما طواف کنم به من اجازه فرمودید، پس آنچه خدا خواسته بود از شما و پدرتان طواف کردم، سپس چیزی بر دلم گذشت و به آن عمل کردم. فرمود: آن چه بود؟ عرض کردم: روزی از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله طواف نمودم. آن حضرت علیه السلام سه مرتبه گفت: درود خداوند بر رسول خدا. عرض کردم: روز دوم از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام و روز سوم از طرف امام حسن و روز چهارم از طرف امام حسین، و روز پنجم از طرف علی بن الحسین، و روز ششم از

طرف ابوجعفر محمد بن علی، و روز هفتم از طرف جعفر بن محمد، و روز هشتم از طرف پدرت امام موسی، و روز نهم از طرف پدرت امام علی (رضا) و روز دهم از طرف شما ای آقای من طواف کردم، و اینان هستند کسانی که به ولایتشان خداوند را دینداری می کنم. فرمود: بنابراین به خدا سوگند خدای را دینداری می کنی به دینی که جز آن را از بندگان نمی پذیرد. عرض کردم: و بسا که از طرف مادرت فاطمه علیها السلام طواف کردم و گاهی طواف ننمودم، فرمود: این طواف را بسیار کن که ان شاء الله بهترین عملی است که تو انجام داده ای. (۱) و از دلایل استحباب طواف نمودن از عموم مؤمنین روایتی است که در کافی به سند خود از ابوبصیر از حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: «هر کس پدر یا خویشاوندی را صله کند پس از طرف او طواف نماید، اجر آن به طور کامل برای او خواهد بود، و برای کسی که از سوی او طواف کرده مانند پاداش او خواهد بود و او به خاطر گرامی داشتن پیوند آن شخص، با ثواب طواف دیگری فزونی خواهد یافت» (۲).

بیست و نهم: زیارت مشاهد رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام به نیابت از مولایمان صاحب الزمان – عجل الله فرجه الشریف –

و می توان در این باره استناد جست – اضافه بر این که این عمل از اقسام

ص: ۲۰۸

۱- ۲۴۹. فروع کافی، ۴ / ۳۱۴.

۲- ۲۵۰. فروع کافی، ۴ / ۳۱۴.

صله امام است و خواهد آمد که از مهم ترین کارهای بندگان می باشد -

۱ - به آنچه گذشت در استحباب صدقه دادن از سوی آن حضرت.

۲ - و به فحوای آنچه دلالت می کند بر استحباب حج و طواف بیت الله الحرام به نیابت از امام علیه السلام.

۳ - و به آنچه در مورد زیارت مشرفه به نیابت از عموم مؤمنین وارد گردیده است.

چنان که در کافی از علی بن ابراهیم حضرمی از پدرش از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت آمده که ضمن حدیثی فرمود: ... پس هر گاه به نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتی و آنچه بر تو لازم است به جای آوردی، دو رکعت نماز بگزار، سپس بالای سر پیغمبر صلی الله علیه و آله بایست و بگو: سلام بر تو ای پیغمبر خدا از طرف پدرم و مادرم و همسرم و فرزندانم و تمام بستگانم، و از سوی تمام اهل شهرم آزاد و برده و سفید و سیاه آنان، پس اگر به کسی بخواهی بگویی من از سوی تو بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کردم راست گفته باشی. (۱)

۴ - و به این که از جمله امور متداول متعارف بین خواص و عوام شیعه از زمان های گذشته تا زمان ما، نیابت نمودن در مشاهد مشرفه است، و علمای ما - رضوان الله علیهم - عنوان و چگونگی آن را در کتاب های زیارات و غیر آن ها یاد آور شده اند، و فرق گذاشتن بین امام و غیر او از مؤمنین در این باره چیزی است که دل های اهل دین و بینش و یقین آن را نمی پذیرد.

۵ - و به این که چون از دلایل گذشته، خوبی و رُجحان نیابت کردن از آن حضرت علیه السلام را در حج و طواف دانستیم، و به روایاتی که در مورد برتر بودن زیارت مشاهد امامان علیهم السلام از نیابت کردن شیعیان نشان از ایشان در حج و عمره و طواف خرسند می شوند، یقین می کنیم که خرسندی و سرور امام علیه السلام بالاتر خواهد بود هر گاه مؤمن، زیارت مشاهد مشرفه پدرانش را به نیابت از

ص: ۲۰۹

حضرتش انجام دهد، و این وجه هر چند که بر مبنای قواعد علم اصول تمام نیست، ولی نزد صاحبان خرد قطعی و مسلّم است.

۶- و به آنچه علّامه مجلسی رحمه الله در مزار بحار به نقل از مؤلف مزار کبیر حکایت نموده، و این است عبارت حکایت شده: و حضرت ابوالحسن عسکری علیه السلام زیارت کننده ای را از سوی خود به مشاهد حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرستاد، پس فرمود: برای خداوند جاهایی است که دوست می دارد در آن ها دعا شود که اجابت فرماید، و البته حائر امام حسین علیه السلام از آن جاها است. (۱)

می گویم: هرگاه استحباب نیابت کردن از آن حضرت علیه السلام در زیارت بعضی از مشاهد امامان علیهم السلام ثابت شد، پس بدون تردید بین آن حرّم و مشاهد دیگر امامان علیهم السلام تفاوتی نخواهد بود.

توجه: بدان که از جمله کسانی که تصریح کرده اند به استحباب زیارت مشاهد پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام به نیابت از معصومین علیهم السلام و از مؤمنین، عالم محدث عاملی رحمه الله در کتاب وسائل الشیعه است، که گفته: باب استحباب زیارت از سوی مؤمنین و معصومین علیهم السلام. (۲) سپس روایت داوود صرمی را از حضرت ابوالحسن امام هادی عسکری علیه السلام آورده که گفت: به آن حضرت علیه السلام عرض کردم: من پدر شما را زیارت کردم و آن را برای شما قرار دادم، فرمود: به سبب آن برای تو از سوی خداوند پاداش و اجر بزرگی است و ما از تو سپاسگزاریم.

ص: ۲۱۰

۱- ۲۵۲. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۲۵۷.

۲- ۲۵۳. وسائل الشیعه، ۱۰ / ۴۶۴، باب ۱۰۳، ح ۱.

می‌گوییم: در این حدیث بر مطلب مورد بحث دلالتی نیست، چون ظاهر از آن هدیه کردن ثواب زیارت است نه نیابت نمودن در زیارت، و بر فرض که ظهور این مطلب را انکار نمایی لااقل احتمال این معنی در اینجا هست، و با احتمال خلاف، استدلال ساقط است.

سی ام: استحباب اعزام نایب

برای زیارت از سوی آن حضرت علیه السلام

نایب فرستادن به منظور زیارت از سوی آن حضرت علیه السلام [از وظایف مستحبی مؤمنان است]، و رجحان این عمل - پس از ثبوت استحباب نیابت - ظاهر می‌باشد، زیرا که یاری نمودن بر نیکی و تقوی است، و موَدّت نسبت به ذوی القربی (= خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله) و صَلَیْهِ امام علیه السلام می‌باشد. بلکه برای استحباب آن به تمام آنچه در حج و طواف و نایب گرفتن دیگری که حج و طواف نماید گذشت، می‌توان استدلال کرد و استناد جست.

سی و یکم: سعی در خدمت کردن به آن حضرت علیه السلام

سی و یکم: سعی در خدمت کردن به آن حضرت علیه السلام

تلاش در جهت خدمت کردن به آن جناب علیه السلام به آنچه در زندگی می‌توانی انجام دهی، که به مقتضای روایات بیان گردید که زندگی تو به برکت آن حضرت علیه السلام است، تا این که به فرشتگان خداوند که مأمورند خدمتگزار حضرتش باشند، تأسیبی جسته باشی و روایاتی که دلالت دارند بر این که فرشتگان خدمتگزاران امامان علیهم السلام هستند و دستوراتشان را انجام می‌دهند،

و در محضر ایشان جز با اجازه شان نمی نشینند. بسیار است که با آوردن آن روایات کتاب را طولانی نمی کنیم، آن روایات در جاهای خود ذکر گردیده، و در اینجا به جهت استشهاد برای آنچه گفتیم به حدیثی از امام صادق علیه السلام اکتفا می کنیم، آن جناب در حدیثی که پیش تر در بیان شرافت آن حضرت علیه السلام آوردیم چنین فرمود: و اگر دوران او را دریابم تمام مدت زندگانی ام در خدمت او خواهم بود.

می گویم: ای دوست خردمند امامان علیهم السلام! در این سخن خوب دقت کن، آیا آن را اغراق آمیز یا خلاف واقع می پنداری؟ هرگز! به هیچ وجه! بلکه عین حقیقت است، و به نکات دقیقی دلالت می دهد، از جمله: بیان فضیلت و شرافت حضرت قائم علیه السلام، و از جمله: اشاره به این که خدمت کردن به آن حضرت بهترین عبادت ها و نزدیک ترین طاعات است، چون امام صادق علیه السلام که عمر شریفش را جز در انواع طاعت و عبادت خداوند سپری نمود، و شب و روز خویش را در این راه گذرانید، بیان می کند که اگر قائم علیه السلام را درک می کرد عمر خود را در خدمت کردن به او صرف می نمود. و از این سخن معلوم شد که اهتمام به خدمت کردن حضرت قائم علیه السلام برترین طاعات و بالاترین وسایل تقرب به خداوند است، چون امام صادق علیه السلام آن را ترجیح داده، و از بین سایر انواع طاعت و اقسام عبادت آن را برگزیده است.

و از نکته های سخن امام علیه السلام اشاره به این است که پیروان امام قائم علیه السلام بهترین پیروان هستند و رعیت آن جناب از سایرین برترند، و اصحاب او

شرافتمند ترین اصحاب می باشند، همچنان که ائمت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله افضل ائمت ها و برترین ائمت ها می باشند، زیرا که مرتبه بستگان و پیروان هر شخص به حسب رتبه و مقام خود آن شخص متفاوت است، و چون مقام والای مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - معلوم گردید، مرتبه بلند رعیت آن جناب و پیروانش و مؤمنانی که بر ولایتش پایدار باشند نیز ظاهر می شود، خدای تعالی ما را از آنان به شمار آورد. و این مطلب روشن است و هیچ پوششی بر آن نیست، و شواهد بسیاری در روایات دارد:

یکی

عبارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله که پیروان آن جناب را برادران خود خواندند که در حدیث نبوی آمده است: «روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که جمعی از اصحابش در خدمتش بودند دو بار گفت: خدایا دیدار برادرانم را نصیبم کن. اصحابی که اطراف ایشان بودند عرض کردند: یا رسول الله مگر ما برادران تو نیستیم؟ فرمود: نه شما اصحاب من هستید و برادرانم قومی در آخر الزمان می باشند در حالی که من ایمان آورند که مرا ندیده باشند، خداوند نام های آنان و نام های پدرانشان را به من شناسانده پیش از آن که از پشت پدران و رحم مادرانشان بیرون آورده باشد، هر یک از آنان نگهداریش از دین خود بیشتر و شدیدتر از دست کشیدن بر بوته خار در شب تاریک و یا به دست گرفتن آتش فروزان می باشد، آنان چراغ های تاریکی هستند، خداوند ایشان را از هر فتنه و آشوب تیره ظلمانی نجات می دهد.».

دوم

این که آنان برترین افراد هر زمان می باشند، چنان که در حدیث

ابوخالد از حضرت سید الساجدین علیه السلام آمده که فرمود: «ای ابوخالد به درستی که اهل زمان غیبت او که معتقد به امامتش و منتظر ظهورش باشند برتر از اهل هر زمانند، زیرا که خداوند - تعالی ذکره - به آنان از عقل ها و فهم ها و معرفت آن قدر عطا فرموده که غیبت نزد ایشان همچون مشاهده گردیده، و آنان را در آن زمان در منزلت و مرتبه مجاهدان شمشیر زده در پیش روی رسول خداصلی الله علیه وآله قرار داده است، آنان به حق مخلصانند و شیعیان راستین ما، و دعوت کنندگان به دین خداوند مخفیانه و آشکارا می باشند» (۱).

سوم

چند برابر شدن ثواب عبادت هایشان، چنان که در روایت عمّار از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: «ای عمّار، صدقه در سرّ - و الله - بهتر است از صدقه علنی همین طور است - به خدا - عبادت شما با امامتان که در زمان دولت باطل مخفی باشد، و ترسیدن شما از دشمنان در دولت باطل و هنگام متارکه، بهتر است از کسی که خداوند جل ذکره را در ظهور امام حق آشکار در دولت حق عبادت نماید، و عبادت در حال ترس در دولت باطل مانند عبادت و امنیت در دولت حق نیست، و بدانید که هر کس از شما امروز نماز واجب خودش را جماعت بخواند در حالی که از دشمن مخفی باشد و با تمام شرایط آن را در وقتش ادا نماید، خداوند - عزوجل - ثواب پنجاه نماز فریضه به جماعت برای شما می نویسد، و هر کس از شما نماز واجبی را به تنهایی مخفیانه از دشمن در وقتش با تمام شرایط بخواند، خداوند - عزوجل - برای او ثواب بیست

ص: ۲۱۴

و پنج نماز فرادی می نویسد، و هر یک از شما نماز نافله اش را در وقتش با شرایط به جای آورد، خداوند برای او ثواب ده نماز نافله می نویسد، و هر کدام از شما حسنه ای انجام دهد خداوند برای او بیست حسنه می نویسد، و خداوند - عزوجل - حسنات مؤمن از شما را می افزاید اگر اعمالش را نیکو گرداند و با تقیه بر دین و امام و خودش مواظبت کند و زبانش را حفظ نماید، چندین برابر می افزاید خداوند - عزوجل - کریم است ... (۱) این حدیث در کتاب های کافی (۲) و کمال الدین و بحار (۳) و غیر آن ها از کتب اخبار روایت شده است.

چهارم

این که یقین آنان قوی تر و ایمانشان شگفت انگیزتر است، که در کتاب کمال الدین به سند خود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که ضمن حدیثی طولانی در سفارش به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: ای علی! و بدان که شگفت آورترین مردم در ایمان و مهم ترین ایشان از لحاظ یقین مردمانی در آخرالزمان هستند که پیغمبر را ندیده اند [و حجت از آنان محجوب گردیده] و دلیل روشن از میانشان رفته است، [در عین حال] به سیاهی بر روی سفیدی [که از آثار گذشتگان بر جای مانده] ایمان آورده اند. (۴)

پنجم

آنان رفقای پیغمبرند و گرامی ترین افراد امت او در قیامت، که در کمال الدین، به سند خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت آمده که فرمود: خوشا به حال

ص: ۲۱۵

۱- ۲۵۵. کمال الدین، ۲ / ۶۴۳، ح ۷.

۲- ۲۵۶. اصول کافی، ۱ / ۳۳۳.

۳- ۲۵۷. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۲۷، باب ۲۲، ح ۲۰.

۴- ۲۵۸. کمال الدین، ۱ / ۲۸۸.

کسی که قائم اهل بیت مرا درک نماید در حالی که در زمان غیبت پیش از قیامت به امامت او معتقد باشد، و با دوستانش دوستی کند و دشمنانش را دشمن بدارد، چنین کسی از رفقای من و مورد دوستی من، و گرامی ترین امت نزد من در روز قیامت خواهد بود. (۱)

ششم

در غیبت شیخ طوسی به نقل از کتاب فضل بن شاذان به سند صحیحی عالی از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: به زودی قومی پس از شما خواهند آمد که یک مرد از آنان پاداش پنجاه تن از شما را خواهد داشت. گفتند: یا رسول الله ما در غزوات بدر و اُحُد و حنین با تو بودیم و قرآن درباره ما نازل گشت! آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: به درستی که اگر آنچه بر آنان وارد می شود بر شما وارد گردد همچون آنان صبر نخواهید کرد. (۲)

هفتم

در غیبت شیخ طوسی و علمای دیگر به سندهای شان از امام صادق علیه السلام آورده اند که فرمود: نزدیک ترین حالات بندگان نسبت به خداوند و بیشترین خشنودی او از آنان هنگامی است که حجت الهی را نیابند که برای ایشان آشکار نگردد و جایگاهش را شناسند، در عین حال بدانند که حجت خداوند و پیمان او باطل نشده، پس در آن موقع هر صبح و شام در انتظار فرج باشید، زیرا که سخت ترین موقع غضب الهی بر دشمنانش هنگامی است که حجت او را نیابند و برای آنان ظاهر نگردد، البته خداوند دانسته که دوستانش

ص: ۲۱۶

۱- ۲۵۹. کمال الدین، ۱ / ۲۸۶.

۲- ۲۶۰. غیبت، شیخ طوسی / ۲۷۵.

در شك نمی افتند، و اگر می دانست که آنان به تردید خواهند افتاد یک چشم بر هم زدن هم حجت خویش را از ایشان غایب نمی ساخت، و این نیست مگر از طرف افراد بد از مردم. (۱)

هشتم

این که به خاطر آنان بلا دفع می شود و باران از آسمان می بارد، چنان که در بحار و غیر آن از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که امام آن ها از نظرشان غایب می گردد، که خوشا به حال پایداران بر امر ما در آن زمان. به درستی که کم ترین ثوابی که برای آنان خواهد بود آن است که آفریدگار - عزوجل - ایشان را ندا خواهد کرد، بندگان من، به سر من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، پس مژده باد شما را به ثواب نیکو از سوی من، شما باید به حق بندگان و کنیزان من، از شما می پذیرم و شما را می بخشم و می آمرزم، و به خاطر شما باران بر بندگانم می بارم، و بلا را از آنان دفع می نمایم، و اگر شما نبودید هر آینه عذاب را برایشان فرو می فرستادم ... (۲)

می گویم: ای برادران من! اکنون که قسمتی از فضیلت و برتری اتباع و سعی کنندگان در خدمت مولایمان صاحب الزمان علیه السلام را دانستید، پس بر شما باد که در اطاعت و خدمت آن جناب سعی و کوشش کنید، و آن نعمت بزرگ و موهبت سترگ را سپاسگزاری نمایید، و با جدیت و تلاشتان به آن دوام بخشید، و یاد آن حضرت را با طولانی شدن مدت آن فراموش نکنید

ص: ۲۱۷

۱- ۲۶۱. غیبت، شیخ طوسی، / ۲۷۶.
۲- ۲۶۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۴۵، ح ۶۶.

و برای تحصیل سعادت و تکمیل راحتی همیشگی بکوشید، و به دنیا و اهل دنیا تمایل ننمایید، و بر محنت هایی که در دوران کوتاه عمر بر شما می رسد صبر داشته باشید تا به راحتی طولانی برسید. خداوند تعالی به فضل و کرمش ما را از چنین کسانی قرار دهد، که او به بندگانش نزدیک و اجابت کننده دعا است.

چند نکته

چند نکته

در اینجا چند مطلب هست که شایسته است مورد توجه و تذکر قرار گیرند؛

اول

این که در سرور و سالارمان حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - اموری جمع و کمال یافته اند که هر کدام به تنهایی سبب مستغنی هستند که مقتضی سعی در خدمت آن جناب و تلاش در جهت اطاعت آن بزرگوار می باشند. از جمله: ولایت مطلقه و خلافت و جانشینی آن حضرت از خداوند و رسول اوصلی الله علیه و آله.

و از جمله: حقّ عالم است، که عقل و نقل دلالت دارند بر این که خدمت کردن به عالم شایسته است، چنان که در کافی به سند خود، از محمد بن سنان به طور مرفوع روایت آورده که گفت: حضرت عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: ای گروه حواریین! من از شما خواسته ای دارم آن را برای من برآورید، گفتند: حاجت برآورده است ای حضرت روح الله، پس آن حضرت برخاست و بر پاهایشان بوسه زد (و در بعضی از نسخه ها آمده: و پاهایشان را شست) حواریین گفتند: ما سزاوارتر بودیم که این کار را بکنیم ای روح الله! فرمود: به درستی که سزاوارترین مردم به خدمت کردن عالم است. همانا من این

چنین

ص: ۲۱۸

تواضع کردم تا شما پس از من در میان مردم فروتنی کنید همچنان که من برایتان فروتنی نمودم. سپس عیسی علیه السلام فرمود: با تواضع حکمت معمور می شود نه با تکبر، چنان که در زمین هموار گیاه می روید نه در کوه [و سنگ خارا].^(۱)

و از جمله: حق پدری است، که آن حضرت علیه السلام پدر مهربان ما است - چنان که در روایت آمده - و در بخش سوم کتاب مطالبی در این زمینه گذشت که ان شاء الله تعالی کافی و بسنده است.

و از جمله: حق ایمان و اسلام، که در اصول کافی در حدیث مرفوعی از ابوالمعتمر آمده که گفت: شنیدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر مسلمانی که قومی از مسلمین را خدمت کند جز این نخواهد بود که خدای تعالی به تعداد شماره آن ها در بهشت خدمتگزارانی به او خواهد داد»^(۲).

می گویم: بدون تردید اگر ایمان همه مسلمانان، با ایمان مولایمان - صلوات الله علیه - وزن گردد، البته ایمان آن حضرت بیشتر از ایمان آنان خواهد بود، بنابراین فضیلت خدمت کردن به آن حضرت را بر خدمت کردن به ایشان مقایسه کنید! اضافه بر فضایل آن جناب که توان وصف آن ها را ندارم، زیرا که شمارش آن ها از قدرت افراد بشر بیرون است.

و از جمله: این که منزلت ما نسبت به آن جناب، منزلت و رتبه بنده است

ص: ۲۱۹

۱- ۲۶۳. اصول کافی، ۱ / ۳۷. ح ۶.

۲- ۲۶۴. اصول کافی، ۲ / ۲۰۷.

نسبت به اربابش، زیرا که مردم در اطاعت؛ بردگان و غلامان ائمه علیهم السلام می باشند، چنان که روایت بر این معنی دلالت دارد، و مورد باور و یقین است.

و از جمله: خویشاوندی و قرابت آن حضرت نسبت به رسول خداصلی الله علیه وآله و آنچه در این جا برای شما سودمند است در بخش پنجم در ذکر مکرمات دوازدهم بیان داشتیم. و اگر بخواهی تمام اموری که مقتضی سعی در خدمت آن حضرت است برایت یاد کنم، از توانم بیرون است و نوشتارم یارای انجامش را ندارد، زیرا که از شمار افزون و از حدّ نهایت بیرون است، و به جهت آنچه پیش تر یادآور شدیم که تمام نعمت های ظاهری و باطنی خداوند که در آن ها غوطه ور هستیم همگی به برکت وجود آن بزرگوار علیه السلام است، پس در هر نعمتی که خداوند به ما عنایت فرموده حقی برای آن جناب بر عهده ما ثابت است که بر ما لازم است شکرانه اش را به جای آوریم، همچنان که شکر و سپاس پروردگار متعال - عظمت آلائه - بر ما واجب و لازم می باشد، پس ثابت شد که امور مقتضی برای سعی در خدمت آن حضرت علیه السلام بیش از آن است که در شمارش آید، به جهت فرموده خدای تعالی: «وَإِنْ تَعِدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» (۱)؛ و اگر بخواهید نعمت های خداوند را به شماره آورید حساب آن ها را نتوانید کرد.

دوم

بدان که خدمت از دو جهت از نصرت و یاری کردن اخصّ است؛ یکی: این که خدمت به طور مستقیم انجام می گردد، ولی یاری کردن به طور غیر مستقیم و به واسطه شخص دیگر نیز حاصل می شود. دوم: این که خدمت

ص: ۲۲۰

کردن مشتمل بر تواضع و فروتنی و اظهار کوچکی و مذلت برای مخدوم می باشد، برخلاف نصرت و یاری، پس هر خدمتی یاری کردن نیز هست ولی عکس آن چنین نیست.

سوم

این که خدمت کردن به مولایمان صاحب الزمان - صلوات الله علیه - با انجام دادن کاری که آن حضرت به آن امر فرموده یا کاری که تجلیل و توقیر یا نصرت و یاری و یا احسان به آن جناب است حاصل می گردد، هر چند که به طور خاص به آن عمل امر نکرده باشد، و گاهی این عناوین در بعضی از کارهای نیک جمع می شود، مانند دعا کردن برای تعجیل فرج آن حضرت، و بر پا کردن مجالسی که برای یادآوری او تشکیل می گردد، و تألیف کتاب هایی که مربوط به آن بزرگوار است، و نشر و مذاکره آن ها، و درود و سلام فرستادن بر آن جناب، و احسان کردن به دوستان و شیعیان هر گاه به قصد خدمت کردن به آن حضرت انجام شود، و احسان به شیعیان و دوستان امامان علیهم السلام احسان به ایشان است، و صلیه آنان همچون صلیه ایشان می باشد، و سبک شمردن آن ها سبک شمردن امامان علیهم السلام است، و عقل نیز به این مطلب حکم می کند. از روایاتی که بر این مطلب دلالت دارد: در کتاب کامل الزیارات به سند خود از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام آورده که فرمود: «کسی که نمی تواند ما را زیارت نماید، پیروان صالح ما را دیدار کند، که ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود، و هر کس نمی تواند ما را صلیه کند، پس نیکان پیرو ما را صلیه نماید، برای او ثواب صلیه ما نوشته می شود».^(۱)

ص: ۲۲۱

و از جمله: در روضه کافی به سند خود از ابو هارون آورده که گفت: حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام در حضور من به چند تن از حضار فرمود: شما را چه می شود که ما را سبک میشمارید! گوید: در این هنگام شخصی از اهل خراسان از جای برخاست و عرضه داشت: ما به خدا پناه می بریم از این که شما را سبک بشماریم، یا چیزی از اوامر و دستورات تان را سبک گیریم. آن حضرت علیه السلام فرمود: چرا تو یکی از کسانی هستی که مرا سبک شمرده است. عرض کرد: پناه بر خدا می برم از این که تو را سبک شمرده باشم! فرمود: خدا بیامرزا! آیا نشنیدی که فلانی - در حالی که ما نزدیکی جُحفه بودیم - به تو می گفت: به مقدار یک میل راه (چهار کیلومتر) مرا سوار کن که به خدا سوگند من خسته و مانده شده ام. به خدا تو سرت را هم برای او بلند نکردی و او را سبک شمردی، و هر کس مؤمنی را سبک شمارد ما را سبک شمرده و حرمت خدای - عزوجل - را ضایع نموده است. (۱)

سی و دوم: اهتمام ورزیدن به یاری آن جناب علیه السلام

سی و دوم: اهتمام ورزیدن به یاری آن جناب علیه السلام

زیرا که هر کس آن حضرت را یاری نماید در حقیقت خدای - عزوجل - را یاری نموده، خدای تعالی فرموده است: «وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (۲)؛ و به تحقیق که خداوند یاری می کند کسی که او را یاری نماید، همانا خداوند در منتهای قدرت و توانایی است. و نیز خدای - عزوجل - فرموده: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ

ص: ۲۲۲

۱- ۲۶۷. روضه الکافی، ۸ / ۱۰۲، ح ۷۳.

۲- ۲۶۸. سوره حج، آیه ۴۰.

يُنْصِرُكُمْ وَيُثَبِّتُ أَقْدَامَكُمْ» (۱)؛ اگر خداوند را یاری کنید، او شما را یاری می کند و گام های تان را ثابت و استوار می سازد.

و سخن در این زمینه در سه مطلب بیان می گردد؛

مطلب اول

بدون تردید خدای قادر متعال هیچ گونه نیازی و احتیاجی به یاری کسی ندارد، زیرا که او واجب الوجود است، غنی بالذات می باشد و همه مخلوقات نیازمند به اویند، چنان که خداوند - تعالی شأنه - فرموده: «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (۲)؛ شما همه به خداوند محتاج و فقیرید و خداوند خود غنی بالذات و ستوده صفات است. بنابراین منظور از یاری کردن خداوند - چنان که مفسرین یادآور شده اند و اخبار بر آن دلالت دارند - عبارت است از یاری کردن دین خدا، و یاری کردن پیغمبر و ائمه اطهار و اولیای بزرگوار علیهم السلام، و به عبارت دیگر، هر آن که در یاری کردنش رضای خدای تعالی هست، یاری او در حقیقت یاری کردن خداوند می باشد، و این مطلب آن قدر روشن و واضح است که دیگر احتیاج به شاهد و برهانی بر آن نیست.

مطلب دوم

بدان که منظور از یاری نمودن آن حضرت علیه السلام، اقدام کردن و همکاری نمودن در هر کاری است که شخص بداند مورد نظر و خواست آن بزرگوار است، لذا چگونگی یاری کردن بر حسب زمان ها و احوال و مکان ها متفاوت می شود، یاری کردن در زمان حضورش به گونه خاصی انجام می گردد، و در زمان غیبتش نحوه دیگری دارد، پس گاهی یاری کردن به

ص: ۲۲۳

۱- ۲۶۹. سوره محمدصلی الله علیه وآله، آیه ۷.

۲- ۲۷۰. سوره فاطر، آیه ۱۵.

وسيله تقيه انجام مي شود، و گاهي با دعوت به او است، و گاهي با جهاد کردن در رکاب او، و گاهي هم به دعا کردن برای تعجيل فرج و ظهورش، و گاهي با ذکر فضائل و صفات و دلايل و معجزات و نشانه های آن جناب، و گاهي با ياری کردن دوستان و محبّان، و گاهي با تأليف و نشر کتاب ها انجام مي گردد، و گونه های ديگر ياری کردن که بسيار است و بر صاحبان بينش پوشيده نيست.

مطلب سوم

در بيان چگونگی ياری کردن خداوند است نسبت به بندگانش که آن را جزای نصرت و ياری آن ها به اولیای خدای تعالی و دين و رسولان خود قرار داده است، بر اساس آنچه از روايات استفاده کرده ایم.

می گوییم: ممکن است منظور از این نصرت آن است که خدای تعالی بنده اش را در آسانی و سختی، و گرفتاری و راحتی ياری فرماید، به این که بنده را از اموری که او را از رحمتش دور می سازد محفوظ بدارد، از قبیل شرارت و تبختر و سرکشی و طغیان و صفات هلاک کننده ديگر که هنگام رفاه و خوشی بر بندگان عارض می شود، و مانند: بی تابی و جزع و کسالت و خود باختگی و امثال این ها که در موقع بلا و گرفتاری در بندگان پديد می آید. اما پیروزی بر دشمنان در این دنیای فانی، تابع مصالح و حکمت های الهی است، و به حسب زمينه ها و زمان ها متفاوت می گردد، پس گاهي دوستانش در دنیا غالب می شوند، و گاهي مغلوب می گردند، به خاطر حکمت ها و علّت های خاصی، که بعضی از آن ها در اخباری که از امامان

معصوم علیهم السلام روایت شده بیان گردیده اند، و آوردن آن اخبار با رعایت اختصار سازگار نیست. و این که خداوند فرموده است: «وَيُثَبِّتُ أَقْدَامَكُمْ» (۱)؛ و گام های تان را استوار می سازد. ممکن است استواری گام ها در آخرت بر صراط باشد، چنان که ظاهر عطف به وسیله حروف، آن است که معطوف علیه غیر از معطوف می باشد. احتمال ضعیفی هم هست که عطف تفسیری برای اولی باشد، که معنی آن استوار کردن گام ها در دنیا و حفظ آن ها در موارد لغزش ها باشد، که از افتادن به گرداب گناه و خلاف کاری محفوظ بمانند.

توجه

بدان که در وجود مقدس حضرت ولی عصر - صلوات الله علیه - اموری جمع گردیده که هر کدام از آن ها موجب اهتمام و ورزیدن در نصرت و یاری آن جناب است، زیرا که یاری نمودن او یاری کردن مظلوم، و نصرت غریب، و یاری عالم، و کمک به ذی القربی، و نصرت ولی نعمت، و یاری نمودن واسطه نعمت، و نصرت کسی که خداوند او را یاری می کند و نصرت کریم و شریف و طرید و خونخواه و مهجور و ... می باشد، و امور دیگری که برای کسی که دقت کند و با مولای خود انس داشته باشد، روشن می گردد، خدای تعالی ما را در هر گونه ناگواری سپر بلای حضرتش قرار دهد. عقل بهترین گواه بر این مطلب است. و اگر بخواهیم شواهد نقلی را هم بیاوریم می بایست کتاب جداگانه ای پردازیم. چون سخن بدینجا رسید تصمیم گرفتم که از خدای تعالی مشورت کنم و استخاره نمایم برای آوردن بعضی از اخباری که

ص: ۲۲۵

در این باره از امامان بر حق علیهم السلام روایت گردیده، و شواهد این مطلب است، پس قرآن شریف برگرفته و مصحف کریم را گشوده این آیه شریفه را دیدم: «وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (۱)

و به درستی که خداوند یاری خواهد کرد هر کس که او را یاری کند همانا خداوند را منتهای قدرت و توانایی است، آنان که هرگاه ایشان را در زمین مکنت و حکومت دهیم، نماز را بر پای داشته و زکات را [به مستحقان] می رسانند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و عاقبت کارها با خدا است.

سی وسوم: تصمیم قلبی بر یاری کردن آن جناب در زمان حضور و ظهور او - عجل الله فرجه -

بر این مطلب دلالت می کند - اضافه بر این که این امر از لوازم ایمان و نشانه های یقین است - آنچه روایت شده در فضیلت نیت خیر و تصمیم داشتن بر انجام کار نیک، و این که برای هر کسی همان است که نیت کرده و روایات دیگری که بر محب رهر و پوشیده نیست. و نیز بر آن دلالت دارد فرمایش مولای متقیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام که در نهج البلاغه روایت آمده که: «در جای خود قرار گیرید، و بر بلا و سختی صبر کنید، و دست ها و شمشیرهای خود را در پی هوس هایی که بر زبان میرانید به حرکت

ص: ۲۲۶

نیاوید، و در آنچه خداوند آن را زود برایتان نیاورده شتابزدگی مکنید، که هر یک از شما هر گاه حق پروردگار و حق رسول خداصلی الله علیه و آله و خاندان او را شناخته باشد چنانچه بر رختخواب خود بمیرد، شهید مرده است، و پاداش او با خدا است، و شایستگی ثواب عمل صالحی را که در نیتش بوده خواهد یافت، و این نیت به جای شمشیر کشیدن او خواهد بود، و به درستی که هر چیزی را مدت و زمان معینی هست. (۱)

و بر این مطلب دلالت دارد آنچه ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در روضه کافی به سند خود از عبدالحمید واسطی آورده که گفت: به حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام عرضه داشتم: اصلحك الله؛ به درستی که ما در انتظار این امر بازار هایمان را ترک گفتیم تا جایی که بیم آن می رود که بعضی از ما به گدایی افتند! حضرت علیه السلام فرمود: ای عبدالحمید آیا می پنداری هر کس خودش را در راه خداوند وقف کرد، خداوند برایش راه درآمدی قرار نخواهد داد؟ چرا به خدای سوگند که خداوند برای او گشایشی پیش خواهد آورد، خداوند رحمت آرد بر بنده ای که امر ما را احیا نماید. عرض کردم: اصلحك الله، این مُرَجَّه (۲) می گویند: بر ما باکی نیست که بر آنچه [از معتقدات] هستیم باشیم، تا هر گاه که آنچه شما می گوید فرا رسد پس ما و شما یکسان

ص: ۲۲۷

۱- ۲۷۳. نهج البلاغه، صبحی، خطبه ۲۳۲ ص ۲۸۲.

۲- ۲۷۴. مرجه کسانی را گویند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه چهارم شمارند. و آن حضرت را از مرتبه اش تأخیر اندازند و یا کسانی که پندارند ایمان، صرف عقیده است و هیچ گناهی به آن ضرر نرساند، یعنی عذاب را از گناه تأخیر دهند. {مترجم}.

می شویم، فرمود: ای عبدالحمید آن‌ها راست گفته‌اند، هر کس توبه کند خداوند توبه اش را می‌پذیرد و هر کس از روی نفاق و دورویی عمل کند خداوند بینی اش را به خاک بمالد، و هر کس امر ما را افشا سازد خداوند خونش را هدر می‌دهد، [و چنین افرادی را] خداوند بر اسلام ذبح خواهد کرد، همچنان که قصاب گوسفندش را سر می‌بُرد. راوی گوید: عرضه داشتم: پس در آن روز ما و مردم در آن مساوی هستیم؟ فرمود: خیر، شما ارکان زمین و فرمانروایان آن خواهید بود، در دین ما جز این نیست. عرض کردم: اگر پیش از آن که قائم علیه السلام را درک کنم بمیرم چه؟ فرمود: به درستی که هر کس از شما نظرش این باشد که: هرگاه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را دریابد او را یاری خواهد کرد، مانند کسی است که در حضور او با شمشیر خود جهاد کرده باشد (۱)، و شهادت در رکاب آن حضرت دو شهادت است. (۲)

ص: ۲۲۸

۱- ۲۷۵. این که حضرت فرموده: «و شهادت در رکاب آن حضرت دو شهادت است» دو معنی را محتمل است: یکی اینکه در رکاب آن جناب را خدای تعالی ثواب دو شهید عطا می‌فرماید: یکی ثواب شهادت و دیگر ثواب تصمیم داشتن بر یاری آن حضرت. احتمال دوم: اینکه شهید در رکاب آن جناب بهتر از شهدای در خدمت دیگران است، لذا خداوند به کسی که در رکاب آن جناب شهید شده ثواب دو شهادت در خدمت امامان دیگر علیهم السلام را عطا می‌کند، به خاطر حکمت‌هایی که بر ما پوشیده است، و الله العالم. و این منافات ندارد با آنچه در روایت امام باقر علیه السلام خواهد آمد، چون شاید آنچه در این حدیث ذکر گردیده ثواب کسی باشد که در عرصه کارزار شرکت کند هر چند نه کسی را بکشد و نه کشته شود، تأمل کنید. {مؤلف}.

۲- ۲۷۶. امکان دارد که نهی کردن حضرتش، نگاهی به پافشاری شیعیان - برای خروج قبل از رسیدن هنگام دعا بوده و نهی از پافشاری آن‌ها به خاطر عدم ولادت حضرت صاحب الأمر علیه السلام در زمان حضرت صادق علیه السلام باشد. و ممکن است منظور از نهی از پافشاری ایشان، پافشاری بر خروج و قیام دیگر امامان باشد، به خاطر اینکه آنان ندانند امامی که خداوند به قیام فرمانش داده، امام دوازدهم است. {مؤلف}.

نیز بر این مقصود دلالت می کند آنچه سید نعمت الله جزائری رحمه الله در کتاب شرح صحیفه سجادیه به طور مرسل روایت آورده، عبارت سید جزائری این است: امام صادق علیه السلام فرمود: «من خودم را از شهدای کربلا بیرون نمی دانم، و ثوابم را کم تر از آنان نمی شمارم، زیرا که در نیت من یاری [دین و کمک به جدم حسین علیه السلام] هست اگر آن روز را درک می کردم، و هم چنین شیعیان ما شهیدانند هر چند که در رختخواب هایشان بمیرند. و آن حضرت علیه السلام شیعیان را از الحاح کردن بر ظهور صاحب الزمان و کشف احوال او نهی می نمود و می فرمود: به خاطر نیت هایتان ثواب کسی را دارید که در خدمت آن حضرت شهید شود هر چند که بر خوابگاه هایتان بمیرد. (۱)

و از شواهد این معنی و تأکید آن است روایتی که ثقه الاسلام کلینی در کتاب اصول کافی به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: همانا بنده مؤمن فقیر می گوید: پروردگارا! به من روزی ده تا از کارهای نیک و گونه های خیر چنین و چنان کنم، پس اگر خدای - عزوجل - این را از روی نیت درست از او بداند، برای او پاداشی می نویسد چنان که اگر آن کارها را انجام می داد، خداوند کریم و رحمتش نامتناهی است. (۲)

مصنّف این کتاب محمد تقی موسوی اصفهانی - که خداوند تعالی شأنه به

ص: ۲۲۹

۱- ۲۷۷. روضه الکافی، ۸۰، ح ۳۷.

۲- ۲۷۸. اصول کافی، ۲ / ۸۵.

فضل و منتش او را از یاران صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - قرار دهد - می گوید: بدون تردید مؤمن مخلص اگر از خدای تعالی درخواست کند که فرج مولایش را نزدیک فرماید تا این بنده در رکاب آن جناب با کفار جهاد نماید، و با نیت خالص و راستینی تصمیم این کار را داشته باشد، خدای تعالی ثواب جهاد در رکاب آن حضرت را به او می دهد و او را مشمول عنایات خود می نماید و این نزد اهل بینش روشن است به مدلول روایاتی که یاد آوردیم. و امیرا فضیلت جهاد در رکاب آن حضرت؛ در اصول کافی از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت آمده که فرمود: «هر کس قائم ما را درک کند و با آن حضرت خروج نماید و دشمن ما را بکشد، پاداشی همچون پاداش بیست شهید برای او خواهد بود و هر کس در رکاب قائم ما کشته شود، همانند پاداش بیست و پنج شهید برای او خواهد بود. (۱)

می گویم: اگر تصمیم و نیت مؤمن چنین باشد در زمان غیبت امامش - صلوات الله علیه - به این ثواب بزرگ نایل می گردد، بر حسب روایاتی که از ائمه اطهار علیهم السلام پیش تر گذشت.

سی و چهارم: تجدید بیعت با آن حضرت علیه السلام) بعد از فرائض همه روزه و هر جمعه)

سی و چهارم: تجدید بیعت با آن حضرت علیه السلام) بعد از فرائض همه روزه و هر جمعه)

تجدید بیعت با آن حضرت علیه السلام بعد از هر نماز از فرائض پنج گانه، یا در هر روز، و یا در هر جمعه، [از وظایف اهل ایمان است]. و سخن اول در معنی

ص: ۲۳۰

بیعت است، و دیگر در حکم آن، پس در اینجا دو مبحث است:

مبحث اول: معنی بیعت در لغت و شرع

گاهی بیعت و مباحثه به معنی هم عهدی و عقد بستن با یکدیگر به کار می رود. چنان که در مجمع البحرین آمده است: مباحثه، معاقد و معاقد است، گویی هر کدام از دو طرف بیعت آنچه نزدش هست به دیگری واگذار کرده و خود را کاملاً در اختیار او قرار داده است. (۱)

و شیخ ابوالحسن شریف، شاگرد مجلسی دوم - صاحب بحار - در کتاب مرآه الانوار و مشکاه الاسرار گفته: و آن (= بیعت) عبارت است از معاقد و معاقد گویی که هر کدام از آن دو، آنچه در توان دارد به دیگری واگذار کند، و خودش را خالص در اختیار دیگری قرار دهد. (۲)

می گویم: حاصل از معنی مباحثه آن است که: بیعت کننده ملتزم شده و عهد محکم و پیمان استوار بسته به این که شخصی را که با وی بیعت نموده، با جان و مال خود یاری کند، و از هیچ چیزی از آنچه مربوط به او هست در راه یاری و نصرت او دریغ ننماید و جان و مال خود را در راه آن شخص نثار نماید. و بیعت به این معنی در دعای عهدی که برای هر روز روایت شده، و دعای عهدی که تا چهل بامداد روایت گردیده (۳) - و این دو را ان شاء الله تعالی خواهیم آورد - یاد شده است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله همه امت را امر فرمود که به

ص: ۲۳۱

۱- ۲۸۰. مجمع البحرین، ۲ / ۳۴۵، ماده {بیع}.

۲- ۲۸۱. مرآه الانوار، ۹۹.

۳- ۲۸۲. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱.

این گونه بیعت با امامان علیهم السلام بیعت نمایند، چه کسانی که حاضر بودند و چه غایب، در خطبه غدیر که در کتاب احتجاج (۱) روایت گردیده، و بدون شک بیعت کردن به این معنی از لوازم و علایم ایمان است، بلکه ایمان جز به آن تحقق نمی یابد، پس مباحث در اینجا مؤمن است و مشتری خداوند - عزوجل - از همین روی فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ» (۲)؛ خداوند از مؤمنین جان ها و اموالشان را خریداری فرمود به این که بهشت را برای ایشان قرار دهد ... و خدای تعالی پیغمبران و رسولان را برای تجدید و تأکید این بیعت برانگیخت که هر کس با آنان بیعت کرد با خداوند بیعت نموده، و هر کس از ایشان روی گرداند از خدا روی گردانیده است، از همین روی خداوند - جل شانه - فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (۳)؛ به درستی، کسانی که با تو بیعت می کنند در حقیقت با خداوند بیعت می کنند، دست خدا بر روی دست آنان است، پس از آن هر کس بیعت را نقض نماید در حقیقت بر زیان و هلاک خویش اقدام کرده و هر آن که با خداوند عهد بسته وفادار بماند خداوند او را پاداش بزرگی خواهد داد. در این آیه شریفه نیز دلالت بر این است که منظور از بیعت و مباحثه همان عهد مؤکد و پیمان شدید با خدا و رسول او است، و به وفا کنندگان آن عهد و پیمان وعده فرموده که پاداش بزرگی به آنان خواهد داد.

ص: ۲۳۲

۱- ۲۸۳. احتجاج، ۱ / ۶۶.

۲- ۲۸۴. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۳- ۲۸۵. سوره فتح، آیه ۱۰.

و این بیعت به دو امر تحقق می یابد:

یکی: تصمیم قلبی محکم و ثابت بر اطاعت امر امام علیه السلام و یاری کردن او با نثار جان و مال، چنان که در آیه شریفه فرمود: (خداوند از مؤمنین جان ها و اموالشان را خریداری فرمود ...) که بر فروشنده واجب است آنچه را فروخته هرگاه خریدار از او مطالبه نماید به او تسلیم کند، و بی هیچ تأملی و تعلُّلی آن را تحویل دهد، و آنچه دل بر آن بسته آشکار سازد.

دوم: آنچه در باطن قصد نموده و دل بر آن نهاده همزمان با بیعت به وسیله زبان، اظهار نماید، و بدین ترتیب بیعت انجام می شود، همچنان که عقدبیع (= فروش) در سایر امور تحقق نمی یابد مگر به دو چیز: یکی: قصد انشاء و تصمیم به ایجاد آن معامله مطابق آنچه فروشنده و خریدار در نظر دارند. دوم: به زبان آوردن آنچه آن دو، دل بر آن بسته اند و به این دو اصل، فروش تحقق می یابد.

گاهی بیعت در مورد دست به دست هم زدن نیز به کار می رود، چنان که در بعضی از اوقات بین عرب ها مرسوم و متداول بوده که پس از تمام شدن بیع یا بیعت دست به هم می دادند، و این اطلاق از فرموده خدای تعالی: (کسانی که با تو بیعت می کنند، در حقیقت با خداوند بیعت کرده اند دست خدا بر روی دست آنان است) استفاده می شود، چون لفظ (ید = دست) بر آن دلالت دارد، اضافه بر این که آورده اند که اصحاب با دست زدن به دست رسول خداصلی الله علیه وآله با آن حضرت بیعت می کردند.

و در کتاب احتجاج در قضیه وادار کردن مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام بر بیعت با اولین غصب کننده خلافت - لعنه الله - آمده که: سپس دست آن حضرت [امیر المؤمنین علیه السلام] را کشیدند در حالی که او دست خود را جمع می نمود، و آن قدر کشیدند تا این که آن را بر روی دست ابوبکر نهادند و گفتند: بیعت کن بیعت کن، و در مسجد صدا پیچید که: ابوالحسن بیعت کرد بیعت کرد ...

و نیز در احتجاج به روایت از مولایمان حضرت باقرعلیه السلام آمده که: وقتی اسامه وارد مدینه شد، چون دید که مردمان بر خلافت ابوبکر اجتماع کرده اند، به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام روان شد و به آن حضرت عرضه داشت: این چه وضعی است؟ علی علیه السلام فرمود: چنین است که می بینی! اسامه پرسید: آیا تو با این بیعت کرده ای؟ فرمود: آری. ای اسامه! عرض کرد: آیا از روی طوع و به اختیار خود بیعت کردی یا از روی اجبار و اکراه؟ فرمود: خیر، بلکه از روی اکراه ... (۱)

پس از آنچه یاد آوردیم ظاهر گشت که اطلاق بیعت و مبیعه بر دست به هم دادن (صِفَقَه و مَصَافَقَه) متداول و معروف بوده است. و هم چنین دست به هم دادن (صِفَقَه) را در مورد بیعت کردن نیز به کار می برند، چنان که اهل لغت یاد کرده اند، گویند: صِفَقَهُ رَابِحَه یا خَاسِرَه، یعنی: بیعتی سودمند یا زیانبار. و در حدیث آمده است: «بَارَكَ اللَّهُ فِي صَفَقَةِ يَمِينِكَ»؛ خداوند در دست به هم زدنت برکت دهد. و شاعر گوید:

ص: ۲۳۴

الَّذَهُرُ سَاوَمِنِي عُمْرِي فَقُلْتُ لَهُ

مَا بَعْتُ عُمْرِي بِالْأُنْيَا وَمَا فِيهَا

ثُمَّ اشْتَرَاهُ بِتَدْرِيجٍ بِلَا تَمَنٍّ

تَبَّتْ يَدَا صَفْقَةٍ قَدْ خَابَ شَارِيهَا

زمانه در پی معامله عمر من برآمد، به او گفتم: عمرم را به دنیا و آنچه در آن است نفروشم. سپس به تدریج و بدون پرداخت بها آن را خریداری کرد، نفرین بر آن معامله ای باد که فروشنده اش زیانکار است.

و در کافی از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: هر کس از جماعت مسلمانان جدا شود و صفقه (= بیعت) امام را بشکند، [در قیامت] دست بریده به سوی خدای - عزوجل - آید. (۱)

البته مخفی نماند که خود دست به هم زدن بیعت حقیقی نیست، بلکه این کار نشانه وقوع و تمامیت بیعت است، و ظاهراً به کار بردن بیعت و مبیعه در صفقه و دست به هم زدن از باب نامیدن مسبب به اسم سبب می باشد، و اصل و حقیقت بیعت چنان که محقق داشتیم: عهد و پیمان شدید و مؤکد است، و به آن است که آدمی به حقیقت در شمار اهل ایمان قرار می گیرد که بهشت را خریداری کرده اند، هر چند که با رسول خدا و امام علیه السلام با دست بیعت نکرده باشد، همچنان که بیشتر مؤمنانی که در زمان امامان علیهم السلام بوده اند چنین وضعی داشته اند، و شاهد بر این مطلب را خواهیم آورد، منتظر تمام سخن بوده باش که این از موارد لغزش است. از خدای تعالی خواستاریم به برکت اهل بیت عصمت - علیهم الصلاه والسلام - ما را از لغزش محفوظ بدارد.

ص: ۲۳۵

در اینجا باید گفت: بیعت به معنی اول بر همه افراد از مرد و زن، برده و آزاد واجب است، بلکه ایمان جز به آن تحقق نمی یابد، چون اصل ایمان همان التزام با دل و زبان به اطاعت فرمان پیغمبر و امام و تسلیم بودن به ایشان و یاری نمودن آنان با جان و مال می باشد، خدای - عزوجل - فرموده: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (۱)؛ پیغمبر نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است. و نیز خدای تعالی فرموده است: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۲)؛ نه، به پروردگار تو سوگند! که اینان به حقیقت ایمان نیاورند تا این که تو را در هر امری که در میانشان پیش آید حاکم کنند سپس هیچ گونه اعتراضی از آنچه تو حکم کرده ای نداشته باشند و کاملاً تسلیم گردند. که تسلیم بودن به فرمان پیغمبر و امام در آنچه به جان و عزیزان و مال مربوط است، نشانه تحقق یافتن ایمان می باشد.

و از دلایل وجوب بیعت با تمام ائمه علیهم السلام روایتی است که در احتجاج در خطبه روز غدیر روایت آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به بیعت کردن با امیرمؤمنان و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین علیهم السلام امر فرمود، و عهد و پیمان به اطاعت ایشان را به مردم تلقین کرد، با این که امامان علیهم السلام معاصر اهل آن زمان نبودند، و این نبود جز به خاطر وجوب التزام مردم با دل و زبان و تعهد و پیمان محکم شان به پیروی و یاری و نثار کردن جان و مال در

ص: ۲۳۶

۱- ۲۸۸. سوره احزاب، آیه ۶.

۲- ۲۸۹. سوره نساء، آیه ۶۵.

راه آنان و فرمانبرداری از دستورات ایشان علیهم السلام (۱) و به تمام آنچه تذکر دادیم رهنمون می گردد فرموده خدای تعالی: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (۲)؛ بگو: اگر پدران و پسران و برادران و همسران و خویشاوندان و اموالی که به دست آورده اید و تجارتی که از کسادی آن بیم دارید و مساکینی که مورد علاقه شما است نزد شما محبوب تر از خدا و رسول او و جهاد در راه او است، پس منتظر باشید تا خداوند امر خویش را برآورد و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی کند.

و این مطلب از جهت کمال وضوح و روشنی نیازی به آوردن دلیل و برهان ندارد، و بر آن دلالت می کند روایتی که از طریق عامه در کتاب های مسلم و بخاری و ربيع الأبرار (۳) زمخشری آمده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «هر کس در حالی بمیرد که نسبت به امام مسلمین بیعتی بر گردن او نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است».

تجدید بیعت در هر روز

هرگاه آنچه را آوردیم دانستی می گوئیم: مستحب است بیعت یاد شده هر روز تجدید گردد، به دلیل آنچه سید اجل علی بن طاووس در کتاب مصباح الزائر، و دیگر علمای ما نیز در کتاب های

ص: ۲۳۷

۱- ۲۹۰. احتجاج، ۱ / ۷۴، حدیث غدیر.

۲- ۲۹۱. سوره توبه، آیه ۲۴.

۳- ۲۹۲. مسلم، ۳ / ۱۴۷۸، بخاری، ۲ / ۱۳، ربيع الابرار، ۴ / ۲۲۱.

خود یاد کرده اند این که از جمله اموری که مستحب است هر روز بعد از نماز صبح خوانده شود این دعا است: «اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا حَبِّهِمْ وَمَيْتِهِمْ وَعَنْ وَالِدَيْ وَوُلْدِي وَعَنْيَ مِنَ الصَّلَوَاتِ وَالتَّحِيَّاتِ زَنَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَمَدَادَ كَلِمَاتِهِ وَمُنْتَهَى رِضَاهُ وَعَدَدَ مَا أَحْصَاهُ كِتَابُهُ وَأَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ. اللَّهُمَّ [إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي كُلِّ يَوْمٍ عَهْدًا وَعَقْدًا وَيَبْعُهُ لَهُ فِي رَقَبَتِي. اللَّهُمَّ كَمَا شَرَفْتَنِي بِهَذَا التَّشْرِيفِ وَفَضَّلْتَنِي بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ وَخَصَصْتَنِي بِهَذِهِ النُّعْمَةِ فَصَلِّ عَلَى مَوْلَايَ وَسَيِّدِي صَاحِبِ الزَّمَانِ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَشْيَاعِهِ وَأَنْصَارِهِ وَالذَّائِبِينَ عَنْهُ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ فِي الصَّفِّ الَّذِي نَعَتَ أَهْلَهُ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ عَلَى طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ بَيْعُهُ لَهُ فِي عُنُقِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

خدایا! بر مولایم صاحب الزمان - صلوات الله علیه - درودها و سلام ها فرست از سوی تمامی مؤمنین و مؤمنات که در مشرق ها و مغرب های زمین و در خشکی و دریا و کوه و صحرای عالمنند، زنده و مرده آن ها و از والدین من و فرزندانم و از جانب خودم درودها و تحیت ها فرست به وزن عرش الهی و به مقدار مداد کلمات او، و به نهایت خشنودی خداوند، و به شمار آنچه کتاب (آفرینش) او دربر گرفته و علم او احاطه نموده است. خدایا! من در این روز و در هر روز برای او تجدید می کنم عهد و عقد و بیعتی را که بر گردن گرفته ام. خدایا! همچنان که مرا به این شرافت مشرف کردی و به این امتیاز برتری دادی و به این نعمت اختصاص بخشیدی، پس بر سرور و سالار من

صاحب الزمان درود فرست و مرا از شیعیان و یاوران و حامیان آن جناب قرار ده و مرا از شهید شدگان در رکاب حضرتش با کمال شوق بدون هیچ اکراه مقرر فرمای در آن صف لشکری که اهل آن را در کتاب خویش وصف کردی و فرمودی: صفی همچون بنایی محکم و استوار هستند، در راه اطاعت تو و اطاعت رسول تو و خاندان او علیهم السلام. خدایا! این بیعت برای او به گردن من است تا روز قیامت. (۱)

مرحوم مجلسی در مزار بحار، پس از ذکر این عهد گوید: در بعضی از کتب قدیمه دیده ام که بعد از این دعا: دست راست خود را بر دست چپ بزند مثل دست زدن به بیعت. (۲) و نیز مستحب است تجدید این بیعت پس از هر نماز واجب، به روایتی که از امام صادق علیه السلام آمده، و در کتاب صلاه بحار از کتاب «الاختیار» سید ابن الباقر نقل شده، (۳) که ما آن روایت و دعا را در اول بخش ششم از این کتاب آوردیم.

دعای عهد

و از جمله دعاهاى رسیده که مشتمل بر تجدید بیعت برای حضرت صاحب الامر علیه السلام است، روایتی است که سید بن طاووس و غیر او به سند هایشان از مولایمان حضرت امام صادق علیه السلام آورده اند که فرمود: هر کس چهل روز این دعا را بخواند از یاوران حضرت قائم علیه السلام خواهد بود و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدای تعالی او را زنده خواهد کرد تا در رکاب آن جناب جهاد نماید و به شماره هر کلمه از آن هزار حسنه برایش نوشته

ص: ۲۳۹

۱- ۲۹۳. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱.

۲- ۲۹۴. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۰ باب ۷.

۳- ۲۹۵. بحار الانوار، ۸۶ / ۶۱، باب ۳۸، ح ۶۹.

می شود و هزار کار بد از او محو می گردد، آن دعا چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَّهُمَّ رَبَّ التُّورِ الْعَظِيمِ، وَرَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ، وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسِيْجُورِ وَمُنْزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ، وَرَبَّ الظُّلِّ وَالْحَرُورِ وَمُنْزِلَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَرَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَبِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَبِاسْمِكَ الَّذِي يَصْلُحُ بِهِ الْأَوْلَادُ وَالْآخِرُونَ، يَا حَيًّا قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ وَيَا حَيًّا بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ وَيَا حَيًّا حِينَ لَا حَيَّ يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَى وَمُمِيتَ الْأَحْيَاءِ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا سَهْلِهَا وَجَبَلِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَعَنْي وَعَنْ وَالِدَتِي وَوَلَدِي مِنَ الصَّلَوَاتِ زَنَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَمِدَادِ كَلِمَاتِهِ وَمَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ وَأَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ. اللَّهُمَّ إِنِّي أُجِدُّ لَكَ فِي صَبِيحِهِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عَشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَكَ فِي عُنُقِي لَا أُحِوِلُ عَنْهَا وَلَا أُزُولُ أَيْدَاءُ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّابِّينَ عَنْهُ وَالْمَسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَالْمُؤْتَمِّلِينَ لِأَوَامِرِهِ وَالْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَالسَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ. اللَّهُمَّ إِنْ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا مُقْتَضِيًّا فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَمِّرًا كَفَيْتَنِي شَاهِرًا سَيِّفِي مُجَرِّدًا قَنَاتِي مُلَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِي. اللَّهُمَّ أَرِنِي الطَّلِعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْعُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَالْكُحْلَ نَاطِرِي بِنَظَرِهِ مِنِّي إِلَيْهِ وَعَجَّلْ فَرَجَهُ سَهْلًا مَخْرَجَهُ وَأَوْسِعْ مَنَهْجَهُ وَاسْلُكْ بِي مَحَجَّتَهُ وَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَأَشْدُدْ أَرْزُهُ وَأَعْمِرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَأَخِي بِهِ عِبَادَكَ

فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّكَ وَابْنَ وَابْنَتِ نَبِيِّكَ الْمَسِيَّ بِأَسْمِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى لَا يَظْفَرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرَّقَهُ وَيُحَقِّقَهُ وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُومِ عِبَادِكَ وَنَاصِرًا لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ وَمُجَدِّدًا لِمَا عَطَلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ وَمُشِيدًا لِمَا وَرَدَ مِنْ أَعْلَامِ دِينِكَ وَسَيْنِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ. اللَّهُمَّ وَسِّرْ نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيُتِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلَى دَعْوَتِهِ وَارْحَمْ إِسْتِكَانَتَنَا بَعْدَهُ. اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْعُمَّةَ عَن هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَعَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ إِنَّهُمْ يَرُونَهُ بَعِيدًا وَنَرِيهِ قَرِيبًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» (۱) و در بعضی از روایات است که: سپس سه مرتبه دست را بر ران راست می زنی و سه بار می گویی: «العَجَل العَجَل يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ»

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، خدایا! ای پروردگار نور با عظمت، و ای پروردگار کرسی با رفعت، و ای پروردگار دریای خروشان، و نازل کننده تورات [بر موسی علیه السلام] و انجیل [بر عیسی علیه السلام] و زبور [بر داوود علیه السلام] و ای پروردگار سایه و آفتاب، و ای نازل کننده قرآن با عظمت، و ای پروردگار فرشتگان مقرب و پیغمبران و رسولان، خدایا! از تو درخواست دارم به ذات بزرگواریت و به نور جمالت که فروزنده همه عالم است، و به ملک ازلی و قدیمت ای زنده پاینده ابدی از تو مسئلت می نمایم به آن اسم تو که آسمان ها و زمین ها به آن روشنی یافت، و به آن اسم تو که اولین و آخرین

ص: ۲۴۱

به آن صلاح و سامان یابند، ای زنده (ازلی) پیش از هر زنده، ای زنده (ابدی) پس از هر زنده (فانی)، ای زنده هنگامی که هیچ زنده ای نباشد، ای زنده کننده مردگان و میراننده زندگان، ای زنده ای که هیچ معبود حقی جز تو نیست. خدایا! مولایمان امام هادی امت، مهدی آل محمد، قیام کننده به امرت - که درود های خداوند بر او و بر پدران پاک او باد - را از سوی تمام مؤمنین و مؤمنات که در مشرق ها و مغرب های زمین، صحرا و کوه، خشکی و دریا هستند، و از جانب من و پدر و مادرم و فرزندان و برادرانم درودها و تحیت ها فرست به وزن عرش خداوند و به مقدار مداد کلمات او و آنچه علم او احصا کرده و کتاب (آفرینش) او بر آن احاطه نموده است، خدایا! من در بامداد این روز و تمام دوران زندگانی ام عهد و عقد و بیعتی که از آن حضرت بر گردن دارم با او تجدید می نمایم، که هرگز از آن عهد و بیعت برنگردم و بر آن پایدار بمانم. خدایا! مرا از انصار و یاران آن حضرت و مدافعان از حریم مقدس او، و شتابندگان در پی انجام مقاصدش، و سبقت جویان به سوی خواسته اش و شهید شدگان در رکاب و در حضور حضرتش قرار ده، خداوندا! اگر میان من و [ظهور] او مرگ که بر بندگانت قضای حتمی قرار داده ای، جدایی انداخت، پس مرا از قبرم برانگیز در حالی که کفنم را بر کمر بسته شمشیرم را از نیام برکشیده، دعوتِ دعوت کننده در هر شهر و دیار را اجابت نموده باشم. خدایا! آن طلعت زیبای کامل و روی درخشان پسندیده را به من بنمایان و دیده ام را یک نظر بر آن چهره تابناک با سرمه نور روشن ساز، و فرَجش را تعجیل و خروجش را آسان و راه ها را در پیش رویش باز کن، و مرا در مسیر آن جناب سلوک ده، و فرمانش را نافذ و پشتوانه اش را محکم و بلاد را ای خدا به [دست] او معمور و بندگانت را زنده

بگردان، که تو خود فرمودی و گفته تو حق است که: (فساد و تباهی در خشکی و دریا آشکار شد به سبب آنچه دست های مردم کسب کرد) پس خداوند! اکنون که زمین پر از فساد گردیده [برای ما ظاهر کن ولی خود و زاده ولی تو، و فرزند دختر پیغمبرت را که همانم رسول تو صلی الله علیه و آله می باشد، تا به هیچ باطلی دست نیابد مگر این که آن را از هم بپاشد و حق را بر پا و محقق سازد، و ای خدا، آن جناب را پناهگاه ستمدیدگان از بندگانت قرار ده، و یاور کسانی که جز تو یار و ناصری ندارند، و تجدید کننده آنچه از احکام کتاب تو تعطیل گردیده، و استحکام بخش آنچه از شعائر دینت و سنت های پیغمبرت محمد صلی الله علیه و آله وارد شده، خدایا! و او را از کسانی قرار ده که از آسیب تجاوزگران حفظ فرموده ای، و پیغمبرت صلی الله علیه و آله را به دیدار او شاد و مسرور و پیروان آن حضرت را در دعوت [به حق] خوشحال گردان، و به بیچارگی ما پس از [غیبت] او رحم کن. خدایا! این غم [بزرگ دوری و هجران و پرده غیبت او] را با ظهورش از این امت برطرف ساز، و ظهورش را بر ما تعجیل فرمای که آنان [مخالفان] فرج آن بزرگوار را دور می پندارند و ما آن را نزدیک می دانیم، به رحمت ای مهربان ترین مهربانان [این دعا را اجابت فرمای].

تجدید بیعت در هر جمعه

و مستحب است عهد و بیعت با آن حضرت علیه السلام هر جمعه تجدید و تازه گردد، نظر به روایتی که پیش تر آوردیم این که فرشتگان هر جمعه در بیت المعمور جمع می شوند، و عهد و ولایت امامان علیهم السلام را تجدید می نمایند، اضافه بر دعایی که از حضرت سید العابدین علیه السلام روایت آمده و بر این مطلب مشتمل است. این دعا را در کتاب

ابواب الجنّات فی آداب الجمعّات یاد کرده ایم، اضافه بر این که روز جمعه روزی است که خداوند بر ولایت آنان علیهم السلام از جهانیان پیمان گرفته است، - چنان که روایت آن را در همان کتاب آورده ایم - و اضافه بر این که روز جمعه به آن حضرت - صلوات الله علیه - اختصاص بیشتری دارد، از چند جهت که در بخش ششم همین کتاب قبلاً یاد آور شدیم. و نیز شایسته است در روز جمعه بیشتر به این امر اهتمام شود، به سبب آنچه از روایات وارد آمده که در آن روز ثواب کارهای نیک، مضاعف می شود، و بدون تردید این بیعت از بهترین و مهم ترین حسنات و کامل ترین و تمام ترین عبادات است، چنان که بر پویندگان راه ایمان و کمال و یقین پوشیده نیست.

حکم بیعت به معنی دوم

و امّا حکم بیعت به معنی دوم، یعنی دست دادن، اوّل سخن درباره حکم آن در زمان حضور امام علیه السلام است و دوم درباره زمان غیبت آن حضرت. در زمان حضور معصوم بدون تردید بیعت به معنی یاد شده واجب است، البته در صورتی که امام علیه السلام آن را بخواهد و طلب کند، که از هر کس این بیعت را بخواهد و او را به آن فرا خواند بر او واجب است امثال نماید، چون امر او علیه السلام مقتضی وجوب است، و اگر کسی را امر فرماید تا با خود آن حضرت، یا با دیگری که آن جناب او را نایب خاص خود قرار داده، بیعت کند، واجب است که فرمان آن جناب را اطاعت نماید، از همین روی وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر و غیر آن مسلمانان را به بیعت کردن با امام علیه السلام به معنی یاد شده فرا می خواند، به اجابت فرمان آن حضرت مبادرت می ورزیدند و به

آن سبقت می جستند، و در این شبهه ای نیست. آیا اگر در زمان حضور معصوم علیه السلام شخص غیر معصومی به بیعت خودش فرا خواند آیا جایز است دعوتش اجابت گردد یا نه؟ در اینجا می گویم: اگر آن شخص به طور خاص از سوی امام علیه السلام نصب شده باشد، و امام فرمان دهد که با او بیعت شود، واجب است اجابت گردد و با او بیعت شود، چون بیعت با او در واقع بیعت با امام علیه السلام است، و امر آن حضرت مقتضی وجوب می باشد. ولی اگر به طور خاص نصب نشده، و امام علیه السلام به بیعت کردن با او امر نفرموده باشد، بیعت کردن با او جایز نیست، خواه مردم را به بیعت با خودش - و برای خودش - فرا خواند، یا به عنوان نیابت از امام علیه السلام از مردم بیعت بخواهد و مدعی شود که بیعت با او بیعت با امام علیه السلام است. دلیل بر جایز نبودن آن - اضافه بر این که امور شرع متوقف بر دریافت از شارع است، و این که در زمان امامان علیهم السلام چنین چیزی نبوده که مؤمنین با غیر امامان علیهم السلام به عنوان نیابت از ایشان بیعت کنند و این که نهی شده از پیروی کردن از غیر امامان علیهم السلام که مردم را به بیعت کردن با خود فرا می خواندند - این است که: آن بیعت از لوازم ریاست عامه، و از آثار سلطنت مطلقه و کلیه بر مردم می باشد، چون دانستی که ریشه معنی آن: تعهد و التزام به ریاست او است، و بیعت با او لازم می باشد، و بیعت کننده تحت تسلط حکومت و ریاست او قرار می گیرد، و می بایست مطیع دستورات آن رئیس گردد، و مال و جان خود را در راه یاری او نثار کند، و نزد ما هیچ شبهه ای نیست در این که ریاست عامه و ولایت مطلقه و حکومت کامله کلیه

از سوی خدای - عزوجل - به حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و امامان دوازده گانه، جانشینان بر حق آن جناب - صلوات الله علیهم اجمعین - اختصاص یافته است. خدای - عزوجل - فرموده: «الْأَنْبِيَاءُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (۱)؛ پیغمبر نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است. و خدای تعالی فرموده: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۲)؛ همانا فقط ولی شما خداوند و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را بپا می دارند و در حال رکوع [به مستمندان] زکات می دهند. و نیز فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۳)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدای را و اطاعت کنید رسول خدا و اولوالامر خودتان را. و روایاتی که بر این معنی دلالت دارد بیش از آن است که به شمار آید، قسمتی از آن ها در اصول کافی و بصائر الدرجات ذکر گردیده است. و در دعای حضرت سید الساجدین علیه السلام برای روز جمعه و دو عید فطر و قربان آمده: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِيُخَلَفَ آتِيكَ وَأَصِيْفِيَّاتِكَ وَمَوَاضِعَ أَمْنَاتِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدْ ابْتَرُّوْهَا» (۴)؛ خدایا! این جایگاه و مقام [رهبری خلق و امامت جمعه و عید] مخصوص خلفا و جانشینان و برگزیدگان تو است، و جایگاه های امنای تو ضمن درجه و پایه بلندی است که به آنان اختصاص داده ای، [دشمنان] آن را از ایشان ربودند ...

و بنابر آنچه بیان کردیم ظاهر شد که بیعت کردن با غیر پیغمبر و امام جایز

ص: ۲۴۶

۱- ۲۹۷. سوره احزاب، آیه ۶.

۲- ۲۹۸. سوره مائده، آیه ۵۵.

۳- ۲۹۹. سوره نساء، آیه ۵۹.

۴- ۳۰۰. صحیفه سجادیه، دعای ۴۸.

نیست، چون اگر با غیر ایشان علیهم السلام بیعت نماید در منصبی که خدای تعالی به آنان اختصاص داده شریک قائل شده، و به مخالفت با برگزیده خداوند و حکومت او برخاسته است. خدای - عزوجل - فرموده است: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا» (۱)؛ و هیچ مرد و زن مؤمنی را نشاید که اگر خدا و رسول او حکمی کنند خلاف آن را اختیار کند، و هر کس خدا و رسول او را معصیت نماید، همانا دانسته به گمراهی سختی افتاده است. و در تفسیر فرموده خدای تعالی: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۲)؛ و همانا به تو و به پیغمبرانی که پیش از تو بودند وحی شده که اگر شرک آوری عملت محو و نابود می گردد و سخت از زیانکاران خواهی بود. روایاتی آمده که منظور این است: اگر در ولایت، غیر از علی علیه السلام را با او شریک سازی ... این روایات در البرهان (۳) و غیر آن ذکر شده اند.

و از آنچه یاد آوردیم روشن شد که بیعت کردن با هیچ کس از مردم جایز نیست، از علما باشند یا از غیر علما، خواه به طور استقلال و خواه به عنوان نیابت آنان از امام، در زمان غیبت آن حضرت، به جهت آنچه پیش تر گفتیم که این از لوازم و ویژگی های ریاست عامه و ولایت مطلقه و حکومت کلیه آن جناب می باشد، زیرا که بیعت با او بیعت با خداوند است، همچنان که در خطبه

ص: ۲۴۷

۱- ۳۰۱. سوره احزاب، آیه ۳۶.

۲- ۳۰۲. سوره زمر، آیه ۶۵.

۳- ۳۰۳. تفسیر البرهان، ۴ / ۸۳.

غدیر و غیر آن آمده، پس هر که با او بیعت کند با خدای تعالی بیعت کرده و هر کس از او روی گردانید، از خداوند روی گردانیده است.

و بر جایز نبودن بیعت با غیر آن حضرت دلالت می کند - اضافه بر آنچه دانستی که این از ویژگی های امام است و این که امور شرع توقیفی است [متوقف بر دریافت از شارع می باشد] - روایتی که در بحار و مرآه الانوار از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: ای مفضل! هرگونه بیعتی پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام بیعت کفر و نفاق و نیرنگ است، خداوند کسی را که این بیعت را انجام دهد و کسی که با او بیعت شود را لعنت کند... (۱) و این حدیث چنان که می بینید صریح است در این که بیعت کردن با غیر امام علیه السلام جایز نیست، بدون تفاوت بین این که بیعت شونده فقیه باشد یا غیر فقیه، و بدون تفاوت بین این که بیعت برای خودش باشد یا به عنوان نیابت از امام علیه السلام. و مؤید آنچه یاد آوردیم که بیعت به معنی مذکور از ویژگی های امام و لوازم ریاست عامه و ولایت مطلقه آن بزرگوار است و برای غیر آن حضرت جایز نیست چند امر می باشد، از جمله:

۱- این که معهود نبوده و نقل نشده که در زمان یکی از امامان علیهم السلام بیعت کردن در بین اصحابشان متداول بوده باشد، و نیز در بین سایر مؤمنانی که در زمان آنان بوده اند [به هیچ وجه متعارف نبوده است].

۲- این که از امامان علیهم السلام روایتی نرسیده که به بیعت کردن با غیر خودشان از اصحاب به عنوان نیابت از آنان اجازه داده باشند.

ص: ۲۴۸

۳- این بیعت در گفتار و نوشته ها و کتاب های علما دیده نشده، و از آداب و احوال و کارهای ایشان نقل نگردیده، بلکه در بین سایر مؤمنین نیز از زمان امامان علیهم السلام تا زمان ما چنین چیزی معهود نبوده که با کسی به عنوان این که بیعت با او بیعت با امام علیه السلام است بیعت کنند.

۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی خواستند برای امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت بگیرند، و دیدند که دشوار است همه مؤمنین به آن حضرت دست بدهند، امر فرمودند که مؤمنین با زبان، عهد و بیعت خود را اظهار کنند و به آنان امر نکردند که به شخص دیگری از اصحاب صالح و خواص ایشان دست بدهند به عنوان نیابت از امیرالمؤمنین علیه السلام، با این که این کار امکان داشت، و حدیث آن در کتاب الاحتجاج شیخ طبرسی یاد گردیده است (۱)، هر کس مایل است به آنجا مراجعه کند.

۵- وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح کردند، و با مردها بیعت فرمودند، هنگامی که زنان مؤمنه آمدند که با آن حضرت بیعت کنند، فرمودند: من با زنان مصافحه نمی کنم، و امر فرمود ظرف آبی آوردند، و دست خود را در آن فرو برده سپس آن را بیرون آوردند، آن گاه به زنان فرمودند: دست هایتان را در این آب فرو برید که همین بیعت است.

این حدیث و احادیث دیگری به مضمون آن در کافی و برهان و کتاب های دیگر آمده، و وجه استناد و استشهاد به آن این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به زنان رخصت نداد که با یکی از بانوان مؤمنه صالحه دست بدهند به عنوان این که

ص: ۲۴۹

دست دادن به آن‌ها به نیابت از رسول خداصلی الله علیه وآله دست دادن به خود آن حضرت است.

۶- آنچه از مجلسی رحمه الله گذشت که در بحار پس از ذکر دعای تجدید عهد و بیعت در زمان غیبت گوید: «در بعضی از کتب قدیمه دیده ام که بعد از این دعا دست راست خود را بر دست چپ بزنند مثل دست زدن در بیعت» (۱). ببینید چگونه جایز دانسته اند که یک دست خود را بر دست دیگر بزنند، ولی جایز ندانسته اند که به دیگری دست بدهد.

۷- در احتجاج از مولایمان حضرت باقرعلیه السلام آمده که پس از یاد آوردن ماجرای غدیر و خطبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و بیعت گرفتن برای امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «و بیعت و دست دادن تا سه روز ادامه داشت و هرگاه گروهی بیعت می کردند رسول خداصلی الله علیه وآله می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى جَمِيعِ الْعَالَمِينَ»؛ حمد خدای را که ما را بر همه عالمیان برتری داد. امام باقرعلیه السلام فرمود: و دست دادن [هنگام بیعت] سنت و مرسوم شد، و بسا کسی که استحقاق این مقام را ندارد و آن را به کار برد» (۲).

می گویم: از تمامی آنچه یاد آوردیم و غیر این‌ها، یقین حاصل می شود که بیعت بدان صورت که میان پیامبر و اصحابش واقع شد یعنی دست به دست رسول خدا دادن، از ویژگی های پیغمبر و امام معصوم است، و برای هیچ کس جایز نیست متصدی آن شود، مگر کسی که پیغمبر یا امام او را در این کار نایب خود قرار داده باشند، که در این امر وکیل شود مانند وکالت در سایر امور.

ص: ۲۵۰

۱- ۳۰۶. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱، باب ۷.

۲- ۳۰۷. الاحتجاج، ۱ / ۸۴، خطبه غدیر.

اگر بگویید: بنا بر قول به این که ولایت عامه برای فقیه ثابت است می توان گفت فقها، جانشینان و نایبان امام علیه السلام هستند، پس جایز است از مردم بیعت بگیرند به عنوان نیابت از امام علیه السلام، و جایز است مردم با آنان بیعت نمایند و دست به دست آن ها بفشارند.

می گویم: اولاً: ولایت عامه برای فقیه ثابت نیست،^(۱)

ثانیاً: بر فرض که ولایت عامه برای فقیه ثابت باشد در اموری که اختصاص به پیغمبر و امام نداشته باشند، در صورتی که از دلایل و شواهدی که از روایات ظاهر است - چنان که یاد کردیم - بیعت با آن شکل و طرز خاص، به پیغمبر و امام اختصاص دارد، و نایب عام را نشاید که در این امر از ایشان نیابت کند، و این نظیر جهاد است که جز در زمان حضور امام علیه السلام و به اجازه او جایز نیست، و نظیر برپا کردن نماز عید فطر و قربان است که بر امام واجب است، و نظیر این که روش امامان علیهم السلام در غذا خوردن و معاشرت و لباس، هنگامی که تسلط یابند و حکومت به دستشان رسد، همان روش امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود - چنان که در چندین روایت آمده که آوردن آن ها مایه طولانی شدن مطلب است - و نظیر جایز بودن ایثار در حالی که زن و فرزند در حال احتیاج و اضطراب باشند، و مانند مکروه نبودن غذا خوردن با دست چپ و مانند این ها که به پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام اختصاص دارند.

ص: ۲۵۱

۱- ۳۰۸. برای آشنایی با آراء فقها در موضوع ولایت فقیه به کتاب حاکمیت در اسلام: نوشته؛ سید محمد مهدی موسوی خلخالی رجوع نمایید.

ثالثاً: بر فرض که اختصاص داشتن بیعت به پیغمبر و امام ثابت نباشد، در صورتی جایز است فقیه متصدی کاری گردد که مشروع بودن آن ثابت شود و مشروع بودن بیعت با غیر معصوم یا نایب خاص او که مأمور است برای معصوم از مردم بیعت بگیرد، ثابت نیست.

اگر بگویید: مشروع بودن آن را با آیاتی که بر رجحان پیروی کردن و تأسیی جستن به پیغمبر صلی الله علیه و آله دلالت دارند، می توان اثبات کرد، مانند فرموده خدای تعالی: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي» (۱)؛ بگو [ای پیامبر!]: اگر خداوند را دوست می دارید پس از من پیروی کنید. و فرموده است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ» (۲)؛ به درستی که شما را در پیروی از رسول خدا الگویی خوبی هست برای کسی که به خداوند و روز بازپسین امیدوار باشد. و مانند این آیات ...

وجه استدلال این که: آیات دلالت دارند بر خوبی و پسندیده بودن پیروی از افعال و کارهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و از جمله کارهای آن حضرت که به شهادت آیات و روایات از او صادر گشته: بیعت گرفتن از مؤمنین و مؤمنات می باشد، پس برای آنان مستحب است که در بیعت و دست دادن به آن حضرت صلی الله علیه و آله تأسیی جویند و اقتدا نمایند.

می گویم، نخست: دلالت داشتن آیات یاد شده بر وجوب یا استحباب تأسیی و پیروی در تمام افعالی که از آن جناب صادر شده معلوم نیست،

ص: ۲۵۲

۱- ۳۰۹. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۲- ۳۱۰. سوره احزاب، آیه ۲۱.

چنان که در جای خود تحقیق کرده ایم، بلکه ظهور دارند در وجوب ایمان به آن حضرت و به کار بستن امر و نهی آن بزرگوار. و اگر تفصیل مطلب را در اینجا باز گو کنیم از مقصود و منظور اصلی خود دور می افتیم.

دوم: بر فرض که دلالت آن آیات را بر پسندیده بودن متابعت و پیروی از آن حضرت به طور مطلق ثابت بدانیم، می گوئیم: در صورتی دلالت می کند کاری که از آن جناب صادر گردیده، به همان نحو انجام دهیم، و در موضوع مورد بحث ما این کار نشدنی است، چون بیعتی که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله صادر گشت مقید بود به این که دست در دست آن جناب نهاده شود، یا به فرمان ایشان بیعت انجام می شد، همچنان که بیعت با مسلم بن عقیل علیه السلام به دستور مولایمان امام حسین علیه السلام بود. ولی در زمان ما و مانند آن، دلیلی بر جایز بودن بیعت به گونه دست به دست دیگری زدن، وجود ندارد، پس این کار از بدعت های حرامی است که مایه لعنت و پشیمانی است، و با این بیان وجه فرمایش مولایمان حضرت صادق علیه السلام در حدیثی که پیش تر از مفضل آوردیم این که: هر بیعتی پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام بیعت کفر و نفاق و نیرنگ است ... معلوم می شود. و از آنچه یاد کردیم فساد پندار یکی از علمای زنجانی ظاهر می شود که در کتاب صیغ العقود خود استحباب بیعت کردن با فقها را حتمی دانسته، و صیغه ای برای عقد بیعت درست کرده، و در این که بیعت از عقد های جایز است یا لازم بحث نموده است! و از دلایل مردود بودن پندار او این که در آغاز سخن خودش اعتراف کرده که عقد بیعت و صیغه آن در کتب هیچ یک از متقدمین و متأخرین یاد نشده است.

می‌گوییم: ای خواننده هوشمند دانا بین آیا می‌توان تصور کرد که همه علما از زمان معصومین علیهم‌السلام تا زمان ما از چنین مطلبی که نام آن در قرآن مجید و اخبار متعددی آمده، غفلت کنند، با این که آن مطلب چیزی باشد که عموم نسبت به آن - به طور واجب یا مستحب - وظیفه و تکلیف داشته باشند؟ و هیچ کدام از آنان (علما) از آن یادی به میان نیاورند، و در گفتگوها و مباحث آن‌ها سخنی درباره آن شنیده نشود، و در مجالس و محافل خود آن را عنوان نمایند؟ آیا جز به خاطر این است که دست به دست دیگری دادن به عنوان بیعت جایز نیست، مگر این که معصوم باشد یا نایب خاص او؟ و آیا جز به خاطر این است که همگی در این رأی متفقند به طوری که هیچ یک از آنان به صورت احتمال هم آن را ذکر ننموده، چنان که در بسیاری از مسائل فقهی شیوه آن‌ها است. از خدای تعالی خواستاریم که ما را از خطا و لغزش در گفتار و کردار محفوظ بدارد.

و چون کتاب این شخص فارسی است چنین دیدیم که حاصل سخنش را در اینجا به زبان عربی بیاوریم، پس می‌گوییم: برای استحباب بیعت در این زمان و مانند آن استدلال نموده به فرموده خدای تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (۱)؛ کسانی که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت با خداوند بیعت می‌کنند، دست خدا بر روی دست آنان است، پس از آن هر کس بیعت را

ص: ۲۵۴

نقض نماید در حقیقت بر زیان و هلاک خویش اقدام کرده و هر آن که بر آنچه با خداوند عهد بسته وفادار بماند خداوند او را پاداش بزرگی خواهد داد. وی گوید: «و معلوم است که چیزی که اجر داشته باشد و به منزله وفاء به عهد خدا و دست دادن به دست خدا باشد، البته اگر واجب نباشد لا- محاله مستحب مؤکد خواهد بود»^(۱). سپس گفته: «اصل در فعل و ترک پیغمبر صلی الله علیه و آله که مقدمه اطاعت وی در رسالت باشد رُجحان است»^(۲). آن گاه پس از سخنانی چنین گوید: «و چون که رُجحان وی دانسته شد پس به دلیل اصالت اشتراک از برای امام علیه السلام و نواب او نیز راجح است». این بود حاصل سخن او، و تو می دانی که چنین سخنی شایسته نیست از علمای اعلام صادر شود، چون آیه شریفه دلالت دارد بر وجوب وفاء به آن بیعتی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام شود، و این که هر کس آن را وفا کرد پاداش بزرگی برایش هست، و هر که آن را شکست به خودش ضرر زده و بدی کردار و فساد نیت و پلیدی باطن دامن گیر خودش خواهد شد، و دلالت ندارد بر رُجحان بیعت کردن با غیر پیغمبر صلی الله علیه و آله، و دست چین کردن بوته های خار از اثبات مقصود استدلال کننده به وسیله این آیه آسان تر است. و اما اصلی که از آن یاد کرده، اولین اشکالش این است که: رُجحان داشتن چیزی که اطاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن متوقف است، امری است عقلی، به استحباب شرعی که اجر و ثوابی اضافه بر اصل عملی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن امر فرموده، داشته باشد وصف نمی گردد، و از قبیل جستجوی آب برای تحصیل

ص: ۲۵۵

۱- ۳۱۲. صیغ العقود، ۱۴۶.

۲- ۳۱۳. صیغ العقود، ۱۴۷.

طهارت است، [که لزوم عقلی دارد] پس اثبات کردن استحباب شرعی را با اصل یاد شده، طلبه های کوچک هم نمی پذیرند تا چه رسد به علمای بزرگ.

اشکال دوم این که: اطاعت کردن از پیغمبر صلی الله علیه وآله در رسالت و احکام به هیچ وجه بر بیعت نمودن به معنی یاد شده متوقف نیست، بلکه این نیز مانند سایر کارهایی است که واجب است حکم آن ها را از پیغمبر صلی الله علیه وآله گرفت، پس در هر جا که امر و نهی آن حضرت ثابت شود، امثال و اطاعت با انجام یا ترک آن کار واجب است، و هر جا که امر و نهی از آن جناب ثابت نگردد، چنان که از امور عادی - مانند خوردن و آشامیدن و امثال آن ها از کارها و عادت های مختلف - باشد، اگر مکلف آن را به غیر عنوان تشریح و بدعت انجام دهد، کار مباحی کرده، و اگر آن را به عنوان این که از شرع رسیده و واجب یا مستحب است انجام دهد، بدعت و حرامی مرتکب گردیده است، و موضوع مورد بحث ما از این قبیل می باشد، چون بیعت کردن با غیر پیغمبر و امام به گونه دست دادن از اموری است که از ایشان علیهم السلام درباره آن اصلاً امری نرسیده، بلکه از آنان نهی از آن روایت آمده - چنان که دانستی - پس این گونه بیعت، بدعت و کار حرامی است.

اگر بگویید: می توان به امید مطلوب بودن بیعت کرد تا از حرمت تشریح و بدعت رهایی یابیم.

می گویم: اول، این که: پس از آن که ثابت کردیم این از ویژگی های پیغمبر و امام است، و بیان داشتیم که نهی از این فعل از امامان علیهم السلام رسیده، دیگر برای امید مطلوب بودن و احتمال محبوب بودن آن جایی نمی ماند. دوم این که: اگر

از همه این‌ها چشم‌پوشیم، و فرض کنیم که این‌گونه بیعت از ویژگی‌های پیغمبر و امام نیست، و نهی درباره آن نیامده،

گوییم: موضوع اخبار «هر کس ثوابی برای انجام کاری بشنود و آن را به رجاء آن ثواب انجام دهد» جایی است که درباره فضیلت و ثواب یکی از کارها و افعال، حدیثی بر حسب راه‌های معمولی از معصومین علیهم‌السلام برسد، و مؤمن به امید آن ثواب آن عمل را انجام دهد، نظر به این که خبری از معصومین علیهم‌السلام رسیده، پس اگر در واقع آن خبر از ایشان صادر نشده بود و مؤمن آن را به امید ثواب انجام داد، خدای تعالی از راه فضل و احسان خود آن ثواب را به او عنایت می‌کند. اکنون به آن شخص می‌گوییم: کدام خبر ضعیف بر رجحان بیعت کردن با غیر امام علیه‌السلام دلالت نموده، و کدام فقیه مستحب بودنش را فتوا داده، یا کدام عالم رجحان آن را به امید ثواب محتمل دانسته است؟ با این که خود این شخص - چنان که دانستی - در اول سخنش اعتراف کرده که هیچ‌یک از علما از متقدمین و متأخرین را ندیده که این را یاد کرده باشد. از خدای تعالی خواستاریم که ما را از لغزش محفوظ بدارد، به منّه و کرمه.

و امّا در مسأله اصالت اشتراک در تکلیف؛ به یاری و تأیید خدای تعالی می‌گوییم: مقتضای ادله بلکه از ضروریاتی که ائمت حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله‌می‌شناسند، آن است که شریعت و آیین آن حضرت تا روز قیامت باقی است و همه مردم از زمان بعثت آن جناب تا روز قیامت وظیفه دارند از شریعت او

پیروی کنند و اوامر و نواهی و احکام او را به کار بندند و این مقتضای خاتمیت آن حضرت و صریح آیات چندی است که در کتاب عزیز خداوند (قرآن) آمده است، ولی تردید و پوشیدگی ای در این نیست که موضوع ها و شرایط احکام متفاوت می باشد و در هر پدیده، حکمی از سوی خدای - عزوجل - مقرر شده است و خلاصه سخن در این باره این که احکام و افعالی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صدور یافته چهار گونه است:

اول: آنچه دلیل بر اختصاص داشتن به وجود شریف آن حضرت دلالت دارد، مانند: وجوب نماز وتر و خصایصی که فقها در کتاب نکاح برای آن جناب یاد کرده اند.

دوم: آنچه بر مشترک بودن وظیفه حاضران و غائبان؛ آن هایی که در زمان آن حضرت بوده اند و کسانی که پس از آن جناب می آیند، نسبت به آن ها دلالت دارد، مانند: واجب بودن نمازهای واجب و مستحب بودن نمازهای مستحب، و وجوب زکات و حج و غیر این ها از واجبات و مستحبات، و حرمت محرمات، و بسیاری از احکام که براساس دلیل ثابت است که همه در آن ها مساوی هستند.

سوم: آنچه دلیل دلالت دارد بر اختصاص داشتن آن ها به کسانی که در زمان معصومین علیهم السلام حاضر بوده اند، مانند: وجوب جهاد، و وجوب نماز عید فطر و عید قربان، و وجوب نماز جمعه به طور عینی، و غیر این ها ...

چهارم: آنچه در مورد واقعه یا مورد معینی حکم فرموده که احتمال

می رود آن حکم مخصوص به همان مورد بوده و تکلیف به همان کسانی که در آن زمان حاضر بوده اند اختصاص داشته است، چون دلیلی ندارد که آن حکم شامل غائبین باشد، و در غیر آن مورد نیز جاری گردد. مانند: قسمتی از احکامی که برای مردها وارد شده، دلیلی ندارد که آن را شامل غیر آن ها بدانیم، و همچنان که در مسأله بیعت کردن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضران را به انجام آن امر فرمود، بر فرض که اختصاص داشتن آن به حاضران دلیلی نداشته باشد، و از دلایلی که بر اختصاص یاد کردیم چشم پوشیم، در این مسئله و امثال آن باید به اصل براءت رجوع کرد، نه اصل اشتراک در تکلیف، چون تکلیف مشکوک - عقلاً - و شرعاً - با اصل براءت نفی می گردد. بنابراین تمسک به «اصالت اشتراک در تکلیف» چنان که این شخص گفته، دلیلی بر آن نیست، و این مطلب بر اهل تحقیق پوشیده نمی باشد، بلکه می توان گفت: اگر در مثل چنین موردی هم اصالت اشتراک را بپذیریم، باز نمی تواند بر استحباب بیعت کردن به گونه دست دادن در زمان غیبت دلالت کند، چون تمام آنچه در متوجه شدن خطاب مدخلیت دارد باید در کسی که هنگام خطاب نبوده موجود باشد، تا متوجه شدن خطاب به او نیز با اصالت اشتراک - به مذاق این قائل - ثابت گردد، و این در مطلب مورد بحث ما ممکن نیست، چون فرض آن است که بیعت حاضران با پیغمبر و امام واجب بوده است. و این در مورد غائبین - مانند اهل این زمان - سالبه به انتفای موضوع است، [یعنی موضوع وجوب منتفی می باشد] پس تکلیف کردن این ها به آن ممکن نیست.

و نیز از جهت دیگری تکلیف کردن اهل این زمان به آن بیعت ثابت نیست، این که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حاضرین در زمان خود را در وقایع و زمان های خاصی امر فرمود که بیعت کنند، پس تکلیف کردن همان حاضران به آن امر پس از تمام شدن آن وقت، و گذشتن مدّت آن واقعه ثابت نمی باشد، تا چه رسد به کسانی که در آن زمان نبوده اند. چون در جای خود ثابت کرده ایم که حکم باید امر جدیدی داشته باشد، و امر کردن به چیزی در وقت معینی مقتضی وجوب آن پس از پایان یافتن آن وقت نیست، مگر این که دلیل دیگری بر آن دلالت نماید، و در این مورد فرض این است که دلیلی وجود ندارد.

و بر این شخص نقض دیگری نیز - بنا به نظر خودش - وارد می شود این که: مقتضای دلیلی که برای نظر خودش آورده - اگر تمام باشد - آن است که به وجوب بیعت کردن با دست بر همه مردم در تمام زمان ها ملتزم گردد، چون امر پیغمبر صلی الله علیه و آله به صورت وجوب بر حاضرین بود، پس مقتضای اصالت اشتراک در تکلیف - به گمان او - مایه قائل شدن به وجوب بر غائبین و معدومین در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله می شود و حال آن که این شخص به این مطلب ملتزم نمی گردد، چنان که از گفتارش دانستید.

روشنگری دیگری راجع به بیعت

روشنگری دیگری راجع به بیعت

با آنچه یاد آوردیم روشن شد که آنچه در زبان و رفتار بعضی از صوفیان متداول و متعارف است که بیعت کردن با شیخ (به معنی مصطلح بین صوفیان) و دست به او دادن را واجب دانند، نادرست است، اینان پنداشته اند که بیعت کردن با شیخ واجب است و آن جزء

ایمان است، و ایمان بدون آن تحقق نمی یابد، و این بیعت را «بیعت ولویه» و «بیعت خاصه ایمانیه» نامیده اند، و بیعت گرفتن را از ویژگی ها و مناصب مشایخ صوفیان برشمرده، و گفته اند: بیعت گرفتن جایز نیست مگر برای کسی که از مشایخ آن ها اجازه داشته باشد با طریقی که نزد آن ها مقرر و ثبت گردیده، و این مطلب از اصول کار آنان است که آن را پایه ای برای ریاست و دامی برای شکار عوامی که همچون چهار پایانند بر گرفته اند. و یاد این بیعت و وجوب آن و این که ایمان بدون آن تحقق نمی یابد در سخنان یکی از رؤسای ایشان تکرار شده، در تفسیرش که آن را بیان السعاده نامیده است، بد نیست قسمتی از سخنانش را نقل کنیم، سپس آنچه به تأیید خداوند - عزوجل - به نظرمان آمده درباره آن بگوییم تا خوانندگان نسبت به آنان بینشی داشته باشند. وی در تفسیر سوره یونس، درباره جایز نبودن بیعت گرفتن بدون اجازه از مشایخ چنین گوید: «همچنان که تشبّه کنندگان به صوفیان - از روی باطل - جرئت کرده و در این کار وارد شده اند بدون اجازه از مشایخ معصومین (۱) تا آنجا که گوید: و همچنین صوفیان بر حق، در امر و نهی و بیان احکام و استغفار برای خلق و بیعت گرفتن از آنان داخل نمی شوند مگر این که اجازه داشته باشند، و سلسله های اجازات شان نزد خودشان ضبط است. (۲)

و در تفسیر سوره توبه پس از سخنانی درباره وجوب بیعت در تمام

ص: ۲۶۱

۱- ۳۱۴. بیان السعاده فی مقامات العباده، ج ۲ / ۲۹۲. چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۴ ش.

۲- ۳۱۵. بیان السعاده فی مقامات العباده، ج ۲ / ۲۹۲.

زمان ها و لزوم تماس داشتن با دست شیخ گوید: «و این بیعت سنتی پایدار بوده از زمان آدم تا هنگام ظهور دولت خاتم صلی الله علیه و آله، به طوری که اهل دین کسی را اهل آن نمی شمردند، مگر با بیعت کردن با صاحب آن دین یا با کسی که او را برای بیعت گرفتن از مردم نصب کرده بود، و برای آن شرایط و آدابی بوده مقرّر و نزد آن ها مخفی و به خاطر شرافت آن بیعت و جلوگیری از ابتذال آن نزد کسی که اهلیت آن را ندارد، در هر دینی پس از قوت گرفتن و رحلت صاحب آن مخفی می شده است. (۱) پایان آنچه از سخنان او خواستم نقل کنم.

می گویم: آنچه او ذکر کرده ادّعایی بدون دلیل و شاهد از عقل و نقل می باشد، و اگر وجه ضعیفی هم برای آن بود آن را می آورد، چون حریص است که لزوم بیعت با شیخ را اثبات نماید، زیرا که مدار ریاست ایشان بر آن است - چنان که اشاره کردیم - و اضافه بر مناقشه های گذشته در مورد بیعت با غیر معصومین، بر او ایراد می شود:

اول

این که اگر بیعت کردن به گونه دست دادن در اسلام یا ایمان واجب بود، می بایست بر پیغمبر و امام و اصحابشان بلکه هر مؤمنی واجب بوده باشد که هر کس در اسلام و یا تشیع وارد می شود او را امر کنند آن بیعت را انجام دهد، بلکه بر آنان لازم بود که پیش از دستور دادن او به نماز و سایر فرایض، به این بیعت امر کنند، چون - به گمان این شخص - این گونه بیعت جزء ایمان است، و در همه اوقات لازم است، و وقت معینی ندارد و با همه کاوش و تتبع در اخبار و روایات که در حدّ توانمان به کار بردیم، به چنین چیزی دست

ص: ۲۶۲

نیافتیم، بلکه واضح است که خود این مدّعی نیز به آن بر نخورده، و گرنه آن را در ضمن سخنان خود می آورد به جهت این که اصرار می ورزد که مقصودش را اثبات نماید.

دوم

این که بنابر طریقه این مدّعی لازم است که تمام مؤمنین از زمان معصومین علیهم السلام تا زمان ما از عالم و عامی همگی از شمار اهل ایمان بیرون باشند، زیرا که چنین بیعتی در هیچ زمانی بین آن ها متداول نبوده است.

سوم

این که در تعدادی از اخبار آمده که: جمعی از اصحاب شایسته ائمه اطهار علیهم السلام ایمان و واجباتی که براساس ایمان حقیقی بر آنان هست را بر امامان علیهم السلام عرضه داشته اند و امامان آنان را بر معتقدات شان تأیید و عملشان را امضاء نموده اند، و ایمان آن ها را تمام دانسته اند، و در این موارد نه در سخنان سؤال کنندگان و نه در فرمایش امام علیه السلام اصلاً یادی از بیعت به میان نیامده، و اگر بیعت کردن در تحقق یافتن ایمان یا تمامیت آن تأثیری داشت آن را گوشزد می نمودند، چنان که پوشیده نیست، و بعضی از این روایات در اصول کافی ذکر گردیده است.

چهارم

این که اخبار بسیاری از امامان ما علیهم السلام در بیان صفات و آداب و اخلاق مؤمنین و بیان نشانه های ایمان و علائم تحقق یافتن و کمال آن رسیده است، و در هیچ یک از آن اخبار به بیعت تصریح یا تلویحی نیست.

پنجم

این که گوید: به جهت شرافت این بیعت ... در انتقاد به او می گوئیم: کدام مفسده بر این جهت مترتب می شود که مؤمنین برای یکدیگر بازگو

نمایند که با رئیس خود به عنوان بیعت دست داده اند؟ و کدام مفسده بر آن بیعت مترتب می بود؟ و بدون شك دست دادن در نظر افراد بشر آسان تر و ساده تر از نثار مال است، و ما آشکارا می بینیم که افراد صالح از اهل ایمان از پرداخت سهم امام - روحی فداه - به علمای اعلام در زمان غیبت آن حضرت مضایقه ای ندارند، پس چگونه از دست دادن به آن ها مضایقه می کردند اگر می دانستند که از نظر شرع بیعت به این کیفیت نیز بر آنان واجب یا مستحب است! و این مانند همان مصافحه ای است که بین آن ها شایع و متداول است، و فقط نیت و عنوان آن ها متفاوت می باشد.

ششم

این که اظهار خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بسی بزرگ تر و ترس و خطرش بیشتر بوده است، چنان که از آیه و روایات و تواریخ بر می آید، با این حال رسول خداصلی الله علیه وآله مأموریت یافت که آن را اظهار کند، چون که بخشی از ایمان است، و اگر بیعت کردن با غیر آن حضرت علیه السلام نیز بخشی از ایمان بود - چنان که این مدعی پنداشته - پیغمبر اکرم و خلفای برحق اوعلیهم السلام آن را بیان می کردند.

هفتم

چگونه این عمل واجب بزرگی که ادعا کنند کسی جز به آن مؤمن نشود، بر همه مؤمنین و عموم اهل این دین مخفی مانده جز بر طائفه صوفیه! این نیست مگر تهمت آشکار، از ایشان می پرسیم و می گوییم: آیا این - العیاذ باللّٰه - تقصیر پیغمبر و خلفای آن حضرت علیهم السلام بوده که همه مردم را از بیان این حکم محروم ساخته اند، یا تقصیر همه مؤمنین بوده که حکم خداوند را از

ظالمین مخفی داشته اند؟ با همه اهتمام و کوششی که به نشر و بیان احکام داشته اند! به خدای تعالی از فتنه های گمراه کننده و دچار شدن به گرفتاری ها و محنت ها پناه می بریم.

هشتم

اگر این امر واجب بود و در تحقق یافتن ایمان تأثیری داشت، می بایست در کتاب های علما نقل و یاد می گردید، و در بین آن ها عنوان می شد، پس چگونه چنین چیزی ادّعا می شود با این که در هیچ یک از اخبار و آثار یاد نگردیده، و اگر این مدعی قائل است که در یکی از کتاب های اهل علم موجود است بر او باد که بیان نماید.

نهم

شما صوفیان ادعا دارید که این از اسرار مخفی است که اهتمام می شده تا پوشیده بماند، پس چگونه - با این پندار - بر خلاف رویه گذشتگان عمل می کنید و این سرّ مگو را افشا می نمایید و آن را در کتاب ها و زبان های تان آشکار میسازید؟!

اگر بگویید: - به پندار خودتان - شما صاحبان اسرار هستید و اسرار از اهل خود پوشیده نمی ماند. می گویم: آیا در بین همه مؤمنین و اصحاب پیغمبر و امامان برحق علیهم السلام صاحب سرّی نبود که این راز برای او بیان گردد؟ با این که خواصی در بین آنان بوده است، به طوری که هر کدام از معصومین علیهم السلام جمعی از اهل سرّ و راز داشته اند! و در حالات و گفته ها و رفتارشان این امر نیامده است، پس به چه وسیله و از کدام راه این امر به صوفیان رسیده و از میان همه امت به این امر اختصاص یافتند!

با چشم پوشی از تمامی آنچه یادآور شدیم، می‌گوییم: این که ادّعا می‌کنید که بیعت واجب است با دست شیخ انجام گردد و شخص معینی را برای گرفتن بیعت این گونه تعیین می‌نمایید، آیا از باب نیابت خاصّه است یا نیابت عامّه؟ اگر بگویید: به سبب نیابت خاصّه است، می‌گوییم: در مذهب امامیه اختلافی نیست که نیابت خاصّه در زمان غیبت کبری قطع گردیده. اضافه بر این که این قول - مانند سایر گفته‌های این شخص - بدون دلیل است. و اگر بگویید: به نیابت عامّه است، پس اختصاص دادن آن به شخص خاص برای چیست؟ و اگر تعیین شخص خاص با تعیین و اجازه شیخ نسبت به او انجام می‌شود، می‌گوییم: ایراد ما بر شیخ می‌باشد به این که، اولاً: چرا شیخ تعیین کند؟ ثانیاً: تعیین کردن شخص خاص از سوی او برای چیست؟ چون که هیچ گفتاری غیر از گفتار معصوم سندیت ندارد، مگر این که به معصوم منتهی گردد و قیاس کردن اجازه ای که در بین ایشان متداول است به اجازه ای که در میان فقها متداول است به خاطر متصل شدن سند حدیث به معصوم و حفظ آن از ارسال می‌باشد و این اجازه منصب خاصّی را برای کسی اثبات نمی‌کند، لذا این اجازه به مجتهدین اختصاص ندارد و اما تصدیق اجتهاد چیزی است که با اجازه روایت ارتباط و تلازمی ندارد و فایده آن جواز رجوع غیر مجتهد است به او، در مسایلی که برایش پیش می‌آید و این غیر از اجازه ای است که بین صوفیان متداول می‌باشد، چنان که از سخنان این شخص دانستی. و بالاخره بر گفته او: «و هم چنین صوفیان بر حق در امر و نهی و بیان احکام

و استغفار برای خلق و بیعت گرفتن از آنان داخل نمی شوند مگر این که اجازه داشته باشند ...» اشکال وارد است که این برخلاف مقتضای آیات و روایاتی است که از ائمه اطهار علیهم السلام رسیده، زیرا که امر به معروف و نهی از منکر و بیان احکام و وظیفه هر مسلمانی است که عارف به حکم خداوند و آگاه به مورد امر و نهی باشد، و نیز از مفسده بر کنار باشد، و به شخص یا اشخاص معینی اختصاص ندارد، استغفار نیز همین طور است، چون از اقسام دعا می باشد. و ترغیب و امر به دعا برای عموم مؤمنین و مؤمنات و دعا کردن برای برادران ایمانی در غیاب آن ها، در روایتی آمده است، و دعا و استغفار برای اهل ایمان از وظایف همه مؤمنین و مؤمنات می باشد، و این مطلب برای کسی که در آیات و روایات تتبع نماید روشن است، که اگر آن ها را یاد آورم کتاب طولانی می گردد. و اما گرفتن بیعت از ویژگی های پیغمبر و امام است یا کسی که به طور خاص از سوی ایشان نصب شده باشد و برای غیر آن ها جایز نیست و آنچه ذکر کردم برای اهل اخلاص کفایت می کند.

سی و پنجم: صله آن حضرت علیه السلام به وسیله مال

سی و پنجم: صله آن حضرت علیه السلام به وسیله مال

به این که مؤمن بخشی از دارایی خود را برای امام زمانش - سلام الله علیه - هدیه کند، و هر سال به این عمل مداومت نماید، و در این عمل شریف، غنی و فقیر و حقیر و شریف و مرد و زن یکسانند، الا این که ثروتمند به مقدار توانایی اش تکلیف دارد، و فقیر به مقدار استطاعت خود مکلف می گردد

ص: ۲۶۷

خدای - عزوجل - فرموده: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (۱)؛ خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانش تکلیف نمی کند. و او - تعالی شأنه - فرموده: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَيْهَا» (۲)؛ خداوند هیچ کس را جز به آنچه توانایی داده تکلیف نمی کند. و در روایات مقدار معینی برای مصرف مال در آن جهت شریف بیان نگردیده، چون ظاهراً این عمل از مستحبات مؤکده ای است که در سخنان امامان علیهم السلام به عنوان «فریضه» از آن تعبیر آمده است. و بر آنچه یاد کردیم دلالت دارد آنچه شیخ کلینی رضی الله عنه در کافی به سند خود روایت آورده از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام که فرمود: «هیچ چیز نزد خداوند محبوب تر از اختصاص دادن درهم به امام علیه السلام نیست، و به درستی که خداوند درهم را برای او (پرداخت کننده) در بهشت همچون کوه احد قرار دهد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند در کتابش فرموده است: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (۳)؛ چه کسی به خداوند وامی نیکو می دهد تا خداوند [عوض وام را چندین برابر، بسیار سازد. امام فرمود: به خدا سوگند! که این در خصوص صله امام است. (۴) و از آن حضرت در حدیث دیگری آمده که فرمود: به درستی که خداوند آنچه را که مردم در اختیار دارند از جهت نیاز به آن قرض نخواسته است و هر حقی که خداوند دارد برای ولی او است. (۵) و در همان کتاب در خبر

ص: ۲۶۸

۱- ۳۱۷. سوره بقره: آیه ۲۸۶.

۲- ۳۱۸. سوره طلاق، آیه ۷.

۳- ۳۱۹. [سوره بقره، آیه ۲۴۵.

۴- ۳۲۰. اصول کافی، ۱ / ۵۳۷.

۵- ۳۲۱. اصول کافی، ۱ / ۵۳۷.

صحیحی از اسحاق بن عمار از حضرت ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام آمده که راوی گوید: از آن حضرت درباره فرموده خدای - عزوجل - : «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» (۱)؛ آن کیست که به خداوند قرض نیکو دهد تا خداوند برایش چند برابر کند، و او را پاداشی گرامی عطا فرماید. پرسیدم! فرمود: درباره صله امام نازل شده است. (۲) و به سند خود از حسن بن میثاق از پدرش آورده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای میثاق! با یک درهم که امام علیه السلام به آن صله شود، از کوه احد سنگین تر است. (۳) و در همان کتاب در خیر مرسلی همچون صحیح است از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام که فرمود: یک درهم که با آن امام علیه السلام صله شود از دو میلیون درهم در سایر کارهای نیک بهتر است. (۴) و در خیر صحیحی از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که: درباره فرموده خدای تعالی: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (۵)؛ و آنان که آنچه خداوند به پیوندش امر فرموده می پیوندند. فرمود: در ارحام آل محمد علیهم السلام نازل شد، درباره خویشاوندان تو نیز هست سپس فرمود: از کسانی مباش که چیزی را در یک مورد منحصر دانند. (۶)

و در خبر موثقی از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: من از یکی از شما

ص: ۲۶۹

-
- ۱- ۳۲۲. سوره حدید، آیه ۱۱.
 - ۲- ۳۲۳. اصول کافی، ۱ / ۵۳۸.
 - ۳- ۳۲۴. اصول کافی، ۱ / ۵۳۸.
 - ۴- ۳۲۵. اصول کافی، ۲ / ۱۵۶.
 - ۵- ۳۲۶. سوره رعد، آیه ۲۱.
 - ۶- ۳۲۷. اصول کافی، ۱ / ۵۳۷.

درهمی را می گیرم و حال آن که از متمول ترین اهل مدینه هستم، مقصودم در این کار فقط این است که شما پاکیزه شوید. و در همان کتاب در حدیث مرفوعی آمده که حضرت ابوعبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس پندارد که امام به آنچه در دست مردم هست احتیاج دارد، کافر است، جز این نیست که مردم نیازمندند که امام از ایشان بپذیرد، خداوند - عزوجل - فرموده: از اموال آن ها صدقه [زکات] بگیر آن ها را به وسیله آن پاک و تزکیه می نمایی.

و در کتاب «من لا یحضره الفقیه» در باب صله امام علیه السلام آمده که: از امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای - عزوجل -: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»؛ چه کسی به خداوند وام نیکویی می دهد، سؤال شد. آن حضرت فرمود: درباره صله امام نازل شده. و نیز فرمود: یک درهم که امام به وسیله آن صله شود از یک میلیون درهم که در مورد دیگری در راه خدا صرف گردد بهتر است. و در همان کتاب در باب فضایل حج روایت آمده که: یک درهم خرج کردن در راه حج از یک میلیون درهم در غیر آن بهتر است، و یک درهم که به امام برسد مانند خرج کردن یک میلیون درهم در حج است. (۱)

و [صدوق] گوید: روایت شده که: یک درهم خرج کردن در حج از دو میلیون درهم در موارد دیگر در راه خدای - عزوجل - مصرف کردن بهتر است.

و در مجلّد بیستم بحار به نقل از ثواب الاعمال به سند خود، از اسحاق بن عمّار آورده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: معنی فرموده خدای

ص: ۲۷۰

- تبارک و تعالی :- «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (۱) چیست؟ فرمود: صله امام (۲) و در همان کتاب به نقل از «بشاره المصطفی» به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: صله آل محمد علیهم السلام را از اموال تان وا مگذارید، هر کس غنی است، به مقدار مکتش و هر کس فقیر است، به مقدار فقرش. پس هر آن که می خواهد که خداوند مهم ترین خواسته اش از او را بر آورد؛ باید که آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - و شیعیان شان را به آنچه از همه بیشتر به آن نیاز دارد، صله نماید. (۳)

و در بحار و برهان به نقل از تفسیر عیاشی به سند خود از مفضل بن عمر آمده که گفت: روزی بر حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام وارد شدم چیزی با خود داشتم آن را در پیشگاهش نهادم. فرمود: این چیست؟ عرضه داشتم: این صله موالیان و غلامان تو است. فرمود: ای مفضل! من آن را می پذیرم، نه از جهت نیازی که به آن داشته باشم و آن را قبول نکنم مگر برای این که به سبب آن تزکیه شوند. سپس آن حضرت علیه السلام فرمود: شنیدم پدرم می فرمود: هر کس یک سال بر او بگذرد که از مال خودش کم یا زیاد ما را صله ننماید، خداوند روز قیامت به او نظر نخواهد کرد، مگر این که خداوند از او بگذرد. سپس فرمود: ای مفضل! این فریضه ای است که خدای تعالی آن را در کتاب خود بر شیعیان ما فرض نموده، آن جا که فرماید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا

ص: ۲۷۱

۱- ۳۲۹. سوره بقره، آیه ۲۴۵.

۲- ۳۳۰. بحار الانوار، ۹۶ / ۲۱۶، ح ۶.

۳- ۳۳۱. بشاره المصطفی / ۶.

تُجِبُونَ» (۱)؛ به مقام نیکوکاران [یا درجات بهشت] دست نخواهید یافت تا این که از آنچه دوست می دارید انفاق کنید. پس ماییم بَرّ و تقوی و راه هدایت و در تقوی و دعای ما از خداوند محبوب نمی ماند، فقط مسایل حلال و حرام تان را سؤال کنید و مبدا که از کسی از فقها چیزی را بپرسید که نیازی به آن ندارید و خداوند آن را از شما مستور داشته است. (۲)

و نیز در آن کتاب از حسن بن موسی آمده که گفت: اصحاب ما روایت کرده اند از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام راجع به فرموده خدای تعالی: «الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (۳)؛ آنان که آنچه را خداوند به پیوستنش دستور فرموده می پیوندند. سؤال شد، آن حضرت فرمود: این صله امام است در هر سال به کم یا زیاد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: و منظورم از این کار جز تزکیه شما چیزی نیست. (۴)

و از امالی شیخ صدوق به سند خود از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام از پدراننش علیهم السلام روایت است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس یکی از اهل بیت مرا در این سرای دنیا با یک قیراط صله نماید، روز قیامت با یک قنطار او را پاداش خواهم داد. (۵)

ص: ۲۷۲

۱- ۳۳۲. سوره آل عمران، آیه ۹۲.

۲- ۳۳۳. تفسیر البرهان، ۱ / ۲۹۷؛ تفسیر عیاشی، ۱ / ۱۸۴، ح ۸۵.

۳- ۳۳۴. سوره رعد، آیه ۲۱.

۴- ۳۳۵. بحار الانوار، ۹۶ / ۲۱۶، ح ۵ و تفسیر عیاشی، ۲ / ۹، ح ۲، ح ۳۴.

۵- ۳۳۶. امالی، شیخ صدوق / ۲۴۰.

در مجمع البحرین گوید: قیراط نیم دانگ است، و از بعضی از اهل حساب نقل شده که قیراط در لغت یونان دانه خرنوب است و اصل آن قِرَاط به تشدید است، چون جمع آن قرار یط می باشد، پس [راء به یاء] بدل شده است. (۱)

و در قاموس آمده: قیراط و قِرَاط - به کسر هر دو - وزنش در بلاد مختلف است، در مکه یک چهارم از یک ششم دینار است و در عراق نصف یک دهم دینار.

و در نهایت گوید: قیراط جزئی از اجزاء دینار است و آن در بیشتر بلاد نصف یک دهم دینار است، و اهل شام آن را یک جزء از بیست و چهار جزء می شمارند.

و در قاموس گفته: قِنَطار، وزن چهل اوقیه از طلا، یا هزار و دویست دینار، یا هزار و دویست اوقیه، یا هفتاد هزار دینار، یا هشتاد هزار درهم، یا صد رطل از طلا یا نقره، یا یک پوست گاو پر از طلا یا نقره می باشد.

و در مجمع البحرین آمده: در تفسیر آن (= قِنَطار) گفته شده: آن هزار و دویست اوقیه است، و به قولی: صد و بیست رطل، و به قولی: یک پوست گاو پر از طلا است و به قولی، نزد عرب آن را وزنی نیست.

و از تَعْلَب نقل شده که: آنچه نزد بیشتر عرب ها معمول است چهار هزار دینار است، و هر گاه بگویند: قناطر مقنطره، دوازده هزار دینار است، و به

ص: ۲۷۳

قولی: هشتار هزار است، و مقنطره یعنی تکمیل شده، چنان که گویی: بدره مبدّره و ألف مؤلّف، یعنی تامّ.

و از فزّاء آمده که: مقنطره چند برابر شده است، چنان که قناطر سه تا باشد و مقنطره نُه تا. و در حدیث آمده که: قنطار پانزده هزار مثقال از طلا است و مثقال بیست و چهار قیراط است، کوچک ترین آن ها همچون کوه احد است و بزرگ ترین آن ها مسافت بین آسمان و زمین.

و در معانی الاخبار، قنطار از حسنات به هزار و دویست اوقیه تفسیر شده و اوقیه از کوه احد بزرگ تر می باشد.

و در احتجاج شیخ طبرسی از محمد بن یعقوب - و ظاهراً از کتاب رسائل کلینی نقل کرده - از اسحاق بن یعقوب آمده که گفت: از محمد بن عثمان عمّری رحمه الله خواستم که نامه ای را [به ناحیه مقدّسه حضرت صاحب الأمر علیه السلام] برساند که در آن از مسائلی که بر من مشکل شده بود پرسیده بودم، پس توفیق به خطّ مولایمان صاحب الزمان علیه السلام وارد شد ... تا آنجا که فرموده: و اما اموال شما را ما نمی پذیریم مگر برای این که شما پاکیزه شوید، پس هر که می خواهد صله کند و هر که خواهد قطع نماید که آنچه خداوند به ما عطا کرده بهتر از آن چیزی است که به شما داده است ... (۱) و آنچه روایت آوردیم ان شاء الله کفایت می کند.

دو نکته

دو نکته

و شایسته است دو نکته را تذکر دهیم:

ص: ۲۷۴

این که صله امام علیه السلام در مثل این زمان از صله امام در زمان ظهور دولت حقّه و تسلط یافتن آن جناب بهتر است. و شاهد بر این است آنچه در کافی و غیر آن در حدیث مسندی از عمّار سبابی آمده که گفت: به حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: کدام یک بهتر است، عبادت پنهانی با امام پنهان شده شما در دولت باطل یا عبادت در دوران ظهور حق و دولت آن با امام آشکار از شما؟ فرمود: ای عمّار! به خدا که صدقه در سرّ، از صدقه آشکارا بهتر است، همین طور به خدا قسم! عبادت شما در پنهانی با امام پنهانتان در زمان دولت باطل و با ترس از دشمنان و یا در حال متارکه [مخالفان] با او بهتر است از کسی که خدای - عزّوجلّ - را در زمان ظهور حق با امام بر حق ظاهر در دولت حق عبادت نماید، و عبادت توأم با ترس در دولت باطل همچون عبادت و امنیت در دولت حق نیست.

و بدانید که هر کس از شما در این زمان نماز واجب خود را در وقتش به جماعت و به طور کامل به جای آورد و از دشمنش کتمان نماید، خداوند ثواب پنجاه نماز واجب به جماعت گزارده شده را برای او بنویسد و هر کس از شما که در این زمان نماز واجبش را فردی و در وقت خود به طور کامل و درست ادا نماید، خداوند - عزّوجلّ - ثواب بیست و پنج نماز واجب فردی برای وی بنویسد و هر کدام از شما که یک نماز نافله را در وقتش به طور کامل به جای آورد خداوند برایش ثواب ده نماز نافله بنویسد، و هر کس از شما کار نیکی انجام دهد، خدای - عزّوجلّ - به جای آن برایش بیست حسنه بنویسد

و حسنات مؤمن از شما را خداوند - عزوجل - چندین برابر خواهد ساخت، به شرط این که حسن عمل داشته باشد. و نسبت به دین و امام و جان خود تقیه را به کار بندد و زبانش را حفظ کند، همانا خدای - عزوجل - کریم است... (۱) و در تأیید آنچه یاد کردیم این که: من در یکی از سال ها در خواب دیدم که شخص جلیل بزرگواری می فرمود: هرگاه مؤمن چیزی از مال خود را برای امامش در زمان غیبتش نثار نماید ثوابش همانند هزار و یک برابر ثواب مثل آن است که در زمان حضورش نثار کند.

می گویم: شاهد صدق این خواب و حقانیت این گفتار این که امام صادق علیه السلام در خبر عمار فرمود: و حسنات مؤمن از شما را خداوند - عزوجل - چند برابر خواهد ساخت... سپس استبعاد در آن را دفع کرد به این که فرمود: همانا خدای - عزوجل - کریم است.

نکته دوم

این که صله امام علیه السلام در زمان غیبت با مصرف کردن مال در مصارف و مخارجی که می داند آن حضرت علیه السلام به آن ها رضایت دارد و محبوب اوست انجام می گیرد، با قصد صله او، مانند چاپ کردن کتاب هایی که مربوط به آن حضرت است، و بر پا کردن مجالس یادآوری آن جناب، و دعوت به او، و صله شیعیان و دوستانش به خصوص سادات علوی و علمای ترویج کننده شرع مقدس، و راویان احادیث ائمه طاهرين عليهم السلام،

ص: ۲۷۶

و مانند این ها ... از گونه های صِلِه که بر اهل آن پوشیده نیست، از خدای تعالی برای خودم و سایر مؤمنین توفیق می خواهم.

سی و ششم: صله شیعیان و دوستان صالح امامان علیهم السلام

به وسیله مال

بدین جهت این عمل را به طور جداگانه ذکر کردیم که در بعضی از نصوص وارد شده و به آن ترغیب گردیده است، چنان که در من لایحضره الفقیه آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس نتواند ما را صِلِه نماید، باید دوستان [شیعیان] صالح ما را صله کند که ثواب صِلِه ما برای او نوشته می شود، و هر کس نتواند ما را زیارت کند، صالحین از دوستانمان را دیدار نماید ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود.

و در کتاب کامل الزیارات به سند خود از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام آمده که فرموده است: هر کس نتواند ما را زیارت کند پس صالحین از دوستانمان را دیدار نماید، ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود، و هر کس نتواند ما را صِلِه نماید، افراد صالح از دوستان ما را صله کند، ثواب صِلِه ما برای او نوشته می شود. (۱)

و در کتاب تهذیب به سند خود از آن حضرت آورده که فرمود: «کسی که

ص: ۲۷۷

نمی تواند ما را زیارت کند پس برادران صالح خود را زیارت نمایند که ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود، و هر کس نتواند ما را صلّه نماید پس برادران صالحش را صلّه نماید ثواب صلّه ما برایش ثبت می گردد» (۱).

سی و هفتم: خوشحال کردن مؤمنین

چون که این کار مایه سرور و خرسندی مولایمان صاحب الزمان علیه السلام می باشد، و خوشحال کردن مؤمنین هم با کمک کردن آن ها به وسیله مال انجام می شود، و هم با کمک کردن به بدن، و گاهی با برآوردن حوائج و برطرف کردن غصه های آنان، و با وساطت و شفاعت در حق ایشان، و به وسیله دعا کردن در حق آنان، و یا احترام نمودن آن ها، و هم با یاری خاندان و فرزندان ایشان، و نیز با قرض دادن به آن ها، یا به تعویق انداختن مطالبه قرض هایی که بر عهده آن ها است، و یا به غیر این ها از گونه های خرسند نمودن مؤمنین که بر پوینندگان آن راه ها پوشیده نیست، پس هرگاه مؤمن محب اهل البیت علیهم السلام با انجام دادن این کارها نیت می کند که حضرت صاحب الأمر علیه السلام را خوشحال و مسرور نماید به آن ثواب نایل می آید، اضافه بر سایر ثواب های بزرگی که برای خوشحال کردن مؤمنین مهیا گردیده است.

و بر آنچه توجه دادیم دلالت می کند روایتی که در کافی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: کسی از شما نپندارد که چنان که مؤمنی را شاد و مسرور نماید تنها او را شادمان کرده، بلکه واللّه ما را خوشحال ساخته بلکه سوگند به خدا

ص: ۲۷۸

رسول خداصلی الله علیه وآله را خوشحال نموده است (۱). و در همان کتاب به سند خود از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس مؤمنی را شاد نماید رسول خداصلی الله علیه وآله را مسرور نموده، و هر کس بر رسول خداصلی الله علیه وآله سرور وارد کند آن سرور را به خداوند رسانیده و همین طور است هر که بر مؤمن اندوهی وارد کند. (۲)

و در همان کتاب در خبر صحیحی از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: خداوند - عزوجل - به داوود علیه السلام وحی فرستاد که: همانا بنده ای از بندگان من حسنه ای به جای می آورد پس بهشت خود را بر او مباح می سازم، داوود عرضه داشت: پروردگارا آن حسنه کدام است؟ خداوند فرمود: بر بنده مؤمن سروری وارد نماید هرچند به وسیله یک دانه خرما باشد. داوود گفت: پروردگارا سزاوار است هر که تو را شناسد امیدش را از تو قطع نکند. (۳) و روایات در این باره بسیار است، و آنچه یاد کردیم برای اهل بصیرت کافی است.

سی و هشتم: خیرخواهی برای آن حضرت علیه السلام

سی و هشتم: خیرخواهی برای آن حضرت علیه السلام

در کافی به سند صحیحی از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آمده که: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: خدای - عزوجل - به هیچ دوست خود که جانش را به اطاعت و خیرخواهی امامش به زحمت انداخته نظر نیفکند مگر این که او در رفیق

ص: ۲۷۹

۱- ۳۴۲. اصول کافی، ۲ / ۱۸۹.

۲- ۳۴۳. اصول کافی، ۲ / ۱۹۲.

۳- ۳۴۴. اصول کافی، ۲ / ۱۸۹.

اعلی [دسته پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحین که در بهشت قرین هم باشند] با ما باشد (۱). و در همان کتاب به سند صحیح یا موثقی همچون صحیح از حضرت ابی عبداللّه امام صادق علیه السلام آمده که: رسول خداصلی الله علیه و آله در مسجد خیف برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: خداوند خرم بدارد بنده ای را که سخن مرا بشنود و آن را در دل جای دهد و حفظ نماید و به کسی که آن را نشنیده برساند، که بسا کسی حامل فقه است ولی فقیه نیست، و بسا کسی معارف و دستورات فقهی را به فقیه تر و داناتر از خودش برساند، سه چیز است که دل هیچ فرد مسلمانی در آن ها خیانت نکند؛ اخلاص عمل برای خدا، و نصیحت و خیراندیشی برای امامان و پیشوایان مسلمین، و ملازمت جماعت آن ها، زیرا که دعوت آنان فراگیرنده است هر آن که را به دنبال ایشان باشد. مسلمانان برادرند، خونشان برابر است و کم ترین افرادشان در برقراری پیمان شان کوشش می نماید. (۲)

و در همان کتاب در حدیث مرسلی از مردی از قریش روایت آمده که گوید: سفیان ثوری به من گفت: مرا به خدمت جعفر بن محمدعلیهما السلام ببر. می گوید: با او به خدمت آن جناب رفتیم ولی وقتی رسیدیم که سوار مرکبش شده بود. سفیان عرضه داشت: ای اباعبداللّه! خطبه ای که رسول خداصلی الله علیه و آله در مسجد خیف فرموده است، برایمان بازگو کن. فرمود: بگذار اکنون دنبال کار خود بروم، بعد که برگشتم برایت بیان می کنم، چون سوار شده ام. عرضه

ص: ۲۸۰

۱- ۳۴۵. اصول کافی، ۱ / ۴۰۴.

۲- ۳۴۶. اصول کافی ۱ / ۴۰۳.

داشت تو را به خویشاوندی ات با رسول خدا سوگند که این مطلب را [هم اینک] برایم حدیث فرمایی پس آن جناب پیاده شد و سفیان گفت: دستور فرمایید تا دوات و کاغذ برایم بیاورند که آن را از زبان شما بنویسم. پس آن حضرت دوات و کاغذ فراخواند و فرمود بنویس: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خُطِبَهُ رَسُولُ اللَّهِ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ: نَظَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ تَبْلُغْهُ أَيُّهَا النَّاسُ لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ لَيْسَ بِفِقِيهِ، وَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، ثَلَاثٌ لَا يَغُلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَالنَّصِيحَةُ يَحَهُ لِأَثَمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ بِمَنْ وَرَأَيْهِمُ الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَى دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ»

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خیف؛ خداوند حَرَمِ بدارد بنده ای را که سخن مرا بشنود و آن را در دل جای دهد و به کسی که آن را نشنیده برساند. ای مردم! باید حاضرین به غائبین برسانند، بسا کسی که فقه دارد ولی فقیه و درک کننده نیست و بسا کسی معارف و دستورات فقهی را به فقیه تر و داناتر از خویش نقل می کند. سه چیز هست که قلب هیچ فرد مسلمانی در آن ها خیانت نکند: إخلاص عمل برای خدا نصیحت و خیراندیشی برای ائمه مسلمین و ملازمت جماعت ایشان، زیرا که دعوتشان (دعایشان) تمام کسانی را که در پی آنها می گردند، مؤمنین برادرند و خونشان برابر، آنان بر دیگران از غیر خودشان هم دستند، کوچک ترین شان برای اجرای پیمان شان کوشا است.

سفیان این حدیث را نوشت و بر آن حضرت باز خواند. آن گاه حضرت

صادق علیه السلام سوار شد و رفت. من و سفیان نیز آمدیم، در میان راه به من گفت: به جای خود باش تا من در این حدیث نظری بیفکنم و دقتی کنم، به او گفتم: به خدا قسم ابو عبدالله علیه السلام با بیان این حدیث برگردن تو حقی انداخته که هرگز از گردنت نرود. گفت: کدام حق؟ گفتم: در این عبارت سه چیز است که دل مسلمان در آن ها خیانت نکند: اول اخلاص عمل برای خدا که ما آن را فهمیدیم، ولی دومی که نصیحت و خیراندیشی برای ائمه مسلمین، این ها کدام ائمه هستند که خیراندیشی برای آنان بر ما لازم است؟ معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و مروان بن حکم؟ و کسانی که شهادت شان نزد ما قبول نیست و نماز پشت سر آن ها جایز نمی باشد؟ و سومی که ملازمت جماعت آن ها است، منظور کدام جماعت است؟ آیا جماعت مُرَجئه که می گویند هر که نماز نخواند روزه هم نگیرد غسل جنابت هم نکند خانه کعبه را هم ویران سازد و مادرش را هم نکاح نماید، تنها با نام مسلمانی که بر خود نهاده در ایمان به درجه جبرئیل و میکائیل است؟ یا مقصود قَدَری ها هستند که معتقدند آنچه خدا بخواهد نمی شود و آنچه ابلیس بخواهد می شود؟ یا جماعت حروری ها و خوارج که از علی بن ابی طالب علیه السلام بیزاری می جویند و او را کافر می دانند؟ یا جماعت جهمی که قائل است: ایمان تنها خداشناسی است و بس؟ سفیان گفت: وای بر تو در معنی این دو جمله از حدیث چه می گویند؟ گفتم: می گویند: منظور از امامی که نصیحت و خیراندیشی برای او بر ما واجب است علی بن ابی طالب علیه السلام است، و مقصود از جماعتی که

ملازمت آن‌ها واجب است خاندان اوست. راوی می‌گوید: دیدم آن نوشته را گرفت و پاره کرد سپس به من گفت: از این مطلب به کسی خیر مده. (۱)

یادآوری

در مکرمات چهارم و مکرمات پنجاه و نهم از بخش پنجم کتاب مطالبی که بر این موضوع دلالت دارند گذشت، بدانجا مراجعه شود.

توضیح و بیان

این که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ثَلَاثٌ لَا يَغُلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرَأَةٍ مُسْلِمَةٍ» احتمال می‌رود «یغل» به فتح یاء از باب غلول به معنی خیانت باشد، و ظاهرش همین است، چنان که در فرموده خدای تعالی آمده: «وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۲)؛ و هیچ پیغمبری را نشاید که خیانت کند و هر کس خیانت کند روز قیامت خیانت خویش را به همراه آورد. و احتمال دارد که از باب «غَلَّ» به معنی کینه و دشمنی باشد، چنان که در فرموده خدای تعالی آمده: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» (۳)؛ و آنچه از حقد و کینه در سینه داشتند برکنیم. و بنابراین دو احتمال؛ امکان دارد که جمله حدیث خبریه باشد، و ممکن است انشاء باشد. و محتمل است که «یغل» به ضم یاء از باب غُل باشد، همچنان که در فرموده خدای تعالی آمده: «غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ» (۴)؛ دستشان [یهود] بسته [و در غُل و زنجیر] باد. و این ضد فراخی سینه و شرح صدر است، و موافق فرموده خدای تعالی: «قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ» (۵)؛

ص: ۲۸۳

۱- ۳۴۷. اصول کافی، ۱ / ۴۰۳.

۲- ۳۴۸. سوره آل عمران، آیه ۱۶۱.

۳- ۳۴۹. سوره اعراف، آیه ۴۳.

۴- ۳۵۰. سوره مائده، آیه ۶۴.

۵- ۳۵۱. سوره نساء، آیه ۱۵۵.

و گفتند دل های ما در پرده و غلاف است بلکه خداوند بر اثر کفرشان بر آن ها مهر زده است. و بنابر تمام احتمالات: ممکن است «عَلَى» در کلمه «عَلَيْهِنَّ» برای استعلای معنوی باشد، و شاید که به معنی «فی = در» باشد، مانند فرموده خدای تعالی: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا» (۱)؛ و [موسی] داخل شهر شد در هنگام غفلت اهل آن. و ممکن است به معنی «مَعَ = با» باشد، مانند فرموده خدای تعالی: «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ» (۲)؛ و دارایی اش را با وجود دوست داشتن آن بردازد. و یا این که برای سببیت باشد، مانند فرموده خدای تعالی: «وَلْتَكْبُرُوا لِلَّهِ عَلَى مَا هَدَاكُمْ» (۳)؛ و تا خداوند را به سبب این که هدایت تان فرمود به عظمت یاد کنید.

و کلمه «مسلم» احتمال می رود که منظور از آن اعم از مؤمن [و مسلمان غیر مؤمن] باشد، و یا این که منظور از آن اخص - یعنی مؤمن کامل - باشد. و «النَّصِيحَةُ» از باب نُصَح است، و آن در اصل خلوص می باشد، و بدین جهت آن را نصیحت نامیده اند که از آمیختگی با غرض های نفسانی خالص است. و نصیحت گاهی در قصد خیر برای منصوح له (= کسی که نصیحتش را خواسته) به کار می رود، و گاهی در هر کار یا قولی که به وسیله آن برای منصوح له خیر می خواهد. و «اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ»: ظاهراً مقصود جماعت امامان علیهم السلام است، یعنی مؤمن کسی است که به تمامی آنان معتقد باشد و به همه اقرار کند، و این که هر کس یکی از آنان را انکار نماید چنان است که همه را

ص: ۲۸۴

۱- ۳۵۲. سوره قصص، آیه ۱۵.

۲- ۳۵۳. سوره بقره، آیه ۱۷۷.

۳- ۳۵۴. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

انکار کرده باشد. «فَأَنَّ دَعْوَتَهُمْ مُّحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ»: ظاهراً ضمیر نخستین به امامان علیهم السلام برمی گردد و ضمیر دوم به مسلمانان، و محتمل است که «دعوت» به معنی دعا باشد، و احتمال دارد که منظور، دعوت مردم به ایمان و شناخت دلائل آشکار و آثار روشن امامان علیهم السلام باشد، که ایشانند دعوت کنندگان خلق به سوی خداوند، و دلالت کنندگان به خداوند با زبان و افعال و صفات و معجزات و کرامات شان. و حاصل از احتمالات یاد شده در معنی حدیث چند وجه است:

وجه اول

این که این امور سه گانه چیزهایی هستند که می بایست دل هیچ مسلمانی در آن ها خیانت نکند، و این وجه مبتنی بر آن است که جمله را انشائی، و «علی را به معنی «فی» و نصیحت را به معنی قصد خیر برای منسوح بدانیم.

بنابراین امور سه گانه قلبی خواهند بود و کارها و اعمال قلبی و بدنی بر آن ها مترتب می شوند و از آن ها سرچشمه می گیرند، و این حدیث شریف درصدد بیان تکالیف قلبی است که متعلق به مکلف است و به خدای تعالی و اولیای اوعلیهم السلام مربوط می باشد، پس اخلاص در عمل راجع به خدای - عزّوجلّ - است، و قصد خیر برای اولیای او، و لزوم جماعت ایشان؛ هر دو به رسول خدا و خلفای برحقّ آن حضرت - صلوات الله علیهم اجمعین - راجع است، و این دو بدین گونه حاصل می شوند که دل مؤمن با قصد خیر برای آنان و ملازمت همه ایشان اهتمام داشته باشد، و دست یازیدن و روی آوردن به غیر ایشان از کسانی که مقام آنان را - به ناحق - ادعا می کنند قصد نکند، و این یک وظیفه

و تکلیف اسلامی است بر عهده همه افراد بشر، بی هیچ تفاوتی بین مسلمان و کافر، زیرا که کفار نیز به این امر و تکلیف شرعیِ الهی دیگر موظف هستند.

و این که در اینجا و در سایر احکام خصوص مسلمان یاد گردیده، به جهت شرافت دادن به اوست که حکم و خطاب متوجه او می‌گردد به سبب توجه او به حق تعالی و گرفتن معالم دین و برای خواری کافر است و روی گردانیدن از او به سبب اعراض او از حق، خدای - عزوجل - فرموده: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» (۱)؛ خداوند را فراموش کردند او نیز آنان را فراموش کرد. و او - تبارک و تعالی - فرموده: «وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» (۲)؛ و خداوند ستمکاران را گمراه می‌گرداند. و او - عزّ اسمه - فرموده: «فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (۳)؛ پس تو [ای رسول] اعراض کن از هر کسی که از یاد ما روی گردانید و جز زندگانی دنیا را نخواست.

وجه دوم

این که امور یاد شده - یعنی اخلاص و نصیحت برای امامان و ملازمت آن‌ها - وسایل و اسباب حفظ شدن دل از خیانت باشد. و این وجه مبتنی بر آن است که جمله خبریه؛ و «علی» به معنی «مَعَ» یا برای سببیت باشد، و نصیحت - بنا بر این وجه - ممکن است نصیحت قلبی منظور باشد، که خیر خواستن برای منصوح در همه چیزهایی که متعلق به اوست، و شاید که نصیحت در کارهای بدنی و مصارف مالی مراد باشد، و آن هر فعل یا قولی است که مراد از آن خیر برای منصوح است.

ص: ۲۸۶

۱- ۳۵۵. سوره توبه، آیه ۶۷.

۲- ۳۵۶. سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

۳- ۳۵۷. سوره نجم، آیه ۲۹.

این که جمله خبریه باشد، و حدیث - بنابر این وجه - درصدد بیان علایم مؤمن است، یعنی مسلمان واقعی که در قرآن مجید به فرموده خدای - عزوجل - چنین توصیف گردیده: «وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى (۱)؛ و هر کس روی تسلیم به سوی خداوند آورد و نیکوکار باشد همانا به محکم ترین رشته [الهی] چنگ زده است. زیرا حقیقت ایمان معرفت خدای - عزوجل - و اخلاص عمل برای اوست، و شناخت اولیای امر (رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام) و ملازمت ایشان، و نصیحت و خیرخواهی برای آنان می باشد، و این ها اموری است که دل مسلمان واقعی در آن ها خیانت نمی کند، و این وجه سازگار است با این که «یَغُلُّ» از باب غلول به معنی خیانت باشد، و هم با این که از غُلِّ ضد انشراح و گشایش باشد، چنان که پوشیده نیست.

وجه چهارم

این که جمله خبریه باشد و «یَغُلُّ» به ضم یاء به صورت فعل مجهول خوانده شود، و «علی به معنی «مَعَ» یا برای سببیت باشد و «مسلم» را به معنی معروفش بگیریم یعنی اعَمَّ از مؤمن و غیر مؤمن، و منظور از «ائمه مسلمین» امیرالمؤمنین و امامان معصوم از فرزندان آن حضرت علیهم السلام باشد. و حاصل معنی این که هر مسلمانی که این امور یعنی: اخلاص عمل برای خداوند، و نصیحت برای ائمه مسلمین، و ملازمت جماعت ایشان، در او جمع گردد، دلش باز [و روشن] می شود و از مُهر خوردن بر قلب محفوظ می ماند، و از کسانی خواهد بود که خداوند سینه اش را برای اسلام گشایش

ص: ۲۸۷

داده، و از نورائیتی از سوی پروردگارش برخوردار است، و چنانچه این امور در او جمع نگردد خداوند بر دلش مهر بطلان می زند، و مصداق فرموده خدای تعالی می شود که: «وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ» (۱)؛ و گفتند دل های ما در پرده و غلاف است، بلکه خداوند به سبب کفرشان بر آن ها مهر زده است. زیرا که کفر مراتب و درجه هایی دارد که یکی بدتر از دیگری است و هر مرتبه را آثار خاصّی است - پناه به خدای تعالی - همچنان که ایمان نیز مراتب و درجاتی دارد که بعضی برتر از بعضی دیگر است، و برای هر مرتبه از آن آثار خاصی هست، از خداوند متعال خواستاریم که به ما توفیق عنایت فرماید برای تکمیل مراتب ایمان و نصیحت برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام قدم برداریم.

تتمه مطلب و تذکر

بدان که نصیحت گر نسبت به امام زمانش علیه السلام - بنابر آنچه یاد کردیم و بیان داشتیم - کسی است که وضع خود را مراقب باشد و بر کارهایش مواظبت نماید، به طوری که افعال و نیت هایش که راجع به امام زمانش علیه السلام است از هر چه مایه نارضایتی و هتک احترام امامش هست بر کنار و خالص باشد، و همه جا رعایت کند که خیر مولایش علیه السلام چیست، و مقصود همان است، که برای هر رهرو حاصل نمی گردد مگر با مراقبت تام و مواظبت پیوسته و مداوم، و بینش در دین و همنشینی اهل تقوی و یقین و دوری از اهل تردید و فاسقین، و اگر کسی را نیافت که چنین اوصافی داشته باشد تا با او

ص: ۲۸۸

مجالست نماید، در خانه خود بنشیند، و سکوت را پیشه کند، و هرگاه از همنشینی با کسانی که مجالست با آنان شایسته نیست ناگزیر باشد به قدر ضرورت اکتفا نماید، و ان شاء الله مطالبی که بر این امور دلالت دارد خواهیم آورد.

سی و نهم: زیارت کردن آن حضرت علیه السلام

به وسیله توجه نمودن به آن جناب و سلام کردن بر او در هر مکان و زمان به طور عموم، و در بعضی از جاها و زمان ها به طور خاص، و فضیلت و چگونگی آن را در خاتمه کتاب خواهیم آورد ان شاء الله تعالی شأنه. (۱)

چهل: دیدار مؤمنین صالح و سلام کردن بر آنان

به قصد نایل شدن به فضیلت و فیض زیارت آن حضرت و سلام کردن بر آن جناب - صلوات الله علیه - و در مطلب سی و ششم آنچه مایه بشارت و چشم روشنی اهل اخلاص و یقین است، که بر این معنی دلالت دارد گذشت.

چهل و یکم: درود فرستادن بر آن حضرت علیه السلام

و آنچه بر فضیلت و تأکید آن دلالت دارد چند امر است، از جمله:

ص: ۲۸۹

۱- ۳۶۰. متأسفانه اجل مهلت نداده تا مؤلف بزرگوار رحمه الله خاتمه کتاب را بنویسد و از فواید آن محروم گشته ایم، شاید خداوند بر این حقیر منت نهد و بر انجام این مهم توفیق دهد و عنایت خاصّ مولی صاحب الزمان علیه السلام شامل حال این حقیر گردد، تا برخی از رسوم غلامی و چاکری آن جناب را رقم زنم. {مترجم}

۱ - این که درود و صلوات از اقسام دعا کردن است، پس تمام آنچه در فضیلت دعا برای آن حضرت رسیده شامل آن نیز می شود، چون صلوات از ناحیه ما درخواست رحمت از خداوند - عزوجل - است، و با رحمت او امور دنیا و آخرت سامان می گیرد. بنابراین هرگاه ما بر امام زمان علیه السلام درود فرستیم به این که بگوییم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مَوْلَانَا وَسَيِّدِنَا صَاحِبِ الزَّمَانِ» یا با امثال این عبارت صلوات بفرستیم، این کار طلب رحمت برای آن حضرت است در تمام اموری که در دنیا و آخرت متعلق به او است. پس در این خواسته ما از خداوند - عز اسمه - طلب کردن حفظ آن جناب و حفظ یاران و دوستانش از هر گونه گزند، و درخواست هر گونه هم و غم از قلب مقدّسش و دل دوستانش و تقاضای تعجیل فرج و ظهورش، و موجبات خشنودی اش از جهت پیروزی بر دشمنان دین و برپا سازی کارهای نیک و گسترش عدل در سراسر زمین، و رستگاری پیروان و مؤمنان به واسطه آن حضرت به بهشت، و ... از اقسام مختلف رحمت واسعہ الہی کہ به اولیای خود اختصاص داده و شماره آن ها را کسی جز خودش نمی داند، در این صلوات ما نهفته است. از درگاه خدای تعالی خواهانیم که ما را از یاران مولایمان صاحب الزمان علیه السلام قرار دهد و از دوستانش که در دنیا و آخرت عنایتش را به آنان اختصاص می دهد محسوب فرماید، که او نزدیک و اجابت کننده دعا است.

۲ - تمام آنچه در فضیلت صلوات فرستادن بر خاندان پیغمبر علیهم السلام روایت شده، و روایاتی که دلالت دارند بر این که درود فرستادن بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جز

با درود فرستادن بر ایشان علیهم السلام تمام نیست، که این روایات بسیار و در کتب اخبار ذکر گردیده است.

۳- وارد شدن صلوات بر خصوص آن حضرت علیه السلام در بسیاری از دعاهایی که از امامان علیهم السلام رسیده، و این بر کسی که پیرامون این مطلب جستجو نماید پوشیده نمی ماند.

۴- وارد شدن طلب توفیق برای درود فرستادن بر آن حضرت علیه السلام به طور خاص در دعایی که از ناحیه شریف آن جناب به واسطه شیخ اجل ابو عمرو عمری روایت گردیده، ما دعای مزبور را در بخش هفتم کتاب آوردیم و محل شاهد از آن دعا این عبارت است: «و ذکر آن حضرت و انتظارش و ایمان و یقین قوی به او در ظهورش و دعا برای آن جناب و درود فرستادن بر او را از یاد ما مبر ...».

۵- امر به درود فرستادن بر آن جناب به طور خاص در اخبار متعدد. و از جمله در روایتی که سید اجل علی بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع و دیگران به طور مسند از مولایمان حضرت حسن بن علی عسکری علیه السلام آورده اند، که بر هر کدام از امامان علیهم السلام به طور خاص صلواتی یاد فرموده، و در آن روایت صلوات بر ولی امر منتظر حضرت حجه بن الحسن علیه السلام چنین آمده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَابْنِ أَوْلِيَاءِكَ الَّذِينَ فَرَضَتْ طَاعَتَهُمْ وَأَوْجَبَتْ حَقَّهُمْ وَأَذْهَبَتْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَتْهُمْ تَطْهِيراً. اللَّهُمَّ انصُرْهُ وَانصُرْ بِهِ لِدِينِكَ وَانصُرْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَأَوْلِيَاءَهُ وَشِيعَتَهُ وَأَنْصَارَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ. اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ طَاغٍ وَبَاغٍ»

وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَاحْرُسْهُ وَامْنَعْهُ مِنْ أَنْ يُوصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَاحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَآلَ رَسُولِكَ وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَأَيِّدْهُ بِالنُّصَيْرِ وَالنُّصَيْرِ نَاصِرِيهِ وَاخْذُلْ خَاذِلِيهِ وَأَقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَأَقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا وَامْتَلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ وَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَتْبَاعِهِ وَشَيَعَتِهِ وَأَرْنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا يَأْمُلُونَ وَفِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ إِلَهَ الْحَقِّ رَبَّ الْعَالَمِينَ آمِينَ»

خدایا! بر ولی ات و فرزند اولیاءت درود فرست، آنان که اطاعتشان را فرض دانسته و حقشان را واجب فرموده ای، و هرگونه پلیدی و رجس را از آنان دور داشته و آنان را از هرگونه آلودگی و عصیان پاک و مبرا ساخته ای، بار خدایا! او را یاری فرمای و به (دست) او دینت را یاری کن و به وجود او دوستانت و دوستان و شیعیان و یاران او را پیروزمند گردان، و ما را هم از آنان قرار ده. بار خدایا او را از شر هر سرکش و ظالم و از شر تمام خلق خود در پناهت محفوظ بدار، و او را از پیش رو و پشت سر و طرف راست و چپ (از همه حوادث ناگوار) محافظت فرمای، و از رسیدن هرگونه بدی و ناملایمی به ساحت مقدسش ممانعت و حضرتش را از آن ها حراست بنمای، و در وجود او (دین و آیین) رسول و آل رسولت را محفوظ بدار، و به (دست) او عدل و داد (مطلق و همه جانبه) را آشکار ساز، و با نصرت (مخصوصت) او را تأیید گردان، و یاری کنندگانش را یاری کن، و مخالفانش را خوار بنمای، و به (قدرت) او سرکشان و جباران کفر پیشه را

در هم بشکن، و به (تیغ) او کفار و منافقین و تمامی ملحدین را در هر کجای از مشارق و مغارب زمین و خشکی و دریا و کوه و صحرا هستند همه را به هلاکت برسان، و زمین را به (ظهور) او آکنده از عدل کن، و دین پیغمبرت - که بر او و آل او سلام باد - را به (دست) او (در سراسر عالم) ظاهر (و غالب) گردان، و ای خدا مرا از یاران و مددکاران و پیروان و شیعیان قرار ده، و آنچه آل محمد علیهم السلام آرزومندند (از ظهور حق و حکومت اسلام) در زمان حیات من آشکار کن، و آنچه در مورد دشمن خود امید دارند (که خوار و نابود گردند) به من بنما، ای خدای برحق؛ پروردگار عالمیان؛ دعایم را مستجاب کن. (۱)

تذکر: در آخر بخش هفتم صلواتی را که مشتمل بر دعا برای آن حضرت علیه السلام می باشد، از مصباح الزائر روایت آوردیم، این تذکر را غنیمت شمرده و به آن صلوات رجوع نماید.

چهل و دوم: هدیه کردن ثواب نماز به آن جناب علیه السلام

و دلیل بر این، روایتی است که سید بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع آورده. وی گوید: ابومحمد صیمری حدیث آورد، گفت: حدیث کرد ما را ابوعبد الله احمد بن عبد الله بجلی به سندی که به امامان علیهم السلام بالا برده که فرمودند: هر کس ثواب نماز خود را برای رسول خدا و امیر المؤمنین و اوصیای بعد از آن حضرت علیهم السلام قرار دهد، خداوند ثواب نمازش را آن قدر

ص: ۲۹۳

افزایش می دهد که از شمارش آن نفس قطع می گردد و پیش از آن که روحش از بدنش برآید به او گفته می شود: ای فلان! هدیه تو به ما رسید، پس امروز روز پاداش و تلافی کردن [نیکی های] تو است، دلت خوش و چشمت روشن باد به آنچه خداوند برایت مهیا فرموده، و گوارایت باد آنچه را به آن رسیدی. راوی گوید: [به امام علیه السلام] عرض کردم چگونه نمازش را هدیه نماید و چه بگوید؟ فرمود: نیت می کند ثواب نمازش را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ... (۱)

مصنّف این کتاب محمد تقی موسوی - عفی الله تعالی عنه - می گوید: مقتضای این حدیث شریف، مستحب بودن هدیه ثواب نمازها به طور مطلق - چه واجب و چه مستحب - به رسول خدا صلی الله علیه و آله یا حضرت صاحب الدار (۲) یا سایر ائمه اطهار علیهم السلام می باشد و آنچه پس از این کلام در سخنان امام علیه السلام آمده، گواه بر این است.

چهل و سوم: هدیه نماز مخصوص

چهل و سوم: هدیه نماز مخصوص

این که شخص مؤمن نماز مخصوصی به عنوان هدیه به آن حضرت علیه السلام یا به یکی از امامان علیهم السلام به جای آورد و هیچ حدّ و وقت و شماره ای برای این نماز نیست و مؤمن به مقدار محبت و توانایی اش به محبوبش هدیه تقدیم می کند و برحسب طاقتش او را خدمت می نماید. و دلیل بر آنچه یاد کردیم آن است که در حدیث سابق پس از آن عبارت آمده است: و اگر بتواند بر پنجاه رکعت

ص: ۲۹۴

۱- ۳۶۲. جمال الاسبوع، ۱۵.

۲- ۳۶۳. صاحب الدار از جمله القاب مولایمان حضرت مهدی علیه السلام می باشد. {مؤلف}.

نماز چیزی را بیفزاید - هر چند در هر روز دو رکعت باشد - و آن دو رکعت را به یکی از ایشان علیهم السلام هدیه نماید، پس آن دو رکعت نماز را همچون نمازهای واجب آغاز کند که هفت تکبیر یا سه تکبیر بگوید، یا در هر رکعت یک تکبیر. و پس از تسبیح رکوع و سجود در هر رکعت سه مرتبه بگوید: «صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ» و چون تشهد گفت و سلام داد، بگوید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ وَأَبْلِغْهُمْ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ. اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ الرُّكْعَاتِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَنَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُ إِيَّاهَا عَنِّي وَأَثْنِي عَلَيْهَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَصِيِّ نَبِيِّكَ وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَةَ نَبِيِّكَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سِبْطَيْ نَبِيِّكَ وَأَوْلِيَاءِكَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ»

خدایا! تویی سلامت دهنده و سالم از هر عیب، و سلامت از [سوی] تو است. ای صاحب جلال و بزرگواری! بر محمد و آل محمد علیهم السلام آن پاکیزگان پاک بهترین خلق درود فرست و برترین تحیت و سلام را به ایشان برسان. بار خدایا! به درستی که این رکعات هدیه ای از من است به بنده و پیغمبر و رسول تو محمد بن عبد الله خاتم پیغمبران و سید رسولان. خدایا! پس این [هدیه] را از من بپذیر و از من به او برسان و پاداش مرا بهترین آرزوهایم قرار ده و به مقدر امیدم درباره تو و درباره پیغمبرت و وصی پیغمبرت و فاطمه زهرا دخت پیامبرت و حسن و حسین دو سبط و نواده پیامبرت و اولیاءت از فرزندان حسین علیهم السلام ای ولی مؤمنین ای ولی مؤمنین ای ولی مؤمنین. (۱)

ص: ۲۹۵

نماز هديه به امير المؤمنين على عليه السلام

پس از دو رکعت نماز، دعای مذکور را تا «افضل التحیه والسلام» بخواند، سپس بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ عِمِّ نَبِيِّكَ وَوَصِيِّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا عَنِّي وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمْلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَصِيِّ نَبِيِّكَ وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَةِ نَبِيِّكَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سِبْطِي وَوَلِيَّكَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به فاطمه زهرا علیها السلام

چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى الطَّاهِرَةِ الْمُطَهَّرَةِ الطَّيِّبَةِ الزَّكِيَّةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا عَنِّي وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمْلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَصِيِّ نَبِيِّكَ وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَةِ نَبِيِّكَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سِبْطِي وَوَلِيَّكَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به امام حسن علیه السلام

چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا عَنِّي وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمْلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به امام حسین علیه السلام

چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ سِبْطِ نَبِيِّكَ الطَّاهِرِ الزَّكِيِّ الرَّضِيِّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمَجْتَبَى اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا عَنِّي وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا

أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَوَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به امام علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام

چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّتُهُ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَوَلِيِّكَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا عَنِّي وَأَثْبِتْنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَوَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به امام محمد بن علی (باقر) علیه السلام

چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّتُهُ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَوَلِيِّكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا عَنِّي وَأَثْبِتْنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَوَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به امام جعفر بن محمد (صادق) علیه السلام

چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّتُهُ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَوَلِيِّكَ سَبِطِ نَبِيِّكَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا عَنِّي وَأَثْبِتْنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَوَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به امام موسی بن جعفر (کاظم) علیه السلام

چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّتُهُ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَوَلِيِّكَ سَبِطِ نَبِيِّكَ مُوسَى بْنِ

جَعْفَرٍ وَارِثِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِيَّاهُمَا عَنِّي وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ
وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به امام علی بن موسی (رضا) علیه السلام

چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدَيْتَهُ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ سَبَطِ نَبِيِّكَ عَلَيَّ بِنِ مَوْسَى
الرُّضَا. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِيَّاهُمَا عَنِّي وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ
الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به امام محمد بن علی (جواد) و امام علی بن محمد (هادی) و امام حسن بن علی (عسکری) - علیهم السلام -

به ترتیب فوق بخواند، تا به حضرت امام صاحب الزمان علیه السلام برسد، پس آن دعا را بخوان تا بگویی: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ
الرَّكْعَتَيْنِ هَدَيْتَهُ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَوَلِيِّكَ
مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِيَّاهُمَا عَنِّي وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ
الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

سید اجل علی بن طاووس در جمال الاسبوع گوید: شاید که نشاط به جای آوردن این هدایا را در خود نبینی یا به خاطر این
که به خود بگویی که ائمه معصومین علیهم السلام از این هدیه ها بی نیازند، یا شاید که آن ها را از جهت تکرار در هر روز
بسیار شماری و طبع تو به انجام ندادن آن ها تمایل کند، و بدان که آنان - صلوات الله علیهم -

از هدیه تو مستغنی و بی نیاز می باشند، ولی تو بی نیاز نیستی از این که هدیه به ایشان تقدیم نمایی و گفتارت نزد آنان نزدیک باشد، همچنان که خداوند - جَلَّ جلاله - از این احوال بی نیاز است، پس باید که در نیت و خاطر تو هنگامی که این اعمال را آغاز می کنی چنین باشد که خداوند - جَلَّ جلاله - و آنان - صلوات الله علیهم - به سعادت و امتیث و جاودانگی در کمال احسان در منزلگاه رضوان الهی، راهنمایی کردند. «يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ ...» (۱)؛ آنان بر تو به مسلمان شدن منت می گذارند بگو شما با اسلام خود بر من منت نگذارید بلکه خدا بر شما منت و احسان دارد که شما را به سوی ایمان هدایت فرموده است.

و تو آن چنانی که یکی از علمای بیان سروده است:

أَهْدِي لِمَجْلِسِهِ الْكَرِيمِ وَإِنَّمَا

أَهْدِي لَهُ مَا حُزْتُ مِنْ نِعْمَائِهِ

كَالْبَحْرِ يُمِطُّهُ السَّحَابُ وَمَالَهُ

مَنْ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ مِنْ مَالِهِ

برای مجلس گرامی او هدیه می کنم و جز این نیست که آنچه از مراحمش به دست آورده ام برای او هدیه می دهم. همچون دریا که ابرها بر آن می بارند و حال آن که هیچ منتی بر آن ندارند زیرا که [آنچه بارند] از آب دریا است.

و این که آن نمازها را بسیار شماری، یا تمایل داشته باشی که از آن ها فراغت یابی تا به تحصیل سعادت خود پردازی پس بدان که این هدایت شدن به تقدیم هدیه از طریق عنایت خداوند - جَلَّ جلاله - و اولیا و برگزیدگان خداوند

ص: ۲۹۹

و اخلاص ایشان در عبادت خدای ذوالجلال برایت حاصل گردیده، به خصوص که تو معتقد هستی که اگر حجت های خداوند بر بندگان نبودند، خداوند - جلّ جلاله - نه زمینی می آفرید و نه آسمانی، و نه هیچ جنبه ای در دنیا و نه دوزخ و بهشتی برای آخرت، و نه هیچ نعمتی ایجاد می کرد نه مرحمتی، پس آیا تمام اعمال و کارهای خود را جز در میزان [قبولی] ایشان منتهی می بینی و غیر از دیار ثواب آنان می دانی، زیرا که اخلاص ایشان در عبادت با فضل خدای - جلّ جلاله - برایشان سبب سعادت است که به آن رسند، پس چون عمل تو در هر حال در ترازوی ایشان سنجیده می شود، آن را به ایشان هدیه کن، تا به کسب آنچه در حساب خواهد بود دست یابی، و اگر عموم عنایت و تفضل آنان نبود به آن نایل نمی شدی، و اگر نسبت به مقدار حقّ خدای تعالی - جلّ جلاله - به ایشان و حقّ ایشان بر تو به لطف خداوند - جلّ جلاله - معرفت داشتی، و می دانستی که چقدر از حقوقشان شب و روز ضایع می گردد، متوجه می شدی که آنچه هدیه می کنی به معذرت خواهی نیاز دارد، و بسان بعضی از اهل اعتبار چنین می گفتی:

فَإِنْ تَقْبَلُوا مِنِّي هَدِيَّةً قَاصِرٍ

عَدَدْتُ لَكُمْ ذَاكَ الْقَبُولَ مِنَ الْفَضْلِ

وَكَانَ قَبُولٌ عِنْدَكُمْ فَضْلَ رَحْمَةٍ

يَعُزُّ بِهَا قَلْبُ الْوَالِيِّ مِنَ الدُّلِّ

وَيُوجِبُ شُكْرًا عِنْدَهُ لِمَقَامِكُمْ

وَفَرَضَ حُقُوقًا لَا يَقُومُ لَهَا مِثْلِي

چنان که هدیه ای از من قاصر پذیرید، آن پذیرفتن را از جمله فضل شما به شمار آورم، و پذیرش نزد شما رحمت و مهر بیشتری خواهد بود، که دل

دوستدار شما به سبب آن از خواری و مذلّت به عزّت رسد. و مایه سپاسگزاری آن دوستدار شما می شود به جهت مقام برجسته شما، و بر عهده آمدن حقوقی که همچو منی از انجام آن ناتوان است. و یکی از هم مسلکان به من گفت: من خودم و عملم را کوچک و حقیر می بینم از این که آن را به ایشان هدیه نمایم، به او گفتم: پس چرا خودت را از خدمت به خدای - جلّ جلاله - کوچک نمی بینی که حمد و شکر او را به جای می آوری و سایر خدمات را انجام می دهی؟ در حالی که او از هر بزرگی عظیم تر است، پس معنی ندارد که خود را در خدمت به نواب او کوچک بینی، به خصوص که آنان خدمت را نسبت به خود پذیرفته باشند. (۱)

چهل و چهارم: نماز هدیه به آن حضرت به گونه مخصوص در وقت معین

و این را در جمال الاسبوع روایت کرده که: «مستحب است آدمی روز جمعه هشت رکعت نماز گزارد، چهار رکعت را به رسول خداصلی الله علیه و آله هدیه نماید و چهار رکعت را به فاطمه زهراعلیها السلام هدیه کند، و روز شنبه چهار رکعت نماز بگذارد و آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام هدیه نماید، و همین طور هر روز از هفته به یکی از امامان علیهم السلام هدیه کند تا روز پنجشنبه که چهار رکعت را به حضرت جعفر بن محمد صادق علیهما السلام هدیه نماید، سپس روز جمعه نیز هشت رکعت نماز بگذارد که چهار رکعت آن را به رسول خداصلی الله علیه و آله، و چهار رکعت دیگر را به

ص: ۳۰۱

حضرت فاطمه علیها السلام هدیه نماید، سپس روز شنبه چهار رکعت را به موسی بن جعفر علیه السلام هدیه نماید، و بین دو رکعت از این نمازها این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَإِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ حَيَّنَا رَبَّنَا مِنْكَ بِالسَّلَامِ. اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ الرَّكَعَاتِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى فُلَانٍ بِنِ فُلَانٍ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَلِّغْهُ إِبَاهَا وَأَعْطِنِي أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ بار خدایا! تو سلامت دهنده و سالم از هر عیب هستی، و سلامت از تو است و به تو منتهی می شود. ای پروردگار ما! با سلام ما را تحیت گوی. بار خدایا! این رکعت ها [ی نماز] هدیه ای از من به ... فرزند ... (۱) است، پس بر محمد و آل محمد درود فرست، و این هدیه را به او برسان، و امید و آرزویم را درباره تو و رسول تو - که درود تو بر او و آلش باد - به من عطا فرمای.

چهل و پنجم: اهداء قرائت قرآن به آن حضرت علیه السلام

و بر فضیلت و استحباب آن دلالت دارد آنچه ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کافی از علی بن المغیره روایت آورده که گوید: «به حضرت ابوالحسن امام کاظم علیه السلام عرض کردم: پدرم از جَدِّ تو راجع به ختم کردن قرآن در هر شب پرسیده بود. جَدِّ تو به او فرموده بود: در هر شب. به آن جناب عرضه داشته بود: در ماه رمضان [نیز]؟ جَدِّ تو فرموده بود: ماه رمضان [نیز].»

ص: ۳۰۲

۱- ۳۶۷. به جای نقطه چین ها نام معصوم و نام پدرش گفته می شود. هنگام خواندن دعا در متن عربی به جای {فلان بن فلان} لازم است این کار انجام شود. (مترجم).

پدرم به او عرضه داشته بود: آری، تا هر قدر که بتوانم. پس از آن پدرم قرآن را چهل بار در ماه رمضان ختم می کرد. سپس من بعد از پدرم آن را ختم می کردم، بسا که بر او می افزودم و یا کم تر از آن را ختم می کردم به مقدار فراغت و اشتغال و نشاط و بی حالی ام، پس هرگاه روز فطر شود برای رسول خدا صلی الله علیه و آله یک ختم، و برای علی علیه السلام ختمی دیگر و برای فاطمه علیها السلام ختمی دیگر، سپس برای ائمه علیهم السلام تا به شما رسد قرار می دهم، که از آن هنگام که در این حال بوده ام یک ختم قرآن برای شما قرار داده ام. به سبب این کار چه پاداشی برایم هست؟ امام کاظم علیه السلام فرمود: پاداش تو آن است که روز قیامت با آنان علیهم السلام باشی. عرض کردم: الله اکبر! چنین پاداشی برای من است؟ سه مرتبه فرمود: آری» (۱).

می گویم: وجه استدلال این که ظاهر از سخنان امام علیه السلام مترتب شدن ثواب بر آن عمل از این جهت است که به پیغمبر و امام هدیه می شود و تقرّب به ایشان است و خصوصیتی در امامان یاد شده نبوده است، بلکه از گفته راوی چنین بر می آید که یک ختم قرآن را برای امام کاظم علیه السلام قرار می داد چون آن حضرت امام زمانش بوده است، لذا گفت: از آن هنگام که در این حال بوده ام ... و امام علیه السلام کارش را تصدیق و او را تحسین فرمود. و حاصل از ملاحظه این حدیث و دقت در آن: استحباب هدیه کردن قرائت قرآن به پیغمبر اکرم و صدّیقه کبری و هر یک از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین می باشد. و مؤید این است هدیه کردن نماز به ایشان - چنان که پیش تر آوردیم -

ص: ۳۰۳

و شواهد دیگری نیز دارد که برای کاوشگر در روایات ایشان علیهم السلام ظاهر می گردد، از خداوند - عزوجل - خواستاریم که ما و همه مؤمنین را ان شاء الله به حق محمد و آل او، برای این کار توفیق دهد.

چهل و ششم: توسل و طلب شفاعت از خداوند

به وسیله آن حضرت - عجل الله فرجه -

زیرا که آن جناب «باب الله» است که از آن درآیند، و راه به سوی رضوان خداوند است، و اوست شفیع به سوی خدای تعالی، و اوست اسم خداوند که بندگانش را امر فرموده به آن توسل کنند، چنان که در روایات از امامان علیهم السلام آمده که: درباره فرموده خدای تعالی: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۱)؛ و برای خداوند نیک ترین نام ها است، او را با آن ها بخوانید. فرمودند: به خدا قسم ماییم آن اسماء حسنی (نیک ترین نام ها) که خداوند بندگانش را امر فرموده به وسیله آن ها او را بخوانند [و دعا کنند]. (۲) و شواهد این مطلب بسیار است و برای اهل بینش روشن، که به جهت رعایت اختصار به این موارد اکتفا می کنیم.

در بحار از مولایمان حضرت رضاعلیه السلام آمده که فرمود: «هرگاه سختی و گرفتاری بر شما وارد شود به وسیله ما از خدای - عزوجل - کمک بخواهید، و این است [معنی] فرموده خدای - عزوجل - : «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۳)

ص: ۳۰۴

۱- ۳۶۹. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۲- ۳۷۰. اصول کافی، ۲ / ۶۱۸.

۳- ۳۷۱. بحار الانوار، ۹۴ / ۲۲.

و در همان کتاب به نقل از قیس المصباح در ذکر دعاهای توسّل به خدای تعالی به وسیله امامان علیهم السلام چنین آمده: توسّل به مولایمان صاحب الزمان علیه السلام: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ وَلِيِّكَ وَحُجَّتِكَ صَاحِبِ الزَّمَانِ إِلَّا أَعْتَنِي بِهِ عَلَى جَمِيعِ أُمُورِي وَكَفَيْتَنِي بِهِ مُؤُونَهُ كُلَّ مُؤَذٍ وَطَاغٍ وَبَاغٍ وَأَعْتَنِي بِهِ فَقَدْ بَلَغَ مَجْهُودِي وَكَفَيْتَنِي كُلَّ عَيْدٍ وَهُمْ وَغَمٍّ وَدَيْنٍ وَوَلَدِي وَجَمِيعِ أَهْلِي وَإِخْوَانِي وَمَنْ يَغْنِينِي أَمْرُهُ وَخَاصَّتِي آمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

خدایا! من از تو می خواهم به حقّ ولیّ و حجّت صاحب الزمان علیه السلام که مرا بر تمام امور یاری ام کنی و به خاطر او شرّ هرگونه مودی و سرکش و ستمگری را از من دور گردانی و به آن حضرت مرا یاری دهی که تلاشم به آخر رسیده و هرگونه دشمن و همّ و غمّ و اندوه و قرض را از من و فرزندانم و تمام خاندانم و برادرانم و هر کس که کارش به من مربوط می شود، و بستگان نزدیکم، کفایت کنی اجابت فرمای ای پروردگار عالمیان. (۱)

و در بحار به نقل از کتاب عدّه الداعی از سلمان فارسی آمده که گفت: شنیدم حضرت محمدصلی الله علیه وآله می فرمود: همانا خدای - عزّوجل - می فرماید: ای بندگان من آیا چنین نیست که هر کس حاجت های بزرگی از شما بخواهد آن ها را برای او برآورده نمی سازید مگر این که به وسیله محبوب ترین افراد نزد شما واسطه بیاورد که آن حاجت را به گرامیداشت شفاعت کننده برای ایشان بر می آورید، توجه کنید و بدانید که گرامی ترین و برترین مخلوق نزد

ص: ۳۰۵

من محمدصلى الله عليه وآله و برادر او على است و بعد از او امامانى كه وسائل به سوى خداوند هستند، همانا هر كس حاجتى برايش اهميت دارد كه نفع آن را خواستار است يا حادثه بزرگى بر آن پديدار شود كه مى خواهد ضرر آن از او دفع گردد، بايد كه مرا به [وسيله] محمد و خاندان معصوم او دعا كند، به بهترين گونه اى كه كسى عزيزترين كسانش را نزد او شفيع مى برسد آن را بر مى آورد آن حاجت را براى او خواهم برآورد.

چهل و هفتم: دادخواهى و توجه نمودن و عرض حاجت بر آن حضرت عليه السلام

كه آن جناب فريادرس [خلق] است، چنان كه در زيارتى كه از حضرتش روايت گرديده آمده است، و دادرس كسى است كه از او دادخواهى كند - همان گونه كه در جريان ابو الوفاء آمده، و در بحار و غير آن روايت شده است - و آن حضرت عليه السلام: حصار محكم امت و فريادرس [هر] بيچاره درمانده و پناه گريختگان و نجات دهندگان و نگاهبان مصونيت خواهان است - چنان كه درباره آن جناب و پدران معصومش وارد شده در دعائى كه از امام زين العابدين عليه السلام در ايام ماه شعبان روايت گرديده است - (۱) و در زيارت جامعه چنين آمده: «فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَأَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ»؛ هر كس به شما تمسك جست رستگار و پيروز شد و هر كس به شما پناه آورد [از كج روى و بدبختى هر دو سراى] ايمن گشت. (۲)

ص: ۳۰۶

۱- ۳۷۳. اقبال، ۶۸۷.

۲- ۳۷۴. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۳۰.

و شواهد بسیار دیگری بر این مطلب هست، بلکه می توان گفت: وظیفه رعیت - چنان که در احوال عموم مردم می بینیم - آن است که در مهمّات و جهت دفع دشمنانشان در هر زمان به رئیس خود مراجعه کنند، همچنان که همواره این عادت و شیوه اهل ولایت و عرفان بوده است، که شکوه ها و حوایج خود را بر امامان خود علیهم السلام عرضه می نموده اند، چنان که برای پژوهنده در اخبار و آثار ایشان روشن و واضح است. بلکه می توان گفت: از جمله فواید وجود امام علیه السلام و وظایف و شیوه ها و مناصب او - چنان که از روایات ظاهر می شود - کمک کردن به بیچارگان و دادرسی پناهندگان است.

بلکه بدون تردید هر کس از مردم، از رعایای رئیس مقتدر صاحب نفوذی باشد، اگر بر او ستم شود، دوستانش او را راهنمایی می کنند که نزد آن رئیس شکایت برد، و اگر این کار را نکند خردمندان او را سرزنش و مذمت نمایند که چرا حاجت خود را بر او عرضه نکرده است. از این روی می توان گفت: هرگاه در مهمّات و حوائج مان روی آوردن به صاحب و مولایمان علیه السلام را ترک گوییم از ذلت و خواری در امان نخواهیم ماند، چون وظیفه خود را که خدای تعالی ما را به آن امر فرموده ترک کرده ایم، چنان که از آنچه در تأویل فرموده خدای تعالی: «فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» (۱)؛ پس در زمین پراکنده شوید و فضل و کرم خداوند را خواستار گردید. ظاهر می شود که در حدیث جابر به اوصیا علیهم السلام تفسیر گردیده است، پس وظیفه هر کسی آن است که در امور خود

ص: ۳۰۷

جز به امام زمانش پناه نبرد و هرگاه این کار را ترک گوید و بر او، گرفتاری ها و محنت ها وارد گردد از ملامت شدگان زیانکار است که به فرموده خدای تعالی مخاطب می شود: «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» (۱)؛ مگر زمین خداوند پهناور نبود که در آن هجرت نمایید.

و نیز دستور یافته ایم که از درب ها به خانه ها در آییم و خداوند، امام و حجّت را در هر زمان باب خود قرار داده که از آن در آیند، و مأمور شده ایم که به وسیله امام علیه السلام به درگاه خداوند تضرّع کنیم.

اکنون که این امور را دانستی، می گویم: حضور و غیبت امام علیه السلام با هم تفاوتی ندارند، زیرا که او دارای بینایی و شنوایی [کامل] است، چنان که در زیارت آن حضرت که از خود آن جناب رسیده این معنی آمده است، و هیچ چیز از احوال مردم بر امام پوشیده نیست، چنان که در روایات مستفیض بلکه متواتر تصریح گردیده، بلکه این مطلب نزد ما از امور قطعی است، و دیوارها و کوه ها و پرده ها بین امام و کسی از مخلوق، حایل و مانع نمی باشند، چنان که در اخبار وارد شده است.

و شاهد بر این مطلب اضافه بر آنچه گفتیم روایتی است که سید اجل علی بن طاووس در کتاب کشف المحجّه به نقل از کتاب رسائل شیخ اقدم محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از کسی که نامش را برده چنین آورده است: به حضرت ابوالحسن [امام هادی] علیه السلام نوشتم: شخصی مایل است حاجات خصوصی

ص: ۳۰۸

و اسراری را با امام خویش در میان گذارد همان گونه که دوست دارد با پروردگارش بازگوید، پس آن حضرت در جواب نوشت: اگر حاجتی داشتی، پس لب هایت را [به شکل گفتن آن] حرکت بده که همانا جواب به تو خواهد رسید.

مصنّف این کتاب محمد تقی موسوی اصفهانی - که خدای تعالی او را در دنیا و آخرت بر قول ثابت پایدار سازد - گوید: در یکی از سال های گذشته قرض هایم بسیار و احوالم سخت شد، در این حال ماه رمضان فرا رسید، پس به سوی آن جناب توجه نمودم و در سحرگاه یکی از شب ها حاجتم را بر آن حضرت - صلوات الله وسلامه علیه - عرضه داشتم، وقتی نماز صبح را در مسجد به جای آوردم و به منزل برگشتم؛ به خواب رفتم و در خواب به دیدار آن جناب علیه السلام شرفیاب گشتم، به فارسی به من فرمود: قدری باید صبر کنی تا از مال خاص دوستان خاص خود بگیریم و به تو برسانیم. وقتی پس از خواب بیدار شدم فضا را معطر یافتم و غم و اندوه از من دور شده بود، پس از آن چند ماهی نگذشته بود که یکی از متدینین و جوهری برایم آورد که به وسیله آن ها قرض هایم را ادا کردم، و به من گفت: این از سهم امام علیه السلام است، والحمد لله رب العالمین ولی الانعام.

توجه: بدان که استغاثه و عرض حاجت به آن حضرت به زبان خاص و چگونگی معین و وقت مخصوصی مقید نیست، بلکه آنچه در این باب مهم است؛ اصلاح دل و توجه کامل و توبه از گناهان و یقین ثابت و اعتقاد راسخ می باشد، ولی برای استغاثه و عرضه کردن حاجت، چگونگی ها و دعاها

و رقعہ هایی وارد شده که شایسته است به انضمام آنچه یاد کردیم به کار گرفته شوند، تا در تقرب به آن حضرت و محبوب شدن نزد او مؤثرتر گردد آن ها را ان شاء الله تعالی در خاتمه کتاب یاد خواهیم کرد.

چهل و هشتم: دعوت کردن مردم به آن حضرت علیه السلام

چهل و هشتم: دعوت کردن مردم به آن حضرت علیه السلام

و این کار از مهم ترین طاعات و واجب ترین عبادات است، و بر فضیلت آن دلالت می کند تمام آنچه در فضیلت امر به معروف و نهی از منکر، روایات آمده، و تمام آنچه در فضیلت هدایت و ارشاد مردم به راه حق وارد گردیده، اضافه بر این که بهترین خلاقیت پس از ایشان علیهم السلام کسی است که آنان را دوست بدارد و مردم را به ایشان دعوت کند، چنان که در روایت آمده: و همانا عالمی که به مردم، معارف دینشان را بیاموزد و آنان را به امامشان دعوت کند از هفتاد هزار عابد بهتر است.

و شیخ کلینی رحمه الله به سند صحیحی از سلیمان بن خالد روایت آورده که گفت: به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: خاندانی دارم که سخن مرا می پذیرد آیا آنان را به این امر دعوت کنم؟ حضرت فرمود: آری، خدای - عزوجل - در کتابش می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید خود و خانواده خویش را نگاه دارید از آتشی که مردم [کافر و منافق] و سنگ خارا فروزنده آندند. (۲)

ص: ۳۱۰

۱- ۳۷۷. سوره تحریم، آیه ۶.

۲- ۳۷۸. اصول کافی، ۲ / ۲۱۱.

و تو را در این مقام همین بس که در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، در تفسیر فرموده خدای تعالی است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ (۱)؛ و یاد آرید هنگامی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدای را نپرستید و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان احسان و نیکی کنید. فرمود: و اما فرموده خدای - عَزَّوَجَلَّ - : (و یتیمان) به درستی که رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: خداوند - عَزَّوَجَلَّ - نیکی به یتیمان را تأکید فرموده چون از پدرهایشان جدا شده اند، پس هر آن که آنان را حفظ و نگهداری کند خداوند او را مصون خواهد ساخت و هر کس آنان را گرامی بدارد، خداوند او را گرامی خواهد داشت و هر کس از روی مهر دست خود را بر سر یتیمی بکشد، خداوند برای او در بهشت به هر مویی که از زیر دستش گذشته کاخی قرار دهد که از دنیا و هر چه در آن است بزرگ تر باشد، و در آن است آنچه دل ها اشتها کنند و دیده ها لذت برند و آن ها در آن جاودانند. و امام علیه السلام فرمود: و سخت تر از این یتیمی، حال آن یتیم است که از امامش جدا گردد، نتواند به حضور او برسد و نداند حکم او در آنچه از شرایع و احکام دینش دچار می گردد چیست، توجه کنید هر آن که از شیعیان ما علوم ما را بداند، و کسی که نسبت به شریعت ما جاهل، و از دیدن ما محروم مانده است را هدایت نماید، یتیمی بر دامن نشانیده است، آگاه باشید که هر کس او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را به او بیاموزد، در رفیق اعلیٰ [منزلگاه

ص: ۳۱۱

مخصوص بهشت] با ما خواهد بود، این را پدرم از پدرانم از رسول خداصلی الله علیه وآله برایم حدیث گفت.

و حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام فرمود: هر کس از شیعیان ما شریعت ما را بداند و ضعفای شیعیانمان را از تاریکی جهل و نادانی شان. به نور علمی که ما به او داده ایم بیرون برد، روز قیامت در حالی خواهد آمد که بر سرش تاجی از نور باشد که بر تمام اهل آن عرصات می درخشد و زیوری بر او باشد که کمترین تاریکی از آن دنیا و آنچه در آن هست ارزشمندتر است. سپس از سوی خداوند منادی بانگ می زند: ای بندگان خدا! این عالمی از شاگردان بعضی از آل محمدعلیهم السلام است، توجه کنید هر کس را در دنیا از سرگردانی جهل بیرون آورده، به نورش دست بیازد تا او را از حیرت تاریکی این عرصات به سوی منزلگاههای بلند بهشت بیرون نماید، پس هر کسی که در دنیا کار نیکی از او آموخته، یا جهلی از دلش بیرون ساخته، یا شبهه ای را برایش روشن کرده بود به سوی او آیند.

امام علیه السلام فرمود: و یک زن به حضور صدیقه کبری فاطمه زهراعلیها السلام شرفیاب شد، و به آن حضرت عرضه داشت: من مادر ناتوانی دارم که در امر نمازش مسائلی بر او مشتبه گردیده، مرا به خدمت شما فرستاده تا آن ها را از شما بیپرسم. پس حضرت فاطمه علیها السلام از سؤال اولش پاسخ فرمود. سؤال دیگر مطرح کرد و آن حضرت جواب داد. سپس سومین بار سؤال کرد و پاسخ شنید تا ده سؤال مطرح نمود و جواب گرفت. آن گاه از کثرت سؤال خجالت کشید

و عرضه داشت: ای دخت رسول خدا دیگر زحمتتان ندهم. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: بگو و از آنچه می خواهی سؤال کن، آیا اگر کسی یک روز اجیر شود که بار سنگینی را به بام ببرد، و کرایه اش صد هزار دینار باشد آیا بر او سنگینی می کند؟ دختر گفت: هرگز، حضرت زهرا علیها السلام فرمود: من برای هر مسأله [که جواب می دهم] بیش از مقدار مروریدی که زمین تا عرش را پُر کند اُجرت دارم، پس سزاوار است که بر من سنگینی نکنند، شنیدم پدرم می فرمود: همانا علمای شیعیان ما محشور می شوند پس بر آن ها از خلعت های کرامت به قدر بسیاری علومشان و کوشش ایشان در راه ارشاد بندگان خدا عنایت می شود، تا آن جا که بر یکی از ایشان یک میلیون حُله از نور پوشانیده می شود سپس منادی پروردگاران - عَزَّوَجَلَّ - بانگ می زند: ای عهده داران یتیمان آل محمد علیهم السلام که آنان را پس از جدا شدنشان از پدرانشان که امامان آن ها بوده اند پرورش داده اید، اینان شاگردان شمایند و یتیمانی که تحت تکفل گرفتید و فقرشان را جبران کردید، پس بر ایشان خلعت های علمی را که در دنیا به آنان آموخته اید پوشانید، آن گاه بر هر کدام از آن ایتام به مقداری که از علوم آن ها را فرا گرفته اند خلعت می بخشند، تا جایی که در بین آن ها - یعنی یتیمان - کسی هست که صد هزار خلعت [حُله به او داده می شود، و هم چنین این ایتام به کسانی که از آن ها چیزی آموخته اند خلعت هایی می بخشند. سپس خدای تعالی می فرماید: بر این علمایی که متکفل یتیمان بوده اند بار دیگر خلعت دهید تا خلعت های یتیمان را تمام نمایند و چند برابر

کنند، پس آنچه را پیش از آن که بر یتیمان بیخشند به آنان عطا شده بود بار دیگر خلعت هایی عطا می گردد. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: ای کنیزِ خداوند، به درستی که یک تار از آن خلعت ها از آنچه آفتاب بر آن می تابد (دنیا) یک میلیون بار بهتر و برتر است، زیرا که این [امور دنیا] به کم شدن و ناراحتی آمیخته است.

و حضرت حسن بن علی علیهما السلام فرمود: فضیلت متکفل یتیم آل محمد علیهم السلام که از سرورانش جدا گردیده و در وادی جهل افتاده که او را از جهلش بیرون برد، و آنچه بر او مشتبه شده توضیح دهد، برتری و بر متعهد امور یتیم که او را آب و غذا می دهد، همچون برتری خورشید بر ستاره سُها می باشد.

و حضرت حسین بن علی علیهما السلام چنین فرموده: هر کس یکی از یتیمان ما که به خاطر فشارها و محنت هایی که داشته ایم از ما جدا گردیده را کفالت کند، و از علوم ما که به دستش افتاده به او برساند تا این که هدایتش نماید، خدای تعالی به او فرماید: ای بنده کریم مواسات کننده، من به بزرگواری سزاوارترم، ای فرشتگان من! در بهشت برای او به شماره هر حرفی که تعلیم نموده یک میلیون کاخ قرار دهید، و آنچه شایسته آن کاخ ها است از سایر نعمت ها بر او بیفزایید.

و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرموده است: خدای تعالی به موسی علیه السلام وحی فرمود که: مرا نزد مخلوق محبوب ساز و مخلوق مرا نزد من محبوب کن، [موسی] علیه السلام گفت: پروردگارا! این کار را چگونه انجام دهم؟ فرمود:

نعمت‌ها و بخشش‌های مرا به یادشان آور تا مرا دوست بدارند. پس اگر بنده‌ای را که از درِ خانه‌ام فرار کرده بازگردانی، یا گمراهی که از درگاه من دور افتاده را به راه آوری، برای تو از عبادت صد [هزار] سال که روزها را روزه بداری و شب‌ها نماز بپای داری بهتر است. موسی گفت: این بنده فرار کرده از تو کدام است؟ فرمود: گناهکار متمرد، عرض کرد: آن دور افتاده از درگاه تو کیست؟ فرمود: کسی که نسبت به امام زمانش جاهل است که او را نمی‌شناسد، و غایب از او پس از آن که او را شناخته، که شریعت و آیین دینش را نمی‌داند، او را به آیینش آشنا سازد و نحوه عبادت پروردگارش و وسیله رسیدن به خشنودی او را به وی تعلیم نماید. حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: پس ای گروه علمای شیعیان ما مژده باد شما را به بزرگ‌ترین ثواب و بیشترین پاداش.

و حضرت محمد بن علی امام باقر علیه السلام فرموده است: عالم همچون صاحب شمعی است که برای مردم روشنایی می‌دهد، پس هر کس به وسیله شمع او راهنمایی شود برای او دعای خیر کند، و همین طور عالم با او شمعی هست که تاریکی جهل و حیرت را از بین می‌برد، پس هر آن که با شمع او روشنی یافت، و به سبب آن از سرگردانی بیرون آمد، یا از نادانی نجات یافت، از آزاد شدگان او از دوزخ است، و خداوند از این کار به مقدار هر موی کسی که او را آزاد کرده پاداشی عنایت فرماید که از صدقه دادن صد هزار قنطار به غیر از آن گونه‌ای که خداوند - عزوجل - امر فرموده: بهتر باشد، بلکه آن صدقه برای

صاحبش وبال است، ولی خداوند به او پاداشی عنایت فرماید که از خواندن صد هزار رکعت نماز در پیشگاه کعبه بهتر باشد.

و حضرت جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام فرمود: علمای شیعیان ما سد کننده راه نفوذ ابلیس و هم دستانش هستند، که آن ها را از خروج بر ضعیفای شیعیان ما باز می دارند، و از این که ابلیس و پیروان ناصبی او بر اینان مسلط شوند مانع می گردند، توجه کنید که هر کس از شیعیان ما بر این کار به پا ایستد یک میلیون بار بهتر است از کسی که با رومیان و ترک و خزر [دشمنان عمده مسلمین در آن روز] به جهاد برخیزد، زیرا که این از دین دوستان ما دفاع می کند و او از بدن های ایشان.

و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: یک فقیه که یتیمی از یتیمان ما که از ما و دیدن ما جدا شده اند را نجات دهد به این که آنچه نیاز به آن دارد را به او بیاموزد، از هزار عابد بر ابلیس مؤثرتر است، زیرا عابد فقط هم خودش را دارد، و آن عالم اضافه بر خودش هم بندگان خدا را نیز دارد که از چنگال ابلیس و سرکشان او برهاند، لذا او نزد خداوند از یک میلیون عابد بهتر است.

و حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین فرمود: روز قیامت به عابد گفته می شود: خوب مردی بوده ای همتت جان خودت بوده [که آن را به نجات رسانی] و زحمتت را از مردم برگرفتی، پس به بهشت داخل شو، و به فقیه گفته می شود: ای کسی که یتیمان آل محمد علیهم السلام را تکفل کرده و دوستان و غلامان او را هدایت نموده ای، بایست تا برای هر کسی که از تو [درس]

گرفته یا عملی آموخته شفاعت کنی. آن گاه او می ایستد تا داخل بهشت می شود در حالی که با او گروهی و گروهی و ... (تا ده گروه را حضرت شمرده) خواهند بود، و آن گروه ها کسانی هستند که از او تعلیم گرفته اند، و از کسی که از او آموخته درس گرفته اند تا روز قیامت، بنگرید بین این دو منزلت [عابد و عالم] چقدر فرق است.

و حضرت محمد بن علی امام جواد علیه السلام فرمود: همانا کسی که متکفل ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله شود که از امامشان جدا شده و در جهل خود سرگردان مانده و در دست شیاطین شان و ناصبیان از دشمنانمان اسیر گشته اند، پس آنان را از چنگال شیاطین و دشمنان ما نجات داد و از حیرت شان بیرون برد و شیاطین را با رَدّ و سوسه هایشان سرکوب نمود و ناصبیان را با دلایل پروردگارشان و دلیل امامان شان مقهور ساخت، چنین کسانی نزد خداوند به بلندترین جایگاه ها از بندگان برتری یابند، بیش از فضیلت آسمان بر زمین و عرش و کرسی و حُجُب. و فضل آن ها بر این عابد همچون امتیاز ماه شب چهارده بر مخفی ترین ستاره در آسمان می باشد.

و حضرت علی بن محمد امام هادی علیه السلام فرمود: اگر نبودند کسانی از علما که بعد از غیبت قائم شما - عَجَلُ اللَّهِ فرجه الشریف - به او دعوت کنند و بر او دلالت نمایند، از دین او با دلایل خداوند دفاع کنند، و بندگان ضعیف خداوند را از دام های ابلیس و سرکشان او رها سازند، و از شبکه های ناصبیان خلاص نمایند، [اگر اینان نبودند] هیچ کس نمی ماند مگر این که از دین خدا بر

می گشت، ولی اینان هستند که زمام دل های شیعیان ضعیف را به دست می گیرند، همچنان که ناخدای کشتی سگان آن را در دست دارد، آنان برترین کسان نزد خدای - عزوجل - می باشند.

و حضرت حسن بن علی امام عسکری علیه السلام فرمود: علمای شیعیان ما که عهده دار امور ضعفای دوستان و اهل ولایت ما هستند، روز قیامت در حالی می آیند که نورها از تاج هایشان می درخشد، بر سر هر کدام از آنان تاجی هست که از آن تاجها آن نورها در عرصات قیامت پخش می گردد، و خانه های آن به مسافت سیصد هزار سال است، پس شعاع تاج هایشان در تمام آن ها منتشر می شود، آن گاه هیچ یتیمی که او را تکفل کرده و از تاریکی جهل به آموزش و تعلیم بیرون برده، و از حیرت گمراهی رهانیده است در آنجا نماند مگر این که به شعبه ای از انوار آن ها دست می یازد، پس آن نورها ایشان را بالا می برند تا این که به بلندای بهشت می رسانند، سپس بر منزلگاه هایی که در جوار اساتید و معلمان شان برایشان مهیا شده و در محضر امامان شان که به آن ها دعوت می کرده اند قرار دارد، فرود شان می آورند و هیچ ناصبی ای از ناصبان نماند که از شعاع آن تاجها به او برسد مگر این که چشمش را کور و گوشش را کر و زبانش را لال می کند، و بر او از شراره آتش بدتر صدمه می زند، پس آن ناصبان را حمل کرده تا به مأمورین دوزخ بسپارند، آن گاه آنان را به میان جهنم فرو افکنند. (۱)

ص: ۳۱۸

و بر این مقصود دلالت دارد فرموده خدای - عَزَّوَجَلَّ - در سوره نحل «أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَعِزَّةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ (۱) [خلق را] به راه پروردگارت به وسیله حکمت و موعظه نیکو دعوت کن و به بهترین شیوه ها با آنان بحث و مناظره بنمای ... و سخن در استشهاد به این آیه شریفه بر سه مطلب مبتنی است:

اول

این که هر چند که ظاهر خطاب به رسول خداصلی الله علیه وآله متوجه گشته ولی مفاد آن تکلیف عامی برای سایر اهل معرفت و دیانت است، به گواهی آیات و روایاتی که بر لزوم دعوت و راهنمایی افراد دلالت دارند، مانند فرموده خدای تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»؛ (۲) آنان که آنچه از آیات و دلایل واضح را نازل کرده ایم کتمان می کنند پس از آن که آن ها را در کتاب آسمانی برای مردم بیان داشته ایم، آنان را خداوند لعنت می کند و جن و انس و ملائکه نیز لعنت می کنند. و فرموده خدای تعالی: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ»؛ (۳) و باید که از شما [مسلمانان] گروهی باشند که [مردم را] به خیر دعوت کنند، و به معروف و نیکوکاری وا دارند.

و در خبر وارد شده که قرآن مطابق مثل معروف: «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمِعِي يَا جَارَةٌ»؛ به تو می گویم ولی ای همسایه تو گوش کن. نازل شد. اضافه بر دلالت عقل از

ص: ۳۱۹

۱- ۳۸۱. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۲- ۳۸۲. سوره بقره، آیه ۱۵۹.

۳- ۳۸۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

جهت این که غرض از برانگیختن پیغمبران و نصب اوصیا، و قرار دادن علما و بسیج کردن آنان به نشر علم و روایت نمودن احادیث، و تشویق کردن مردم به روی آوردن به ایشان و امر شدن مردم به پرسش از اهل ذکر، همه این ها برای شناختن راه خداوند (سبیل الله) و رسیدن به طریق نجات و سعادت است، پس معلوم شد که دعوت کردن به راه خداوند وظیفه هر مسلم عارف است.

دوم

بدون تردید منظور از «سبیل الله» آن راهی است که با پیمودن آن رضای خدای تعالی حاصل می گردد، چنان که تردیدی نیست که آن راه، شناختن امامان علیهم السلام و پیروی از ایشان است، که این علت تامه است که رضای خدای تعالی از بنده بدون آن تحقق نمی یابد، هر چند که معتقد به توحید و نبوت باشد، کما این که شناختن مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - و پیروی کردن از آن حضرت، علت تامه خشنودی خدای تعالی از بنده است که بدون آن رضای خداوند متعال از او حاصل نمی گردد، و نجات نمی یابد، هر چند به امامت سایر امامان معتقد باشد و به آن اقرار کند. از همین روی در روایتی که در بعضی از بخش های این کتاب گذشت از امام صادق علیه السلام آمده: همانا کسی که به سایر امامان اقرار کند و دوازدهمین امام را انکار نماید. همچون کسی است که به سایر پیغمبران معتقد باشد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را انکار نماید. لذا منصب شفاعت به مولایمان حضرت حجت علیه السلام اختصاص یافته در حدیثی که آن را نیز پیش تر آوردیم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصف

امامان و ذکر مناصب ایشان در روز قیامت آمده، تا آنجا که فرموده: «وَالْمَهْدِيُّ شَفِيعُهُمْ»؛ و مهدی علیه السلام شفاعت کننده ایشان است. با این که امامان و پیغمبران علیهم السلام نیز شفعاى روز قیامت هستند.

و در زیارت جامعه چنین آمده: «أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»؛ شما یید راه بزرگ و استوارترین طریق ... البته این منافات ندارد با تفسیر کردن «سبیل» به دین خداوند و مانند آن، از جهت این که یاد آوردیم که کمال دین جز به معرفت امام علیه السلام نیست، لذا فرموده خدای تعالی: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (۱) امروز دینتان را برایتان به کمال رساندم. پس از این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت نصب فرمود، و به معرفت آن جناب و معرفت امامان بعد از او دلالت کرد، نازل شد. حاصل از آنچه یاد کردیم: حرام بودن کتمان و مخفی نمودن حق و وجوب دعوت به معرفت و اطاعت مولایمان صاحب الزمان علیه السلام - به حکم آیه شریفه - می باشد.

سوم

این که دعوت کردن به آن جناب - به مقتضای حال و تفاوت مراتب دعوت شوندگان در نقص و کمال - بر سه گونه است که گاهی واجب است تمام مراتب دعوت اعمال گردد، و گاهی با انجام بعضی از آن مراتب مقصود حاصل می شود، پس اولین مراتب دعوت - از جهت شأن و رتبه - دعوت کردن به وسیله حکمت است، از همین روی قبل از موعظه و مجادله در آیه یاد شده است. و حکمت در بعضی از روایات به شناخت امام و دوری از گناهان

ص: ۳۲۱

کبیره ای که خداوند آتش و عقاب را بر آن ها واجب فرموده است تفسیر شده. و در بعضی دیگر به معرفت و تفقه در دین. غیر این ها نیز روایت شده است. و عنوان جامع معنای تمام این امور علم و عمل است، و این با معنای لغوی کلمه حکمت نیز متناسب می باشد، زیرا که آن از «حکمه» به فتح حاء و کاف استعاره شده که آنچه از لجام دو طرف چانه چهار پایان را فراگرفته که از رها شدن آن ها جلوگیری می کند، هم چنین علم و عمل صاحب خود را از بیرون رفتن از اطاعت خدای - عزوجل - و داخل شدن در اطاعت شیطان، و افتادن به لغزش گاه ها، و واقع شدن در معرض هلاکت، باز می دارند، چنان که خدای تعالی فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (۱)؛ همانا چون تقوایندگان را از شیطان خیالی به دل رسد هماندم متذکر شوند [خدای را به یاد آرند] پس همان لحظه بصیرت یابند. «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (۲) هر آن که از خداوند پروا کند خداوند راه بیرون شدن [از گناهان و بلاها و حوادث سخت عالم را] بر او می گشاید. از همین روی خداوند فرموده: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (۳) و به هر که حکمت داده شود خیر بسیار به او عطا گردیده است و این حقیقت را جز خردمندان عالم متذکر نشوند. پس هر آن که توفیق علم و عمل یابد، در حقیقت به معرفت امامان علیهم السلام

ص: ۳۲۲

۱- ۳۸۵. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

۲- ۳۸۶. سوره طلاق، آیه ۲.

۳- ۳۸۷. سوره بقره، آیه ۲۹۶.

دست یافته است، و آن است خیر بسیار. و از این جا برای تو معلوم می شود آنچه روایت آمده که خیر بسیار به معرفت امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام تفسیر شده، و معنی فرموده امام صادق علیه السلام که: ماییم اصل خیر و فروع آن طاعت خداوند است و دشمنان اصل شر است و شاخه های آن معصیت خداوند می باشد ... در این مطلب دقت کن تا مقصود برایت روشن گردد. و به آنچه بیان داشتیم معلوم گشت که دعوت به آن حضرت علیه السلام چهار راه دارد:

اول: دعوت کردن با کمک گرفتن از حکمت علمی.

دوم: دعوت کردن به وسیله حکمت عملی.

سوم: دعوت کردن به وسیله موعظه نیکو.

چهارم: دعوت کردن به وسیله مناظره به نیکوترین وجه.

اکنون که این را دانستی می گوئیم: دعوت کردن به وسیله حکمت علمی، با بیان وجوب معرفت کسی که به سوی او دعوت می شود و چگونگی معرفت و وسایل آن و بیان صفات و ویژگی ها و فضایل و نشانه های آن شخص حاصل می گردد، و نیز بیان وظایف مردم نسبت به او، و یاد کردن آنچه مایه تقرب یافتن به او است، و مانند این ها ...

و دعوت کردن به وسیله حکمت عملی؛ با مواظبت و مراقبت دعوت کننده در آنچه وظیفه اوست و در هر مرتبه از مراتب یاد شده، و اهتمام ورزیدن به آنچه مردم را به رغبت در رعایت حقوق امام و تکمیل معرفت او بر می انگیزد حاصل می شود، تا شخص عارف و آشنای به امام علیه السلام به این

دعوت کننده تأسی جویید، و شخص نادان به کنجکاوی و پرسش پردازد. و این گونه دعوت تأثیر به سزایی در دل ها می گذارد و برای تحقق یافتن مقصود امتیاز ویژه ای دارد، لذا امام صادق علیه السلام فرموده است: با غیر زبانتان دعوت کننده مردم باشید [یعنی با اعمالتان].

و امّا دعوت کردن به وسیله موعظه نیکو؛ با نصیحت و ترغیب و هشدار و بیان آنچه بر شناخت حجت و رعایت حقوق او از ثواب ها مترتب می شود و آنچه بر نشناختن او و وا گذاردن پیروی از او و سهل انگاری در ادای حقوقش از گرفتاری ها و عقوبت ها پیش می آید، و امثال این ها ... بر حسب مقتضای حال، و آنچه مایه امتثال و پیروی از امام علیه السلام می باشد، حاصل می گردد.

و امّا مناظره به بهترین وجه؛ از امام صادق علیه السلام روایت آمده که: یعنی به وسیله قرآن. و از امام حسن عسکری علیه السلام روایتی آمده که حاصلش این است: این مجادله به وسیله دلیل و برهان است، بی آن که حقی را رد کنی یا باطلی را مدعی شوی. (۱)

می گویم: و تفصیل سخن در هر یک از این اقسام جای دیگری دارد، و آنچه یاد کردیم برای خردمندان بسنده است، و در امر پنجاه و دوم آنچه در این باره سودمند است ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

ص: ۳۲۴

چهل و نهم: رعایت حقوق آن حضرت و مواظبت بر ادای آن‌ها و رعایت وظایف نسبت به آن بزرگوار علیه السلام

زیرا که حق امام علیه السلام پس از خدا و رسول از همه حقوق بر تمامی اهل عالم مهم تر است، نظر به مراتبی که خدای تعالی به او اختصاص داده، و او را از سایر خلایق برگزیده است، و او واسطه رسیدن هرگونه فیض به آفریدگان می باشد، و نیز به این مطلب راهنمایی می کند آنچه در بخش پنجم گذشت، که حق قرابت و خویشاوندی پیغمبر صلی الله علیه و آله از خویشاوندی نسبی مهم تر و عظیم تر می باشد. و از امامان علیه السلام روایت آمده که: هر حقی که برای خدای تعالی هست از آن ما می باشد. (۱) و نیز حاصل روایتی چنین است که: قدر و منزلت مؤمن نزد امام علیه السلام به حسب منزلت امام نزد او است. و شواهد آنچه یاد کردیم بسیار است و بر اهل بصیرت پوشیده نیست، و چون بیان شد که رعایت حق خدای تعالی با رعایت حق آن حضرت علیه السلام حاصل می گردد، پس رعایت حق آن جناب مایه نزدیک شدن و تقرب یافتن به خدای تعالی است، و سبک شمردن حق آن بزرگوار مایه دوری از خداوند و مبعوض شدن نزد او می باشد، چنان که مولایمان حضرت سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی می گوید: «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخْفًا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي»؛ یا شاید مرا دیده ای که حق تو را سبک می‌شمارم که مرا دور ساخته ای! ... (۲)

پنجاهم: خشوع دل هنگام یاد آن حضرت علیه السلام

نرمش دل برای یاد آن حضرت، و اهتمام به آنچه مایه خشوع و نرمی دل

ص: ۳۲۵

۱- ۳۸۹. الکافی، ۱ / ۵۳۷.

۲- ۳۹۰. اقبال، ۷۱.

می شود به وسیله مراقبت، و شرکت در مجالس دوستان آن جناب، و یادآوری حقوق و مصایب او، و دوری از آنچه سبب قساوت و سختی دل می شود، و برکنار ماندن از مجالسی که مایه حسرت و پشیمانی است، چنان که در فرموده خدای تعالی: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِتَذْكُرِ اللَّهُ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»؛ (۱) آیا هنگام آن نرسیده که آن هایی که ایمان آورده اند دل هایشان به ذکر خداوند خاشع گردد، و به آنچه از حق فرود آمده دل بسپارند، و مانند کسانی نباشند که پیش تر کتاب برایشان آمد (یهودی و نصاری) و مدت بر آنان به درازا کشید، پس دل هایشان قساوت گرفت و بسیاری از آنان فاسق شدند. روایت آمده که: این آیه در مورد جریان حضرت قائم علیه السلام نازل شده، و تأویل آن در زمان غیبت جاری می گردد، و منظور از «مدت» دوران غیبت می باشد. (۲)

پنجاه و یکم: عالم باید علمش را آشکار سازد

در کافی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمودند: هرگاه بدعت ها در امت من ظاهر شد، پس باید که عالم، دانش خود را آشکار نماید، و هر کس این کار را نکند لعنت خدا بر او باد. (۳) و در همان کتاب به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه اهل تردید و بدعت را پس از

ص: ۳۲۶

۱- ۳۹۱. سوره حدید، آیه ۱۶.

۲- ۳۹۲. البرهان، ۴ / ۲۹۱.

۳- ۳۹۳. اصول کافی، ۱ / ۵۴.

من دیدید، بیزاری خود را از آنان اظهار کنید، و بسیار آنان را ناسزا بگویید و بدگویی کنید، کارهای زشتی به آن ها نسبت دهید تا به طمع ایجاد فتنه و فساد در اسلام نیفتند، و مردم از آنان بر حذر بمانند تا بدعت هایشان را یاد نگیرند. خداوند در برابر این کار برای شما حسنات می نویسد و به سبب آن درجات شما را در آخرت بالا می برد. (۱)

می گویم: این در صورتی است که از صدمه دیدن ایمن باشد، و گرنه تکلیف او تقیه است، چنان که از مطالب آینده ظاهر می شود.

پنجاه و دوم: تقیه کردن از اشرار و مخفی داشتن راز از اغیار

پنجاه و دوم: تقیه کردن از اشرار و مخفی داشتن راز از اغیار

در کافی به سند صحیحی از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که درباره فرموده خدای - عَزَّوَجَلَّ - : «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا»؛ (۲) آنان به خاطر صبری که کردند پاداششان دو برابر داده می شود. فرمود: به خاطر صبری که بر تقیه کردند «وَيَذُرُّونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»؛ و با حسنه بدی را دفع می نمایند. فرمود: حسنه، تقیه است و بدی فاش ساختن. (۳) و در همان کتاب در خبر صحیحی از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: تقیه سپر مؤمن و تقیه پناهگاه مؤمن است و هر کس را که تقیه نیست ایمان ندارد، همانا حدیثی از احادیث ما به بنده ای می رسد پس خدای - عَزَّوَجَلَّ - را بین خود و خدا با آن حدیث دینداری می نماید، و مایه عزت او در دنیا و نور او در آخرت می گردد. و بنده

ص: ۳۲۷

۱- ۳۹۴. اصول کافی، ۲ / ۳۷۵.

۲- ۳۹۵. سوره قصص، آیه ۵۴.

۳- ۳۹۶. اصول کافی، ۲ / ۲۱۷.

دیگر حدیثی از احادیث ما به او می‌رسد، پس او آن حدیث را فاش می‌سازد، و مایه خواری او در دنیا می‌شود، و خدای - عزوجل - آن نور را از او می‌گیرد. (۱)

و نیز در خبر صحیحی از هشام کندی (۲) آمده که گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می‌فرمود: مبادا کاری کنید که ما را بدان سرزنش نمایند، زیرا که به خاطر کردار فرزند بد، پدرش سرزنش می‌گردد، شما برای کسی که به او دل سپرده اید [امام بر حق] زینت باشید و بر او مایه ننگ و عیب م باشید. در جماعت های آنان [عامة] نماز بخوانید و بیمارانشان را عیادت کنید و در مراسم اموات شان حضور یابید و در هیچ کار خیری بر شما پیشی نگیرند، که شما به آن [خیر] از آنان سزاوارترید. به خدا سوگند! که خداوند به چیزی که محبوب تر از خباء باشد عبادت نشده. عرض کردم: خباء چیست؟ فرمود: تقیه. (۳) و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: نفس کشیدن کسی که به خاطر ما اندوهگین و برای ظلمی که بر ما رفته غمگین است، تسبیح می‌باشد، و اهتمام او به جهت امر ما عبادت و مخفی داشتنش راز ما را، جهاد در راه خدا است. (۴)

محمد بن سعید - یکی از راویان این حدیث - گوید: این حدیث را با آب طلا بنویس که من چیزی بهتر از این ننوشته‌ام.

و در کتاب کمال الدین از امام صادق علیه السلام روایت آمده که از آن حضرت

ص: ۳۲۸

۱- ۳۹۷. اصول کافی، ۲ / ۲۲۱.

۲- ۳۹۸. می‌گویم: ظاهر او هشام بن الحکم است که ثقة می‌باشد چنانکه در کتب رجال آمده. {مؤلف}.

۳- ۳۹۹. اصول کافی، ۲ / ۲۱۹.

۴- ۴۰۰. اصول کافی، ۲ / ۲۲۶.

سؤال شد از بهترین عملی که مؤمن در آن زمان - یعنی زمان غیبت امام علیه السلام - به کار بندد. حضرت فرمودند: نگهداری زبان و خانه نشینی. (۱)

و در تفسیر نیشابوری آمده که فرموده خدای تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (۲)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید بر شما باد که خودتان را نگهدار باشید، که اگر دیگران گمراه باشند هرگاه شما هدایت شده باشید به شما زیانی ندارد. نزد ابن مسعود خوانده شد. وی گفت: این در آخر الزمان خواهد بود.

می گویم: و روایات در این باب بسیار است که برای پرهیز از اطاله گفتار از آوردن آن ها خودداری کردیم. در این جا لازم است آنچه ممکن است بعضی پندارند که در اخباری که از ائمه اطهار علیهم السلام روایت آمده اختلافی هست را دفع کنیم، و این پندار به ذهن کسی می آید که در آن اخبار خوب دقت و تدبّر ندارد و در آغاز چنین گمان می کند که بین این روایات تناقضی هست، از جهت آن که در قسمتی از آن ها امر فرموده اند به دعوت و آشکار کردن مطالب، و در بخشی دیگر به مخفی داشتن و استتار و تقیّه دستور داده اند. توضیح این مطلب بر حسب آنچه به برکت ائمه اطهار علیهم السلام از اخبار استفاده کرده ایم این که، مردم بر دو گونه اند: یا عالم و عارف به حق هستند، و یا غیر عالم. و گونه دوم از آن ها بر هشت دسته می باشند:

دسته اول

افراد عامی جاهلی که چنانچه حق را بشناسند از پذیرش آن سرباز نمی زنند.

ص: ۳۲۹

۱- ۴۰۱. کمال الدین، ۱ / ۳۳۰.

۲- ۴۰۲. سوره مائده، آیه ۱۰۵.

دسته دوم

کسانی هستند که در شبهه و سرگردانی افتاده اند، که در صدد تحقیق و شناختن حق می باشند، ولی به جهت و سببی در شبهه و حیرت گرفتار شده اند.

دسته سوم

اهل ضلالت و گمراهی؛ که به خاطر همنشینی با افراد گمراه کننده، یا خطا کردن در راه تحصیل علم و معرفت و یا مانند این ها، به گمراهی افتاده اند. و بر شخص عالم، به حکم عقل و نقل واجب است این سه دسته را ارشاد کند و آنان را هدایت و دعوت نماید. و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتی آمده که حاصلش این است: اگر خداوند به وسیله تو یک نفر را هدایت کند، از آنچه آفتاب بر آن می تابد برای تو بهتر است.

دسته چهارم

منکران و معاندان با حق؛ کسانی که اگر حق نزد آنان یاد شود آن را استهزا کرده، و امام علیه السلام و دعوت کننده به حق را مسخره می نمایند.

دسته پنجم

منکران و معاندانی که اظهار کردن حق نزد آنان سبب ضرر و زیان بر جان یا آبرو یا مال می باشد.

و از این دو دسته باید تقیّه کرد، و به حکم عقل و نقل واجب است زبان از گفتگو با آنان بست، چنان که بر صاحبان بینش پوشیده نیست، که در کافی به سند صحیحی از عبد الاعلی آمده که گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا تحمل امر ما تنها به تصدیق و قبول کردن آن نیست، از جمله تحمل امر ما پوشانیدن و حفظ کردن آن از غیر اهلس می باشد، پس سلام مرا به آنان (شیعیان) برسان و به ایشان بگو: خدای رحمت

کند بنده ای را که مودت و دوستی مردم را به سوی خود جلب نماید، با آنان (مخالفین) به آنچه می شناسند سخن بگویند و آنچه را انکار می دارند از آن ها بیوشانید. سپس آن حضرت علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! آن کسی که به جنگ با ما برخاسته، زحمتش بر ما بیشتر نیست از کسی که آنچه را اکراه داریم از قول ما می گوید... (۱)

و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: فاش کننده امر ما همچون انکار کننده آن است. (۲) نیز از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: همانا نه دهم دین در تقیّه کردن است و هر کس تقیّه ندارد دین ندارد... (۳) و در همین معنی روایات بسیاری است.

دسته ششم

کسانی هستند که عقل و معرفتشان ضعیف است، مؤمنانی که نمی توانند اسرار را تحمّل و قبول یا حفظ و مخفی کنند، از این دسته نیز به حکم عقل و نقل باید اسرار و رازها را نهفته داشت، چنان که در احادیث گذشته یاد گردید.

و در کافی در خبر صحیحی از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: به خدا سوگند محبوب ترین اصحابم نزد من پرهیزکار ترین و فقیه ترین و رازدار ترین آن ها است، و بدترین و ناخوشایند ترین آنان کسی است که هر گاه بشنود حدیثی به ما نسبت داده می شود و از ما روایت می گردد آن را

ص: ۳۳۱

۱- ۴۰۳. اصول کافی، ۲ / ۲۲۲.

۲- ۴۰۴. اصول کافی، ۲ / ۲۲۴.

۳- ۴۰۵. اصول کافی، ۲ / ۲۱۷.

نپذیرد و از آن بدش بیاید و آن را انکار نماید، و کسی را که به آن عقیده دارد تکفیر کند، و حال آن که او نمی داند شاید که آن حدیث از سوی ما صادر شده و به ما منسوب گردیده، و او با این انکار از ولایت ما خارج می شود(۱).

و در بصائر الدرجات به سند خود از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: با مردم به آنچه می شناسند رفتار کنید و از آنچه منکرند واگذارید، و بر خودتان و ما حمله ها را متوجه نسازید، به درستی که امر ما سخت دشوار است که آن را متحمل نمی شود جز فرشته مقرب، و یا پیغمبر مرسل، یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد.(۲) و به سند خود از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام آورده که فرمود: روزی در محضر امام علی بن الحسین علیهما السلام سخن از تقیّه به میان آمد. آن حضرت فرمود: به خدا اگر ابوذر می دانست در دل سلمان چیست او را می کشت، و حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله میان آن دو، برادری برقرار کرده بود. پس درباره سایر مردم چه گمان دارید؟ همانا علم علما صعب مستصعب (سخت دشوار) است، آن را تحمل نمی کند مگر پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب و یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را به جهت ایمان آزموده باشد. حضرت فرمود: و بدین جهت سلمان از علما شد که او مردی از ما اهل البیت است، از این روی به ما منسوب شد.(۳)

و به سند خود از امام باقر علیه السلام آورده که فرمود: حدیث ما صعب مستصعب

ص: ۳۳۲

۱- ۴۰۶. اصول کافی، ۲ / ۲۲۳.

۲- ۴۰۷. بصائر الدرجات، ۲۶.

۳- ۴۰۸. بصائر الدرجات، ۲۵.

است، آن را تحمل ندارد مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی آزموده شده، یا شهری که دژ محکمی داشته باشد. پس هر گاه امر ما واقع گشت و مهدی ما آمد هر مرد از شیعیان ما از شیر جری تر و از نیزه نافذتر خواهد بود، دشمن ما را با پاهایش لگد خواهد کرد و او را با کف دستش خواهد زد، و این هنگامی است که رحمت و گشایش خداوند بر بندگانش نازل شود. (۱)

دسته هفتم

کسانی هستند که به سبب روی گرداندن شان از حق و برگزیدن باطل، خداوند بر دل ها و گوش هایشان مهر زده است، که دعوت به حق در آن ها مؤثر نمی افتد، و نصیحت برایشان سودی نمی بخشد، هر چند که ضرری به شخص نمی رسانند، ولی دعوت کردنشان رجحان ندارد، و اظهار حق نزد آنان پسندیده نیست، بلکه بهتر است از دعوت چنین کسانی خودداری شده و حق برای آن ها اظهار نگردد، چون فایده ای در این کار نیست (یکسان است بر آن ها خواه آنان را هشدار دهی یا هشدار ندهی ایمان نمی آورند) (۲) لذا در روایات امر شده که دعوت کردن آن ها ترک گردد، چنان که در کافی به سند خود از ثابت ابی سعید آورده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: ای ثابت! شما را با مردم چه کار؟ از آن ها دست بردارید و هیچ کس را به امر تان دعوت ننمایید که به خدا سوگند اگر اهل آسمان

ص: ۳۳۳

۱- ۴۰۹. بصائر الدرجات، ۲۴.

۲- ۴۱۰. مضمون آیه ۶ سوره بقره.

و زمین جمع شوند تا بنده ای را که خدا خواسته هدایت شود گمراه سازند نخواهند توانست، از مردم دست بکشید و مبادا کسی از شما بگوید: برادرم و پسر عمویم و همسایه ام [و از روی دلسوزی برای هدایتشان خود را به زحمت اندازد]، زیرا که خدای - عزوجل - هرگاه خیر بنده ای را بخواهد روحش را پاکیزه می گرداند که هر خوبی را بشنود، آن را بشناسد و هر بدی را بشنود آن را انکار نماید. آن گاه خداوند در دل او کلمه ای افکند که به وسیله آن کارش فراهم آید [و با شناختن امر امامت اندیشه اش سامان یابد].^(۱)

و در کتاب تحف العقول در سفارش های امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق نظیر این سخن آمده است.^(۲) و نیز در کافی در خبر صحیحی از فضیل آمده که گوید: به حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: آیا مردم را به این امر دعوت کنیم؟ فرمود: ای فضیل! هرگاه خداوند خیر بنده ای را بخواهد فرشته ای را فرمان دهد که گردن آن بنده را بگیرد و او را خواه ناخواه به این امر داخل نماید.^(۳)

و در همان کتاب در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: به خاطر دین خود با مردم مخاصمه مکنید، زیرا که ستیزه جویی دل را بیمار می نماید، خدای - عزوجل - به پیغمبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛^(۴) تو هر کس را دوست بداری هدایت نکنی ولی خداوند

ص: ۳۳۴

۱- ۴۱۱. اصول کافی، ۲ / ۲۱۳.

۲- ۴۱۲. تحف العقول، ۲۲۹.

۳- ۴۱۳. اصول کافی، ۲ / ۲۱۳، ح ۳.

۴- ۴۱۴. سوره قصص، آیه ۵۶.

هر که را خواهد هدایت کند. و فرموده: «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛ (۱) آیا تو مردم را وادار توانی کرد تا مؤمن باشند.

دسته هشتم

وضعشان مشخص نیست، یعنی: نمی دانی که اهل دعوت و پذیرش حق هست یا نه؟ وظیفه عالم نسبت به چنین کسی همان روایتی است که شیخ اقدم محمد بن الحسن صفار در بصائر الدرجات به سند خود از اصبع بن نباته از امیرمؤمنان علی علیه السلام آورده که گفت: شنیدم آن حضرت می فرمود: همانا حدیث ما صعب مستصعب (۲) است، خشن و مخشوش است. پس اندکی به سوی مردم بر افکنید هر کس آن را شناخت، او را بیفزایید، و هر که انکار کرد خودداری نمایید. آن را تحمل نکند مگر سه طایفه: فرشته ای مقرب، یا پیغمبری مرسل، یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد. (۳)

و به سند خود از فرات بن احمد آورده که گفت: امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: همانا این حدیث ما به گونه ای است که دل ها به سختی آن را می پذیرد، پس هر کس [آن را] شناخت، او را بیفزایید و آنان را که روی گردانند، واگذارید. (۴)

ص: ۳۳۵

۱- ۴۱۵. سوره یونس، آیه ۹۹ و اصول کافی، ۱ / ۱۶۶ و نیز ۲ / ۲۱۳.

۲- ۴۱۶. صعب: دشوار، و مستصعب آن است که شنونده آن را دشوار می بیند و خشن: ضد لئین و نرم است، چون تحمل آن برای کسانی که آزموده نشده اند دشوار می باشد، و مخشوش: شتری است که در بینی اش خشاش - به کسر - قرار می دهند تا بیشتر رام گردد، برای توضیح بیشتر به ترجمه جلد اول همین کتاب مراجعه شود. {مترجم}.

۳- ۴۱۷. بصائر الدرجات، ۲۱، باب ۱۱، ح ۵.

۴- ۴۱۸. بصائر الدرجات، ۲۳، باب ۱۱، ح ۱۲.

و در حدیث مرفوعی از حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام آورده که فرمود: همانا دل های مردم، این حدیث ما را به سختی پذیرا می شود، پس هر که به آن اقرار کرد او را بیفزایید، و هر کس روی گردانید رهایش کنید. به تحقیق که به ناچار فتنه ای پیش خواهد آمد که هر پشیمان و برگزیده ای نیز در آن سقوط کند، تا آنجا که آن کس که [به خاطر کمال دقت] یک دانه مو را دو تا کند هم سقوط می نماید، به حدی که جز ما و شیعیانمان باقی نماند. (۱)

نعمانی نیز همین حدیث را در کتاب الغیبه روایت آورده، و در آن پس از جمله: دل های مردم این حدیث ما را به سختی پذیرا می شود» آمده: پس اندکی به سوی آنان بر افکنید هر کس به آن اقرار کرد او را بیفزایید، و هر کس آن را انکار کرد او را واگذارید. (۲)

پنجاه و سوم: صبر کردن بر اذیت و تکذیب و سایر محنت ها

برادرم! بدان که خداوند - تبارک و تعالی - بندگان خود را در زمان غیبت ولی اش با انواع محنت ها و بلاها امتحان می کند تا بد از خوب جدا شود، پس درجات خوبان را بالا برده، و پلیدان را بعضی با بعض دیگر درآمیزد و با هم گرد آورد، آن گاه همه را در آتش دوزخ بیفکند، و خدای - عزوجل - فرموده است: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ

ص: ۳۳۶

۱- ۴۱۹. بصائر الدرجات، ۲۳، باب ۱۱، ح ۱۴.

۲- ۴۲۰. غیبت نعمانی، ۱۰۷.

الطَّيِّبِ» (۱)؛ خداوند مؤمنان را بر این حال کنونی [که مؤمن و منافق به هم مشتبهند] و نخواهد گذاشت تا این که پلید را از پاکیزه جدا سازد... و این سنت خداوند در گذشتگان و آیندگان است، همچنان که خدای تعالی فرموده: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»؛ (۲) آیا مردم چنین پندارند که به صرف این که گفتند ایمان آوردیم رها شوند و [بر این ادعا] هیچ امتحان نشوند، و همانا که ما امت هایی که پیش از اینان بودند را به آزمایش آوردیم تا خداوند راستگويان را از دروغگويان کاملاً معلوم سازد. و حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرمود: ای مردم خداوند شما را از این که بر شما ستم کند دور داشته، ولی شما را ایمن ننموده از این که شما را بیازماید و او که بزرگوار ترین گویندگان است فرموده: «إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ» (۳)؛ و به راستی که در این [وقایع و حوادث] آیات و نشانه هایی است و ما البته [خوب و بد بندگان را] امتحان می کنیم.

می گویم: و از جمله آن محنت ها و ابتلائات این که می بینی بسیاری از اهل باطل در وسعت و ثروت زندگی می کنند و دارای شوکت و قدرت می باشند، و بسیاری از اهل حق را می بینی که در سختی و تنگدستی زندگی می کنند، و به آنان اعتنا نمی شود، و گفته آن ها پذیرفته نیست، و اهل باطل آنان را با دست و زبان اذیت و مسخره می کنند، و ایشان را از جهت اعتقادشان در امر

امامشان

ص: ۳۳۷

۱- ۴۲۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

۲- ۴۲۲. سوره عنکبوت، آیات ۲ و ۳.

۳- ۴۲۳. سوره مؤمنون، آیه ۳۰؛ نهج البلاغه: خطبه ۱۰۲.

و غیبت و ظهور دولت آن حضرت علیه السلام تکذیب می نمایند، و در اینجا نفس و عقل با هم نزاع می کنند، که نفس به پیروی اهل باطل امر می کند تا در وسعت و رفاه زندگی کنی و از دنیای فانی آن ها برخوردار شوی و لذت ببری، و عقل فرمان می دهد که بر آزارهای شان صبر کنی و تکذیب کردنشان را تحمل نمایی، و ترغیب می کند به پیروی از اهل حق و انتظار دولت حقه، به خاطر دست یابی به نعمت های اخروی جاودانی، پس شخص پاک سرشت هوشمند کسی است که عاقبت نیک را اختیار نماید و بر تکذیب و اذیت صبر کند. ببینید امام صادق علیه السلام در خبر صحیح طولانی که در روضه کافی روایت آمده به حُمران چه فرموده است، حمران از آن حضرت پرسیده بود: اینان (بنی العباس) تا کی سلطنت می کنند؟ یا کی از آن ها راحت می شویم؟ [امام صادق علیه السلام فرماید:] بدو گفتم: آیا نمی دانی که هر چیزی را مدتی هست؟ گفتم: چرا. گفتم: آیا تو را سود می بخشد که بدانی این امر هر گاه فرا رسد از یک چشم برهم زدن زودتر آید! همانا اگر حال و وضع آن ها را نزد خدای - عزوجل - بدانی که چگونه است، خشم تو نسبت به آنان بیشتر می شد و اگر تو با تمامی اهل زمین کوشش نمایند که آنان را به وضعی بدتر از آنچه در آنند - از گناه و جرم - در آورند نخواهند توانست، پس شیطان تو را نلغزاند و پریشان ننماید، زیرا که به راستی عزت از آن خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و مؤمنین است، ولی منافقان نمی دانند، آیا نمی دانی که هر کس منتظر امر ما باشد و بر آنچه از

اذیت و ترس می بیند صبر کند، فردای [قیامت] در گروه ما خواهد بود... (۱) و در تحف العقول در سفارش های امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق آمده است: ای پسر نعمان، هیچ بنده ای مؤمن نخواهد بود تا این که در او سه سنت باشد: سنتی از خداوند و سنتی از رسول او و سنتی از امام. اما سنتی که از خدای - عزوجل - باید داشته باشد، این که باید اسرار را کتمان نماید. خداوند - جل ذکره - می فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا»؛ (۲) اوست دانای غیب، پس احدی را بر غیب خویش آگاه نسازد. و اما سنتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله باید دارا باشد، این که با مردم به رفتار و اخلاق اسلامی مدارا کند. و اما سنتی که از امام علیه السلام لازم است در او باشد، صبر در سختی ها و ناراحتی ها است، تا این که خداوند برای او فرج برساند... (۳)

و نیز در روضه کافی به سند خود از حسن بن شاذان واسطی آورده که گفت: به حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام نامه ای نوشتم که در آن از جفای اهالی واسط، گلایه کردم. چون در این شهر گروهی از عثمانی ها بودند که مرا اذیت می کردند، جواب به خط آن حضرت علیه السلام چنین آمد: خداوند تبارک و تعالی از دوستان ما پیمان گرفته بر صبر کردن در دولت باطل، پس به حکم پروردگارت صبر کن که هرگاه سرور خلق بپاخیزد خواهند گفت: (ای وای بر

ص: ۳۳۹

۱- ۴۲۴. روضه کافی، ۳۷.

۲- ۴۲۵. سوره جن، آیه ۲۶.

۳- ۴۲۶. تحف العقول، ۲۳۰.

ما چه کسی ما را از آرامگاه مان برانگیخت، این است آنچه خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان راست گفتند.^(۱)

می‌گوییم: منظور از «سرور خلق» حضرت قائم - عَجَلُ اللَّهِ فرجه الشریف - می‌باشد، و این که فرمود: خواهند گفت: این است آنچه خداوند رحمان وعده داده ... اشاره به آن است که آن حضرت به اذن خدای تعالی آن‌ها را زنده می‌کند و از آنان انتقام می‌گیرد، چنان که در روایات آمده است.

و در اصول کافی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند: زمانی بر مردم خواهد آمد که حکومت جز به وسیله کشتن و ستمگری به دست نیاید و ثروت جز با غصب و بخل فراهم نگردد و محبت و دوستی جز با بیرون راندن دین و پیروی هوای نفس حاصل نشود، پس هر که آن زمان را دریابد و بر فقر صبر کند در حالی که بتواند به ثروت رسد، و بر دشمنی مردم صبر کند با این که [به وسیله از دست دادن دین و پیروی از هوس] بتواند محبت مردم را جلب نماید، و بر خواری و ذلت صبر کند در صورتی که قدرت عزیز شدن را داشته باشد، خداوند پاداش پنجاه صدیق از تصدیق کنندگان مرا به او خواهد داد.^(۲)

و در خرائج آمده است: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: پس از شما قومی خواهند

ص: ۳۴۰

۱- ۴۲۷. روضه کافی، ۲۴۷، ح ۳۴۶؛ سوره یس، آیه ۵۲.

۲- ۴۲۸. اصول کافی، ۲ / ۹۱.

آمد که یک تن از آن‌ها اجر پنجاه تن از شما را خواهند داشت، عرض کردند: ای رسول خدا ما در بَدْر و أُحُد و حُنین با تو بودیم و قرآن در میان ما فرود آمد! فرمود: آنچه بر آن‌ها فرود آید شما تحمل نمی‌کنید و مانند آن‌ها صبر ندارید. می‌گویم: این اشاره به حال مؤمنین صبور در زمان غیبت امام عصر علیه السلام است، چنان‌که سایر اخبار شاهد بر آن است.

و در البرهان آمده: در تفسیر فرموده خدای تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا» (۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید شکیبایی کنید و یکدیگر را به صبر و استقامت سفارش نمایید و مرابطه کنید. امام صادق علیه السلام فرمود: بر اذیتی که در راه ما می‌بینید شکیبایی کنید. روای پرسید: (و یکدیگر را به صبر و استقامت سفارش کنید)؟ فرمود: بر دشمنانتان با ولی تان. [راوی گفت]: (و مرابطه کنید)؟ فرمود: با امامتان [پایدار] بمانید ...

و در این معنی روایات بسیاری هست که با آوردن آن‌ها کتاب را طولانی نمی‌کنیم. همه این‌ها اضافه بر سایر آیات و روایات است که در فضیلت صبر و امر به آن وارد شده، زیرا که صبر بر مصایب در زمان غیبت امام علیه السلام از مهم‌ترین و روشن‌ترین مصادیق صبر است چنان‌که پوشیده نیست.

ثقه الاسلام کلینی رحمه الله در اصول کافی اخبار متعددی از صحیح و حسن و غیر آن آورده از امام صادق علیه السلام که فرمود: صبر نسبت به ایمان همچون سیر نسبت به بدن است، که اگر سر از بین برود بدن هم از بین می‌رود، و هم چنین اگر صبر از بین برود ایمان از بین رفته است. (۲)

ص: ۳۴۱

۱- ۴۲۹. سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

۲- ۴۳۰. اصول کافی، ۲ / ۸۷، باب الصبر، ح ۲.

و در همان کتاب در حدیث دیگری از حفص بن غیاث آمده که گفت: حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس صبر کند مدت کمی را صبر کرده (۱) و هر کس بی تابی نماید مقدار اندکی بی تابی نموده است. سپس فرمود: بر تو باد که در تمام امور خود صبر کنی، که خدای - عزوجل - حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت و او را به صبر و مدارا امر کرد، و فرمود: «وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا * وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ»؛ (۲) و بر آنچه [دشمنان] می گویند صبر کن و به گونه ای نیکو از آنان دوری گزین، و کار تکذیب کنندگان مغرور مال و منال را به من واگذار. و نیز خدای - تبارک و تعالی - فرموده: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ * وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»؛ (۳) بدی خلق را به نیکوترین گونه دفع و مقابله کن تا کسی که میان تو و او دشمنی هست همچون دوستی مهربان شود، و [لیکن] این حالت را جز کسانی که صبر کنند و جز کسی که بهره بزرگی دارد نخواهد یافت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله صبر کرد تا جایی که آن حضرت را به امور بزرگی نسبت دادند و به [سحر و جنون و ...] متهم کردند، پس سینه اش تنگ شد، خدای - عزوجل - این آیه را نازل فرمود: «وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ أَنْتَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ» (۴) و به تحقیق که ما می دانیم به سبب آنچه [کافران و تکذیب

ص: ۳۴۲

-
- ۱- ۴۳۱. یعنی: دوران ابتلا در دنیا کوتاه است پس کسی که صبر کند مدت کمی صبر کرده از جهت کمی ایام آن و هر کس بی تابی کند مدت کوتاهی بی تابی کرده ولی زمان متنعم شدن در آخرت طولانی و دائم است. {مؤلف}.
- ۲- ۴۳۲. سوره مزمل، آیه ۱۰ و ۱۱.
- ۳- ۴۳۳. سوره فصلت، آیه ۳۴ و ۳۵.
- ۴- ۴۳۴. سوره حجر، آیه ۹۷ و ۹۸.

کنندگان] می گویند سینه ات تنگ می شود، پس با حمد پروردگارت تسیح گوی و از سجده گزاران باش. سپس آن حضرت را تکذیب کردند و تهمت زدند، از این جهت غمگین شد، پس خدای - عزوجل - این آیه را فرستاد: «قَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُ لِيَحْزُنَكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ * وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا» (۱)؛ ما می دانیم که سخنان آن ها تو را غمگین می سازد، آن ها تو را تکذیب نمی کنند بلکه ستمگران آیات خداوند را انکار می نمایند، و البته پیش از تو رسولانی تکذیب شدند پس بر آنچه از تکذیب و اذیت دیدند صبر کردند تا هنگامی که نصرت ما به ایشان رسید. آن گاه پیغمبر صلی الله علیه و آله دل بر صبر نهاد، تا این که آن ها [بی شرمی و آزار را] از حد گذرانیدند و خدای تبارک و تعالی را یاد کردند و او را تکذیب نمودند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من درباره خود و خاندان و آبرویم صبر کردم ولی بر بدگویی نسبت به معبودم صبر ندارم، پس خدای - عزوجل - این آیه را نازل کرد: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ * فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ»؛ (۲) و ما آسمان ها و زمین و آنچه در بین آن هاست را در شش روز آفریدیم و هیچ رنج و خستگی به ما نرسید، پس بر آنچه می گویند صبر کن. آن حضرت صلی الله علیه و آله در همه احوال خود صبر کرد، [تا] آن گاه که به امامان از عترتش مژده داده شد، و ایشان به صبر توصیف شدند، که خداوند - جل ثناؤه - فرمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»؛ (۳) و از آنان

ص: ۳۴۳

۱- ۴۳۵. سوره انعام، آیه ۳۳ و ۳۴.

۲- ۴۳۶. سوره ق، آیه ۳۸ و ۳۹.

۳- ۴۳۷. سوره سجده، آیه ۲۴.

امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند آن گاه که صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند. در آن هنگام آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: صبر از ایمان است همچون سر نسبت به بدن، پس خدای - عزوجل - هم در ازای صبر، به او احسان فرمود، و خدای - عزوجل - این آیه را نازل کرد: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسَيْنِ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ»؛ (۱) و احسان پروردگارت بر بنی اسرائیل به حد کمال رسید به خاطر صبری که کردند و آنچه فرعون و قوم او می ساختند و عمارت هایی که می پرداختند را از بین بردیم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این مژدگانی و انتقام است، که خدای - عزوجل - نبرد با مشرکین را به آن حضرت رخصت داد، و [خداوند] نازل فرمود که: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَخْضِرُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ»؛ (۲) پس مشرکان را هر جا که یافتید بکشید و آنان را بگیرید و محصورشان کنید و به هر کمین گاهی بر سر راه آن ها بنشینید. «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ» (۳) و آن مشرکان را هر جا که یافتید بکشید. پس خداوند آن ها را بر دست رسول خود صلی الله علیه و آله و دوستان حضرتش به قتل رسانید، و آن را پاداش صبر آن بزرگوار قرار داد با آنچه در آخرت برای آن حضرت ذخیره فرموده، پس هر آن که صبر کند و در راه خدا تحمل نماید، از دنیا بیرون نمی رود تا این که خداوند نسبت به دشمنانش دیده اش را روشن نماید، به اضافه آنچه برای آخرت او ذخیره می سازد.

ص: ۳۴۴

۱- ۴۳۸. سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

۲- ۴۳۹. سوره توبه، آیه ۵.

۳- ۴۴۰. سوره بقره، آیه ۱۹۱.

و در همان کتاب در خبر صحیحی از ابو الصباح کنانی (۱) روایت آمده که گفت: در محضر امام ابو عبدالله صادق علیه السلام شرفیاب بودم که پیرمردی به حضور آن جناب رسید و عرضه داشت: ای ابو عبدالله، من به محضر شما شکایت آورده ام از فرزندانم و ناسپاسی آن ها و برادرانم و جفا کاری ایشان در این هنگام که سنم بالا رفته است؟ حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: ای مرد همانا حق را دولتی است و باطل را دولتی، و هر کدام در دولت دیگری خوار است، و کم ترین چیزی که در دولت باطل به مؤمن می رسد عقوق فرزندان و جفای برادرانش می باشد، و هیچ مؤمنی نیست که چیزی از رفاه و آسایش را در دولت باطل ببیند مگر این که پیش از مردنش مبتلا می گردد، یا در بدنش و یا درباره فرزندانش و یا در مورد مالش تا این که خداوند او را از آنچه در دولت باطل کسب کرده خلاص کند، و در دولت حق سهم او را زیاد گرداند، پس صبر کن، و تو را مژده باد. (۲)

و در همان کتاب از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت آمده که فرمود: هنگامی که فوت پدرم علی بن الحسین علیه السلام نزدیک شد مرا به سینه گرفت و فرمود: پسر من تو را سفارش می کنم به آنچه پدرم هنگام رحلت مرا سفارش

ص: ۳۴۵

۱- ۴۴۱. این خبر را در آخر باب تعجیل عقوبه الذنب آورده، و ابو الصباح کنانی کوفی است. و اسم او ابراهیم بن نعیم است، و ثقه می باشد که امام صادق علیه السلام او را «میزان» نامیده، و چنانکه در کتب رجال آمده به او فرمود: «انت میزان لا عین فیه» {مؤلف}.

۲- ۴۴۲. اصول کافی، ۲ / ۴۴۷، ح ۱۲.

کرد، و یاد فرمود که پدرش او را به آن سفارش کرده بود: پسر من بر حق صبر کن هر چند که تلخ باشد. (۱)

و در کتاب کمال الدین به سند خود از بزنی آورده که گفت: حضرت رضاعلیه السلام فرمود: چه خوب است صبر کردن و انتظار فرج کشیدن، آیا نشنیده ای فرموده خدای - عزوجل - را: «وَإِذْ تَقْبُؤا إِيَّيْ مَعَكُمْ رَقِيبٌ»؛ (۲) و منتظر باشید که من نیز با شما منتظر هستم. و فرموده خدای را - عزوجل - : «فَإِن تَنْظُرُوا إِيَّيْ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ»؛ (۳) پس منتظر باشید که من نیز با شما از منتظرانم. پس بر شما باد صبر که همانا گشایش و فرج بر نومیدی غالب می آید، و کسانی که پیش از شما بودند از شما صبور تر بودند. (۴)

و در همان کتاب به سند خود از محمد بن مسلم آورده که گفت: شنیدم حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود: به درستی که پیش از [ظهور] حضرت قائم - علیه الصلاه و السلام - از سوی خداوند - عزوجل - برای مؤمنین، نشانه هایی خواهد بود. عرض کردم: آن نشانه ها چیست خداوند مرا فدای تو گرداند؟ فرمود: آن فرموده خدای - عزوجل - است: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ»؛ و البته شما را می آزمایم. یعنی: مؤمنین را پیش از خروج حضرت قائم علیه السلام «بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (۵)؛ به

ص: ۳۴۶

۱- ۴۴۳. اصول کافی، ۲ / ۹۱، باب الصبر، ح ۱۳.

۲- ۴۴۴. سوره هود، آیه ۹۳.

۳- ۴۴۵. سوره اعراف، آیه ۷۱.

۴- ۴۴۶. کمال الدین، ۲ / ۶۴۵.

۵- ۴۴۷. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

چیزی از ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفات زراعت، و مژده و بشارت بده صابران را. فرمود: آن ها را آزمایش می کند به مقداری ترس از پادشاهان بنی فلان در آخر حکومتشان، و گرسنگی به گرانی نرخهای شان، (و نقصان اموال) فرمود: کسادی تجارت ها و کمی بازده، (و نقصان نفوس) فرمود: مرگ فراگیر و زودرس (و نقصان زراعتها) فرمود: کمی رشد و حاصل آنچه کشت می شود، (و بشارت ده صابران را) در آن هنگام به زود رسیدن خروج قائم علیه السلام. سپس امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای محمد، این است تأویل آن، خدای تعالی می فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»؛^(۱) و تأویل آن را کسی نمی داند جز خداوند و راسخان در علم.

و در تفسیر نیشابوری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت آمده که فرمود: یکدیگر را به معروف امر، و از منکر نهی کنید، پس هرگاه دیدی شخص فرومایه ای اطاعت می شود و هوای نفس پیروی می گردد، و دنیا ترجیح داده می شود، و هر صاحب رای نظری نظر خود را می پسندد، پس بر تو باد خودت، و کار عوام را واگذار، و همانا که در پس شما روزهایی خواهد بود که صبر در آن ها همچون آتش سرخ به کف داشتن است، به عمل کننده [به وظیفه اش] از آن ها همچون پاداش پنجاه تن که عمل او را [در زمان های دیگر] انجام دهند عطا می شود.

و در غیبت نعمانی به سند خود از امام صادق از پدرش علیهما السلام آورده که فرمود: مؤمنان آزمایش می شوند و خداوند آنان را نزد خود از هم تمیز

ص: ۳۴۷

می دهد، همانا خداوند مؤمنان را از بلا و تلخی های دنیا ایمن نداشته، ولیکن آن ها را از کوری و بدبختی در آخرت ایمن داشته است، سپس امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت حسین بن علی علیهما السلام کشتگان خود را [در سرزمین کربلا] کنار هم می گذاشت سپس می فرمود: کشتگان ما کشتگان پیغمبران هستند. (۱) و در همان کتاب به سند خود از امام زین العابدین علیه السلام آورده که فرمود: دوست می داشتم که [در گفتار] آزاد بودم و سه کلمه با مردم سخن می گفتم، آن گاه خداوند آنچه می خواست درباره من انجام می داد، ولی عهدی است که با خدا بسته ایم که صبر کنیم. سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَلْتَسِبْ مَعْرَنَ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»؛ (۲) و همانا شما از کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی بر آنان نازل گشت و از آنان که شرک ورزیدند [طعنه ها و] آزار بسیار خواهید شنید و اگر صبر کنید و تقوا پیشه سازید سبب نیرومندی و قوت یافتن در کارها است. (۳) و در همان کتاب از آن حضرت علیه السلام حدیثی آمده که در بحث مرابطه ان شاء الله خواهیم آورد، تا آن جا که فرموده: ... و مؤمنان مرابطه و صبر کنند و یکدیگر را به صبر وادارند تا این که خداوند حکم فرماید، و اوست بهترین داوران. (۴) و روایات بسیار دیگری که در جای خود یاد شده است. خلاصه این که حال و وضع مؤمن در گرفتاری ها و بلیات آن است که در دیوان منسوب به مولایمان امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده:

ص: ۳۴۸

۱- ۴۴۹. غیبت نعمانی، ۱۱۲.

۲- ۴۵۰. سوره آل عمران، آیه ۱۸۶.

۳- ۴۵۱. غیبت نعمانی، ۱۰۵.

۴- ۴۵۲. غیبت نعمانی، ۱۰۵.

إِذَا زَيْدٌ شَرًّا زَادَ صَبْرًا كَأَنَّمَا

هُوَ الْمِسْكُ مَا بَيْنَ الصَّلَابَةِ وَالْفِهْرِ

لَأَنَّ فِتْيَتَ الْمِسْكِ يَزْدَادُ طِيبُهُ

عَلَى السَّحْقِ وَالْحَرِّ اضْطِبَارًا عَلَى الشَّرِّ

اگر شر و گرفتاری بر او زیاد شود بر صبر خود می افزاید، او همچو مشک است در میان ابزارهای ساییدن آن زیرا که خورده های مشک عطر و بویش با ساییدن و حرارت بیشتر می شود از جهت صبر بر گرفتاری.

توجه: از آنچه یاد کردیم معلوم شد که صبر در زمان غیبت امام علیه السلام بر چند گونه است؛ از جمله:

۱- صبر بر طول غیبت، به این که از شتاب زدگانی که به سبب طولانی شدن غیبت دل های شان قساوت می گیرد نباشد، که شتاب زدگان در مورد امام علیه السلام به تردید افتند، و این عنوان در امر بیست و دوم گذشت.

۲- صبر کردن مؤمن بر آنچه از آزار و استهزاء و تکذیب و مانند آن ها از مخالفین خود می بیند.

۳- صبر بر اقسام بلاها و محنت هایی که بر او وارد می شود، که بعضی از آن ها در آیه شریفه یاد گردید، خدای تعالی فرماید: «وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ...».

۴- صبر بر آنچه از گرفتاری مؤمنین به دست معاندین و آزار مخالفین نسبت به ایشان می بیند، در صورتی که نتواند آن ها را خلاص کند و از ایشان

دفاع نماید، که در این حال وظیفه او صبر و دعا کردن است. و اقسام دیگر صبر که مؤمن هنگام ابتلا در می یابد.

پنجاه و چهارم: درخواست صبر از خدای تعالی

یعنی از وظایف مؤمن آن است که در زمان غیبت از درگاه خداوند - عزوجل - بخواهد که او را در مواقعی که وظیفه اش صبر کردن است به او توفیق دهد، و این از چند جهت است:

از جمله: این که در دعای رسیده از امامان علیه السلام این مطلب وارد شده، چنان که در دعای عمّری رحمه الله آمده: و مرا بر آن صبر ده ...

و از جمله: در روایت امر شده: هر آن چیزی که مؤمن برای سامان دادن آخرت و دنیای خود به آن احتیاج دارد از خدای - عزوجل - درخواست کند که کلیدهای همه اشیا به دست [قدرت] اوست و شاهد بر این مقصود است فرموده خدای تعالی خطاب به پیغمبرش صلی الله علیه و آله «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛ (۱) و صبر کن و صبر تو نیست جز به [سبب یا کمک] خداوند ... که باء برای سببیت یا استعانت است، و بنابر هر دو وجه شاهد بر این مطلب است، پس شایسته است که مؤمن صبر را از خدای - عزوجل - بخواهد. و تواند که باء به معنی «مِنْ» باشد - هر چند که صاحب مُغْنَى اللَّيْبِ آن را یاد نموده است - چون مهم نیست که او چیزی را منکر شود که در کلام فصیح شاهد بر آن وجود دارد،

ص: ۳۵۰

همچنان که جمعی از علمای نحو انکار کرده اند که باء برای تبعیض باشد، با این که نصّ به آن از امامان علیه السلام رسیده است.

و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده: از خدای - عزّوجلّ - آنچه از حوائج برایتان پیش می آید را مسئلت نمایید، حتی بند کفش را، زیرا که اگر او آن را آسان نکند فراهم نمی گردد. و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: هر یک از شما همه نیاز خود را از پروردگارش درخواست نمایید، حتی بند نعلینش را اگر قطع شود. و اخبار در این باره بسیار است. و نیز بر این مطلب دلالت می کند اطلاق آنچه در آیات قرآن امر به دعا وارد شده، پس شایسته است که مؤمن دعا کند برای این که خداوند صبر را در موارد آن به او عنایت فرماید، که این چیزی است که به وسیله آن آخرت و دنیای خود را سامان می دهد و محبت و طاعت و رضای مولایش را به سبب آن جلب می نماید.

و از جمله این که: بسیار اتفاق می افتد که موارد صبر به غیر آن مشتبه می شود، پس انسان در جایی که نمی بایست صبر کند، صبر می کند، و به جای خاموش ماندن سخن می گوید، و به جای سخن گفتن خاموش می ماند، و توفیق یافتن به این که هر چیزی را در جای خود قرار دهد و هر کاری را در وقتش انجام دهد، از سوی خدای - عزّوجلّ - می باشد، پس مؤمنی که می خواهد در مسیر هدایت گام بردارد وظیفه اش آن است که به درگاه خدای تعالی دعا و تضرع و زاری کند تا او را به صبر کردن در مواقع خاصّ آن، و دعوت کردن در جاهایی که باید دعوت نمود، و بی باکی هنگام لزوم، و رزم کردن هنگام

رزم آوری و خشم در موقع خشمناکی توفیق دهد، موارد دیگر را به این قیاس بگیر.

و از جمله: این که در روایات امر به صبر خواهی از خدای - عزوجل - وارد گردیده، چنان که در کافی از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: خداوند - عزوجل - رسولان خود را به مکارم اخلاق اختصاص داده، پس خودتان را بیازمایید، که اگر در شما آن اخلاق بود خداوند را حمد گوید و بدانید آن از خوبی [شما] است، و اگر آن اخلاق در شما نبود پس از خداوند مسئلت نمایید و برای دست یابی به آن ها به درگاه خداوند التماس کنید. سپس آن حضرت ده چیز [از مکارم اخلاق] را شمرد: یقین و قناعت و صبر و شکر و خویشتن داری و خلق نیکو و سخاوت و غیرت و شجاعت و مروّت. (۱) بعضی از راویان پس از این ده خصلت افزوده «و راستگویی و ادای امانت». و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: ما دوست داریم کسی را که عاقل، فهمیده، فقیه، بردبار، صبور، راستگو و باوفا باشد، خدای - عزوجل - پیغمبران را به مکارم اخلاق (صفات عالی انسانی) اختصاص داده، پس هر آن که در او این صفات بود خداوند را بر آن حمد گوید، و در هر کس نبود به درگاه خداوند - عزوجل - زاری نماید و آن ها را از او بخواهد. راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم، آن صفات کدامند؟ حضرت

ص: ۳۵۲

فرمود: پرهیزکاری و قناعت و صبر و شکر و حلم و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و نیکی، و راستگویی و ادای امانت. (۱)

پنجاه و پنجم: سفارش یکدیگر به صبر

در زمان غیبت حضرت قائم - عجل الله فرجه -

و این از امور مهمی است که شایسته است به آن اهتمام گردد، و بر آن مواظبت شود، و چند وجه بر این مطلب دلالت دارد: اول: همه دلیل های امر به معروف. دوم: تأسی جستن و اقتدا نمودن به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام چنان که از پژوهش در اخبار این مطلب روشن می شود. سوم: خصوص روایتی که سید اجل علی بن طاووس رحمه الله در کتاب اقبال آورده، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه روز غدیر که فرمود: و درباره علی نازل شد [سوره] والعصر، و تفسیرش این که: (و) سوگند به پروردگار (عصر) قیامت که (همانا انسان در زیان است): دشمنان آل محمد، (مگر کسانی که ایمان آورند) به ولایت ایشان (و کارهای خوب انجام دادند) به همدردی کردن با برادران شان (و یکدیگر را به صبر سفارش دادند) در زمان غیبت غائب شان ... (۲)

می گویم: منظور از سفارش یکدیگر به صبر آن است که مؤمن به فرزندان

ص: ۳۵۳

۱- ۴۵۵. اصول کافی، ۲ / ۵۶، ح ۳.

۲- ۴۵۶. اقبال، ۴۵۷.

و نوادگان و خاندان و عیال، و عشیره و برادران دینی، و دوستان خویش و سایر مؤمنین سفارش و امر کند به ایمان به حضرت قائم علیه السلام و صبر کردن در زمان غیبت آن حضرت بر طولانی شدن زمان غیبت و بر آنچه از فتنه ها و بلاها و محنت ها و اذیت ها به ایشان می رسد، و آنچه از آزار دشمنان و جفای دوستان و غیر این ها ... می بینند، به این که خوبی های صبر را برایشان بازگوید، و این که در پی صبر ظفر و گشایش خواهد بود، تا بر اثر طولانی شدن غیبت ناامید نشوند، و چون دشمنان خود را در آسایش و راحتی و رفاه و نعمت ببینند، بهتر دید نیافتند و بدانند که آن را امامان راستگوی علیهم السلام خبر داده اند، پس همان طور که راستگویی آنان در خبر به ابتلای اهل ایمان و چیرگی دشمنان برایشان آشکار گشت. همچنین راستگویی آنان بر ظاهر شدن فرج و گشایش و رفاه برای دوستان آشکار خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

و باید بدانند که هر کس صبر کند و انتظار کشد، به فرج و پیروزی نایل گردد، یا به فرج بزرگ یا به مراتب پایین تری از اقسام فرج، بلکه خود انتظار از اقسام فرج است. نمی بینید که هرگاه کسی دچار قرض های زیادی شده باشد، ولی بداند که پس از مدتی از بعضی موارد وسعتی به او می رسد، چنین شخصی به همان انتظار وسعت و سپری شدن مدت، دلش تسلی می یابد تا از بار سنگین قرض ها خلاص شود، یا این که کسی بیمار باشد، و مرض های چندی در او باشد، ولی می داند که در بعضی از جاها طبیب زبر دستی هست که پس از مدتی به سراغ او خواهد آمد و او را معالجه خواهد کرد و از آن بیماری ها راحتش خواهد ساخت، چنین فردی همین انتظار کشیدنش برای

پایان یافتن مدت و آمدن آن طیب مورد اطمینان، مایه تسلی جان و تقویت روحیه و برطرف شدن غم و غصه اش می باشد، از همین روی هنگامی که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: فدایت شوم، چه موقع فَرَج خواهد بود؟ حضرت فرمود: ای ابوبصیر آیا تو هم از کسانی هستی که دنیا می خواهند؟ کسی که این امر را شناخت به راستی به جهت انتظار کشیدنش از او فَرَج شده است. (۱)

و از محمد بن الفضیل از حضرت امام رضا علیه السلام روایت آورده که گفت: از آن حضرت درباره چیزی از فَرَج پرسیدم، فرمود: آیا مگر نه انتظار فَرَج خود از فَرَج است؟ خداوند - عَزَّوَجَلَّ - می فرماید: «فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ»؛ منتظر باشید به درستی که من هم از منتظران می باشم. (۲)

و از حسین بن جهم آمده که گفت: از حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام درباره فرج پرسیدم، فرمود: آیا نمی دانی که انتظار فَرَج از فَرَج است؟ گفتم: نمی دانم مگر این که شما به من پیاموزید، فرمود: آری انتظار فَرَج بخشی از فَرَج است. (۳)

و در غیبت نعمانی از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: اصحاب محاضیر [شتاب زدگان] هلاک شدند، و نزدیک شمارندگان نجات یافتند و پناهگاه بر پایه های محکم خود ثابت ماند، همانا که پس از غم و اندوه فتح شکفتی خواهد بود. (۴)

و از علی بن یقین آمده که گفت: حضرت ابوالحسن امام کاظم علیه السلام به من

ص: ۳۵۵

۱- ۴۵۷. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۴۲، ح ۵۴؛ غیبت نعمانی، ۱۸۰.

۲- ۴۵۸. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۲۸، ح ۲۲.

۳- ۴۵۹. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۳۰، ح ۲۹.

۴- ۴۶۰. غیبت نعمانی، ۱۰۴.

فرمود: دویست سال است که شیعه با آرزوها تربیت می گردد. راوی گوید: یقیناً به پسرش علی گفت: چگونه است که آنچه درباره ما [حکومت بنی العباس] گفته شده واقع گردید، و آنچه درباره [حکومت حق] شما گفته شده انجام نگرفت؟ علی گفت: البته آنچه درباره ما و شما گفته شده هر دو از یک منبع بوده است، مگر این که جریان شما وقتش رسیده بود، پس بی کم و کاست مطلب به شما گفته شد، و همان طور هم که گفته بودند انجام یافت، ولی امر ما هنگامش نرسیده پس با امیدها دلگرم شدیم، و اگر به ما می گفتند: این امر تا دویست یا سیصد سال دیگر تحقق نخواهد یافت، البته دل ها قساوت می گرفت، و عموم مردم از اسلام بر می گشتند، ولی می گفتند: به زودی این امر واقع می گردد و خیلی نزدیک است، تا دل ها با هم الفت گیرد و گشایش نزدیک گردد. (۱)

پنجاه و ششم: پرهیز از مجالسی که نام آن حضرت علیه السلام

در آن ها مورد تمسخر باشد

پرهیز کردن و دوری جستن از مجالس بیکاران و گمراهان، آن ها که یاد امام علیه السلام را به مسخره می گیرند یا آن حضرت را به بدی یاد می کنند، یا بر آن بزرگوار خرده می گیرند، یا وجود شریفش را انکار می نمایند، یا این که از یاد کردن حضرتش روی گردانند، یا مؤمنان منتظر آن جناب را به تمسخر

ص: ۳۵۶

می گیرند. خدای - عزوجل - فرماید: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا»؛ (۱) و همانا [خداوند] در کتاب بر شما نازل فرمود که هرگاه شنیدید به آیات خداوند کفر ورزیده می شود و استهزا می گردد پس با آنان [کافران و استهزا کنندگان] ننشینید تا در سخنی دیگر داخل شوند که [اگر با آن ها همنشین شوید] شما هم به حقیقت مانند آنان خواهید بود، همانا خداوند همگی منافقان و کافران را در جهنم جمع خواهد کرد.

و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله آمده که گوید: آیات خداوند: امامان علیهم السلام هستند. (۲)

و در اصول کافی به سند صحیحی از شعیب عرقوفی آمده که گفت: از حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای تعالی: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا ...» پرسیدم، فرمود: منظور آن است که چنانچه شنیدی کسی حق را انکار می دارد و آن را دروغ می شمارد، و نسبت به امامان علیه السلام ناروا می گوید، از کنارش برخیز و با او همنشینی مکن هر کس که باشد. (۳) و در همان کتاب در خبر صحیح از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان دارد در جایی ننشیند که امامی در آن مذمت شود یا مؤمنی اهانت گردد. (۴) و در همان

ص: ۳۵۷

۱- ۴۶۲. سوره نساء، آیه ۱۴۰.

۲- ۴۶۳. تفسیر قمی، ۱ / ۱۵۶.

۳- ۴۶۴. اصول کافی، ۲ / ۳۷۷.

۴- ۴۶۵. اصول کافی، ۲ / ۳۷۷.

کتاب از آن جناب علیه السلام روایت آمده که فرمود: سه مجلس است که خداوند آن ها را دشمن می دارد و نعمتش را بر اهل آن می فرستد، پس با آن ها [اهل آن مجالس] همنشینی و مجالست مکنید: یکی: آن مجلس است که کسی در آن قرار دارد که در فتوای خود دروغ می گوید، و دیگر مجلسی که یاد دشمنانمان در آن تازه می شود و یاد ما در آن کهنه [و فراموش شده] است، و مجلسی که در آن از [پیروی] اما جلوگیری می شود در حالی که تو می دانی [که در آن مجلس چنین چیزی هست]. راوی گوید: سپس امام صادق علیه السلام سه آیه از کتاب خداوند را تلاوت کرد که گویی در دهانش بود - یا گفت: گویا در مشتش بود - «وَلَا تَسْتَبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْتَبُوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»؛ (۱) و به آنان که جز خداوند را می خوانند دشنام ندهید که [آنان نیز] خداوند را ستمگرانه از روی نادانی دشنام می دهند. «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»؛ (۲) و هرگاه کسانی را می بینی که [برای خورده گیری و طعنه زدن] در آیات ما گفتگو می کنند پس از آنان اعراض کن تا در سخنی دیگر وارد شوند. «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ»؛ (۳) و مگوئید به سبب آنچه زبان های تان به دروغ توصیف کند که این حلال است و آن حرام تا بر خداوند دروغ بندید. (۴)

و در همان کتاب از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: هر گاه به ناصیبان و مجالست با آنان دچار گشتی مانند کسی باش که بر روی سنگ سرخ شده ای

ص: ۳۵۸

-
- ۱- ۴۶۶. سوره انعام، آیه ۱۰۸.
 - ۲- ۴۶۷. سوره انعام، آیه ۶۸.
 - ۳- ۴۶۸. سوره نحل، آیه ۱۱۶.
 - ۴- ۴۶۹. اصول کافی: ۲/۳۷۸، ح ۱۲.

باشد تا از آنجا برخیزی، زیرا که خداوند آن‌ها را دشمن می‌دارد و لعنتشان می‌کند، پس اگر دیدی که درباره یکی از امامان گفتگو می‌کنند برخیز زیرا که خشم [و کيفر] خداوند در آنجا بر آن‌ها فرود خواهد آمد. (۱) و در همان کتاب در خبر صحیحی از آن جناب علیه السلام است که فرمود: هر کس نزد دشنام دهنده اولیای خدا بنشیند، به تحقیق خدای تعالی را معصیت کرده است. (۲) و در همان کتاب نیز از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: هر کس در مجلسی بنشیند که در آن به یکی از امامان علیه السلام دشنام داده می‌شود و می‌تواند برخیزد ولی این کار را نکند خداوند در دنیا لباس ذلت بر اندامش بپوشاند و در آخرت عذابش کند، و آنچه از نیکی از جهت معرفت ما بر او منت نهاده از وی سلب فرماید. (۳)

و در تفسیر البرهان از کشی به سند خود از محمد بن عاصم آورده که گفت: شنیدم حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرمود: ای محمد بن عاصم به من خبر رسیده که تو با واقفیان مجالست می‌کنی؟ عرض کردم: آری، فدایت گردم، من با آنان مجالست می‌کنم در حالی که با ایشان مخالف هستم. آن حضرت علیه السلام فرمود: با آنان مجالست مکن، خدای - عزوجل - فرموده: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسَيِّئُ بِهَا فَلَإِ تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ»؛ منظور از آیات: اوصیا هستند، و آنان که کفر ورزیدند: یعنی واقفیان. (۴)

ص: ۳۵۹

۱- ۴۷۰. اصول کافی، ۲ / ۳۷۹، ح ۱۳.

۲- ۴۷۱. اصول کافی، ۲ / ۳۹۷، ح ۱۴.

۳- ۴۷۲. اصول کافی، ۲ / ۳۷۹، ح ۱۵.

۴- ۴۷۳. تفسیر البرهان، ۱ / ۴۲۳، ح ۴؛ سوره نساء، آیه ۱۴۰.

می‌گوییم: این که واقفیان ذکر شده اند از باب یاد کردن یکی از مصادیق است، همچنان که یاد کردن اوصیا از باب ذکر یکی از مصادیق آیات الله می‌باشد، چنان که پوشیده نیست.

توجه: از آیه شریفه به ضمیمه آنچه در تفسیر آن روایت گردیده و به ضمیمه سایر روایات، حرمت نشستن در مجالس اهل ضلالت - که به بعضی از اقسام آن‌ها در اول این مبحث اشاره کردیم - استفاده می‌شود، به جهت نهبی که در آن آمده که ظاهر آن حرمت می‌باشد. بلکه از آیه شریفه استفاده می‌شود که این گناه در شمار گناهان کبیره قرار دارد، چون خدای - عزوجل - فرموده: (شما نیز مانند آن‌ها باشید) که دلالت دارد بر این که هر کس با آن‌ها همنشینی کند مانند آن‌ها است، بلکه از کسانی که با ایشان مجالست نمایند به عنوان «منافقین» تعبیر فرموده و آتش جهنم را برای آنان وعده کرده است که می‌فرماید: (همانا خداوند همگی منافقان و کافران را در جهنم جمع خواهد ساخت) پس بزرگی این گناه و از کبائر بودن آن ظاهر گشت. از خدای - عزوجل - خواستاریم که ما را به آنچه رضای اوست توفیق دهد، و از آنچه موجب سخط و غضبش می‌باشد حفظ فرماید.

و در دعا آمده است: «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي آلِمْ مَجَالِسِ الْبَطَالِينِ فَبَيِّنِي وَبَيِّنْهُمْ خَلِيَّتِي»؛ یا شاید که مرا دیده‌ای با مجالس بیکارگان و یاهو جویان الفت گرفته ام پس مرا در میان آنان واگذاشته‌ای.

می‌گوییم: و همین حسرت و نعمت بس است - از آن به خداوند پناه می‌بریم - و در امر پنجاه و هشتم آنچه بر این مطلب دلالت دارد خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

در بحار به نقل از کشف الغمّه از طریق عامه روایت آورده از حدیفه که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود: وای بر این امت از پادشاهان ستمگر که چگونه می کشند و فرمانبرداران را می ترسانند مگر کسی که اطاعت از آن ها را اظهار کند، پس مؤمن متقی با زبان با آن ها تَصَيُّعٌ و تظاهر می کند، و با دل از آن ها فرار می نماید، پس هرگاه خداوند - عزوجل - بخواهد اسلام را با عزّت بازگرداند هر گونه ستمگر لجوج را در هم می شکند و او بر هر چه خواهد تواناست که امتی را پس از فساد به صلاح آورد. آن گاه آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: ای حدیفه اگر از دنیا به جز یک روز باقی نماند خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا مردی از خاندان من حکومت یابد.

و در تحف العقول در سفارش های امام صادق علیه السلام به مؤمن الطّاق آمده که فرمود: ای پسر نعمان هرگاه در دولت باطل بودی با هر کس تقیّه داری با تحیّت برخورد کن، زیرا که هر کس متعرض دولت شود خود را به کشتن داده و هلاک کرده است، خداوند فرماید: «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»؛ (۱) و خود را به مهلکه و خطر در نیفکنید ... (۲)

و در غیبت نعمانی به سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده که فرمود: همچون زنبور عسل در بین پرنده ها باشید که تمامی پرندگان آن را ناتوان انگارند، و اگر پرندگان بدانند چه برکتی در اندرون آن نهفته است با آن چنین

ص: ۳۶۱

۱- ۴۷۴. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۲- ۴۷۵. تحف العقول، ۲۲۸.

رفتاری نکنند، با زبان ها و بدن هایتان با مردم معاشرت نمایید و با دل ها و کارهایتان از آنان برکنار باشید. سوگند به کسی که جانم در دست اوست آنچه را دوست دارید نخواهید دید تا این که بعضی از شما به صورت بعض دیگر آب دهان بیاندازد، تا جایی که بعضی از شما بعض دیگر را دروغ پردازد، و تا آنجا که نماند از شما - یا این که فرمود: از شیعه من - مگر همچون سرمه در چشم و نمک در غذا، اینک برایتان مثلی می زنم: هرگاه شخصی گندمی داشته باشد که آن را پاک و پاکیزه کند و در جایی قرار دهد، و مدتی آن گندم در آنجا بماند، سپس بعد از مدت زمانی به سراغ آن برود و ببیند که به آن کرم افتاده، پس آن گندم را بیرون آورد و تمیز و پاک کند، و باز آن را به جای اولش برگرداند، و مدتی بر او بگذرد تا بار دیگر از آن بازدید کند، دوباره بیند تعدادی کرم در آن واقع شده، پس آن کرم ها را بیرون برد و گندم را پاک و تمیز و به همان جا برگرداند، و همین طور این کار را تکرار کند تا این که مقدار کمی از آن گندم باقی بماند همچون گندم کمیابی که کرم به آن ضرری نمی رساند، این گونه شماها از هم تمیز خواهید یافت تا آن گاه که از شما باقی نماند مگر گروه کمی که فتنه هیچ گونه زیانی بر آن ها نرساند. (۱)

پنجاه و هشتم: ناشناس ماندن و پرهیز از شهرت یافتن

زیرا که شهرت، آفت است و ناشناس ماندن، راحت. و در کافی از امام

ص: ۳۶۲

صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: چنانچه بتوانی [طوری زندگی کنی که] هیچ کس تو را نشناسد این کار را بکن.

و در کتاب کمال الدین به سند صحیحی از امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: زمانی بر مردم خواهد رسید که امام آنان از ایشان غایب شود، خوشا به حال آنان که بر امر ما پایدار بمانند. در آن زمان، کمترین چیز از ثواب که به آن ها رسد این که، خداوند متعال ایشان را ندا کند: بندگان و کنیزان من، به سِرِّ من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، پس بشارت باد شما را به ثواب نیک از من؛ ای بندگان و کنیزانم حقا که از شما قبول می کنم و شما را عفو می نمایم، و شما را می آمرزم، و به واسطه شما بندگان را از باران سیراب گردانم، و بلا را از آنان دفع نمایم، و اگر شما نبودید عذابم را بر آن ها نازل می کردم. جابر گفت: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بهترین کاری که مؤمن در آن زمان انجام دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خانه نشینی است. (۱)

و در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام آمده که در یکی از خطبه ها فرمود: «وَذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ نَوْمَهُ إِنْ شَهِدَ لَمْ يُعْرِفْ وَإِنْ غَابَ لَمْ يُفْتَقَدْ أَوْلِيكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَأَعْلَامُ السُّرَى لِيَسُوا بِالْمَسَايِحِ وَلَا الْمَدَائِعِ الْبُذُرِ أَوْلِيكَ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ أَبْوَابَ رَحْمَتِهِ وَيَكْشِفُ عَنْهُمْ ضَمْرَاءَ نَقْمَتِهِ. أَيُّهَا النَّاسُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يُكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ ...»؛ (۲)

و آن زمانی است که در آن نجات

ص: ۳۶۳

۱- ۴۷۷. کمال الدین، ۱ / ۳۳۰.

۲- ۴۷۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۲، فیض، ۲۹۱.

نمی یابد مگر هر مؤمن پر خواب، که اگر [در مجالس] حضور یابد شناخته نشود و هر گاه غایب باشد در جستجویش بر نیایند، اینان چراغ های هدایت و روشنگران راه شب روانند، که به فتنه و فساد و سخن چینی در میان مردم آمد و شد نکنند، و دهان به عیب گویی از مردم و یاوه سرایی نگشایند، برای آنان خداوند درهای رحمتش را باز می کند، و از ایشان سختی عذابش را برطرف می نماید. ای مردم؛ زمانی بر شما خواهد رسید که اسلام در آن واژگون می شود همچنان که ظرف واژگون گردد و آنچه در آن است بریزد ...

سید رضی رحمه الله فرماید: این که حضرت علیه السلام فرموده «كُلُّ مُؤْمِنٍ نُومَةٌ» منظورش گمنام کم آزار است، و «مسیح» جمع مسیاح است، و آن کسی است که بین مردم به فساد و سخن چینی می پردازد، و «مذایع» جمع مَذْيَاع است و آن کسی است که هر گاه خلافتی از کسی بشنود آن را پخش می کند و برای دیگران بازگو می نماید، و «البذر» جمع بَذُور است، و آن کسی است که سفاهتش بسیار و بیهوده گو است.

و در غیبت نعمانی از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: اگر یک خبر را خوب بفهمی از ده خبری که آن ها را [فقط] روایت نمایی بهتر است، همانا هر حقی را حقیقتی است و هر صوابی را نوری، سپس فرمود: به خدا سوگند که ما کسی از شیعیانمان را فقیه و فهمیده نمی شماریم تا این که با او به کنایه و رمز سخن بگوییم و او منظور از آن را متوجه گردد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر در شهر کوفه فرمود: همانا در پشت سر شما فتنه های تاریک؛ کور و بی نور

خواهد آمد، که از آن فتنه ها نجات نیابد مگر نومه. گفته شد: یا امیرالمؤمنین نومه چیست؟ فرمود: کسی که مردم را بشناسد ولی مردم او را نشناسند. و بدانید که زمین از حجت خدا خالی نمی ماند، ولی خداوند خلق خویش را به خاطر ستم و تجاوز و اسراف بر خودشان از دیدار او کور خواهد ساخت، و اگر زمین یک ساعت از حجت خداوند خالی بماند اهل خود را فرو خواهد برد، ولی حجت خداوند مردم را می شناسد و آن ها او را نمی شناسند همچنان که یوسف مردم را می شناخت در حالی که آن ها او را نمی شناختند. (۱)

و در همان کتاب نیز به سند خود آورده که یکی از یاران امام ابو عبدالله صادق علیه السلام بر آن حضرت وارد شد، و عرضه داشت: فدایت گردم؛ به خدا سوگند من تو را دوست می دارم و هر کس تو را دوست دارد را دوست دارم، ای سرور من چقدر شیعیان شما فراوانند! آن حضرت علیه السلام فرمود: آنان را بشمار. عرض کرد: بسیارند آن حضرت علیه السلام فرمود: آن ها را می توانی بشماری؟ عرض کرد: آن ها از شمارش بیرونند. حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام فرمود: ولی اگر آن شماره ای که توصیف شده اند سیصد و ده و اندی تکمیل گردد آنچه را می خواهند انجام خواهد شد، اما شیعه ما کسی است که صدایش از بناگوش تجاوز نکند و ناراحتی های درونی اش از بدنش آشکار نگردد، و با دشمن ما دوستی ننماید، و دوستدار ما را دشمن ندارد. عرضه داشتم: پس با

ص: ۳۶۵

این شیعیان مختلفی که دعوی تشیع دارند چه کنم؟ فرمود: تمیز داده خواهند شد، و بررسی خواهند شد، و تبدیل خواهند یافت، سالیانی بر آن ها خواهد آمد که از میانشان ببرد و شمشیری آن ها را می کشد و اختلافی پراکنده شان می کند، شیعه ما تنها کسی است که همچون سگ زوزه نکشد و بسان کلاغ طمع نوزد، و اگر از گرسنگی بمیرد از مردم گدایی نکند. عرض کردم: فدایت شوم؛ چنین کسانی را با این اوصاف کجا بجویم؟ فرمود: در اطراف زمین آن ها را بجوی، آنان کسانی هستند که زندگیشان به سختی می گذرد، و خانه بدوشند که چنانچه در جایی حضور یابند شناخته نشوند، و هرگاه غایب باشند کسی جستجوی شان نکند و اگر بیمار شوند عیادت نشوند، و چنانچه خواستگاری کنند همسرشان ندهند، و هرگاه بمیرند [مردم] بر جنازه آن ها حاضر نگردند، آنانند که با اموالشان مواسات کنند و در قبرهایشان یکدیگر را دیدار نمایند، و نظرهای شان با هم اختلاف ندارد هر چند که شهرهای شان مختلف است. (۱)

و به طریق دیگری نیز این حدیث را روایت کرده و در آن افزوده: و هرگاه مؤمنی را ببینند او را گرامی دارند، و چنانچه منافقی را مشاهده کنند از او دوری گزینند و به هنگام مرگ بی تابی ننمایند، و در قبرهایشان با یکدیگر دیدار می کنند.

می گویم: محل شاهد فرموده آن حضرت علیه السلام است: چنانچه در جایی حضور یابند شناخته نشوند و هرگاه غایب باشند کسی جستجوی شان نکند ...

ص: ۳۶۶

زیرا که آن حضرت - علیه الصلاه و السلام - با این سخن بر خوبی گمنام ماندن از مردم و مذمت مشهور شدن در بین آن ها دلالت فرمود، و بدین جهت تمام این حدیث را آوردم که فوایدش بسیار است. و از جمله مطالبی که متناسب با آن زمان است این ابیات می باشد:

حَفَيْتُ عَنِ الْعُيُونِ فَأَنْكَرْتَنِي

فَكَانَ بِهِ ظُهُورِي لِلْقُلُوبِ

وَأَوْحَشَنِي الْأَيْسُ فَعَبْتُ عَنْهُ

لِتَأْنِسَنِي بِعَلَامِ الْغُيُوبِ

وَكَيفَ يَرُوعُنِي التَّفْرِيدُ يَوْمًا

وَمَنْ أَهْوَى لَدَيَّ بِلَا رَقِيبِ

إِذَا مَا اسْتَوْحَشَ التَّقْلَانُ مِنِّي

أَنْسَتْ بِخَلْوَتِي وَمَعِيَ حَبِيبِي

از دیده ها مخفی ماندم پس دیده ها مرا نشناختند، و از این جهت برای دل ها آشکار شدم. و مونس من به وحشتم انداخت لذا از نظرش غایب شدم، چون به خدای علام الغیوب انس یافتم. و چگونه روزی تنهایی مرا بیمناک خواهد ساخت، در حالی که محبوب من - به دور از رقیب - نزد من است. چنانچه جن و انس از من وحشت کنند، به خلوت خود مأنوس باشم و حبیبم با من است.

پنجاه و نهم: تهذیب نفس

و پاکسازی درون از صفات پلید، و زیور دادن آن به وسیله اخلاق پسندیده، و این امر در هر زمان واجب است، ولی یاد کردن آن به طور خصوص در وظایف زمان غیبت حضرت ولی عصر - عَجَّلِ اللَّهُ فَرَجَهُ الشَّرِيفِ - از این جهت است که درک فضیلت صحبت او و قرار گرفتن در عداد اصحاب آن جناب بستگی به آن دارد. به دلیل روایتی که نعمانی رحمه الله به سند خود از امام

صادق علیه السلام آورده که فرمود: هر کس دوست می دارد از اصحاب حضرت قائم علیه السلام باشد باید که منتظر باشد و در این حال به پرهیزکاری و اخلاق نیکو رفتار نماید، در حالی که منتظر باشد، پس چنانچه بمیرد و پس از مردنش قائم علیه السلام بپاخیزد، پاداش او همچون پاداش کسی خواهد بود که آن حضرت را درک کرده است، پس کوشش کنید و در انتظار بمانید. گوارا باد شما را ای گروه مشمول رحمت خداوند. (۱)

می گویم: در این حدیث دلالت بر این هست که دست یافتن به ثواب انتظار با رعایت کامل و ملازمت پرهیزکاری و اخلاق نیک و مشروط می باشد، و مؤید این معنی پیش تر گذشت.

شصتم: اتفاق و اجتماع بر نصرت آن حضرت علیه السلام

زیرا که در اجتماع کردن تاثیری هست که در انفراد نیست. هر چند که نصرت کردن وظیفه همه افراد است، خداوند فرمود: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ (۲) و همگی به ریسمان خداوند چنگ زنید و پراکنده نشوید. چون امام علیه السلام در تمام زمان ها رشته محکم خداوند در میان بندگانش می باشد، و دست یازیدن به او جز با پیروی و نصرت او حاصل نمی گردد، و امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه هایش فرموده: ای مردم! اگر شما از نصرت حق از پای نمی نشستید، و از کنار زدن باطل سستی نمی کردید، کسی

ص: ۳۶۸

۱- ۴۸۱. غیبت نعمانی، ۱۰۶.

۲- ۴۸۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

که مثل شما نیست بر شما طمع نمی نمود، و آنان که بر شما نیرو یافتند قوت نمی گرفتند، ولی شما همچون گم گشتگی بنی اسرائیل راه را گم کردید، و به جانم سوگند که بعد از من گم گشتگی تان چند برابر خواهد شد، از جهت این که حق را پشت سر افکندید ...

و در توفیق رفیعی که از سوی ناحیه مقدس به شیخ مفید رحمه الله صادر گشت آمده است: و اگر شیعیان ما - که خداوند آنان را در اطاعتش یاری دهد - در وفای پیمانی که از ایشان گرفته شده یک دل و مصمم باشند، نعمت لقای ما از آنان به تأخیر نمی افتد، و سعادت دیدار ما برای آنان با معرفت کامل و راستین نسبت به ما تعجیل می گردد ... (۱)

شصت و یکم: منفق شدن بر توبه واقعی

و باز گرداندن حقوق به صاحبان آن ها

پیش تر گذشت که از جمله اسباب طولانی شدن غیبت امام - که بر او و بر پدراناش درود و سلام باد - گناهان و معصیت هایی است که از بندگان می بیند، چنان که در همان توفیقی که به آن اشاره شد پس از عبارت یاد شده فوق از آن حضرت علیه الصلاه والسلام آمده: «پس تنها چیزی که ما را از آنان پوشیده می دارد همانا چیزهای ناخوشایندی است که از ایشان به ما می رسد و از آنان نمی پسندیم و از آنان انتظار نمی رود، وَاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۲)».

ص: ۳۶۹

۱- ۴۸۳. بحار الانوار، ۵۳ / ۱۷۷.

۲- ۴۸۴. بحار الانوار، ۵۳ / ۱۷۷.

شصت و دوم و شصت و سوم: پیوسته به یاد آن حضرت بودن و به آدابش عمل کردن

شصت و دوم و شصت و سوم: پیوسته به یاد آن حضرت بودن و به آدابش عمل کردن

بیان مطلب این که، به دلالت اخبار قطعی بسیار که امامان علیه السلام روایت گردیده تردیدی در این نیست که امام علیه السلام ناظر و شاهد بر ما است، و بر حالات و حرکات و سکونات ما اطلاع دارد، پس تو در هر حال و هر کجا که هستی برابر دیدگانش قرار داری که او است دیده بینای خداوند و گوش شنوای او، چون این را دانستی و یقین داشتی که تو در پیش چشم و جلوی رویش قرار داری، حتماً آن جناب را در جلوی چشمت قرار دهی، و با دیده دل به او نظر نمایی، بلکه هرگاه آن حضرت جلوی چشمت باشد لازمه اش این است که تو در پیش چشمش بوده باشی، و بستگی به این ندارد که تو آن را قرار دهی. و این مطلب روشن است، و بر کسی که دیده دلش کور نباشد مخفی نیست: (چشم سر [کافران و مخالفان] گرچه کور نیست لیکن چشم باطن و دیده دل آن ها کور است).

و چنانچه دانستی که آن حضرت علیه السلام پیش چشمت قرار دارد، البته همّتت در جهت رعایت آداب آن جناب، و مراسم ادب و انجام وظایفی که نسبت به آن حضرت داری به حسب مراتب معرفت مصروف خواهد شد، هر چند که با چشم سر آن بزرگوار را نبینی. به مثال این که، اگر شخص نابینایی در مجلس زمامداری حضور یابد، و در پیشگاهش قرار گیرد، البته تمام آدابی که شایسته است در محضر زمامدار رعایت گردد را انجام می دهد، همچنانکه بینایانی که

به او نظر می کنند و در پیشگاهش ایستاده اند انجام می دهند، با این که آن نایبنا او را نمی بیند و نمی تواند بر او نظر کند، و این نیست مگر از جهت این که می داند در پیش روی زمامدار قرار دارد، و زمامدار جلوی چشم او است هر چند که با چشم سر او را نمی بیند، و حال مؤمن در زمان غیبت امام علیه السلام چنین است، زیرا که مؤمن از جهت ایمان و یقینش به طور قطع می داند که در تمام احوال در پیش چشم امامش قرار دارد، پس امامش را جلوی چشم خود قرار می دهد هر چند که او را به چشم سر نمی بیند، پس هم خود را در رعایت آداب و مراقبت و مواظبت و ظایف خود نسبت به آن جناب مصروف می دارد. و تمام این امور در سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام بیان گردیده، در حدیثی که رئیس المحدثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند خود از مسعده بن صدقه از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده که آن حضرت بر فراز منبر در شهر کوفه فرمود: خدایا! همانا به ناچار زمین تو را حجتی از سوی تو بر خلقت باید، که آنان را به دین تو هدایت کند، و علم تو را به ایشان بیاموزد، تا حجت تو باطل نشود، و پیروان ایشان گمراه نگردند پس از آن که هدایتشان کرده ای. [آن حجت] یا آشکار است که اطاعت نشود، یا مخفی و در انتظار باشد، اگر شخص او از مردم در حال صلح و متارکه با مخالفین [هدایت شدنشان] غایب ماند، به درستی که علم و آداب او در دل های مؤمنین ثبت است که آنان به آن ها عمل می کنند. (۱)

ص: ۳۷۱

می‌گوییم: این حدیث مشهور است و در کافی (۱) و غیبت نعمانی با تفاوت اندکی از آن حضرت علیه السلام روایت گردیده، و در این کلام مبارک گونه‌هایی از علم و معرفت و توجه و تذکر هست، پس بر تو باد که در آن کاملاً دقت کنی تا مقصود برایت واضح شود ان شاء الله تعالی.

تذکر و راهنمایی

بدان که مؤمنین در یاد کردن مولایشان علیه السلام به مقتضای تفاوت درجات ایمان و مراتب معرفت و یقینشان، درجات متفاوت و مراتب مختلفی دارند، بعضی از آن‌ها حالشان در یاد کردن مولایشان چنان است که شاعر گفته:

اللَّهُ يَعْلَمُ أَنِي لَسْتُ أَذْكَرُكُمْ

فَكَيْفَ أَذْكَرُكُمْ إِذْ لَسْتُ أَنْسَاكُمْ

خدا داند که من شما را [با زبان] یاد نکنم، زیرا که چگونه شما را یاد کنم در حالی که هیچ گاه فراموشتان نمی‌نمایم. یا چنان است که گفته شده:

أَمَا وَالَّذِي لَوْ شَاءَ لَمْ يَخْلُقِ النَّوِي

لَئِنْ غَبَتَ عَنْ عَيْنِي فَمَا غَبَتَ عَنْ قَلْبِي

سوگند به آن که اگر می‌خواست هسته [وجود] را نمی‌آفرید که اگرچه از دیده ام غایب مانده ای از دلم غایب نیستی. چنین کسی از مولایش غافل نیست و از آنچه سزاوار است از آداب آن حضرت علیه السلام در همه اوقات و احوالش فراموش نمی‌کند، پس گوارا باد بر این افراد، باز هم گوارا باد بر اینان آنچه از حکمت دریافت کرده اند، و از علم و عمل و معرفت روزی یافته اند، از خدای تعالی خواستارم بر من منت گذارد و به جود و کرمش عنایت فرماید که مرا از آنان

ص: ۳۷۲

قرار دهد، که من چنانم که شاعر گفته:

أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَسْتُ مِنْهُمْ

لَعَلَّ اللَّهَ يَرْزُقَنِي صَاحِبًا

نیکان را دوست می دارم با این که از ایشان نیستم، باشد که خداوند صلاح و نیکی به من روزی فرماید.

ولی گوشه ای از آنچه شایسته تذکر است یاد می کنم، که تذکری برای خودم و برای مؤمنین دیگر بوده باشد، به حسب آنچه به برکت مولایم - صلوات الله علیه - فهمیده ام.

بدان که می بایست یقین بدانی که تو از چشم و گوش مولایت علیه السلام دور نیستی، او جای تو را می داند و از احوال تو آگاه است، پس اگر از کسانی باشی که بر رعایت آدابی که سزاوار رعایت شدن نسبت به آن جناب است مواظبت دارند، بدین وسیله کمال محبت و عنایت آن بزرگوار را به سوی خود جلب کرده ای. و اگر از اهل غفلت و اعراض از آن سرور باشی، جای تأسف است. خدای - عزوجل - فرموده: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» *قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا* قالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى؛ (۱) و هر کس از ذکر من اعراض کند همانا برای او معیشت تنگی خواهد بود و روز قیامت او را نابینا محسور خواهیم ساخت، [در آن حال] گوید: پروردگارا چرا نابینایم محسور فرمودی در حالی که من [در دنیا] بینا بودم، [خداوند] فرماید: این چنین آیات ما بر تو رسید پس تو آن ها را فراموش و غفلت

ص: ۳۷۳

کردی و همین طور امروز تو فراموش می شوی. کدام سختی و تنگی از تاریکی غفلت و نادانی بدتر است، و کدام حسرت از کوری روز قیامت بزرگ تر! و کدامین بیم و وحشت از آن پشیمانی زشت تر و کوبنده تر، چه مصیبت بزرگ و دردناکی!! پس شتاب کن شتاب برای خلاصی خودت و آزاد سازی گردنت، و این حاصل نمی گردد مگر با یاد مولایت تا در دنیا و آخرت دستت را بگیری، که خدای تبارک و تعالی شأنه می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»؛ (۱) روزی که هر مردمی را با امامشان می خوانیم.

چون صبح کنی پس بدان که این زندگی که خداوند به تو داده به برکت آن حضرت علیه السلام است، پس او را سپاس بگزار و خدای تعالی را بر نعمتی که به تو عنایت فرموده شکر کن، و مواظب خودت باش که مبادا این نعمت را در غیر رضای او صرف نمایی، که مایه تیره روزی و بار سنگینی تو خواهد شد، پس چنانچه در معرض گناهی قرارگیری به یادآور که مولایت در این حالت زشت و گونه بد تو را می بیند، پس به پاس احترام او آن گناه را واگذار، و اگر کار خوبی پیش آید به انجام آن سبقت کن و بدان که آن نعمتی است الهی، که خدای تعالی آن را به برکت مولایت بر تو بخشیده است، و خدای را بر آن سپاس بگزار و آن را به مولی و صاحب زمانت هدیه کن، و با زبان حال و مقال عرضه بدار: «يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»؛ (۲) عزیزا بر ما و اهل ما سختی رسیده و با

ص: ۳۷۴

۱- ۴۸۸. سوره اسراء، آیه ۷۱.

۲- ۴۸۹. سوره یوسف، آیه ۸۸.

متاعی اندک به درگهت پناه آورده ایم پس پیمانہ ما را پر کن و بر ما تصدق فرمای که خداوند صدقه دهندگان را پاداش دهد. و در تمام احوال خاضع و خاشع باش، همچون غلام سر به فرمان حقیری که در خدمت اربابش ایستاده باشد، و در هر بامداد و شامگاه بر آن جناب سلام کن، سلام غلامی که مشتاق دیدار او است و از فراقش در سوز و گداز است؛ سلام مخلصی که اشک هایش بر گونه هایش سرازیر باشد، و باور دارد که در خدمت مولایش ایستاده است. و چون هنگام نماز خواندنت فرارسد، حال مولایت را در موقع ایستادنش در پیشگاه خدای - جلّ جلاله - متذکر شو، و با حضور قلب، و خشوع جسم، و چشم پوشی از ما سوی اللّٰه تعالی؛ به آن بزرگوار تأسّی بجوی و بدان که توفیق یافتنت به این امر جز به برکت مولایت نیست، و این عبادت جز به موالات و پیروی و معرفت آن حضرت، از تو پذیرفته نمی شود، و هر قدر که پیروی و معرفت و سر به فرمان بودن نسبت به او فزونی یابد؛ خدای تعالی منزلت و پاداش و کرامت و افتخار تو را خواهد افزود. و چون از نماز فراغت یافتی آن حضرت علیه السلام را به سوی خدای - عزّوجلّ - وسیله و شفیع قرار ده که آن را از تو قبول فرماید، و پیش از هر دعایی به دعا کردن برای او آغاز کن، به جهت بزرگی حقّ و بسیاری احسان او بر تو، و هر گاه حاجتی برایت پیش آید یا عارضه سختی به تو روی آرد آن را بر حضرتش معروض بدار و به درگاهش زاری کن تا به درگاه خدای تعالی - در برطرف کردن آن از تو، شفاعت نماید، که او است وسیله به سوی خداوند - عزّوجلّ - و باب اللّٰهی که از

آن در آیند، و خداوند - عزّ شأنه - فرموده: «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»؛ (۱) و خانه ها را از درهای شان وارد شوید ... و اخبار بسیار گواه بر این معنی است.

و در یکی از سال های گذشته امر مهمی برایم پیش آمد که دلم را مشغول و فکر و حواسم را به خود جلب کرده بود، پس در یکی از شب ها جدّ مادریم رضی الله عنه - که از سادات نیکوکار بود - را در خواب دیدم، او را در باغی از بهترین باغ ها که در زمان حیاتش آرزوی آن را داشت مشاهده نمودم، در بهترین حال و زیباترین وضعیت، بر او سلام کردم به من جواب داد و سخنانی بین ما انجام شد، از جمله این که: من به او گفتم: از خدای - عزّوجل - بخواه که فلان امر مهم را کفایت کند، و هم و ناراحتی آن را از من دور سازد. به فارسی به من گفت: دعای ما بالا-تر از دعای امام زمان علیه السلام نیست، پس هرگاه پیش آمدی کند آن را بر حضرتش عرضه می کنیم، اگر اجازه فرماید و امضاء کند برای اصلاح آن دعا می کنیم و گرنه؛ نه ... بنابراین معلوم شد که آن حضرت در تمام امور پناهگاه و مرجع است، پس وظیفه تو آن است که به او رجوع کنی و به درگاه او دادرسی و شفاعت خواهی بری، او را نزد خدای - عزّوجل - شفیع ببر تا برایت دعا کند، و تو را در نظر داشته باشد، زیرا که از وظایف و مراحم امام علیه السلام در هر زمان به مقتضای اخباری که وارد شده؛ دعا کردن برای مؤمنین است، همچنان که از جمله وظایف مؤمنین در هر زمان: دعا کردن برای امامشان می باشد، چنان که در این کتاب این مطلب را با دلایل عقلی و نقلی بیان

ص: ۳۷۶

داشتیم، و چنانچه غفلت یا فراموشی از یاد آن حضرت علیه السلام در بعضی از اوقات برایت عارض گشت - چنان که غالب احوال بیشتر اهل این زمان است - پس بدان که این حالت از نزدیک شدن شیطان است، پس به درگاه خداوند روی آورده و زاری کن تا نیرنگ شیطان را از تو بازگرداند، و از خدای تعالی طلب مغفرت بنمای و به سوی او توبه نصوح کن تا این بدی را بر تو ببخشاید، و به یاد مولایت در هر حال توفیق دهد، که او - جَلَّ ثَنَاؤُهُ - هر چه را بخواهد تحقق می بخشد. و بر تو باد که در آنچه برایت یاد آوردیم و پس از این نیز می آوریم از وظایف و آداب ارتباط با مولایت دقت و مطالعه کنی. از خدای تعالی توفیق علم و عمل را برای شما و خودم خواستارم، و این که ما را از خطا و لغزش محفوظ بدارد که او [به بندگان] نزدیک و اجابت کننده دعا است.

شصت و چهارم: دعا به درگاه الهی برای جلوگیری

از نسیان یاد آن حضرت علیه السلام

این که از درگاه خداوند - عزوجل - بخواهی که تو را از فراموش کردن یاد آن حضرت علیه السلام محفوظ بدارد، و دلیل بر این - اضافه بر آنچه پیش تر بیان داشتیم که خدای - عزوجل - بر تو نسبت به آن حضرت وظایف و آدابی قرار داده که جز با مداومت کردن بر یاد او از تو تحقق نمی پذیرد - عبارتی است که از خود آن جناب علیه السلام از طریق شیخ عمّری رضی الله عنه در کتاب کمال الدین به سند صحیح عالی

ص: ۳۷۷

روایت آمده که: «و ذکر آن حضرت را از یادمان مبر ...» (۱). پس در این عبارت تدبیر کن که چگونه از دعاهای مهم فرار داده شده، و شیعیان دستور یافته اند در آن مکالمات شریف چنین سخن بگویند، از این نکته غفلت منماید، و در تمامی اوقات به ویژه مواقع استعجاب دعا به درگاه خدای تعالی تضرع و زاری کن که به فراموشی یاد آن جناب علیه السلام دچار نشوی. و دعا را تا به هنگام مبتلا شدن به آن تأخیر مینداز، که در روایات رسیده از امامان علیهم السلام در آداب دعا کردن آمده که: لازم است مؤمن پیش از آن که بلا نازل شود به دعا کردن مبادرت ورزد. و از خدای - عزوجل - مسئلت کن که تو را از گناهانی که مایه دچار شدن به فراموشی یاد امام تو می شود، مصون و محفوظ بدارد، که این امر شدیدترین و بزرگ ترین نعمت ها و محنت ها است، و در بعضی از دعاهایی که از امامان علیه السلام روایت گردیده است چنین آمده: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزَلُ النَّقَمُ»؛ خدایا بر من بیامرز گناهانی را که مایه نزول نعمت هستند. و بدون تردید فراموش کردن یاد امام و غفلت نمودن از آن جناب علیه السلام نعمت و بلای بزرگی است که نعمت های دنیا و آخرت بر آن مترتب می گردد. (۲)

شصت و پنجم: این که بدنت نسبت به آن جناب عجل الله فرجه خاشع باشد

و دلیل بر این است آنچه سید اجل علی بن طاووس در کتاب جمال

ص: ۳۷۸

۱- ۴۹۱. کمال الدین، ۲ / ۵۱۳.

۲- ۴۹۲. یکی از شعرا خوش سروده: غافل تو یکی لحظه از آن شاه نباشی شاید که نگاهی کند آگاه نباشی (مترجم)

الاسبوع به سند خود از محمد بن سنان از امام صادق علیه السلام در دعای روز جمعه روایت آورده، و ما آن را در کتاب ابواب الجنات فی آداب الجمعَات یاد کرده ایم: «اللَّهُمَّ إِنِّي اتَّقَرُّبُ إِلَيْكَ بِقَلْبٍ خَاضِعٍ وَإِلَى بَيْدِنِ خَاشِعٍ وَإِلَى الْأَيْمَةِ الرَّاشِدِينَ بِفُؤَادٍ مُتَوَاضِعٍ»؛ (۱) خدایا من به درگاه تو تقرب می جویم با دلی خاضع و به سوی ولایت با بدنی فروتن، و به امامان هدایت کننده با قلبی متواضع ... که دلالت دارد بر حصول تقرب به خدای - عزوجل - با خشوع و فروتنی بدن برای ولی او علیه السلام. و منظور از «ولی» در اینجا به قرینه یاد کردن امامان علیه السلام، و به قرینه این که این تعبیر در چندین دعا و حدیث از مولایمان حضرت حجّت علیه السلام روایت آمده، همان امام زمان علیه السلام است.

اگر بگویید: احتمال دارد منظور از «ولی» امام هر زمان یا مؤمن کامل باشد؟ گوییم: هر چند که این احتمال بعید است، ولی بر این دو تقدیر نیز مقصود ثابت است، زیرا که مؤمن کامل حقیقی منحصر در آن بزرگوار است، چنان که پوشیده نیست. و منظور از خشوع بدن چنان که از تأمل کردن در کتب لغت و موارد استعمال استفاده می شود و کسی که جستجو نموده و در آیات و اخبار دقت کند با آن مأنوس می گردد؛ آن است که اعضای بدن را در جهت خدمت کردن به مولایت و بر پا کردن امر او به کار ببندی، در حالی که مستمندی و کوچکی خود را اقرار نمایی، که عظمت و بزرگی آن حضرت را بر خودت بشناسی، و تذلل نسبت به آن جناب و وجوب حق و اطاعتش را بر

ص: ۳۷۹

خودت در اعماق جانت بینی، چنان که حال غلام نسبت به اربابش هست. زیرا که غلامی که معنی بندگی و آقایی را درک کند، می داند که از لوازم بندگیش؛ به کار بردن اعضای بدنش در خدمت و اطاعت مولایش می باشد، و او در آن حال تصوّر نمی کند که بر مولایش منت یا احسانی دارد، بلکه می داند که اگر در خدمت یا اطاعت او امر او سستی نماید مقصّر خواهد بود، و اگر بر او گردنکشی یا تکبر کند، نزد خردمندان مذموم و مطرود خواهد شد، و هرگاه حال غلامی که کسی از مردم با درهمی چند او را خریده چنین باشد، و برای کسی که بر او ولایت یافته این مقدار حق و مولویت باشد، پس حال مولایی که خدای تعالی برای او ولایت تامّه قرار داده چه خواهد بود؟ و این معنی را در کتاب عزیز خود چنین فرموده است: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»؛ (۱) پیغمبر نسبت به مردم از خودشان سزاوارتر و ولایتش محکم تر است. و این مقام را بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله برای امام علیه السلام مقرر فرموده است. و هر کس اهل تحقیق و تدبّر در اخبار فضل و عظمت امامان علیه السلام باشد در هیچ کدام از مطالبی که آوردیم تردید نخواهد کرد، و اگر ما آن اخبار را بیاوریم کتاب طولانی می شود، و در آنچه یاد کردیم برای خردمندان مایه عبرت و بسنده است چون:

هر کس که ز شهر آشنایی است

داند که متاع ما کجایی است

ص: ۳۸۰

آن حضرت برخواستہ خود

به این که در هر امری که بر تو وارد می شود و می خواهی در آن اقدام کنی، بیندیشی که آیا موافق رضای آن حضرت علیه السلام است یا مخالف آن؟ پس چنانچه موافق رضای آن جناب بود آن را انجام دهی و بر آن اقدام نمایی، نه به خاطر هوای نفس خودت، بلکه به جهت موافقت داشتن آن با رضای او علیه السلام و اگر مخالف رضای او بود آن را واگذاری و با هوای نفست مخالفت کنی، برای این که رضای آن حضرت - سلام الله علیه - را به دست آوری، که اگر چنین بودی نزد آن بزرگوار محبوب خواهی بود و ذکر خیرت بر زبان او و زبان پدران بزرگوارش - سلام الله علیهم اجمعین - جریان می یابد.

و شاهد بر آنچه گفتیم روایتی است که فاضل محدث نوری قدس سره در کتاب نفس الرحمن به نقل از کتاب امالی شیخ طوسی قدس سره به سند خود از منصور بزرج (۱) آورده که گفت: به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: ای سرور من، چه بسیار از شما یاد سلمان فارسی را می شنوم؟ فرمود: مگو سلمان فارسی، بلکه بگو: سلمان محمدی صلی الله علیه و آله آیا می دانی چرا بسیار از او یاد

ص: ۳۸۱

۱- ۴۹۵. می گویم: او منصور بن یونس است و «بزرج» معرّب «بزرگ» است و از شیخ و کشی حکایت شده که او واقفی بوده و نص بر حضرت رضاعلیه السلام را انکار می کرده، ولی روایت کردن بزرگانی همچون ابن ابی عمیر و غیر او از وی، از اموری است که شاهد بر وثاقت اوست، لذا بعضی از علمای رجال او را از ثقات برشمرده اند. و الله تعالی هو العالم. {مؤلف}.

می‌کنم؟ عرض کردم: نه، فرمود:

برای سه صفت: یکی: مقدم داشتن خواسته امیرمؤمنان علیه السلام برخواسته خودش. و دوم: دوست داشتن فقرا، و برگزیدن آن‌ها بر اهل ثروت و مکت. و سوم: دوست داشتن علم و علما، همانا سلمان بنده صالح درستکار مسلمانی بود، و از مشرکین نبوده است. (۱)

می‌گوییم: در این صفات و آنچه از آثار نیک بر آن‌ها مترتب می‌شود تأمل کن، و از جمله آن آثار این که امامان علیهم السلام صاحب این صفات را دوست می‌دارند و مدح کنند و بستایند، و به این حدیث شریف عمل کن تا به سعادت دنیا و آخرت نایل شوی. خداوند، من و شما برادران مؤمن را توفیق دهد که او [به بندگانش] نزدیک و اجابت کننده دعا است.

شصت و هفتم: احترام کردن نزدیکان و منسوبین به آن حضرت علیه السلام

خواه قرابت و خویشاوندی و وابستگی آنان جسمانی باشد و خواه روحانی، مانند: سادات علوی، و علمای دینی و برادران ایمانی، زیرا که احترام و تجلیل ایشان در حقیقت احترام و توقیر آن جناب - سلام الله علیه - است، و این چیزی است که از نحوه معاشرت و آداب خردمندان مشاهده می‌کنیم که شیوه آنان چنین است که فرزندان و برادران و نزدیکان اشخاص بزرگ را به خاطر تعظیم و بزرگداشت آن اشخاص بزرگ احترام و تجلیل

ص: ۳۸۲

می کنند، و تفاوت مراتب احترام و توقیر ایشان از جهت تفاوت مراتب منسوبین می باشد، و چنین می دانند که احترام و تعظیم شان در حقیقت به آن اشخاص بزرگ بر می گردد، و ترک کردن احترام و توقیر ایشان را سبک شمردن شان و شخصیت آن اشخاص می دانند، و این چیزی است که هیچ عاقلی در آن تردید نمی کند. و امامان ما علیهم السلام در تعدادی از احادیثی که از ایشان روایت شده بر این معنی دلالت فرموده اند که بعضی از آن ها را در امور سی و یکم و سی و هفتم و چهل و هشتم و غیر این ها آورده ایم، اضافه بر آنچه در امر شصت و هشتم خواهی شنید، که نیز به فحوی یا منطوق بر این مطلب دلالت دارد، پس بر تو باد که به آن ها مراجعه نمایی و در آن ها دقت کنی، و بر احترام منسوبین آن حضرت علیه السلام از سادات و علما و مؤمنین مواظبت و مداومت داشته باشی، و به حسب شئون و مراتب ایشان در علم و تقوی و پرهیزکاری و آنچه مایه نزدیک شدن و محبوبیت یافتن نزد آن بزرگوار است، آن ها را تجلیل و توقیر کنی، تا به تقرب و محبوب شدن نزد آن حضرت علیه السلام نایل شوی و سعادت یابی. از خدای تعالی خواستارم که مرا و همه دوستداران آن جناب را توفیق دهد، بمنّه و کرمه.

شصت و هشتم: بزرگداشت اماکنی که به قدوم آن حضرت علیه السلام زینت یافته اند

شصت و هشتم: بزرگداشت اماکنی که به قدوم آن حضرت علیه السلام زینت یافته اند

مانند: مسجد سهله، و مسجد اعظم کوفه، و سرداب مبارک در شهر سامره، و مسجد جمکران و غیر این ها از مواضعی که بعضی از صلحا، آن حضرت را

در آنجاها دیده اند، یا در روایات آمده که آن جناب در آنجا توقف دارد، مانند: مسجدالحرام، و تعظیم و احترام سایر چیزهایی که به او اختصاص دارد و منتسب می باشد، مانند: نام ها و القاب و کلمات و توقیعات و لباس های آن حضرت علیه السلام و کتاب هایی که احوالات آن بزرگوار و آنچه متعلق به اوست در آن ها یاد گردیده، و مانند این ها ... در اینجا نخست در استحباب و رجحان آن سخن می گوئیم، و دوم در بیان چگونگی بزرگداشت و تعظیم آن مشاهده، و آنچه به وسیله آن ها بزرگداشت حاصل می گردد.

مبحث اول: ماییم شعائر و اصحاب

مبحث اول: ماییم شعائر و اصحاب

به توفیق خداوند گوئیم: آنچه بر این معنی دلالت دارد یا آن را تأیید می کند چند امر است:

۱ - از جمله؛ فرموده خدای - عزوجل - : «وَمَنْ يُعْظَمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَأِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (۱) و هر کس شعائر خداوند را بزرگ و محترم دارد پس به درستی که این از [صفات] دل های با تقوی است. و بیان آن به دو وجه است:

وجه اول

منظور از شعائر خدای تعالی - به حسب آنچه از تدبیر در آیات و روایات و ملاحظه معنی شعار و اشعار و کاوش در موارد استعمال آن ها استفاده کرده ایم - هر آن چیزی است که انتساب خاص و ارتباط ویژه ای به خدای - عزوجل - داشته باشد، خواه بدون واسطه و خواه با واسطه باشد، به گونه ای که در نظر شرع و عرف بزرگ داشتن آن تعظیم خداوند محسوب

ص: ۳۸۴

گردد، و تحقیر و توهین آن؛ تحقیر و توهین خدای - عزوجل - به شمار آید، مانند: اسم ها، کتاب ها، پیغمبران، فرشتگان، مساجد، اولیا، و اهل ایمان به او، و زمان های مخصوصی که او احترام آن ها را واجب فرموده، و خانه هایی که فرمان داده بلند گردند و نام او در آن ها یاد شود، و توقف گاه ها و مشاهد و معابد اولیای او، و احکام خدای تعالی؛ از فرایض و غیر آن ها، و حدود الهی، و حج و مناسک و اعمال آن، خدای - عزوجل - فرموده: «وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»؛ (۱) و نحر شتران فربه را از سوی شما از شعائر خداوند مقرر داشتیم.

و در این آیه دلالت بر آن است که شعائر خداوند در قربانی کردن شتران فربه منحصر نیست - به طوری که بعضی پنداشته اند - و مصادیق بسیار دیگری نیز دارد که شمردن آن ها غیر ممکن یا بسیار مشکل است. و پوشیده نیست که مواقف و مشاهد و معابد و لباس ها و نوادگان امامان علیهم السلام از آن مصادیق می باشند، زیرا که آن ها با یک یا چند واسطه منتسب به خدای تعالی - هستند، نمی بینی که خدای - تعالی - نحر کردن شتران فربه را از شعائر الله قرار داده، با این که آن ها به سوی خانه کعبه که خدای تعالی آن را به خود نسبت داده است برده می شوند پس بین ان و بین مشاهد و مواقف و ذراری امامان علیهم السلام و سایر اموری که منسوب به آن ها است چه فرقی هست؟ چون که امامان علیهم السلام حجّت های خداوند و نشانه های روشن اویند، و ایشان از بیت الحرام عزیزتر و برترند. بلکه در بعضی از روایات آمده که: «مؤمن از کعبه مشرفه عزیزتر

ص: ۳۸۵

است». جهتش آن است که ایمان به خدای تعالی عزیزترین و برترین امور است، لذا خدای تعالی فرموده: (و هر کس شعائر خداوند را بزرگ و محترم بدارد پس به درستی که این از [صفات] دل های با تقوی است). که در مقام بیان فضیلت تعظیم شعائر توجه داده که تقوای دل ها مهم ترین و برترین امور است، و آن چیزی است که نیازی به ذکر فضیلت و بیان مقام برجسته و منزلت والای آن نزد خدای - عزوجل - نیست.

به توضیح این که خدای تعالی پس از آن که قسمتی از احکام را در سوره حج بیان فرمود، به توحید و اخلاص و بیزاری از شرک فرمان داد به این که فرمود: «حُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» (۱)؛ خاص و خالص بی هیچ شائبه شرک، خدا را بپرستید. سپس نتیجه و عاقبت شرک را چنین گوشزد فرمود: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» (۲)؛ و هر آن که به خداوند شکر ورزد چنان است که از آسمان سقوط کند پس مرغان [لاشخور] او را بربایند یا باد تندی او را به مکان دور دستی بیفکند. آن گاه به نشانه توحید و ایمان توجه داد که فرمود: «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ». تا این مطلب را توجه دهد که نشانه کسی که دلش از شرک خالص گشته و به زیور ایمان خود را آراسته، و به نور توحید روشنی یافته: تعظیم شعائر خداوند است، چون کسی که چیزی را دوست بدارد هر آن چیزی که اختصاص و انتساب به آن دارد را نیز دوست می دارد، و این چیزی است که بالعیان مشاهده می شود

ص: ۳۸۶

۱- ۴۹۹. سوره حج، آیه ۳۱.

۲- ۵۰۰. سوره حج، آیه ۳۱.

و به عقل و نقل تأیید می گردد، پس مؤمن به سبب معرفت و محبتش نسبت به خدای تعالی، هر چیزی که به او - تعالی - اضافه و منسوب باشد با خصوصیتی که از غیر خودش متمایز شود را دوست می دارد، لذا مراتب تعظیم و احترام بر حسب تفاوت درجات ایمان و محبت و اخلاص مؤمن نسبت به خداوند - عزوجل - و نیز تفاوت مراتب آن چیزی که منسوب به خدای تعالی است از جهت ویژگی ها و اسبابی که مایه انتساب و اختصاصش به خداوند گردیده تفاوت می یابد.

حاصل آنچه یاد کردیم این که هر آنچه انتساب خاصی به خدای تعالی داشته باشد مایه شرافت آن خواهد بود، و از جمله شعائر خداوندی می شود و تعظیم آن تعظیم شعائر الله محسوب می گردد، خواه انتساب آن شیء بدون واسطه باشد یا با واسطه، و مواقف و مشاهد امام علیه السلام از جمله آن ها است، آن ها نظیر مساجد می باشند که به خدای تعالی منتسب هستند، به سبب این که برای عبادت خداوند - عزوجل - قرار داده شده اند، ولی لازمه اش این نیست که این اماکن متبرکه که در تمام احکام با مساجد مشارکت داشته باشند، زیرا که احکام خاصی که در شرع برای مکان معینی اختصاص یافت به غیر آن سرایت داده نمی شود مگر با دلیل خاص. البته در تمام اموری که در عرف تعظیم و احترام اماکن محسوب گردد مشارکت دارند، و بیان این مطلب در مبحث دوم ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

و باید دانست که آنچه ما در بیان معنی شعائر یاد کردیم منافات ندارد با

آنچه بعضی تفسیر کرده اند که منظور از آن تمام دین خداوند است، و بعضی دیگر آن را به معالم دین خداوند، و بعضی دیگر آن را به نشانه هایی که خداوند برای طاعت خود نصب فرموده، و برخی به محرّمات، و بعضی به مناسک حج تفسیر کرده اند. و آنچه در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که: «مایم شعائر» خواهد آمد؛ زیرا که ظاهر از ملاحظه اشیاء و نظایر آن است که هر کدام از این تفسیرها ذکر بعضی از مصادیق یا اظهر آن ها است، و همه به آنچه به تأیید خداوند و برکت اولیای او یاد کردیم و بیان داشتیم بر می گردد.

وجه دوم

این که در کتاب مرآه الأنوار از امیرالمؤمنین علیه السلام به طور مرسل روایت کرده که فرمود: «نَحْنُ الشَّعَائِرُ وَالْأَصْحَابُ»؛ (۱) مایم شعائر و اصحاب. و پوشیده نیست که منظور از این که فرموده: «مایم» یا رسول خدا و امامان است و یا فقط امامان، زیرا که ایشان عظیم ترین و برترین شعائر خداوند می باشند، و بدون تردید احترام کردن آنچه منتسب به ایشان است تعظیم آنان می باشد، و آنان شعائر خداوندند، پس بزرگ داشتن آنچه به ایشان اختصاص و انتساب دارد؛ در حقیقت تعظیم آنان است که شعائر الله هستند، و این واضح است و هیچ پوشیدگی در آن نیست، پس بحمدالله معلوم گشت که تعظیم و احترام هر آن چیزی که به مولایمان حضرت حجّت علیه السلام و نیز سایر امامان علیهم السلام منتسب می باشد و به طور خاصّی به ایشان اضافه می گردد و از مواقف و مشاهد و ضریح ها و نوشته ها و کتاب ها و جامه ها و احادیث

ص: ۳۸۸

و سخنان نوادگان و شیعیان ایشان، و غیر این ها ... رُحجان دارد، و در استحباب این امور جای تأمل نیست.

توجه و تحقیق در معنی فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام «ماییم شعائر و اصحاب»: بدان که در این حدیث چند وجه محتمل است: یکی: این که اشاره باشد به آنچه در دعای شب نیمه شعبان وارد شده که امامان علیهم السلام اصحاب حشر و نشر می باشند. و از امیرمؤمنان علیه السلام در حدیثی که از بصائر حکایت شده، آمده است: *أنا الحاشِرُ إلى الله؛ من حشر دهنده به سوی خداوند هستیم.*

و در بخش چهارم کتاب در بحث شفاعت آن حضرت علیه السلام حدیثی که بر این معنی دلالت دارد نیز گذشت، و در این معنی تعجیبی نیست زیرا که آنان علیه السلام جایگاه های مشیّت خداوند و «حامیان و مدافعان دین خداوند» می باشند چنان که در دعای ماه رجب از حضرت حجّت علیه السلام رسیده، و خدای تعالی به حضرت عیسی فرمود: *(وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَيُّوتِي بَاءِذْنِي)*؛ (۱) و آن گاه که به اذن من مردگان را زنده می کنی. و بدون شک ایشان از حضرت عیسی علیه السلام افضل هستند، و نیز از اسرافیل که در صور خواهد دمید، و از ایشان علیه السلام بارها زنده کردن مردگان به اذن خدای تعالی در دنیا صادر گشته تا جایی که به حدّ تواتر رسیده است، و مؤیّدات این مطلب زیاد است که جای ذکر آن ها نیست. و محتمل است که منظور این باشد که آنان صاحبان حشر و نشر در زمان رجعت می باشند. و الله العالم.

ص: ۳۸۹

دوم: این که منظور از فرمایش آن حضرت علیه السلام و «الأصحاب» این است که ایشان اصحاب سِرّ و راز می باشند. و مؤید این است آنچه در روایات آمده که خدای تعالی روز غزوه طائف و خیبر و حنین و تبوک با علی علیه السلام راز گفت. این روایات در البرهان و چند کتاب معتبر دیگر یاد شده اند. و نیز مؤید آن است آنچه از امامان علیهم السلام در بصائر و غیر آن روایت آمده که: «امر ما سِرّ، و سِرّی است که با سِرّ پوشانده شده است».^(۱)

و در حدیث دیگری آمده است: «همانا امر ما خود حق است، و حقّ حقّ، و آن ظاهر است، و باطن ظاهر، و باطن باطن، و آن سِرّ است، و سِرّ سِرّ و سِرّ پنهان شده، و سِرّی که با سِرّ پوشانده شده است، و شرح این سخن را بسیاری از فهم ها در نمی یابند».^(۲) چنان که در بسیاری از روایات از ایشان علیهم السلام روایت گردیده که: «حدیث ما صعب مستصعب است، آن را متحمل نشود مگر فرشته ای مقرب، و یا پیغمبری مرسل، و یا مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد، از این روی دیدیم که اجمال بهتر است از شرح آن خودداری کردیم». و نیز مؤید آنچه یاد کردیم روایاتی است که در ابواب [و منابع] علوم امامان علیهم السلام رسیده که از گونه های علوم ایشان علیهم السلام: «تأثیر در گوش های آنان است». در این باره روایات متعدد معتبری آمده که در کتاب های کافی و بصائر و غیر آن ها ذکر گردیده است.

ص: ۳۹۰

۱- ۵۰۳. بصائر الدرجات، ۱۲۶.

۲- ۵۰۴. بصائر الدرجات، ۲۸، باب ۱۲، جز اول، ح ۱.

و از جمله روایتی است که در بصائر در وصف امام و بعضی از شئون او روایت آمده از مولایمان حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «در حالی که [امام] جنینی است در شکم مادر سخن را می شنود، و چون به زمین رسد بر بازوی راستش نوشته شده است: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛^(۱) و کلمه پروردگارت از روی صدق و عدل به حد تمام و کمال رسید، هیچ کس کلمات او را تبدیل نتواند کرد و او است شنوای دانا. پس از آن نیز برایش عمودی از نور زیر عرش تا زمین بر می انگیزد که در آن تمام کارهای خلاقیت را می بیند، سپس برای او عمود دیگری از نزد خداوند تا گوش امام منشعب گردد که هرگاه [علم امام] فزونی نیاز داشت [بدین وسیله] به او القا می شود»^(۲)

سوم: این که فرموده امیرمؤمنان علیه السلام «وَالْأَصْحَابُ» اشاره به روایتی باشد که از ایشان رسیده است: «ما را با خداوند حالت هایی است: او در آن ها ماییم، ما او هستیم، و [در عین حال] او [در مقام خدایی] او است، و ما [در مقام بندگی] خودمانیم». و در دعایی که در کتاب اقبال از حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه الشریف - به توسط شیخ بزرگوار محمد بن عثمان قدس سره برای هر روز از ماه رجب روایت گردیده چنین آمده است: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ فَتَقُّهَا وَرَتَّقُهَا بِيَدِكَ بَدْوُهَا مِنْكَ وَعَوْدُهَا إِلَيْكَ»؛^(۳) میان تو و آنان جدایی نیست جز آن که [تو خدایی و] آنان بنده و مخلوق تواند، فتق و رتق و پیوستن و جدا گشتن آن

ص: ۳۹۱

۱- ۵۰۵. سوره مائده، آیه ۱۱۵.

۲- ۵۰۶. بصائر الدرجات، ۲۹، باب ۱۲، ح ۴.

۳- ۵۰۷. بصائر الدرجات، ۲۲، باب ۱۲، جز ۹، ح ۶.

آیات به دست تو و سرآغاز شان از تو، و بازگشت آن ها به سوی تو است ... و این مرتبه برترین مراتب است، و آن مراتبه ای است که بالاتر از آن برای ممکن الوجود امکان ندارد، و این مرتبه پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين عليهم السلام است که «عالم الهاهوت» نامیده می شود، و آن عالم وجه اعلی از ناحیه ای است که قسمت اعلاهی حقیقت محمدیه است و با قطع نظر از آنچه پایین تر از آن است، و بالاتر از این جایگاه مقامی نیست مگر عالم ازل اصلی یعنی عالم ذات بحت باری تعالی است، که نه اسمی دارد و نه رسمی، و اوست غیب الغیوب، و این عالم ربوبیت است، و آن در عالم هست و در عالم نیست، و در جایی نیست و هیچ جا از او خالی نباشد، زمان بر او نمی گذرد، و هیچ زمانی از او خالی نیست، و اگر بخواهی توضیح مقام هاهوت را بدانی به آهن گداخته نظر کن که چگونه با مصاحبت آتش؛ آتش شده، ولی آتش نیست، هم آن است و هم آن نیست، و آتش آتش است و آهن گداخته شده آهن، پس فرموده آن حضرت علیه السلام: «او در آن ها ماییم، و ما او هستیم» به خاطر ظهور تمام آثار واجب الوجود - تعالی شأنه - از ایشان و در وجود ایشان، و او واجب الوجود است که از شباهت آفریدگان منزّه است، پس او اوست، و ما بندگانی آفریده شده و نیازمند به اویم، پس ما؛ ما هستیم.

و از آنچه یاد کردیم معنی آنچه از آن حضرت علیه السلام روایت آمده معلوم گشت که فرمود: ای سلمان ما را از [مقام] ربوبیت پایین بدانید، و قسمت های بشری را از ما دفع نمایید که ما از آن ها دوریم، و از آنچه بر شما روا است

منزّهیم، سپس درباره ما آنچه خواهید بگویید ... و فرموده امام علیه السلام را در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام است که: «السَّلَامُ عَلَيَّ نَفْسِ اللَّهِ تَعَالَى الْقَائِمَةِ فِيهِ بِالشُّنَنِ»؛ سلام بر نفس خدای تعالی که قائم است در او به سنت ها. و در زیارت دیگری راجع به آن حضرت علیه السلام است که: «السَّلَامُ عَلَيَّ نَفْسِ اللَّهِ الْعُلْيَا»؛ سلام بر نفس عالیّه خداوند. و آنچه در تأویل فرموده خدای تعالی: «تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمْ مَا فِي نَفْسِكَ»؛ (۱) آمده که منظور از «نفس الله» امیرالمؤمنین علیه السلام است. (۲) و نیز از اینجا ظاهر می شود معنی فرموده آن حضرت علیه السلام در خطبه شقشقیّه: «يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ»؛ سیل فضیلت از من سرازیر می شود و هیچ پرواز کننده ای به قلّه عظمت من نخواهد رسید. (۳) و هم چنین معنی آنچه از امامان علیهم السلام روایت گردیده که هیچ کس نمی تواند آنان را توصیف کند.

و از اینجا معلوم می شود که تعجبی ندارد آن که امیرالمؤمنین علیه السلام حشر دهنده به سوی خداوند و مُقَلَّبِ احوال باشد چنان که در زیارت آن حضرت آمده؛ و منافاتی ندارد که آن حضرت هم حشر دهنده و هم محشور و هم محشور الیه و حساب رس و جزا دهنده باشد، چنان که در روایات متعددی در معنی فرموده خدای تعالی: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»؛ (۴) البته که بازگشت آنان به سوی ماست، آن گاه حسابرسی شان بر ما خواهد بود. آمده است، به

ص: ۳۹۳

۱- ۵۰۸. سوره مائده، آیه ۱۱۶.

۲- ۵۰۹. بحار الانوار، ۱۰۰ / ۳۳۱.

۳- ۵۱۰. نهج البلاغه، خطبه سوم.

۴- ۵۱۱. سوره غاشیه، آیات ۲۵ و ۲۶.

کافی و برهان(۱) و غیر این ها رجوع کنید. و این سه وجه در معنی این کلام شریف به نظر رسید.

چهارم: آنچه دوست ما که همنام پنجمین ائمه علیه السلام است احتمال داده، این که منظور از فرموده آن حضرت علیه السلام: «مایم شعائر و اصحاب» همان امامان علیهم السلام باشند، و معنی: «اصحاب» اشاره به روایتی باشد که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: اصحاب همچون ستارگانند به هر کدام اقتدا کنید هدایت خواهید شد. یعنی مقصود آن حضرت صلی الله علیه و آله از اصحاب؛ همان ائمه اطیاب و شفعیای روز حساب می باشند، نه هر کس که چند روزی با پیغمبر همصحبت شده و در زندگی خود گناهای مرتکب گردیده، به طوری که بعضی کوردلان پنداشته اند، و دوست یاد شده ما یادآور شد که حدیثی در تفسیر فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: «اصحاب من همچون ستارگانند» به معنی مذکور روایت گردیده است، واللّٰه العالم.

و حدیث همان است که شیخ صدوق در معانی الأخبار روایت کرده به سند خود از اسحاق بن عمار از حضرت ابی عبداللّه امام صادق علیه السلام از پدارنش که: رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: هر چه را در کتاب خدای - عزوجل - یافتید باید به آن عمل کنید در ترک آن هیچ عذری برایتان نیست، و هر آنچه در کتاب خدای عز و جل نباشد و درباره آن سنتی از من هست، پس در ترک سنت من هیچ

ص: ۳۹۴

عذری برای شما نیست، و هر چیزی که درباره آن سنتی از من به دستتان نرسیده پس آنچه اصحابم گفتند بکار بندید، که همانا مثل اصحاب من در میان شما همچون ستارگان است که به هر کدام گرفته شود راهنمایی گردد، و هر کدام از گفته های اصحابم را که بگیریید هدایت شوید؟ و آمد و شد نزد اصحاب من برای شما رحمت است. عرض شد: یا رسول الله اصحاب تو کیانند؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: اهل بیت من (۱).

اکنون به اصل مطلب باز می گردیم و می گوئیم:

۲- و از جمله اموری که بر آن دلالت دارد روایتی است که در کتاب خلاصه علامه، و بحار به سند صحیحی از سلیمان بن جعفر آمده که گفت: علی بن عبیدالله بن حسین بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب به من گفت: پس چه چیز تو را از این کار باز می دارد؟ جواب داد: احترام و هیبتی که آن حضرت دارد و این که بر آن جناب بیمناکم.

سلیمان بن جعفر گوید: پس از چندی حضرت ابوالحسن علیه السلام را مختصر کسالتی عارض شد، و مردم از آن جناب عیادت کردند، من به ملاقات علی بن عبیدالله رفتم و به او گفتم: آنچه می خواستی برای پیش آمد، حضرت ابوالحسن علیه السلام مختصر کسالتی یافته و مردم به عیادتش رفته اند، اگر می خواهی به محضرش شرفیاب گردی امروز وقت آن فرا رسیده. راوی

ص: ۳۹۵

گوید: او به عیادت حضرت ابوالحسن علیه السلام رفت، و آن جناب با کمال احترام و تقدیری که او مایل بود با وی رفتار کرد، پس علی بن عبیدالله از این جهت بسیار خوشحال شد. مدتی بعد علی بن عبیدالله بیمار شد، حضرت ابوالحسن امام رضاعلیه السلام از او عیادت کرد، من نیز همراه آن حضرت بودم، پس آن جناب نزد او نشست تا این که همه عیادت کنندگان رفتند، و چون از نزد او بیرون آمدیم یکی از کنیزانم برایم خیر آورد که ام سلمه همسر علی بن عبیدالله از پشت پرده به حضرت امام رضاعلیه السلام نگاه می کرد، و چون آن جناب از خانه آن ها بیرون رفت از پشت پرده برآمد و بر جایگاهی که حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام نشسته بود خود را بر افکند و بر آن بوسه می زد و بدن خود را بر آن می کشید. سلیمان بن جعفر گوید: پس از آن نیز به دیدار علی بن عبیدالله رفتم، او نیز از جریان کار ام سلمه مرا خبر داد، من آن را به عرض حضرت ابوالحسن علیه السلام رساندم. آن بزرگوار فرمود: ای سلیمان؛ به درستی که علی بن عبیدالله و همسرش و فرزندش از اهل بهشت هستند، ای سلیمان؛ فرزندان علی و فاطمه علیه السلام هرگاه خداوند این امر [امامت] را به آنان شناساند، مانند سایر مردم نخواهند بود(۱).

می گویم: دلیل بر مطلب مورد بحث؛ تقریر آن حضرت علیه السلام است نسبت به کار همسر علی بن عبیدالله و مدح و ستودنش به این که: «اهل بهشت هستند» و «فرزندان علی و فاطمه علیها السلام ...». یعنی: این که آن بانو محل نشستن آن جناب را

ص: ۳۹۶

بوسید و به آن تبرک جست، از جهت معرفتش به حق و مقام امام علیه السلام بود برخلاف بیشتر مردم.

۳- و از جمله دلایل فرموده خدای تعالی است: «فِي بُيُوتِ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»؛^(۱) در خانه هایی که خداوند امر فرموده [یا خواسته] که رفعت یابند و در آن ها نام خدا یاد گردد. به ضمیمه آنچه در تفسیر و بیان مراد از آن روایت آمده، چنان که در کتاب های غایه المرام و البرهان و کتب دیگر بزرگان به سندهای معتبری از طریق خاصه و عامه آورده اند که: رسول خدا: صلی الله علیه و آله آیه: «فِي بُيُوتِ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ ...» را قرائت کرد، مردی برخاست و عرضه داشت: این کدام منزل ها است ای رسول خدا؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: منزل های پیغمبران. ابوبکر عرضه داشت: یا رسول الله این بیت از آن ها است؟ - و به خانه علی و فاطمه علیهما السلام اشاره نمود - حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: آری، از بهترین آن ها است.^(۲)

و از عیسی بن داوود از حضرت موسی بن جعفر از پدرش علیه السلام آمده که درباره فرموده خدای تعالی: «فِي بُيُوتِ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ ...» فرمود: خانه های آل محمد صلی الله علیه و آله بیت علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر - صلوات الله علیهم اجمعین - می باشد ...

و در این باره روایات متعددی هست که به خاطر رعایت اختصار از آوردن آن ها خودداری کردیم: بیان استدلال این که: واژه «أَذِنَ» در اینجا یا به

ص: ۳۹۷

۱- ۵۱۵. سوره نور، آیه ۳۶.

۲- ۵۱۶. معانی الاخبار، ۱۵۶.

معنی امر است، مانند فرموده خدای تعالی: «وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ»؛ (۱) و [ای پیامبر تو را فرستادیم تا] به امر حق مردم را به سوی خداوند دعوت کنی. و یا به معنی اراده است، مانند فرموده خدای تعالی: «وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي»؛ (۲) و [ای پیامبر متذکر شو هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم فرمود] آن گاه که به اراده من مردگان را از قبرهایشان بیرون آوری. و بنا بر هر دو فرض نتیجه آن است که خانه های آل محمد صلی الله علیه و آله خانه هایی است که خداوند دوست می دارد که رفعت یابند و نام او را در آن ها یاد گردد، هر چند که فرض کنیم اِذْن به معنی اراده تشریحیه است به قرینه فرموده خدای تعالی «وَيُذَكِّرُ فِيهَا أَسْمُهُ». و اِذْن در اینجا نمی تواند به معنی رخصت و اجازه باشد، زیرا که بدون تردید ذکر خداوند رجحان و استحباب دارد، و اگر اِذْن به معنی رخصت باشد با آن منافات خواهد داشت، پس متعین است که اِذْن به معنی امر باشد، و حاصل معنی این که: (در خانه هایی که خداوند امر فرموده که رفعت یابند و نام او را در آن ها یاد گردد) چون معطوف علیه در حکم؛ با معطوف شریک است و معنی رفعت دادن؛ احترام و تعظیم است نه رفعت حیسی. و در صدق خانه فرق نمی کند که شخص در بعضی از اوقات در آن سکونت کند یا همه اوقات، عرفاً بر هر دو مورد خانه صدق می کند، پس هر آنچه بر آن صدق کند که از خانه های آل محمد علیهم السلام است در رجحان و استحباب تعظیم و احترام داخل

ص: ۳۹۸

۱- ۵۱۷. سوره احزاب، آیه ۴۶.

۲- ۵۱۸. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

می باشد. البته هر جا که توقف شان در آن و اختصاص شان به آن بیشتر و تمام تر بود، تعظیم و احترامش بهتر و مهم تر است. و در تایید این معنی واقعه خوبی هست که در مبحث دوم ان شاء الله تعالی خواهیم آورد. و چنانچه شخص غیر منصفی با ما نزاع و جدال کند و بگوید: نمی پذیرم که عنوان بیت (خانه) بر هر جایی که شخص در بعضی از اوقات در آن توقف داشته، صدق کند. در جواب او گوییم: اولاً: درستی آنچه گفتیم آشکار و معلوم است. ثانیاً: اگر آن را نپذیرید به مساوی بودن آن ها حکم می کنیم، به فحوای دلیل، زیرا که آنچه سبب احترام خانه هایی که آل محمد علیهم السلام در آن سکونت داشته اند شده، منسوب بودن آن خانه ها به ایشان است به جهت توقف شان در آن ها، و این در هر جایی که از جهت توقف شان در آن انتساب یافته موجود است، چنان که پوشیده نیست.

۴- و از جمله فرموده خدای - عزوجل - : «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»؛ (۱) [ای موسی] پس تو نعلین [همه علاقه غیر مرا] از خود دور کن که تو در وادی مقدس قدم نهادی. که توصیف نمودن وادی به مقدس می رساند که در هر جای مقدسی تعظیم و احترام رُجحان و استعجاب دارد. و مشهور است که تقیید کردن به وصف، علیت را می رساند، چنان که پوشیده نیست.

۵- آنچه دلالت دارد بر خوبی تعظیم امام و رُجحان داشتن آنچه از احترام

ص: ۳۹۹

برای او میسر است، که از مصادیق تعظیم و تکریم امام علیه السلام: گرامی داشتن هر آن چیزی است که به او منتسب است، به سبب انتسابش به او، و این مطلب روشن است و هیچ گونه ابهامی ندارد. و این وجه به عنوان این که احترام نمودن و تعظیم کردن مقامات امام علیه السلام در حقیقت احترام و تعظیم خود امام است دلالت دارد. اما این که به عنوان تعظیم شعائر خداوند احترام و تعظیم گردد مطلب و وجه دیگری است، بنابراین در آنچه یاد کردیم تکرار و وحدتی وجود ندارد چنان که مخفی نمی باشد.

۶- و از جمله در کتاب های مزار مانند: مصباح الزائر سید بن طاووس و بحارالانوار مجلسی در آداب ورود به مسجد کوفه چنین آمده است: و چون به مسجد رسیدی بر آن در که معروف به باب الفیل است بایست و بگو: «السَّلَامُ عَلٰی سَيِّدِنَا رَسُوْلِ اللّٰهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلٰی اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ وَعَلٰی مَجَالِسِهِ وَمَشَاهِدِهِ وَمَقَامِ حِكْمَتِهِ وَآثَارِ اَبَائِهِ اَدَمَ وَنُوْحَ وَاِبْرَاهِيْمَ وَاِسْمَاعِيْلَ»؛ سلام بر سرور ما رسول خدا محمد بن عبدالله و بر آل پاکیزه او باد، سلام بر امیرمؤمنان علی بن ابی طالب و رحمت و برکات او بر ایشان باد، و بر مجالس و جایگاه های حضور او و مقام حکمتش و آثار پدرانش آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل... (۱)

وجه استشهاد این که: سلام کردن بر مشاهد و مواقف امیرمؤمنان علیه السلام

ص: ۴۰۰

دلالت دارد بر این که هر جا که مشهد و موقف آن حضرت علیه السلام باشد، شرافت و امتیازی برای آن حاصل می گردد که مایه تعظیم و احترام خواهد بود، لذا به تحیت و سلام اختصاص یافته است. و چون این معنی برای مواقف و مشاهد و مجالس مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت گشت، برای مواقف مولایمان حضرت حجّت و سایر امامان معصوم علیهم الصلاه و السلام نیز ثابت است، زیرا که در آن فضایل و مانند آن ها که خدای - عزوجل - به ایشان اختصاص داده شرکت دارند، چنان که مخفی نمی باشد. و از اینجاست که می توان گفت: سلام و تحیت برای تمام مواقف و مشاهد امامان علیهم السلام رُجحان دارد، هر چند که در هر یک از آن ها نصّ خاصّی وارد نشده باشد، نظر به آنچه ثابت شده که تعظیم مشاهد و مجالس ایشان رُجحان دارد، و آنچه نقل کردیم از تحیت و سلام بر مواقف و مجالس امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد بر این که این عمل از اقسام تعظیم و احترام است، چنان که بر اهل خرد پوشیده نیست.

۷- و از جمله: آنچه دلالت دارد بر استحباب اظهار محبت نسبت به کسی که مؤمن او را دوست می دارد، و نیز آنچه بر فضیلت دوستی کردن با یکدیگر و تحابّب وارد گردیده، که این غیر از محبت است، زیرا که محبت و دوستی امری قلبی است و آن نشانه ایمان می باشد، و دوستی کردن به دیگری و تحابّب، اظهار محبت قلبی به وسیله اعمال است، و این نشانه محبت قلبی و از ثمرات آن می باشد. و آنچه در مورد محبت کردن نسبت به ائمه علیهم السلام با دست و زبان وارد شده، که معنای محبت با دست و زبان؛ اظهار نمودن

محبت به وسیله این دو عضو و سایر اعضا و اعمال و اموال می باشد، و این که دست و زبان به طور خاص ذکر گردیده از لحاظ آن است که آنچه از آثار محبت ظاهر می شود - همه آثار یا بیشتر آن ها - از اعمال و اموال از این دو عضو صادر می گردد برخلاف سایر اعضا، پس با دست و زبان اموال خرج می شود، و اعمال پدید می آیند، و برادران دینی یاری می گردند، و ستمگران و تجاوزکاران از آنان دفع می شوند، و ...

و از جمله اقسام دوستی کردن و اظهار محبت: تعظیم هر آن چیزی است که به محبوب منتسب است از مجالس و مواقف و جامه ها و نوشتار او، و آنچه به وی اختصاص دارد و به او منتسب می باشد، چنان که از ملاحظه احوال و اعمال محبان نسبت به محبوبشان می بینیم، که گفته شده:

أَمْرٌ عَلَى الدِّيَارِ دِيَارِ لَيْلِي

أَقْبَلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارَا

فَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَعْفَنَ قَلْبِي

وَلَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارَا

چون گذار من فتد از کوی یار

می ززم بوسه بر آن دشت و دیار

بوسه ها از عشق آن دلبر ززم

ورنه، با دیوار و در ما را چه کار؟

۸ - و از جمله فرموده خدای - عزوجل - است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ»؛ (۱) ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه های پیغمبر داخل مشوید مگر این که به شما اذن داده شود. که این کار تعظیم و احترام آن

ص: ۴۰۲

حضرت صلی الله علیه و آله و خانه های منتسب به او است، و واقف و مشاهد امامان علیهم السلام ملحق به خانه های پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد از جهت موضوع یا حکم و بیان استدلال چنان است که در استدلال به فرموده خدای تعالی: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ...» گذشت.

۹- و از جمله؛ روایتی است که در مزار بحار و غیر آن از ازدی آمده که گفت: در شهر مدینه به قصد منزل حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام بیرون رفتیم، پس به ابوبصیر رسیدیم در حالی که از یکی از کوچه های مدینه بیرون می آمد، و او جُنُب بود و ما نمی دانستیم تا این که بر حضرت امام صادق علیه السلام داخل شدیم و بر او سلام کردیم، آن حضرت سر برداشت و به ابوبصیر فرمود: ای ابوبصیر آیا می دانی که شایسته نیست کسی که جنب است به خانه های پیغمبر داخل شود. پس ابوبصیر باز گشت و ما بر آن جناب وارد شدیم. (۱)

می گویم: و در این باره روایات دیگر نیز آمده، و اختصاص دادن منع به مورد حضور امام علیه السلام در آنجا درست نیست، زیرا که مورد مخصّص نمی باشد، بلکه از افراد عامّ است، اضافه بر این که عموم عام افرادی است، و صورت حضور امام یکی از احوال می باشد، پس نمی توان عام را فقط بر آن حال منطبق ساخت، و ادعای منصرف بودن عام به حال حضور امام را دلیل منع می کند.

۱۰- و از جمله؛ در بحار و غیر آن از عده ای از اصحاب ما روایت آمده که:

ص: ۴۰۳

چون حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام در گذشت، امام صادق علیه السلام امر فرمود در آن اتاقی که آن حضرت سکونت می کرد چراغ روشن کنند، تا این که حضرت ابو عبدالله علیه السلام وفات یافت، سپس حضرت ابوالحسن امام کاظم علیه السلام نیز مثل همین را نسبت به اتاق حضرت صادق علیه السلام امر فرمود تا وقتی که او را به سوی عراق بردند که نمی دانم پس از آن چه شد. (۱)

می گویم: این حدیث دلالت دارد بر استحباب تعظیم مواقع و مساکن امامان علیهم السلام، و بر این که چراغ روشن کردن در آن ها از اقسام تعظیم و احترام می باشد، پس به این حدیث می توان استدلال کرد برای استحباب چراغ روشن کردن در هر جایی که تعظیم آن مصداق تعظیم شعائر الله باشد، بدون واسطه یا با واسطه، هر چند که در آنجا کسی نباشد که از چراغ سودی ببرد، زیرا که احترام و تعظیم به کسی که آن مکان منتسب به اوست - از نظر عرف - با چراغ روشن کردن در آن مکان حاصل می گردد، هر چند که در آنجا کسی نباشد که از چراغ سودی برد، یا در آن مکان چراغ های متعددی باشد که دیگر نیازی به چراغ نباشد، زیرا که تعظیم و احترام خود هدف و غرض صحیحی است که مورد رغبت واقع می گردد، و سود بردن غرض دیگری است، و اگر هر دو غرض جمع گردند اجر و ثواب دو برابر می شود. و از اینجاست که این گفته صحیح است که روشن کردن چراغ های بسیار در مکان های شریف مانند مساجد و منابر و مجالس سوگواری ائمه. و مشاهده و معابد و مقابر علما

ص: ۴۰۴

و صالحین، و امامزادگان، و در زمان های منسوب به ایشان مانند شب های ولادت آنان، مستحب می باشد، و این اصل ارزنده ای است که فروع بسیاری از آن بر می آید، و این معنی بر جمعی از مدعیان علم و بصیرت مخفی مانده است.

۱۰- و از جمله؛ فحوای آنچه دلالت دارد بر فضیلت زمینی که امام در آن دفن گردیده، و تجلیل آن زمین، که بدون تردید آن فضیلت به خاطر این است که آن زمین موقوف و مقرّ بدن شریف آن امام پس از فوت او است، و این سبب در هر جایی که موقوف او در زمان حیاتش بوده جاری است، چنان که پوشیده نیست.

۱۱- و از جمله؛ فحوای آنچه دلالت دارد بر فضیلت شب ولادت آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - و آنچه در تعظیم و تشریف آن وارد گردیده، به جهت وضوح این که فضیلت آن شب به خاطر انتساب به آن جناب می باشد، چون ولادتش در آن واقع شده است، و این سبب - یعنی انتساب به آن حضرت - در مواقف و مشاهد و سایر اموری که منتسب به او است موجود می باشد. و در تأیید و تأکید تمام اموری که گفتیم این که؛ بدون تردید تمام اماکن و زمین ها به حسب خلقت اصلی مساوی هستند، و هیچ فضیلت و امتیازی بر یکدیگر ندارد مگر به سبب عارض شدن چیزی که مایه شرافت و فضیلت جایی بر جای دیگر شود، و شبهه ای در این نیست که از مهم ترین اسبابی که موجب امتیاز یافتن است این که زمینی محل توقف یا جای دفن یکی از امامان علیهم السلام باشد، و نیز بدون تردید بدن های شریف ایشان آثاری دارد در هر چیزی که قابلیت ظهور آن آثار را دارند.

لذا در حوله ای که رسول خداصلی الله علیه وآله دست خود را با آن خشک فرموده آتش اثر نمی کند، به خاطر احترام و تجلیل آن حضرت، و نیز پوشیدگی در این نیست که هر کس به آن حوله تبرک جوید به خاطر انتساب آن به پیغمبرصلی الله علیه وآله کار او در نظر مؤمنین تعظیم پیغمبرصلی الله علیه وآله به شمار می آید، و هر گاه برای شفا یافتن از بعضی از دردها آن را بر موضع درد قرار دهد البته که شفا خواهد یافت، چنان که هر کس به آن اسائه ادب کند به رسول خداصلی الله علیه وآله بی ادبی کرده، و این در هر چیزی که به آن جناب یا یکی از امامان علیهم السلام منسوب باشد جاری است.

و نیز از جمله مؤیدات و مقوّبات است آنچه در بعضی از زمین ها از تأثیر دست های ایشان علیهم السلام ظاهر گردیده که طلا یا نقره شده، و در بعضی از آب ها ظاهر گشته که به یاقوت و زبرجد مبدل شده است و امثال این ها بسیار است که در حالات و معجزات ایشان علیهم السلام ذکر گردیده است. و در خبر است که به سبب قدم های مادیانی که جبرئیل علیه السلام روز غرق شدن فرعون بر آن سوار بود زمین لرزید، لذا سامری گفت: «بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا»؛ (۱) من چیزی از اثر قدم رسول حق (جبرئیل) را دیدم که قوم ندیدند آن را برگرفته و در گوساله ریختم ... و آنچه یاد کردیم برای اهل فهم بسنده است، و خدای تعالی توفیق دهنده و هدایت کننده می باشد.

مبحث دوم: در بیان چگونگی تعظیم آن مواقف و مشاهد

مبحث دوم: در بیان چگونگی تعظیم آن مواقف و مشاهد

و اشاره به آنچه تعظیم کردن به آن حاصل می گردد، در اینجا می گوئیم:

ص: ۴۰۶

ضابطه آن است که هر آنچه تعظیم آن مواقف و مشاهد بر آن صدق کند، و تحت عنوان تجلیل و توقیر و گرامیداشت صاحبان آن ها داخل گردد، از نظر شرع محبوب و راجح است، به دلایلی که در مبحث اول ذکر و بیان کردیم، خواه بدانیم که آن امر به حسب شرع تعظیم است یا در نظر عُرف.

گونه اول

مانند نماز و ذکر و دعا، که از آیات و روایاتی که بر استحباب نماز تحیت، و ذکر در مساجد دلالت دارند می فهمیم که تعظیم مسجد به این ها و امثال این ها حاصل می گردد، پس بر استحباب این امور دلالت می کند آیه: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» (۱).

گونه دوم

مانند زینت کردن و بوسیدن و پای برهنه در آن ها داخل شدن و امثال این ها ... و به آنچه یاد کردیم ظاهر شد که هرگاه کسی یکی از این امور که عنوان تعظیم آن مشاهد و مواقف بر آن ها صدق می کند را نذر نماید؛ نذرش صحیح است، به جهت ثبوت رُجحان آن ها به آنچه بیان داشتیم، و مخالفت با آن حرام، و اگر بر خلاف نذرش عمل کرد کفاره بر او واجب می شود، پس جای تأمل در این نیست که نذر چراغ روشن کردن در مواقف امامان علیهم السلام و در مجالسی که منتسب به ایشان است، و بر منابری که مناقب و مصایب ایشان بر آن ها یاد می شود، چنین نذری منعقد می گردد، برخلاف تصور بعضی از اهل وسواس یا قصور از درجات تحصیل و خدای تعالی حق را می گوید و او است که به راه راست هدایت می کند. اکنون که این مطلب را

ص: ۴۰۷

دانستی بعضی از اقسام تعظیم و تجلیل را برای تذکر خودم و برادران ایمانی ام یاد می آورم:

از جمله؛ معمور کردن و بنا نمودن و زینت دادن و بوسیدن و فرش گستردن و چراغ افروختن در آن ها، و ملتزم شدن به رفت و آمد در آن ها در اوقات مخصوص، و پای برهنه، و پاکیزه و خوشبو داخل شدن، و پای راست را هنگام ورود پیش گذاردن با حالت وقار و آرامش، و مشغول شدن به ذکر خدای تعالی و قرائت قرآن و دعا و صلوات و سلام کردن بر امام عصر و بر پدرانش علیهم السلام، و بر مواقف آن حضرت، و پرهیز از نجس کردن آن اماکن، و تطهیر آن ها در صورت نجس شدن، و جاروب کردن آن ها، و این که با حال جنابت در آن ها داخل نشود، و شیء نجس و متنجسی در آن ها داخل نکنند، و آب دهان و بینی در آنجاها نیفکنند، و به امور دنیا در آن ها مشغول نگردد و درباره آن ها هم سخن نگوید، و زنان در حال حیض و نفاس در آن ها داخل نشوند، و کشف عورت در آن ها نکنند، و هرگاه بوی پیاز یا سیر یا مانند آن در دهانش بود داخل آن ها نگردد، و شعر در آن ها نخواند، و از کارهای حرام و مکروه در آن ها پرهیزد، و از مزاح و خنده و بیهودگی و جدال و بحث و بلند کردن صدا و مانند این ها در آن اماکن مقدسه اجتناب نماید، و خلاصه از هر چه با تعظیم و توقیر منافات دارد دوری گزیند. این ها اموری است که در نظر آمد که تعظیم آن مواقف و مشاهد به آن ها حاصل می گردد، بر حسب تأمل و دقت در اموری عرفی، و آدابی که در تعظیم مساجد و غیر آن ها وارد شده،

ص: ۴۰۸

و به سبب این که تعظیم و تکریم است آن امور وارد گردیده اند، چنان که توجّه دادیم، و شاید که با تأمل و تتبع بیش از این امور را نیز به دست آورید.

در اینجا چند مسأله مطرح می شود:

اول: نظر به روایت ابوبصیر که سابقاً آوردیم، ظاهراً دخول و درنگ کردن در مواقف و مشاهد امامان علیهم السلام با حال جنابت کراهت دارد، و بعضی از فقها قائل به حرمت شده اند، از جهت تمسک به روایاتی که بر مطلب مورد نظرشان دلالت ندارد، و از جهت ملحق نمودن آن ها به مساجد و این قیاس است که آن را نمی پذیریم، و به خاطر تعظیم آن ها که تفصیل دارد و در مسأله آینده آن را بیان می کنیم.

دوم: هرگاه فعلی که با تعظیم کردن آن مشاهد منافات دارد انجام دهد، چنانچه خود آن فعل به تنهایی طوری باشد که هتک حرمت با انجام آن حاصل می گردد، مانند داخل کردن عین نجس در آن ها، بدون شبهه حرام است، اما اگر چنین نبود، پس اگر آن کار را به قصد هتک حرمت و اهانت انجام دهد باز حرام است، و چنانچه قصدش این نباشد حرام نیست.

سوم: هرگاه ببیند کسی در آن ها عملی منافی تعظیم است انجام می دهد، چنانچه از گونه اول یا دوم باشد بر او واجب است که او را نهی کند، و از آن کار باز دارد، و اگر از گونه سوم باشد مستحب است او را نهی نماید.

چهارم: هر کس در آن مواقف جایی برای خود بگیرد تا از منافی که آن مواقف و مشاهد در بردارند برخوردار شود، نسبت به آن موضع از دیگران

سزاوارتر خواهد بود، و تمام روز یا شب برای او حَقَّ اولوئیت ثابت است در صورتی که از آنجا اعراض نکنند، خواه خروج او برای انجام حاجتی باشد یا نه، و خواه چیزی از خود در آنجا باقی بگذارد یا نه، و خواه رفتنش طول بکشد یا نه. و دلیل بر آن خبر صحیح محمد بن اسماعیل بن بزیع از بعضی اصحابش از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام است که گوید: به آن حضرت عرض کردم: در مکه یا مدینه یا حایر یا مواضعی که در آن ها فضل الهی امید می رود هستیم، بسا شخصی به قصد تجدید وضو بیرون می رود، دیگری می آید و جای او را می گیرد؟ فرمود: مَنْ سَبَقَ إِلَى مَوْضِعٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ يَوْمَهُ وَلَيْلَتَهُ؛ هر کس به جایی سبقت جوید روز و شبی [که در آنجاست] نسبت به آن اولی است.

می گویم: هر چند که این حدیث مرسل است، ولی به سبب عمل کردن اصحاب به آن و اعتماد شان بر آن، و تأیید گردیدنش به دو حدیث آینده، ضعف سَنَدش جبران شده است، اضافه بر این که ارسال کننده از بزرگان است، و از مرسل عنه به «بعض اصحابش» تعبیر نموده که در آن اشعار کاملی به وثاقت هست، بر خلاف این که از او به عنوان «رَجُلٌ» و مانند آن یاد می شد.

توجه

بعضی احتمال داده اند که «او» در حدیث فوق به معنی «او» باشد، نظر به روایت طلحه بن زید از امام صادق علیه السلام که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بازار مسلمانان همچون مسجد آنان است، که هر کس به جایی سبقت جست تا شب به آن مکان سزاوارتر است.

و نظر به روایتی که بطور مرسل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمودند: هر گاه

کسی از شما در جای خود در مسجد [به نماز و عبادت] بپای ایستد او تا شب به آن مکان سزاوارتر است.

می‌گوییم: نیازی به این نیست که «واو» به معنی «او» فرض شود، بکله واو برای بیان اشتراک معطوف و معطوف علیه در حکم است، چنان که اصل در آن می‌باشد، و این اصل همان است که علمای اصول از آن تعبیر می‌کنند به این که: واو برای مطلق جمع است. و در این حدیث اگر مرجع ضمیر را «سَبَقَ» قرار دهیم، مطلب واضح است، یعنی هر کسی به موضعی سبقت گیرد او در روز سبقت جستن به آن مکان اولی است، و هم چنین اگر مرجع ضمیر را «شخص» قرار دهیم، پس معنی چنین است: هر کس به موضعی سبقت جوید پس او در آن روزی که در آن سبقت گرفت به آن مکان اولی است اگر سبقت جستن روز بوده باشد، و در آن شبی که به مکان سبقت جسته چنانچه شب باشد، پس در این مطلب تدبیر کن تا آنچه برایت یاد کردیم واضح گردد. و بنابر آنچه یادآور شدیم بین این حدیث با دو خبر دیگر منافاتی وجود ندارد، چنان که برخی پنداشته‌اند، و این پندار مایه تکلف آن‌ها شده که در جمع بین آن‌ها وجوهی ذکر کرده‌اند. و بدان که سخنان علما و اهل فن در این مسئله مختلف است، و من ان شاء الله تعالی تصنیف جداگانه‌ای در این باره خواهم پرداخت.

دنباله‌ای از بحث

عالم محدث نوری قدس سره در کتاب جنه‌المأوی از ریاض العلماء حکایت کرده که گوید: در بعضی از نوشته‌ها به نقل از خط شیخ زین العابدین علی بن الحسن بن محمد خازن حائری رحمه الله - شاگرد شیخ شهید قدس سره

- دیدم، که: ابن ابی جواد نعمانی به حضور مولایمان حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - مشرف شد، پس به آن حضرت علیه السلام عرضه داشت: ای مولای من، برای شما در شهر نعمائیه یک مقام و در شهر حله یک مقام هست، شما در کدامیک از آن ها تشریف می آورید؟ آن حضرت علیه السلام به او فرمودند: در نعمائیه شب سه شنبه، و روز سه شنبه، و روز جمعه و شب جمعه را در حله می باشم، ولی اهل حله نسبت به مقام من تأدب نمی کنند، و هر کس با ادب به مقام من داخل شود، که ادب را رعایت نماید و بر من و بر امامان علیه السلام سلام کند، و بر من و ایشان دوازده بار درود فرستد، سپس دو رکعت نماز با دو سوره به جای آورد و به وسیله آن ها با خداوند مناجات کند، آنچه را از خدای تعالی بخواهد به او می دهد. عرض کردم: ای مولای من این را به من بیاموز؟ فرمود: بگو: «اللَّهُمَّ قَدْ أَخَذَ التَّيَادِيبُ مِنِّي حَيْثِي مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَإِنْ كَانَ مَا اقْتَرَفْتُهُ مِنَ الذُّنُوبِ أَضْعَافَ مَا أَدَّبْتَنِي بِهِ وَأَنْتَ حَلِيمٌ ذُو أَنَاةٍ تَغْفُو عَنْ كَثِيرٍ حَتَّى يَسْبِقَ عَفْوُكَ وَرَحْمَتُكَ عَيْذًا بِكَ»؛ خدایا [به خاطر گناهان و نافرمانی هایم] تأدیب [به وسیله گرفتاری ها و مصایب مرا فراگرفت تا آنجا که به سختی افتادم و تو مهربان ترین مهربانانی، هر چند آنچه از گناهان مرتکب شده ام چندین برابر آن است که مرا بدان تأدیب فرموده ای، و تو بردبار بخشنده ای هستی که از بسیاری [از گناهان و خطاها] می گذری تا جایی که عفو و رحمت بر عذابت پیشی گیرند. راوی گوید: آن حضرت علیه السلام سه بار این دعا را بر من تکرار فرمود تا اینکه آن را فهمیدم و [حفظ شدم (۱)].

ص: ۴۱۲

شصت و نهم و هفتادم: وقت ظهور را تعیین نکردن و تکذیب وقت گذاران

شصت و نهم و هفتادم: وقت ظهور را تعیین نکردن و تکذیب وقت گذاران

بدان - خداوند تو و ما را توفیق دهد - که حکمت الهی بر این است که وقت ظهور صاحب الامر را پیش از فرا رسیدن آن از بندگانش مخفی بدارد، به خاطر اموری که بر ما پوشیده است، و بعضی از آن ها از اخبار ائمه اطهار علیه السلام استفاده می شود، که ان شاء الله تعالی به آن ها اشاره خواهیم کرد. زیرا که علم به آن از اسرار الله است که از خلق خود مستور داشته، چنان که در دعایی که از آن حضرت علیه السلام به دست شیخ عمری قدس سره روایت رسیده چنین آمده است: «[خدایا] و تو عالمی بدون تعلیم به آن وقتی که صلاح امر [حکومت] ولّی تو است، در این که به او فرمان دهی امر خود را اظهار نماید و پرده [غیبتش] را کنار زند، پس مرا بر [انتظار] آن صبر ده تا دوست ندارم آنچه به تأخیر انداخته ای جلو بیفتد و آنچه را تعجیل بخواهی من به تأخیرش مایل نباشم، و هر چه تو در پرده قرار داده ای افشایش را نطلبم، و در آنچه نهان ساخته ای کاوش ننمایم، و در تدبیر امور جهان با تو [که همه مصالح را می دانی به نزاع نپردازم ...]. تمام این دعا را در بخش هفتم کتاب آوردیم.

و در کتاب حسین بن حمدان به سند خود از مفضل بن عمر آورده که گفت: از سرورم حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا ظهور مهدی منتظر وقت معینی دارد که مردم آن را بدانند؟ فرمود: حاشا که خداوند برای آن وقتی تعیین کرده باشد یا شیعیان ما برای آن وقتی معین کنند. گوید: عرضه

داشتیم: ای مولای من این از چه جهت است؟ فرمود: زیرا که آن همان ساعت است که خدای - عزوجل - فرموده: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْرًا كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (۱) [ای رسول ما] از تو درباره آن ساعت می پرسند که کی خواهد بود بگو علم آن نزد پروردگار من است کسی جز او آن ساعت را ظاهر و روشن نتواند کرد [شان آن ساعت در آسمان ها و زمین سنگین و عظیم است، جز ناگهانی شما را نیاید از تو می پرسند که گویی تو کاملاً بدان آگاهی بگو علم آن ساعت محققاً نزد خدا است لیکن اکثر مردم بر این حقیقت آگاه نیستند. و فرموده خداوند: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا»؛ فَاِنِّي لَهُمْ اِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرُهُمْ»؛ (۲) آیا کافران که ایمان نمی آرند پس باز انتظاری دارند جز آن که ساعت فرا رسد که همانا شروط و علایم آن [پدید] آمد و پس از آن که بیاید در آن حال تذکر و پند آنان را چه سودی بخشد. و فرموده خداوند: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ»؛ (۳) آن ساعت نزدیک آمد و ماه آسمان شکافته شد. و فرموده خداوند: «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ»؛ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»؛ (۴) و توجه دانی شاید که آن ساعت نزدیک باشد آنان که به آن ساعت ایمان ندارند [به تمسخر] تقاضای زودتر شدن آن را دارند و [اما] آنان که ایمان آورده اند از آن سخت بیمناکند و می دانند که آن روز بر حق

ص: ۴۱۴

۱- ۵۲۷. سوره اعراف، آیه ۱۸۷

۲- ۵۲۸. سوره محمد، آیات ۱۸ و ۱۹.

۳- ۵۲۹. سوره قمر، آیه ۱.

۴- ۵۳۰. سوره شوری، آیات ۱۷ و ۱۸.

است، توجه کنید آنان که درباره ساعت جدال کنند در گمراهی دوری هستند.

عرض کردم: ای مولای من، معنی: «یُمارون = جدال می کنند» چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: می گویند قائم کی متولد شده و چه کسی او را دیده و در کجاست و کجا خواهد بود و کی ظاهر می شود؟ تمام این ها از جهت عجله کردن در امر خداوند و شک در قضای الهی است، آنان دنیا و آخرت را زیان کرده اند و پایان بد از آن کافران است. مفضل گوید: عرضه داشتیم: ای سرور من، پس وقتی برای آن تعیین نمی کنید؟ فرمود: ای مفضل برای آن وقتی مگذار که هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی تعیین نماید خود را در علم خداوند شریک دانسته و [بناحق] مدعی شده که خداوند تعالی او را از اسرار خویش آگاه ساخته است ... این حدیث طولانی است آن مقدار که مورد نیاز بود پایان یافت.

و در غیبت نعمانی به سند خود از محمد بن مسلم آورده که گفت: حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: ای محمد هر کس تعیین وقتی را از ما به تو خبر دهد بدون تردید او را تکذیب کن، زیرا که البته ما برای هیچ کس وقتی را تعیین نمی کنیم. (۱)

و از ابوبکر حضر می آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا ما برای این امر وقتی تعیین نکنیم. (۲)

و از ابوبصیر از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که گفت: به آن حضرت عرضه داشتیم: فدایت گردم، خروج قائم علیه السلام کی خواهد بود؟ فرمود: ای

ص: ۴۱۵

۱- ۵۳۱. غیبت نعمانی، ۱۵۵.

۲- ۵۳۲. غیبت نعمانی، ۱۵۵.

ابومحمد ما خاندانی هستیم که وقت نمی گذاریم، و به تحقیق که حضرت محمدصلی الله علیه وآله فرمود: وقت گذاران دروغ گویند، ای ابومحمد به درستی که پیش از این امر پنج علامت خواهد بود نخستین آن ها ندا در ماه رمضان است، و خروج سفیانی، و خروج خراسانی، و کشتن نفس زکیه و فرو رفتن زمین در بیداء. سپس فرمود: ای ابومحمد به ناچار پیش از آن دو طاعون خواهد بود، طاعون سفید و طاعون سُرخ. عرض کردم: فدایت شوم: این دو طاعون چیست؟ فرمود: اما طاعون سفید مرگ همگانی خواهد بود، و اما طاعون سُرخ شمشیر. و قائم علیه السلام خروج نخواهد کرد تا این که در دل فضا شب بیست و سوم ماه رمضان شب جمعه نامش اعلام شود. عرض کردم: چگونه ندا می شود؟ فرمود: به اسم او اسم پدرش اعلام می شود: (توجه کنید که فلانی پسر فلانی قائم آل محمدصلی الله علیه وآله است، پس از او بشنوید و اطاعتش کنید) آن گاه هیچ جاننداری نمی ماند مگر این که آن صیحه را خواهد شنید، و خفته را بیدار می کند و از حیاط خانه بیرون می رود، و دوشیزه از پس پرده اش بیرون می دود، و قائم علیه السلام چون آن ندا را بشنود خروج می کند، و آن صیحه جبرئیل علیه السلام است. (۱)

و در کافی و غیبت نعمانی به سند خود آورده اند که مهزم به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: فدایت شوم، از این امر که در انتظارش هستیم خبرم ده که کی خواهد بود؟ فرمود: ای مهزم وقت گذاران دروغ گویند و شتاب زدگان هلاک شوند، و تسلیم شدگان نجات یابند. (۲)

ص: ۴۱۶

۱- ۵۳۳. غیبت نعمانی، ۱۵۵، ۱۵۶.

۲- ۵۳۴. اصول کافی، ۲ / ۳۶۸.

و نیز هر دو به سند شان از ابوبصیر آورده اند که گفت: از او - یعنی امام صادق علیه السلام - درباره حضرت قائم علیه السلام پرسیدم، آن حضرت فرمود: وقت گذاران دروغ گویند ما خاندانی هستیم که وقتی تعیین نمی کنیم. (۱)

و در غیبت نعمانی از امام صادق علیه السلام است که فرمود: خداوند جز این نخواهد کرد که خلاف وقتی را که وقت گذاران تعیین کنند ظاهر سازد. (۲)

و از فضیل بن یسار است که گفت: به حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام عرض کردم: آیا برای این امر وقتی هست؟ فرمود: وقت تعیین کنندگان دروغ می گویند؛ وقت گذاران دروغ می گویند. (۳)

و در کافی از احمد به سند خود آورده که گفت: فرمود: خداوند جز این نکند که برخلاف وقت گذاران پیش آورد. (۴)

و به سند خود از ابوبصیر آورده که گفت: از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام درباره حضرت قائم پرسیدم، فرمود: وقت گذاران دروغ گویند، ما خاندانی هستیم که وقتی را تعیین نکنیم.

و در غیبت شیخ طوسی به سند خود از فضل بن شاذان به سند خود از فضیل است که گفت: از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام پرسیدم: آیا این امر را وقتی هست؟ فرمود: وقت گذاران دروغ می گویند، دروغ می گویند دروغ می گویند. (۵)

ص: ۴۱۷

۱- ۵۳۵. اصول کافی، ۱ / ۳۶۸.

۲- ۵۳۶. غیبت نعمانی، ۱۵۵.

۳- ۵۳۷. غیبت نعمانی، ۱۵۸.

۴- ۵۳۸. اصول کافی ۱ / ۳۶۸.

۵- ۵۳۹. غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۲.

و به سند خود از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: وقت گذاران دروغ می گویند در گذشته وقتی تعیین نکردیم و در آینده هم تعیین نخواهیم کرد. (۱)

و به سند خود از عبدالرحمن بن کثیر آورده که گفت: در محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب بودم که مهزم اسدی بر آن جناب وارد شد و عرضه داشت: فدایت کردم مرا خبر ده این امری که انتظارش را می کشید چه وقت خواهد بود، که به طول انجامیده؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: از مهزم وقت گذاران دروغ می گویند، و شتاب زدگان به هلاکت رسند و تسلیم شوندگان نجات یابند، و به سوی ما می آیند. (۲) و به سند صحیح خود از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: هر کس از مردم برای تو هرگونه وقتی را تعیین کرد بدون هراس او را تکذیب کن که ما برای هیچ کس وقتی تعیین نکنیم. (۳)

و در احتجاج شیخ طبرسی از محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب آمده که گفت: از محمد بن عثمان عمّری قدس سره درخواست کردم نامه ای از من [به محضر حضرت صاحب الأمر علیه السلام] برساند، که در آن نامه از مسائلی که بر من مشکل شده بود سؤال کرده بودم، پس توفیق به خط مولایمان صاحب الزمان علیه السلام آمد، تا آنجا که فرموده: ... و اما ظهور فرج، پس آن به دست خدای - عزوجل - است، و وقت گذاران دروغ می گویند ... (۴)

ص: ۴۱۸

- ۱- ۵۴۰. غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۲.
- ۲- ۵۴۱. غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۲.
- ۳- ۵۴۲. غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۲.
- ۴- ۵۴۳. احتجاج، ۲ / ۲۸۱.

و این را شیخ طوسی رحمه الله از گروهی از مشایخ خود از جعفر بن محمد بن قولویه و ابو غالب زراری و غیر آن ها از محمد بن یعقوب کلینی قدس سره از اسحاق بن یعقوب روایت کرده است. (۱)

می گویم: توثیق اسحاق بن یعقوب را در کتاب های رجالی که نزد من هست ندیدم، ولی در وثاقت و جلال او همین بس که شیخ کلینی با اعتماد بر او از وی روایت کرده، به اضافه قرائن دیگر ... چنان که بر هوشمند دانا پوشیده نیست.

توضیح

از تمام آنچه در این باب آوردم معلوم شد که از وظایف مهم ترک وقت گذاری و تکذیب تعیین کنندگان وقت ظهور حضرت حجّت علیه السلام است هر کس که باشد، و در اینجا شایسته است به چند مطلب توجه داده شود:

مطلب اول

ممکن است تصوّر شود که بین روایات یاد شده با روایت که مشایخ سه گانه (۲) به سندهای شان از ابو حمزه ثمالی آورده اند منافاتی هست. ابو حمزه گوید: به حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام عرضه داشتم: حضرت علی علیه السلام می فرموده: تا سال هفتاد بلا است، و می فرموده: پس از بلا راحتی است، و سال هفتاد گذشت و ما را حتی ندیدیم؟ حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود: ای ثابت خدای تعالی برای این امر در هفتاد سال وقت تعیین کرده بود، پس هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد غضب خداوند بر اهل زمین شدید گشت و آن را به صد و چهل سال تأخیر انداخت، پس ما این را برایتان حدیث گفتیم ولی

ص: ۴۱۹

۱- ۵۴۴. غیبت، شیخ طوسی، ۱۷۶.

۲- ۵۴۵. غیبت، شیخ طوسی / ۲۶۳ و اصول کافی، ۱ / ۳۶۸؛ غیبت نعمانی / ۱۵۷.

شما آن را فاش کردید، و پرده از روی سر برداشتید، پس خداوند آن را به تأخیر انداخت و پس از آن وقتی نزد ما تعیین نفرموده، و خداوند هرچه را بخواهد محو و هر چه را خواهد اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست(۱). ابو حمزه گوید: همین مطلب را به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام گفتم، فرمود: همین طور بوده است.

و شیخ طوسی به سند خود از فضل بن شاذان به سند خود از ابوبصیر آورده که گفت: به آن حضرت علیه السلام عرض کردم: آیا برای این امر مدّت سر رسیدی هست که بدن های مان رابه آن راحت دهیم و به آن منتهی شویم؟ فرمود: آری، ولی شما فاش کردید پس خداوند بر آن افزود.(۲) و به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: این امر در من بود، پس خدای تعالی آن رابه تأخیر انداخت، و در ذریّه من آنچه را خواهد به انجام رساند.(۳)

و نعمانی به سند خود از اسحاق بن عمّار صیرفی روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود: برای این امر وقتی بود، و آن در سال صد و چهلم، پس شما آن را بازگو کردید و منتشر ساختید، خدای - عزوجل - هم آن را تأخیر انداخت.(۴) و در همان کتاب در حدیث دیگری از او روایت شده که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابواسحاق این امر دو بار به تأخیر افتاد.(۵)

ص: ۴۲۰

۱- ۵۴۶. سوره رعد، آیه ۳۹.

۲- ۵۴۷. غیبت، شیخ طوسی، / ۲۶۵.

۳- ۵۴۸. غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۳.

۴- ۵۴۹. غیبت نعمانی، ۱۵۷.

۵- ۵۵۰. غیبت نعمانی، ۱۵۷.

مصنّف این کتاب، چنگ زنده به ریسمان محکم خداوند؛ ولایت ائمه طاهرین علیه السلام محمد تقی موسوی اصفهانی - عفی عنه - گوید: بین این احادیث با احادیث سابق منافاتی نیست، چون صراحت و ظهوری در این احادیث نیست بر این که منظور از «امر» ظهور امام دوازدهم - عجل الله فرجه الشریف - باشد، بلکه نمی تواند مراد از آن ظهور آن حضرت علیه السلام باشد، زیرا که سال هفتاد و سال صد و چهل پیش از ولادت آن جناب بوده، و هم چنین حدیث سوم بر آنچه یاد کردیم نصّ است. بنابراین منظور تسلط یافتن امامان علیه السلام و ظهور دولت حق و پیروزی مؤمنین بر مخالفین می باشد، و این - به حسب روایات یاد شده - به ظهور آن حضرت علیه السلام مقید نیست، و با ترتیب امامت و این که شماره امامان دوازده می باشد منافاتی ندارد، و ظاهر از این روایات آن است که ظهور دولت حق و غالب شدن امامان و شیعیان ایشان، و تسلط یافتن شان بر اهل باطل و گسترش دادن عدل و داد در دنیا چنین مقدر بوده که در سنه هفتاد واقع شود به شرط آن که مردم بر یاری امام حسین علیه السلام متفق می شدند، که این تکلیفی بود بر عموم آن ها چنان که در احادیثی وارد گردیده که ان شاء الله تعالی بعضی از آن ها را خواهیم آورد، پس چون به امر پروردگارشان فسق ورزیدند، و از یاری ولیّ شان خودداری کردند، غضب خدای تعالی بر آنان شدّت گرفت، و نجات و رهایی شان از دست دشمنانشان، و گسترش عدالت در میانشان را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت، و این موافق زمان امام صادق علیه السلام است، چنان که در روایت سوم به آن تصریح شده است. و چون

شیعیان امر امامان علیه السلام را در مخفی داشتن اسرارشان مخالفت کردند، و آنچه را دستور داشتند کتمان و مستور نمایند افشا ساختند، و این کفران نعمتی بود که خداوند به آنان عنایت کرده بود، خدای تعالی سزای عملشان را داد به این که نجات و خلاصی شان را به تأخیر انداخت، چنان که حدیث یاد شده این معنی را بازگو می کند.

خدای - عزوجل - فرماید: «ذَلِكَ جَزَائِنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ»؛^(۱) این کیفر کفران آن ها بود، و آیا جز کفران کننده را کیفر دهیم؟

و اما احادیثی که وعده دادیم آن ها را یاد کنیم:

از جمله؛ در مجلده دهم بحار به نقل از کتاب النوادر علی بن اسباط از ثعلبه بن میمون از حسن بن زیاد عطار روایت آمده که گفت: از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای - عزوجل - : «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ»؛^(۲) آیا نمی نگری کسانی را که به آن ها گفته می شد از جنگ خودداری کنید و نماز را به پای دارید ... پرسیدم، آن حضرت علیه السلام فرمود: درباره حسن بن علی علیه السلام نازل شد، خداوند او را به خودداری از جنگ امر فرمود. راوی گوید: [پرسیدم: «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ»؛ پس چون فرمان جنگ بر آنان آمد ...؟ فرمود: درباره حسین بن علی علیه السلام نازل شد، خداوند بر او و اهل زمین فرض کرد که در رکاب آن جناب قتال کنند.^(۳)

ص: ۴۲۲

۱- ۵۵۱. سوره سبا، آیه ۱۷.

۲- ۵۵۲. سوره نساء، آیه ۷۷.

۳- ۵۵۳. بحار الانوار، ۴۴ / ۲۲۰، ح ۱۴.

می‌گوییم: این سه تن [که در سند حدیث قرار دارند] همگی مورد اعتماد؛ امین؛ و شیعه امامی هستند، چنان که علمای فن تصریح کرده‌اند، پس حدیث در منتهای صحت است، و به همین معنی روایات متعددی آمده که به منظور رعایت اختصار از ذکر آن‌ها خودداری کردیم. و به آنچه بیان داشتیم ظاهر گشت که وجهی ندارد این که اخبار گذشته را حمل کنیم بر آن که نهی از وقت گذاردن را به صورت حتمی و صریح منحصر بدانیم، یا آن که نهی را به غیر امامان علیهم السلام اختصاص دهیم چنان که بعضی از علما چنین کرده‌اند زیرا که دانستی هیچ یک از اخبار پنج گانه یاد شده بر تعیین وقت زمان ظهور مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - اصلاً دلالت ندارند، بلکه در حدیث دوم و سوم بر فرج نیز دلالت نیست، زیرا که بیش از این از آن‌ها بر نمی‌آید که امامان علیهم السلام وقت آن را می‌دانستند، نه این که به دیگران هم خبر داده باشند. اضافه بر این که توجیهی را که بعضی از علما نموده‌اند، برخلاف صریح فرمایش امامان علیهم السلام است که: «ما خاندانی هستیم که وقت نمی‌گذاریم» و نیز: «در گذشته وقتی تعیین نکردیم، آینده هم وقتی را تعیین نخواهیم کرد»، و نیز: «برای هیچ کس وقتی را تعیین نکنیم» و غیر این‌ها ... بنابراین روایات گذشته با صحت و صراحتی که دارند معارضی برای آن‌ها نیست تا به توجیه و تأویل آن‌ها نیازی داشته باشیم.

اگر بگویید: ممکن است تعارض کنند و منافات داشته باشند با آنچه در بحار و برهان از عیاشی از ابی لبید مخزومی از حضرت امام باقر علیه السلام آمده که آن

حضرت فرمود، «ای ابو السید، همانا در حروف مقطعه قرآن علم بسیاری است، خدای تعالی نازل فرمود: «الم * ذَلِكِ الْكِتَابُ» پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله قیام کرد تا این که نورش ظاهر گشت و سخنش بر دل ها نشست، و آن حضرت متولد شد هنگامی که از هزاره هفتم، صد و سه سال گذشته بود». سپس فرمود: «بیان این مطلب در کتاب خداوند در حروف مقطعه هست، هر گاه آن ها را بدون تکرار بشماری، و از حروف مقطعه هیچ حرفی نمی گذرد جز این که با گذشت آن یکی از بنی هاشم قیام کند». سپس فرمود: «الف یک، و لام سی، و میم چهل، و صاد نود است، که مجموع آن ها صد و شصت و یک می باشد، سپس آغاز قیام امام حسین بن علی علیها السلام (آلم * الله ...» بود. و چون به آخر مدتش رسید قائم فرزندان عباس در (المص) قیام کند، و چون آن بگذرد قائم ما در: (الر) بپاخیزد، پس این را بفهم و به خاطر بسپار و [از نا اهل آن را کتمان کن] (۱).

و در بحار و شرح اربعین مجلسی دوم آمده از کتاب المحتضر تألیف حسن بن سلیمان شاگرد شهید اول رحمه الله که گفته: «روایت است که حدیثی به خط حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یافت شده که نوشته بود: «با گام های نبوت و ولایت به قله های حقایق بالا رفتیم. تا آنجا که فرمود: و به زودی چشمه های آب زندگانی برایشان آشکار می گردد پس از سوزش آتش ها، در وقتی که عدد سال ها به آلم، و طه و طس ها رسد» (۲).

ص: ۴۲۴

۱- ۵۵۴. بحار الانوار، ۵۲/۱۰۶، ح ۱۳. و عیاشی ۲/۳، ح ۳.

۲- ۵۵۵. بحار الانوار، ۵۲/۱۲۱، ح ۵۰.

در جواب گویم: این دو روایت قاصرند از این که با روایاتی که پیش تر آوردیم معارض باشند، هم از لحاظ سند و هم از لحاظ دلالت. زیرا که روایت اول مرسل است تا خثیمه بن عبدالرحمن که از ابو لیبید روایت کرده، و خثیمه در کتب رجال یاد نشده، و نسبت به ابو لیبید هم مدح یا مذمتی ننموده اند، بنابراین روایت از جهت سند ضعیف است و بر آن اعتماد نمی شود. و روایت دوم اضافه بر این که مرسل است در حقیقت چیز یافت شده ای است و روایت نیست، با این حال این دو روایت از متشابهات اخبار است که علم آن ها به خود ایشان علیهم السلام واگذار می شود، اضافه بر این که در روایت دوم اصلاً ظهور قائم علیه السلام یاد نشده است، و خدا داند که منظور از ظاهر شدن چشمه های آب زندگانی چیست. و در روایت اول صراحتی نیست بر این که مراد از «قائم ما» همان مولایمان صاحب الزمان علیه السلام باشد، زیرا که لفظ «قائم» در چندین روایت بر کسی که به امر حق یا برای یاری آنان علیهم السلام بپاخیزد اطلاق شده است، چنان که بر پژوهنده در روایات ایشان - سلام الله علیهم اجمعین - پوشیده نیست، از جمله آن روایات: نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده این که: امیرالمؤمنین علیه السلام از چند حادثه که پس از آن حضرت تا قیام قائم علیه السلام خواهد بود سخن گفت، حسین علیه السلام عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین خداوند کی زمین را از ظالمین پاک خواهد ساخت؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: خداوند زمین را از ظالمین پاک نخواهد ساخت تا این که خون حرام ریخته شود، سپس جریان بنی امیه و بنی العباس را در حدیثی طولانی یاد آور شد، آن گاه فرمود: هر گاه

قیام کننده در خراسان پیاخاست و بر سرزمین کوفه [کرمان - خ ل] و ملتان تسلط یافت، و از جزیره بنی کاوان گذشت، و قائمی از ما در گیلان قیام کرد و آبر و دیلم او را اجابت نمودند، و برای فرزندان (یا فرزند) من پرچم های ترک در اطراف و اکناف پراکنده شود. و در این گیر و دارها باشند، هر گاه بصره ویران شود و امیر امراء در مصر قیام کند. آن گاه آن حضرت حکایتی طولانی بیان داشت سپس فرمود: هنگامی که هزاران نفر آماده نبرد شوند، و صف ها آراسته گردد و قوچ بره را بکشد، آنجاست که آخری قیام کند و انتقام گیرنده در پی انتقام خیزد و کافر هلاک گردد، سپس قائمی که در آرزویش هستند و امامی که ناشناخته باشد، آن که دارای شرافت و بزرگواری است قیام خواهد کرد، و ای حسین او از نسل تو است، هیچ پسری مانند او نیست، ما بین دو رکن مسجدالحرام ظاهر می شود، در دو جامه پوشیده بر جن و انس غالب می گردد، و زمینی را آلوده نگذارد، [از وجود افراد پست پاک سازد] خوشا به حال کسی که زمان او را درک کند و به دورانش برسد و آن روزها را ببیند. (۱)

مطلب دوم: از تمام آنچه یاد کردیم معلوم گردید که علم به وقت ظهور مولایمان صاحب الأمر علیه السلام از اسرار خداوند است که از بندگان خود مخفی داشته، و برایشان آشکار ننموده، و خود به جهت این کار داناست و نیز رسول و حجت های او علیهم السلام دانند، ولی آنچه از کلمات ایشان استفاده کرده ایم چند وجه است:

ص: ۴۲۶

وجه اول: این که بندگان نمی توانند آن را تحمل کنند، و بر کتمان صبر نمایند، این وجه از دو روایت ابو حمزه و ابوبصیر که پیش تر گذشت استفاده می شود، بیان مطلب این که: مؤمنین طبقات مختلفی دارند: بعضی از آنان به خاطر ضعف ایمان از تحمل اسرار ناتوان هستند، چنین کسی نمی تواند بر آن اسرار مطلع شود، بلکه هر گاه بعضی از اسرار برایش یاد شود شک ها و شبهه هایی به دلش راه می یابد، به سبب طاقت نداشتن و ضعف ایمان، چنان که در بیان مراتب ایمان آمده که: اگر بر کسی که دارای دو بخش است سه بخش قرار داده شود، خواهد شکست همچنان که تخم مرغ بر سنگ صاف می شکنند. و نیز روایت شده که: اگر ابوذر می دانست در دل سلمان چیست او را می کشت. و روایات دیگر ... و بعضی از مؤمنین ایمانشان قوی و یقینشان ثابت است، و توان تحمل بعضی از اسرار را دارند، و هیچ شبهه ای بر ایشان عارض نمی شود، ولی توانایی صبر کردن بر زمان طولانی را ندارند، که هر گاه از ابتدای امر وقت ظهور بر ایشان تعیین گردد، و به ایشان مثلاً گفته شود که حضرت حجّت علیه السلام تا هزار سال دیگر ظهور نخواهد کرد، بر اثر اندوه بر طول مدت می میرند، یا بیماری و سختی بر ایشان عارض می شود، بنابراین مصلحت آن است که از اینچنین مؤمنانی نیز وقت ظهور مخفی گردد. و بعضی از آن ها ایمانشان قوی تر است، ولی صبر ندارند که آن را کتمان سازند، که اگر سترّی به ایشان گفته شود آن را منتشر و فاش خواهند ساخت، پس مصلحت در این است که از چنین کسانی نیز مخفی گردد، و شاید - به

تأیید خدای تعالی و برکت اولیای اوعلیهم السلام - ناظر به همین معنی باشد آنچه در بصائر به سند خود از ابوالصامت روایت آمده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبداللّه امام صادق علیه السلام می فرمود: از جمله حدیث ما بخشی را فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و بنده مؤمن تحمل نتوان کرد. عرض کردم: پس چه کسی آن را متحمل گردد؟ فرمود: ما آن را متحمل باشیم. (۱)

و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: همانا حدیث ما صعب مستصعب است، با شرافت و گرامی و همیشه فروزان و پاکیزه و دشوار است، آن را تحمل نکنند فرشته ای مقرب، و نه پیغمبر مرسل و نه بنده ای که آزموده باشد. عرضه داشتم: پس چه کسی آن را تحمل نماید فدایت شوم؟ فرمود: هر کس که ما بخواهیم ای ابوالصامت. ابوالصامت گوید: من چنین گمان دارم که خداوند را بندگانی است که از این سه طایفه برترند. (۲)

و در کافی از بعض اصحاب مان روایت آمده که گفت: به حضرت ابوالحسن صاحب العسکر (امام هادی علیه السلام) نوشتیم: فدایت شوم؛ معنی فرموده امام صادق علیه السلام چیست که: حدیث ما [صعب مستصعب آن را تحمل نکند فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل، و نه مؤمنی که خداوند دلش را آزموده باشد؟ پس جواب آمد: همانا معنی فرموده امام صادق علیه السلام - این که آن را فرشته ای و پیغمبری و مؤمنی تحمل نکند - آن است که فرشته آن را متحمل نگردد تا این که به فرشته دیگری غیر خودش آن را برساند، و پیغمبر آن را تحمل نکند

ص: ۴۲۸

۱- ۵۵۷. بصائر الدرجات، ۲۳، باب ۱۱، ذیل ح ۱۱.

۲- ۵۵۸. بصائر الدرجات، ۲۲، باب ۱۱، ذیل ح ۱۰.

تا آن که به پیغمبر دیگری برساند، و مؤمن آن را تحمل ننماید تا آن که برای مؤمن دیگری بازگو کند، و این است معنی فرمایش جدم علیه السلام. (۱)

وجه دوم: این که حکمت الهی مقتضی آن است که مؤمنین در همه زمان ها منتظر ظهور مولایمان صاحب الزمان علیه السلام باشند، چنان که به این معنی راهنمایی می کند فرموده خدای تعالی: «فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَبِهُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ» (۲)؛ پس بگو دانای غیب خداست؛ شما منتظر باشید که منم با شما از منتظرانم. و بر این مطلب اخبار بسیاری دلالت دارند که در بحث انتظار پیش تر آوردیم. پس اگر وقت ظهور آن حضرت را بدانند نقض غرض لازم می آید و پیش از رسیدن وقت معین از ظهورش مأیوس می شوند، و این مصالح متعددی را از بین می برد، لذا وقت ظهور آن جناب پیش از رسیدن وقتش از آنان مستور مانده به خاطر رعایت مصالح متعدده ای. و این وجه از روایتی که در کافی و کتاب های دیگر اخبار آمده استفاده می شود که از علی بن یقطين است از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که گفت: حضرت ابو الحسن علیه السلام فرمود: شیعیان دو بیست سال است که با آرزوها تربیت می شوند. و یقطين به پسرش علی گفت: چگونه است که آنچه درباره ما [حکومت بنی العباس] گفته شد، آن چنان که گفته بودند واقع گشت، و آنچه درباره [حکومت حق] شما گفته شد واقع نگردید؟ علی گفت: آنچه راجع به ما و شما گفته شد از یک منبع بوده مگر این که چون جریان شما وقتش فرا رسیده بود و به طور خالص و بی کم و کاست به شما گفته شد، ولی امر ما هنوز

ص: ۴۲۹

۱- ۵۵۹. اصول کافی، ۱/۴۰۱.

۲- ۵۶۰. سوره یونس، آیه ۲۰.

وقتش نرسیده، پس با آرزوها دلگرم شدیم، و چنانچه به ما گفته می شد: این امر جز تا دویست یا سیصد سال دیگر نخواهد آمد دل ها قساوت می گرفت و عموم مردم از اسلام برمی گشتند، ولی می گفتند: چقدر زود و چه نزدیک است؛ تا دل ها اُلفت گیرند و فَرَج نزدیک آید. (۱)

توضیح: آنچه در مورد معنی فرموده امام علیه السلام: شیعیان دویست سال است که با آرزوها تربیت می شوند. به نظر من قوی تر می آید این که: چون مصیبت شیعه به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام بزرگ بود، و بی تابی دوستان بر اثر آن شدید گردید، امامان علیهم السلام آنان را به ظهور فَرَج با ظهور حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - امید و تسلی می دادند، و مدّت بین شهادت مولای مظلوممان تا امامت حضرت قائم علیه السلام دویست سال بوده است. و در معنی این حدیث وجوه دیگری نیز گفته شده که بعید به نظر می رسد و خالی از تکلف نیست، و خدای تعالی داناست. و احتمال می رود که ابتدای مدّت یاد شده از زمان بعثت باشد، که تا هنگام صدور این حدیث دویست سال می شود. بعضی از علمای ما گفته اند: و می توان در تأیید این احتمال گفت که: مؤمنین از ابتدای بعثت در محنت و شدّت بودند، و همین طور بعد از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و در زمان امیرالمؤمنین و امام حسن علیها السلام در سختی به سر می بردند، و هر کدام از آن بزرگواران شیعیان خود را به ظهور فَرَج و تسلّط یافتن حضرت قائم علیه السلام تسلی می دادند، و الله العالم.

ص: ۴۳۰

وجه سوم: در سِتر مخفی داشتن علم به وقت ظهور از مردم، این که چون یکی از حکم‌هایی که مقتضی غیبت است: بررسی و امتحان مردم می‌باشد، همین حکمت مقتضی مخفی داشتن علم به وقت ظهور حضرت حجّت علیه السلام از ایشان است، و گرنه بررسی و امتحان نسبت به بسیاری از افراد که به ایمان داشتن تظاهر می‌کنند ناتمام می‌بود، تا این که شتاب زدگان از دیگران جدا شوند، و این وجه از اخبار بسیاری که در آن‌ها غیبت حضرت قائم علیه السلام به آن تعلیل شده آمده است، و قسمتی از آن‌ها را در این کتاب آوردیم، و از جمله: در غیبت نعمانی از عبدالله ابن ابی یغفور آمده که گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم، با قائم علیه السلام از عرب‌ها چقدر خواهد بود؟ فرمود: مقدار کمی، عرض کردم: به خدا سوگند افرادی که این امر را بر زبان دارند تعداد بسیاری از آن‌ها هستند! فرمود: به ناچار باید که مردم بررسی شوند و از هم جدا گردند و غربال شوند، و خلائق بسیاری از غربال بیرون آیند. (۱) و در حدیث دیگری از ابوبصیر مثل همین آمده است. و در همان کتاب از امام حسن (حسین - خ ل) بن علی علیه السلام آمده که فرمود: این امری که انتظار دارید نخواهد شد تا این که بعضی از شما از بعض دیگر بیزاری جویند، و بر روی یکدیگر آب دهان بیندازند، پس بعضی از شما بر بعض دیگر به کفر گواهی دهد، و یکدیگر را لعنت نمایند، به آن حضرت علیه السلام عرض شد: در آن زمان خیری نیست، فرمود: تمام خبر در و در حدیث آن زمان است، قائم ما قیام کند

ص: ۴۳۱

و همه آن امور را دفع نماید. (۱) دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آمده است: چگونه خواهی بود آن هنگام که شیعیان این چنین با هم اختلاف کنند - و انگشتان خود را در یکدیگر داخل کرد - راوی گوید: عرضه داشتم: یا امیرالمؤمنین در آن هنگام هیچ خیری نیست، فرمود: همه خیر در آن وقت است، ای مالک در آن هنگام قائم ما قیام خواهد کرد... (۲) و از امام صادق علیه السلام است که فرمود: به خدا که شکسته خواهید شد همچنان که شیشه می شکنند، و همانا شیشه را بخواهند به حالت اول باز می گردانند، به خدا که همچون شکسته شدن سفال خواهید شکست، و به درستی که سفال شکسته می شود و به حال اول برگردانده نمی شود، و به خدا غریب خواهید شد، و به خدا از هم تمیز یابید، و به خدا که بررسی خواهید شد تا آنجا که از شما باقی نماند جز اندکی. و در اینجا آن حضرت [به عنوان کمی افراد باقی مانده] دست خود را برگرداند. (۳)

و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است که فرمود: همانا به خدا سوگند آن جریان نخواهد شد تا این که از هم تمیز داده شوید، و بررسی گردید، تا آنجا که جز کم ترین افراد شما باقی نمانند. (۴)

و از حضرت باقر علیه السلام است که فرمود: هرگز، هرگز، آنچه به سوی آن گردن می کشید نخواهد رسید تا این که بررسی شوید، و آنچه به سوی گردن می کشید نخواهد شد تا این که از یکدیگر تمیز یابید، و آنچه به سوی گردن

ص: ۴۳۲

۱- ۵۶۳. غیبت نعمانی، ۱۰۹.

۲- ۵۶۴. غیبت نعمانی، ۱۰۹.

۳- ۵۶۵. غیبت نعمانی، ۱۱۰.

۴- ۵۶۶. غیبت نعمانی، ۱۱۱.

می کشید نخواهد شد تا این که غربال شوید، به خدا سوگند آنچه به سویش گردن می کشید نخواهد آمد مگر بعد از نومی، و نه به خدا سوگند آنچه به سویش گردن می کشید نخواهد آمد تا این که به شقاوت رسد هر آن که اهل شقاوت است، و به سعادت رسد هر آن که اهل سعادت است. (۱)

و مثل این روایت را محمد بن یعقوب کلینی به سند خود آورده، و در آنچه آوردیم برای اهل هدایت و درک بسنده است.

وجه چهارم: این که این کار (= مخفی داشتن وقت ظهور) تفضُّلِ کامل و عنایت خاص نسبت به مؤمنانی است که در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام هستند، توضیح این که ظاهر از روایات - چنان که سابقاً گذشت - آن است که وقت ظهورِ فرَج از امور بدائیه است که ممکن است به سبب بعضی از مصالح و حکمت ها، و به سبب تحقُّق یافتن یا نیافتن بعضی از شرایط که بر مردم مخفی است زودتر یا دیرتر شود، پس اگر امامان علیهم السلام وقتی را به مردم خبر می دادند سپس آن وقت به خاطر بعضی از اسباب و حکمت ها تأخیر می افتاد بسیاری از مردم به تردید می افتادند چون به نظرشان می آمد که آن برخلاف وعده خداوند - تعالی شأنه - می باشد یا شک ها و شبهه ها به دل های شان راه می یافت، و مولایمان حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام به این وجه اشاره فرموده در حدیثی که در کافی و غیر آن روایت آمده از فضیل بن یسار که گفت: به آن حضرت علیه السلام عرضه داشتم: آیا برای این امر وقتی هست؟ فرمود: وقت گذاران دروغ گویند، دروغ گویند، دروغ گویند، همانا موسی علیه السلام

ص: ۴۳۳

وقتی که به دعوت پروردگارش رفت قوم خود را سی روز وعده داد، و چون خداوند ده روز بر آن سی روز افزود قوم او گفتند: وعده ای که موسی داده بود بر خلاف شد، و کردند آنچه کردند، پس اگر ما برایتان حدیث کنیم و مطابق آنچه حدیث گفته ایم پیش آید بگویید خداوند راست فرموده است، و هر گاه برایتان حدیثی بگوییم و برخلاف آنچه ما گفتیم پیش آمد بگویید خداوند راست فرموده است، که دو بار پاداش خواهید یافت. (۱)

می گویم: احتمال می رود این که دو بار پاداش یابند، یک بار برای ایمانشان، و بار دیگر برای صبرشان، غیر این را نیز محتمل است. واللّٰه العالم.

توجه: منظور از بداء ظاهر شدن تقدیر چیزی برای بندگان است پس از آن که به خاطر حکمت ها و مصالح خداوندی از آنان مخفی بوده است، و خدا داند که چه چیزی را مخفی بدارد و چه مطلبی را آشکار سازد، و معنی بداء بر عامّه مشتبه گردیده لذا آن را انکار کرده اند به گمان این که به سبب آن جهل بر خدای تعالی لازم می آید، و در مکرمت بیست و دوم از بخش پنجم مطالب سودمندی در این باره گذشت بدانجا مراجعه شود.

تتمه و توضیح

بدان که سه وجه اول از جوهری که آن ها را از کلمات ائمه معصومین علیهم السلام استفاده کردیم، سرّ مخفی داشتن علم به وقت ظهور امام عصر علیه السلام را به طور مطلق - یعنی وقت حتمی و بدایی - روشن ساختند، زیرا که آن ها حکمت ها و مصالحی هستند که مقتضی پوشیدگی هر دو وقت (حتمی

ص: ۴۳۴

و بدایی) می باشند، چنان که بر اهل فن و کسانی که با اخبار امامان علیهم السلام مأنوسند این معنی پوشیده نیست.

و امّا وجه چهارم: فقط ناظر به سترّ مخفی داشتن وقت بدایی از مردم است، چون اگر به آن وقت خبر داده می شدند سپس حکمت خداوند اقتضا می کرد که از آن وقت به وقت دیگر تأخیر افتد بیشتر مردم تردید می کردند، و دچار وسوسه می شدند، و در حیرت و شبهه می افتادند، چنان که برای بنی اسرائیل این اتفاق افتاد.

اگر بگویید: پس چگونه بعضی از امور بدائیه به مردم خبر داده شد سپس به خاطر مصالحی برخلاف آن امور واقع شد، چنان که در جریان جوانی که حضرت داوود علیه السلام مرگش را خبر داد، و زنی که حضرت عیسی علیه السلام مرگش را خبر داد، و یهودی که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله مرگش را خبر داد، و این ها نمردند، و وقوع فرج و گشایش را در زمانی خبر دادند سپس به خاطر بعضی از حکمت ها و اسباب، به تأخیر افتاد و در آن زمان واقع نشد، چنان که در روایت ابو حمزه - که سابقاً آوردیم - یاد گردیده، و این ها مایه گمراهی مؤمنین نشد، و در حیرت و شبهه نیفتادند؟

در جواب گویم: این ها بدان جهت بوده که حجّت های خداوند در میان مردم حضور داشته اند و سرّ بداء و تأخیر را برایشان بیان می نمودند، و پرسیدن از آنان برای مردم میسر بود، در حالی که مؤمنین در زمان غیبت امام علیه السلام از دیدار آن حضرت محجوب و از ملاقات و پرسش مسائل از آن جناب محروم هستند، بنابراین چنانچه از وقوع ظهور در وقت بدایی خبر

شوند، سپس به خاطر مصلحتی الهی آن وقت به تأخیر افتد. و امام و حجّت هم در میان آنان نباشد تا از حیرت و اشتباه آن ها را برگردانند، و صدق آن اخبار و وجه مصلحت را برایشان بیان سازد، در حیرت و اشتباه خواهند افتاد و در وادی ضلالت سقوط خواهند کرد، از همین روی برای مردم نه وقت حتمی بیان شد و نه وقت بدایی، اما وقت حتمی: به جهت وجوه گذشته، و اما بدایی: به خاطر این وجه که بیان داشتیم، برای رأفت و مهربانی و شفقت نسبت به آن ها، و به خاطر حفظ آنان از لغزش و گمراهی.

اگر بگویید: چنانچه مؤمنین به صدق امامان شان یقین دارند، و معتقد باشند که در مقدرات الهی و خبرهای غیبی بداء واقع می گردد، در حیرت و گمراهی نخواهند افتاد، و در عقاید بر حق خویش متزلزل نخواهند شد، خواه این که امام در بین آنان حاضر باشد یا غایب.

در جواب گوئیم: این حال و وضع مؤمنین کامل است که ایمان در دل های شان رسوخ یافته، و با دلیل و برهان محکم گردیده و خدای تعالی آنان را با روحی از جانب خود تأیید فرموده، و اینان نسبت به سایرین اندک هستند، اما اکثر افراد عقل و ایمانشان ضعیف است، و مانند گیاه تازه برآمده با وزش بادها به راست و چپ متمایل می گردند و گاهی می افتند و گاهی برمی خیزند، لذا امامان علیهم السلام خواسته اند این ها را مواظبت و رعایت کنند تا قوت شان کامل شود و آمادگی شان به مرحله مطلوب برسد، و آنچه مایه سقوط و از هم پاشیدگی شان می شود از آنان دفع نمایند، از این روی امامان علیهم السلام بسیاری از مطالب را از عدّه زیادی از اصحاب و شیعیانشان مخفی

می داشته اند به جهت حفظ آن ها و مهربانی نسبت به ایشان، چونکه امام علیه السلام: «پدر شفیق و مهربان است» چنان که در حدیث صفات و فضیلت امام در کافی(۱) و غیر آن روایت آمده است.

و از آنچه یاد کردیم معلوم گشت این که حضرت موسی علیه السلام وقت بدایی را به بنی اسرائیل خبر داد گمراه کردن آن ها نبود، و تقصیری در حق ایشان ننموده، بلکه این امتحان کردن و بررسی نمودن آنان بود به امر خدای - عزوجل - چون وقتی می خواست از نظر آن ها غایب شود برادرش هارون را به جانشینی خود بر آنان گماشت، و او را حجّتی برایشان قرار داد، پس آن ها بودند که با اعراضشان از حجّت و رها کردن رجوع به او، برای کشف حیرت و شبهه تقصیر داشتند بلکه خواستند هارون را بکشند، چنان که گفت: «ابن اُمّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَّ عَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي» (۲)؛ ای فرزند مادرم [ای جان برادرم] همانا قوم مرا خوار و زبون داشتند و نزدیک بود [به خاطر ممانعت کردنم از انحراف شان] مرا به قتل رسانند. و خدای تبارک و تعالی فرموده: «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ اِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَاَطِيعُوا اَمْرِي * قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِيْنَ حَتّٰى يَرْجِعَ اِلَيْنَا مُوسٰى» (۳)؛ و به درستی که هارون پیش از آن که موسی باز آید گفت ای قوم به هوش باشید که این گوساله اسباب فتنه و امتحان شما گردید و محققاً [بدانید] که پروردگار شما خدای مهربان است پس شما پیرو من باشید و فرمان مرا اطاعت کنید،

ص: ۴۳۷

۱- ۵۶۹. اصول کافی، ۱/۲۰۰.

۲- ۵۷۰. سوره اعراف، آیه ۱۵۰.

۳- ۵۷۱. سوره طه، آیات ۹۰ و ۹۱.

[قوم] گفتند ما به پرستش گوساله ثابت مانیم تا وقتی که موسی به ما باز گردد. اگر بگویید: از حضرت حجّت علیه السلام وارد شده: و امّا حوادث و پدیده هایی که واقع می شوند پس در آن ها به راویان احادیث ما مراجعه کنید که آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خداوند بر ایشانم ... (۱). و علما را در زمان غیبت خود حجّت بر بندگان و مرجع آنان قرار داد، بنابراین همان طور که مؤمنانی که در زمان حضور امامان علیهم السلام بودند حجّت بر آنان تمام شده، و راه بر طرف گشتن حیرت و شبهه و برداشته شدن آنچه مایه لغزش و ضلالت است برایشان روشن گردیده بود، به خاطر دسترسی به پرسش از امامان علیهم السلام، هم چنین مؤمنانی که در عصر غیبت هستند حجّت بر آنان تمام گشته، و راه راست برایشان روشن شده به خاطر رجوع به علمای عاملی که آثار ائمه اطهار را بیان می کنند و حاملان علوم ایشان هستند، که مردم در هر جریانی که وجه آن را نمی دانند و هر شبهه ای که در ذهنشان وارد می شود، به آن علما مراجعه نمایند، پس ضروری نداشت که وقت بدایی ظهور که احتمال تأخیر افتادنش از جهت بعضی حکمت ها و مصالح هست به آن ها گفته می شد؟

در جواب گویم: اولاً: ممکن است در بعضی از زمان های غیبت دورانی بیاید که علم مخفی گردد، یا به خاطر فقدان علما، و یا بر اثر مخفی گشتن آنان به سبب چیرگی باطل و اهل آن، و آن دوران در اخبار: «زمان فترت و سبطه» نامیده می شود، و در آن هنگام مؤمن کسی را نخواهد یافت که شبهه و حیرت

ص: ۴۳۸

را از او دفع نماید و وجه مصححت و حکمت را برایش بیان سازد. و بر این معنی دلالت دارد روایتی که شیخ نعمانی قدس سره در کتاب الغیبه به سند خود از ابان بن تغلب رحمه الله از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: یأتی علی الناس زمانٌ یصیبهم فیها سبَطَةٌ یأرز العلمُ كما تأرز الحیة فی جحرها فبینما هم کذلک اذ طلع علیهم نجمٌ قلت: فما السبَطه؟ قال: الفتره. قلت: فکیف نصنع فیما بین ذلک؟ فقال علیه السلام: کونوا علی ما أنتم علیهِ حتی یطلع الله لکم نجمکم (۱)؛ زمانی بر مردم خواهد آمد که سبَطه ای به آنان رسد و علم مخفی شود همچنان که مار خودش را در سوراخش مخفی می سازد، پس در همین حال به ناگاه ستاره ای بر مردم طلوع می نماید.

راوی گوید: عرضه داشتم: سبَطه چیست؟ فرمود؛ فترت (فاصله زمانی که موجب سستی دین و اعتقاد مردم گردد)، عرض کردم: در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: بر همان اعتقادی که هم اکنون دارید بمانید تا این که خداوند ستاره تان را برایتان بر آورد.

توضیح: «یأرز» بر سه وزن یَنْصُرُ و یَضْرِبُ و یَعْلَمُ می آید، به تقدیم راء بر زای، یعنی: مخفی می شود.

و ثانیاً: هر چند که علمای بزرگوار در زمان غیبت نواب امام علیه السلام هستند، و در آنچه از قضایا و احکام بر مردم وارد می شود مرجع آنانند، و در مسائل حلال و حرام حجّت بر آنهاست، ولی حکمت های تقدیرات و مصالح

ص: ۴۳۹

تغییرات را نمی دانند، و از وجوه بدا و اسباب قضا آگاه نیستند، و بسیار می شود که حیرت بر طرف نمی شود و شبهه از بین نمی رود مگر با بیان وجه مصلحت و توضیح حکمت، چنان که از حدیث ابو حمزه دانستی که از حیرت بیرون نیامد مگر بعد از آن که امام علیه السلام وجه تأخیر فرج را از آن وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داده بود بیان فرمود، و همین طور در نظایر و امثال آن چنان که بر کاوش کننده در اخبار و سیر پوشیده نمی ماند، و ذکر آن ها ما را از مقصود اصلی مان در این کتاب خارج می نماید، و خدای تعالی هدایت کننده به راه راست است. حاصل این که کشف معضلات و حل مشکلات و مانند آن ها از وظایف و شئون امام علیه السلام است، و کشف نشدن آن ها در زمان غیبت به مردم مربوط می شود، چونکه آن ها سبب مخفی ماندن امام علیه السلام می باشند، خدای تعالی بر ما منت گذارد به تعجیل فرج و ظهور آن حضرت علیه السلام و دیدارش را با عافیت نصییمان فرماید.

و ثالثاً: البته خداوند - تعالی شأنه - نسبت به بندگانش لطیف است، و الطاف او بر دو گونه است:

گونه اول

الطافی است که به حکم عقل و نقل بر او واجب است، و این همان است که خلاف آن قبیح و زشت می باشد، و خداوند اصلاً قبیحی را انجام نمی دهد، چون بر او - عز شأنه - فعل قبیح ممتنع است، و این همان است که در زبان ها متداول و مشهور شده این که: لطف بر خدای تعالی واجب است، و در این گونه لطف هیچ تفاوتی بین زمان ها و اشخاص نیست، مثل این که

ص: ۴۴۰

تکلیف به کاری کند که مقدور نیست که بر خدای تعالی قبیح است، و تکلیف کردن به چیزی که بندگان راهی به علم یافتن به آن ندارند، لذا مبعوث کردن پیغمبران به قاعده لطف واجب است، و معجزه دادن به ایشان به قاعده لطف واجب است، و تمام اهل عالم در همه زمان ها و مکان ها در این گونه لطف مساوی هستند.

گونه دوم

آن است که به حکم عقل واجب نباشد بلکه از روی تفضل و احسان درباره هر کس که بخواهد به هر منظور و هر گونه بخواهد انجام می دهد، (از او سؤال نشود از آنچه می کند و این بندگان هستند که مورد سؤال واقع می شوند). (۱) و از این گونه است لطف خداوند بر امت مرحومه محمّدیه صلی الله علیه و آله به برداشتن تکلیف های سخت از آن ها چنان که در آیه شریفه است: «وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصِيراً كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا» (۲)؛ خدایا! تکلیف گران و طاقت فرسا را چنان که بر پیشینیان نهادی بر ما مگذار. و نیز از این گونه است مخفی داشتن علم به وقت بدایی ظهور امام علیه السلام از مؤمنان و دوستان آن حضرت، چون خدای - عزوجل - هر چند که حُجّت را بر آنان تمام کرده و به وسیله عقل و نقل راه را برایشان روشن ساخته که صداقت امامان شان و تمامیت حجت شان را بیان فرموده به طوری که برای هیچ کس در افتادن به شبهه و گرفتار گشتن در حیرت عذری نیست، ولی از جهت شأن امامان شان و رعایت وضع ضعیف ترین افرادشان و کمی تعدادشان بر آنان ممت نهاد و خبر

ص: ۴۴۱

۱- ۵۷۴. سوره انبیاء، آیه ۲۳.

۲- ۵۷۵. سوره بقره، آیه ۲۸۶.

یافتن از وقت بدایی که می داند ظهور از آن تأخیر می افتاد را از آن ها پوشیده داشت برای حکمت و مصلحتی و به خاطر لطف و تفضل و شفقت نسبت به آنان، و مرحمت و احسان برایشان، تا به حیرت نیفتند، و شبهه ای به ذهنشان راه نیابد.

و از آنچه یاد کردیم - بحمدالله و له المنة - ستر کتمان نمودن علم به وقت ظهور امام علیه السلام از سایر مردم از عوام و خواص معلوم شد، هم وقت حتمی و هم وقت بدایی آن، و بر تو باد که در آنچه یاد کردیم دقت و تأمل کنی که از سخنان ائمه اطهار علیهم السلام - که خدای تعالی ما را در بهشت در جوار آنان اسکان دهد - گرفته شده است.

مطلب سوم: ظاهر از عمومات بسیاری که در روایات زیادی وارد گردیده که دلالت دارد بر این که امامان علیهم السلام آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت همه را می دانند، و آنچه روایت آمده در توصیف امام علیه السلام به این که نسبت به هیچ چیز جاهل نیست، و آنچه وارد شده که علم همه چیز در قرآن است به جهت فرموده خدای تعالی: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۱)؛ و ما کتاب (قرآن) را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است. و امام آن ها را از آن استخراج می کند، و خدای تعالی فرمود: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (۲)؛ و هیچ امری در آسمان و زمین پنهان نیست مگر این که در کتابی آشکار [مسطور و ضبط است. و فرموده خدای - عزوجل - : «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ

ص: ۴۴۲

۱- ۵۷۶. سوره نحل، آیه ۸۹.

۲- ۵۷۷. [سوره نمل، آیه ۷۵.

اضْطَفِينَا مِنْ عِبَادِنَا» (۱)؛ پس از آن کسانی را که از بندگان خود برگزیدیم وارث [علم] کتاب گردانیدیم. و آنان - چنان که در روایت آمده - امامان علیهم السلام می باشند، و فرموده خدای - عزوجل - : «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» (۲)؛ و همه چیز را در امام آشکاری به شماره آورده ایم. و او امیرالمؤمنین علیه السلام است، چنان که از امامان علیهم السلام روایت آمده، به ضمیمه آنچه دلالت دارد بر این که ایشان در علم و شجاعت یکسانند، و این که هر چه را امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته بود امامان پس از او آن ها را دانسته اند.

و هم چنین فرموده امام صادق علیه السلام که: خداوند حجّتی را در زمینش قرار ندهد که از چیزی سؤال شود، پس در جواب بگوید: نمی دانم.

و فرموده امام باقرعلیه السلام: به درستی که از جمله علمی که به ما داده شده: تفسیر قرآن و احکام آن، و علم تغییرات و حوادث زمان می باشد، هر گاه خداوند بخواهد خیری را به قومی رساند آنان را شنوا می سازد، و چنانچه کسی که گوش شنوا ندارد چیزی از آن را بشنود پشت می کند و از آن روی می گرداند انگار که نشنیده است. سپس امام باقرعلیه السلام چند لحظه ای ساکت ماند آن گاه فرمود: و اگر ظرف ها یا افراد مورد اطمینانی می یافتیم آنچه را که می دانیم می گفتیم.

و غیر این ها از احادیث بسیاری که در بصائر و کافی و غیر آن ها روایت آمده، ظاهر از تمامی این ها آن است که: امام علیه السلام وقت ظهورش را می داند، ولی

ص: ۴۴۳

۱- ۵۷۸. سوره فاطر، آیه ۳۲.

۲- ۵۷۹. سوره یس، آیه ۱۲.

به او اِذْن داده نشده که آن را اظهار کند، همچنان که امامان پیشین نیز مجاز نبوده اند که آن را اظهار نمایند، زیرا که امامان علیهم السلام هر چند که به همه چیز عالم هستند - جز آنچه استثنا شده مانند اسم اعظم که خدای - عزوجل - آن را برای خود اختصاص داده و هیچ کس از مخلوقاتش را بر آن آگاه ننموده است - و لیکن ایشان: (بندگان گرامی و مقرب هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نکنند و هر چه کنند به فرمان او کنند)^(۱) و به بندگان خدا خبر ندهند مگر آنچه را خداوند متعال امر فرموده که برایشان اظهار نمایند، چنان که این معنی در روایات متعددی آمده که در بصائر و غیر آن مذکور است.^(۲)

و حاصل روایات این که خدای تعالی بندگان را امر فرموده که از ائمه بزرگوار علیهم السلام سؤال کنند، چنان که فرماید: «فاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^(۳)؛ پس از اهل ذکر پرسید چنانچه نمی دانید. که بر آن ها است که پرسند، ولی امام علیه السلام لزومی ندارد که حتماً پاسخ گوید، بلکه به خواسته اش موکول است که بر اساس مصلحتی که می بیند اگر بخواهد جواب می دهد و اگر بخواهد از جواب خودداری می نماید، چنان که خدای - عزوجل - فرماید: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^(۴)؛ این نعمت و قدرت اعطای ماست این که بی حساب به هر که خواهی عطا کن و از هر که خواهی بازدار. پس امام به مقتضای آنچه صلاح است از جواب و تقیّه و کتمان و توریّه عمل می کند. و اگر

ص: ۴۴۴

۱- ۵۸۰. سوره انبیاء، آیه ۲۷.

۲- ۵۸۱. بصائر الدرجات، ۳۸، باب ۱۹.

۳- ۵۸۲. سوره انبیاء، آیه ۷.

۴- ۵۸۳. سوره ص، آیه ۳۹.

بخواهیم روایاتی که در هر باب از این امور وارد گردیده را یاد کنیم، کتاب طولانی شده، و از مقصود اصلی باز خواهیم ماند، و مایه إطناب خواهد شد، و شخص عارف دانا را اشاره کافی است، و در اخبار چیزی که احتمال منافات با این معنی را داشته باشد نیافتیم مگر دو حدیث:

حدیث اوّل: آنچه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت گردیده که آن حضرت فرمود: «لَوْلَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالْآيَةُ قَوْلُهُ تَعَالَى «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (۱)؛ اگر یک آیه در کتاب خدا نبود هر آینه شما را خبر می دادم از آنچه خواهد شد تا روز قیامت، آن آیه فرموده خدای تعالی است: خدا هر چه خواهد [از احکام یا حوادث عالم] محو و هر چه را خواهد اثبات می کند و در ام الكتاب (آفرینش) مشیت اوست. و نظیر این از دیگر امامان علیهم السلام نیز روایت آمده است.

حدیث دوم: خبر ابو حمزه ثمالی است که در تذکر اوّل گذشت، از مولایمان حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام که در آخر آن فرموده: و پس از آن نزد ما وقتی برای آن قرار نداد، «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». و با تأمل کامل در این دو حدیث واضح می شود که هیچ دلالتی بر نفی علم امام علیه الصلاه و السلام به وقت ظهورش نیست.

حدیث اوّل: چون معنایش آن است که فرموده خدای تعالی: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ ...». مانع از آن است که مردم را از آنچه تا روز قیامت واقع خواهد شد

ص: ۴۴۵

خبردار سازند، زیرا که آن حضرت علیه السلام فرمودند: اگر یک آیه در کتاب خدا نبود آنچه خواهد شد را می دانستیم، بلکه فرمود: اگر آن آیه نبود به شما خبر می دادم از آنچه خواهد شد. و کلمه «لولا» دلالت می کند بر ممتنع بودن جمله فعلیه به سبب وجود جمله اسمیه ای که پس از «لولا» واقع است، و آن را «لولا» ی امتناعیه خوانند. و تحقیق سخن در اینجا این است که مقتضای حکمت الهی آن است که بسیاری از امور از بندگان مخفی بماند، و قسمتی از آن ها پس از مخفی شدن ظاهر گردد، و بسیاری از تقدیرات را متوقف بر وقوع یا عدم وقوع اموری قرار داده است، و در این گونه تقدیرات است که محو و اثبات راه می یابد، و خداوند از ازل دانسته است که چه چیز را محو کند و چه چیز را ثبت نماید، و ام الکتاب نزد او است، و آن لوح محفوظ می باشد که قلم به امر خدای - عزوجل - به تمامی آنچه می شود و آن چنان که واقع می شود جاری گردیده است، و به جهت حکمت های بسیار و مصالح متعددی وقوع محو و اثبات را به بندگان خبر داده است، از جمله:

۱- راهنمایی کردن آنان به عموم قدرت و نفوذ مشیت و اراده خود، تا همچون یهود و زنادقه نگویند؛ دست خداوند بسته است.

۲- این که؛ نسبت به خداوند تعبد کنند و به درگاهش تضرع و زاری نمایند و دعا کنند تا به یکی از دو نیکی نایل آیند، یعنی: یا در همین دنیا به مقاصدشان برسند چنانچه از امور موقوف باشد، و یا به ثواب دعا و تعبد و تضرع در آخرت رسند چنانچه از امور حتمی و تخلف ناپذیر باشد.

۳- بررسی عده ای و امتحان عده ای دیگر تا خداوند بدان را از خوبان جدا و متمایز کند، و این بررسی و امتحان گاهی در اصل باور داشتن محو و اثبات انجام می شود، که عده ای به آن ایمان می آورند و عده ای دیگر آن را انکار می نمایند، چنان که عده ای از فلاسفه زندیق پنداشته اند، و گاهی در تصدیق کردن ائمه اطهار و حجت های الهی بر عالمیان واقع می گردد، در آنچه خبر داده اند، به این که بداء در آن واقع شود به جهت این که از امور موقوفی باشد که محو و اثبات در آن جاری است، پس مؤمنین آن ها را تصدیق کرده اند به خاطر اعتقادشان نسبت به آن و به راستگویی امامان شان علیهم السلام. و مولایمان امام باقر علیه السلام به این معنی اشاره فرموده در حدیث فضیل بن یسار که در وجه چهارم گذشت، آن را غنیمت شمرده، به آن مراجعه کنید. ولی معاندین آنان را تکذیب کرده و آنان را به افترا بستن بر خدای - جلّ شأنه - در این مورد نسبت داده اند، و چنین پنداشته اند که این را امامان علیهم السلام وضع و جعل کرده اند تا راه فراری برایشان باشد در آنچه به شیعیان شان خبر می دهند سپس برخلاف آن واقع گردد. ولی خداوند - جلّ و عزّ - در کتاب کریم خود بر وقوع محو و اثبات دلالت فرموده تا آنچه را حجت ها و بیانات او (امامان بر حق علیهم السلام) می گویند و بیان می نمایند و جاهلان و معصیت کاران انکار می کنند را تصدیق نماید که خداوند از آنچه ظالمین گویند بسی بزرگ تر و بالاتر است.

۴- گاهی بررسی و امتحان در آثاری است که بر اعتقاد به وقوع محو و اثبات مترتب می گردد، در مرحله توکل و تعبد و تضرع و دعا و اهتمام به

اموری که مایه تبدیل و تغییر در تقدیرات موقوف که قابلیت محو و اثبات را دارند می باشند. و در بررسی و امتحان نیز حکمت ها و مصالح بسیار مخفی و آشکاری هست که با پژوهش و تدبر در آیات قرآن و روایات رسیده از اهل بیت عصمت علیهم السلام برای اهل نظر معلوم می شود، و تحقیق سخن در این باره جای دیگر دارد.

حاصل این که خدای - عزوجل - به وقوع محو و اثبات خبر داده به خاطر مصالح و حکمت های بسیاری که بعضی مخفی و بعضی آشکار است، و به قسمتی از آن ها اشاره کردیم، و کسی که در آیات و روایات تدبر نماید بر امور دیگری غیر از آنچه یاد آوردیم ان شاء الله تعالی مطلع خواهد شد، پس اگر امام علیه السلام به هر کسی خبر می داد که عاقبت کارش به کجا می انجامد، و این که در عالم تا ابد چه پدیده هایی واقع می شود، نقض غرض می شد، و حکمت های بسیاری که موجب جعل محو و اثبات است باطل می گشت، لذا امام علیه السلام فرمود: اگر آن آیه نبود شما را خبر می دادم به آنچه تا روز قیامت خواهد شد. و از آنچه بیان کردیم معلوم گشت که آیه محو و اثبات مقتضی منع امامان علیهم السلام از خبر دادن به آنچه خواهد شد تا روز قیامت می باشد، نه نفی علم آنان - صلوات الله علیهم اجمعین -

توجه

بدان که آنچه حدیث یاد شده و امثال آن دلالت دارند آن است که امامان علیهم السلام مجاز نیستند که تمام آنچه در عالم واقع خواهد شد را به مردم خبر دهند، و این مقتضای حکمت نیز هست، ولی ایشان مأمور بوده اند که بخشی

از آنچه در جهان اتفاق خواهد افتاد را اظهار و آشکار نمایند، و این کار نیز حکمت های بسیاری دارد، از جمله:

۱- دلالت نمودن بر راستگویی ایشان در مورد سایر حوادث و قضایا و احکام و مسائل حلال و حرام و غیر این ها که بیان می کنند.

۲- تکمیل ایمان مؤمنین، و اتمام حجت بر کافرین.

۳- تسلی دل های اهل ایمان و تشویق و ترغیب آنان بر انتظار حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف -

و از همین روی بسیاری از وقایعی که در آخر الزمان پیش از ظهور حضرت حجت علیه السلام پدید می آید را بیان داشته و خبر داده اند، و اموری از آن ها واقع شده است، و از جمله اموری که در زمان ما پدید آمد از علائمی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر رسیده دو امر است: یکی: تبدیل کردن عمامه ها به کلاه در این سال به دستور شاه. دوم: خوشحالی و شکرگزاری مردم به جهت نداشتن پسر، به خاطر این که شاه فرمان داده که جوانان بیست و یک ساله را به نظام وظیفه اجباری به مدت دو سال ببرند، و این در سال هزار و سیصد و چهل و هفت بعد از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله می باشد، از خدای تعالی خواستاریم که ظهور ولیش صاحب الزمان علیه السلام را تعجیل فرماید تا بنیاد ظلم و تجاوز را براندازد.

و در کتاب نور العیون که حدود صد و هفتاد سال پیش از این تألیف شده وقوع این دو امر پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام در آخر الزمان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت آمده است.

و نیز در این زمان شیوع یافته؛ شباهت کردن مردان به زنان، و زنان به مردان در لباس ها و زیورها و تجمل و غیر این ها، و منکرات آشکار شده و شیوع یافته، و وسایل لهو و ساز و تار و چنگک در معابر عمومی به طور علنی قرار داده شده، و امر به زشتی و نهی از معروف و خوبی شایع گردیده است، و افراد فاسق را عزیز و گرامی، و مؤمنان را خوار و تحقیر شده می بینید، و مردم زکات را جریمه و مالیات می پندارند و گناه را غنیمتی می شمارند. و تمام این امور را صادق مصدق (رسول خداصلی الله علیه و آله) و اوصیای اوعلیهم السلام خبر داده اند، و از خدای تعالی خواستاریم که ظهور و لیش را زودتر برساند، که آن حضرت مؤمنین را با خیر و عافیت رهایی می دهد، و از محنت ها بیرون می برد. و قسمتی از این علامت ها را که خبر داده اند پیش از چند سال واقع گشت، و بدون تردید مشاهده کردن آن امور مایه یقین مؤمنین و اتمام حجت بر منکرین و تردید کنندگان و مکذبین می باشد.

حدیث دوم: و اما حدیث دوم یعنی خبر از ابو حمزه ثمالی؛ اول و آخرش دلالت دارند بر این که مقصود امام علیه السلام آن است که خبر را از او مخفی بدارد، و خود حدیث اعلام می دارد که کتمان و پوشیدگی را می خواهد، و جهت آن را هم در جواب سؤال بیان فرمود. توضیح مطلب این که: خداوند - عزوجل - لوح محفوظ را در آسمان آفریده، و همه علوم و وقایع و حوادث و قضایا و احکام را در آن ثبت کرده، چنان که خدای تعالی فرموده: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۱)؛

ص: ۴۵۰

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر این که روزی اش بر خداوند است و خدا می داند قرارگاه [منزل دائمی] و آرامش گاه [منزل موقت] او را، و احوال همه خلق در کتابی بیانگر ثبت است. و در سوره طه فرموده است: «قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ» (۱)؛ [موسی در جواب فرعون] گفت احوال آن ها [اقوام سلف] به علم ازلی خداوند در کتابی [لوح محفوظ] ثبت است.

و در سوره نمل فرموده: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ (۲) و هیچ امری در آسمان و زمین پنهان نیست مگر این که در کتابی آشکار هست.

و در سوره سبأ آمده است: «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصِيغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۳)؛ مقدار ذره یا کم تر و بیشتر از ذره ای از موجودات عالم در همه آسمان ها و زمین نیست جز آن که در کتابی آشکار است.

و در سوره فاطر است: «وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ» (۴)؛ و کسی عمر طولانی نکند و یا از عمرش نکاهد جز آن که همه در کتاب ثبت است.

و در سوره ق فرموده: «وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ» (۵)؛ و کتاب کاملاً حافظی [لوح محفوظ] نزد ما است.

ص: ۴۵۱

۱- ۵۸۶. سوره طه، آیه ۵۲.

۲- ۵۸۷. سوره نمل، آیه ۷۵.

۳- ۵۸۸. سوره سبأ، آیه ۳.

۴- ۵۸۹. سوره فاطر، آیه ۱۱.

۵- ۵۹۰. سوره ق، آیه ۴.

و در سوره حدید فرماید: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا» (۱)؛ هر رنج و مصیبتی که در زمین [از قحطی و آفت و فقر و ستم] یا در جان های خویش به شما رسد همه در کتاب [لوح محفوظ] پیش از آن که در دنیا ایجاد کنیم ثبت است.

و در سوره واقعه فرموده: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ (۲) که این قرآن کتابی بسیار بزرگوار و سودمند و گرامی است، در لوح محفوظ سِرِّ حق، که جز دست پاکان بدان نرسد.

و نظیر لوح محفوظ آسمانی را در زمین آفرید و او امام علیه السلام است، که او لوح عالم مُلک است چنان که لوح اوّل برای عالم ملکوت می باشد، و تمام آنچه را در لوح آسمانی سپرده در امام علیه السلام قرار داده و ثبت فرموده است، پس خدای تعالی فرموده: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَخْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» (۳)؛ و همه چیز را در امام مبین شماره کرده ایم. و او تعالی فرموده: «حَمْدٌ * وَالكِتَابِ الْمُبِينِ» (۴)؛ که در روایات چندی آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام همان امام مبین است.

و در کافی از امام موسی کاظم علیه السلام در حدیث نصرانی ای که مسلمان شد آمده این که: حم رسول خدا صلی الله علیه وآله و کتاب مبین؛ علی امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد. (۵)

و روایات در ابواب و چگونگی های علوم امامان علیهم السلام بیش از آن است که

ص: ۴۵۲

۱- ۵۹۱. سوره حدید، آیه ۲۲.

۲- ۵۹۲. سوره واقعه، آیه ۷۷ و ۷۸ و ۷۹.

۳- ۵۹۳. سوره یس، آیه ۱۲.

۴- ۵۹۴. سوره دخان، آیه ۱ و ۲.

۵- ۵۹۵. اصول کافی، ۱/۴۷۹.

شمارش گردد، اگر می خواهید بخشی از آن ها را ببینید بر شما باد به کتاب بصائر الدرجات - که خدای تعالی مصنف آن را بهترین پاداش دهد - (۱) و روایات مستفیضی وارد شده که تمام امامان علیهم السلام در علم و نیز در شجاعت و دیگر صفات پسندیده مساوی هستند، و این که آنچه را امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته بود امام بعد از او هم دانسته است، و همین طور امامان دیگر.

حال که این مطلب را دانستی گوییم: همان طور که خداوند در لوح محفوظ آسمان علم همه چیز را ثبت فرموده ولی جز آنچه صلاح است آشکار شود را اظهار نمی نماید، و غیر از آن را از اهل عالم مخفی می دارد، بر حسب اقتضای احوال اشخاص و زمان ها، همین طور لوح محفوظی که در زمین قرار داده است، و هر علمی که در لوح آسمان ثبت فرموده و در وی نیز به ودیعت سپرده است، برای اهل عالم، از آن ظاهر نمی سازد مگر آنچه را صلاح در اظهار آن است، و غیر از آن را از ایشان مخفی می دارد، چنان که خدای - عزوجل - فرموده: «وَلَكِنْ يُنَزَّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ»؛ (۲) و لیکن روزی خلق را به اندازه ای که بخواهد نازل می گرداند. و خدای تعالی فرموده: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»؛ (۳) آیا نمی بینی که خداوند چگونه کلمه پاکیزه را به درخت زیبایی مثل زده که اصل ساقه آن برقرار باشد و شاخه آن به آسمان بر شود، و به إذن پروردگارش

ص: ۴۵۳

۱- ۵۹۶. بصائر الدرجات، ۱۲۷؛ باب ۶، ح ۳.

۲- ۵۹۷. سوره شوری، آیه ۲۷.

۳- ۵۹۸. سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.

همه اوقات میوه های مأكول و خوش دهد. که امام علیه السلام همان درخت پاکیزه است - چنانکه در روایات بسیار بلکه متواتری آمده - و میوه آن علم اوست که هر چه بخواهد به اذن پروردگارش از آن افاضه می کند، بر هر کس و هر گونه که بخواهد، چنان که از روایات متواتر و بسیاری که از ایشان علیهم السلام رسیده ظاهر می شود.

و خلاصه سخن این که امام خواسته است با این بیان مطلب را از راوی پوشیده بدارد، و شاهد بر این است اول سخن از سؤال و جواب. و نیز شاهد بر آنچه یاد کردیم فرمایش امام صادق علیه السلام است به ابوجعفر محمد بن النعمان احول در حدیث طولانی شریفی که در تحف العقول و غیر آن روایت آمده که: ای پسر نعمان؛ همانا عالم نمی تواند هر چه را می داند به تو خبر دهد، زیرا که آن سرّ خداوند است که به جبرئیل سپرده، و جبرئیل به حضرت محمدصلی الله علیه وآله راز گفت، و محمدصلی الله علیه وآله آن را به علی علیه السلام سپرد، و علی علیه السلام به حسن علیه السلام سپرد، و حسن آن را به حسین علیه السلام سپرد، و حسین آن را به علی علیه السلام سپرد، و علی آن را به محمدعلیه السلام سپرد، و محمد آن را به کسی [منظور خود آن حضرت است] راز گفت، پس شتابزدگی مکنید که به خدا سوگند این امر سه بار نزدیک شد شما آن را فاش کردید، پس خداوند آن را به تأخیر انداخت، به خدا شما هیچ سری ندارید مگر این که دشمنان از شما آن را بهتر می داند... (۱). در این کلام دقت و تأمل کنید، که برای کسی که گوش شنوایی داشته باشد فریاد می زند که امامان علیهم السلام وقت فرج را می دانسته اند ولی از سوی خدای تعالی مأمور بوده اند

ص: ۴۵۴

که آن را کتمان نمایند چونکه شیعیان تحمل آن را ندارند.

اگر بگویید: بنابراین لازم است که سخن امام علیه السلام در خبر ابو حمزه دروغ باشد، زیرا که آن حضرت علیه السلام فرمود: و پس از آن نزد ما وقتی برای آن قرار داده نشد؟ در جواب گویم: شیخ اجل محمد بن الحسن صفار در کتاب بصائر الدرجات به سند صحیح خود از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: به درستی که من کلمه ای را می گویم هفتاد وجه در آن هست که از عهده هر یک می توانم بیرون آیم(۱). و به سند خود از علی بن ابی حمزه آورده که گفت: من و ابوبصیر بر حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام وارد شدیم، در همان حال که ما نشسته بودیم حضرت ابو عبدالله علیه السلام سخنی گفت. من در دل گفتم: این را برای شیعیان خواهم برد، به خدا این حدیثی است که اصلاً مثل آن را نشنیده ام، گوید: پس آن حضرت علیه السلام به صورت من نگاه افکند سپس فرمود: من یک حرف را بر زبان می آورم هفتاد وجه در آن برایم هست، اگر بخوام این را می گیرم و اگر بخوام آن را می گیرم(۲).

و به سند صحیح خود از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: شما تا وقتی که معانی کلام ما را بشناسید فقیه ترین مردم هستید، همانا سخن ما بر هفتاد وجه منصرف می گردد(۳).

و در معنی این روایات، روایات مستفیض بلکه متواتری هست، و این ها

ص: ۴۵۵

۱- ۶۰۰. بصائر الدرجات، ۳۵۹؛ باب ۹.

۲- ۶۰۱. بصائر الدرجات، ۳۲؛ باب ۹.

۳- ۶۰۲. بصائر الدرجات، ۳۲۹؛ باب ۹.

دلالت می کند بر این که هرگاه از ایشان علیهم السلام سخنی صادر شد که به ظاهر با سایر احادیث شان اختلاف دارد، یا از ظاهر آن احتمال دروغ بودنش می رود، یا مانند این ها، دلالت می کند بر این که ایشان ظاهر آن را منظور نداشته اند، و راه بیرون شدن از آن برایشان هست، پس بر ما واجب است ایشان را تصدیق کنیم، و علم آن را به خودشان واگذار نماییم، که بسا می شود چیزی را به خاطر بعضی از حکمت ها و مصالح و تقیّه از بعضی از حضّار انکار می کنند، و در کلامشان توریه ای هست یا یکی از وجوهی که نمی شناسیم، و خودشان نسبت به آن دانا هستند، و شما خواننده عزیز اگر از اهل تتبع و کاوش در سخنان ایشان باشید شواهد بسیاری برای صحّت آنچه یاد کردیم به یاری خدای تعالی و برکت اولیای او به دست خواهید آورد.

و از جمله آن شواهد در کافی^(۱) و غیر آن از سدیر آمده که گفت: من و ابوبصیر و یحیی بزّاز و داوود بن کثیر در مجلس حضرت ابی عبداللّه امام صادق علیه السلام بودیم که بناگاه آن حضرت خشمگین [از اندرون خانه] نزد ما آمد، و چون در جای خود قرار گرفت فرمود: شگفتا از عده ای که پندارند ما غیب می دانیم، غیب را جز خدای - عزّوجل - کسی نمی داند، به درستی که در صدد شدم کنیزم فلانه را بزنم از من فرار کرد، و ندانستم که در کدامیک از اتاق ها رفته است. سدیر گوید: چون آن حضرت از جای برخاست و به [درون] منزلش رفت، من و ابوبصیر و میسر بر آن حضرت وارد شدیم، و عرضه

ص: ۴۵۶

داشتیم: فدایت شویم، شنیدیم که شما در مورد کنیزک خود چنین و چنان فرمودی، و ما می دانیم که شما علم بسیاری می دانید، و شما را به علم غیب نسبت نمی دهیم؟ گوید: فرمود: ای سُدیر آیا قرآن را نخوانده ای؟ گفتم: چرا، فرمود: آیا از آنچه در کتاب خدای - عزوجل - خوانده ای ندیدی که فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» (۱)؛ و آن کسی که به علم کتاب الهی دانا بود گفت که پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را بدینجا آرم. سُدیر گوید: عرضه داشتم: فدایت کردم، این را خوانده ام، فرمود: آیا آن مرد را شناخته ای و آیا می دانی که چقدر از علم کتاب نزد او بود؟ گوید عرضه داشتم: آن را به من خبر ده، فرمود: مقدار یک قطره از آب دریای سبز، این چقدر از علم کتاب است؟ عرض کردم: فدایت شوم چقدر کم است، فرمود: ای سُدیر، چقدر زیاد است این که خدای - عزوجل - او را به علمی نسبت دهد که به تو خبر داده است، ای سُدیر آیا در آنچه از کتاب عزوجل نیز خوانده ای این را یافته ای که: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۲)؛ بگو تنها گواه بین من و شما خدا و عالمان حقیقی به کتاب خدا کافی خواهد بود. گوید: عرضه داشتم: آن را خوانده ام فدایت کردم، فرمود: آیا کسی که همه علم کتاب نزد اوست دانتر است یا کسی که بخشی از علم کتاب نزدش هست؟ عرض کردم: بلکه کسی که تمام علم کتاب نزد او هست گوید: پس آن حضرت با دست به سینه خود اشاره کرد و فرمود: علم کتاب به خدا سوگند همه اش نزد ما است، علم کتاب به خدا سوگند همه اش نزد ما است.

ص: ۴۵۷

۱- ۶۰۴. سوره نمل، آیه ۴۰.

۲- ۶۰۵. سوره رعد، آیه ۴۳.

به این حدیث شریف نظر کن و در آن از اوّل تا آخر تدبّر بنمای که صحت آنچه گفتیم برایت معلوم می شود، این که آنچه از ایشان علیهم السلام صادر گشته که بر سلب علم از خودشان مشتمل است بر ظاهرش نیست، بلکه به خاطر نوعی از مصلحت از آنان صدور یافته، چنان که آن جناب علیه السلام دانستن جای کنیزک را از خود نفی کرد، از این جهت بوده که افرادی از اهل نفاق یا غلو در مجلس بوده اند، و یا از جهت دیگری غیر از این از جهاتی که آن حضرت می دانسته، سپس وقتی مانع برطرف گشت آن حضرت علیه السلام وفور و بسیاری علم خود را توضیح داد، و این که همه چیز را می داند، و علم غیب دارد، که به اسم خداوند - جلّ جلاله - سوگند یاد کرد به این که همه علم کتاب نزد اوست، و این دلالت دارد بر این که آن جناب عالم به غیب است و به آنچه بوده و آنچه خواهد بود به جهت آنچه دانستی از آیاتی که دلالت دارد بر این که خداوند - عزّوجلّ - همه آن ها را در کتاب - که لوح محفوظ است - ثبت فرموده است، و این حدیث همچون سایر احادیث دلالت می کند بر علم امام به تمام آنچه در لوح محفوظ هست، از همین روی در چند زیارت و روایت از امام علیه السلام تعبیر آمده به: «عَبَّيْهُ عِلْمُ اللَّهِ»؛ مخزن علم خداوند، و بر شما باد که در کلمات ایشان علیهم السلام جستجو و تدبّر کنید تا ایمان تان بیشتر و یقین تان کامل تر شود، و توفی از خدا است.

دنباله ای از بحث در تأیید مطلب

حافظ بُرسی رحمه الله در کتاب مشارق انوار الیقین گفته: امام علیه السلام از چند جهت از لوح محفوظ برتر و بالاتر است:

اول: این که «لوح» ظرف حفظ و ظرف سطرها و نوشته ها است، و امام محیط بر سطرها و اسرار سطرها است، پس او از لوح افضل است.

دوم: این که؛ «لوح محفوظ» بر وزن «مفعول» و «امام مبین» بر وزن «فُعیل» و آن به معنی فاعل است، پس او به اسرار لوح دانا است، و اسم فاعل از اسم مفعول برتر و اشرف است.

سوم: این که ولی مطلق ولایتش شامل همه است، و محیط به همه است، و لوح داخل در اشیاء می باشد، پس امام بر لوح دلالت دارد و بالای آن است، و به هر چه در آن هست دانا می باشد. (۱)

هفتاد و یکم: تکذیب کردن مدعیان نیابت خاصه از آن حضرت علیه السلام در زمان غیبت کبری

هفتاد و یکم: تکذیب کردن مدعیان نیابت خاصه از آن حضرت علیه السلام در زمان غیبت کبری

بدان که شیعه امامیه متفقند که با فوت شیخ جلیل علی بن محمد سمري رضی الله عنه و کالت منقطع شده و نیابت خاصه ختم گردیده است، شیخ سمري چهارمین تن از نُواب چهارگانه است که در زمان غیبت صغری مرجع شیعیان بوده اند، و پس از در گذشت سمري تا زمان ظهور حضرت حجت - عجل الله فرجه الشریف - نایب خاصی از آن حضرت در میان شیعیانش نخواهد بود، و مرجع شیعیان در زمان غیبت کبری آن جناب علمای عامل هستند که حافظ احکام الهی می باشند، و هر کس نیابت خاصه را ادعا کند دروغگو و مردود

ص: ۴۵۹

است، بلکه این مطلب از ضروریات مذهب امامیه است که به آن شناخته می شوند، و هیچ یک از علمای ما در این باره مخالفت ننموده است، و همین بس که دلیل و برهان باشد، و نیز بر این مقصود دلالت دارد آنچه شیخ جلیل رئیس المحدثین معروف به صدوق - که سید و مولایمان حضرت حجّت - عجل الله فرجه الشریف - به ولادت او مژده دادند - در کتاب کمال الدین روایت آورده، گوید: حدیث گفت ما را ابو محمد حسن بن احمد مکتب رحمه الله گفت: در سالی که شیخ علی بن محمد سمیری رحمه الله وفات یافت من در مدینه السلام [بغداد] بودم، چند روز پیش از فوت او نزدش حضور یافتم، پس او برای مردم توقیعی بیرون آورد که صورت آن چنین بود: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، ای علی بن محمد سمیری، خداوند پاداش برادرانت را در [فقدان] تو بزرگ فرماید، که تو از این تاریخ تا شش روز دیگر خواهی مُرد، پس امر خود را فراهم ساز، و به کسی وصیت مکن که پس از فوت تو جانشینت شود که همانا غیبت دوم واقع شد، و ظهوری نخواهد بود مگر به اذن خداوند - عزوجل - و آن بعد از طولانی شدن مدت و قساوت دل ها و پر شدن زمین از جور و ستم خواهد بود، و در شیعیان من کسی یا کسانی خواهد آمد که مدّعی شود مرا مشاهده می کند، آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کرد دروغگوی تهمت زنده است، و لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم.

[مکتب] گوید: پس ما از روی این توقیع نسخه برداشتیم و از نزد او بیرون

رفتیم، و چون روز ششم بار دیگر بر او وارد شدیم در حال احتضار بود، به او گفته شد: وصّی تو بعد از تو کیست؟ فرمود: خداوند را امری است که خود آن را به آخر خواهد رساند، و پس از گفتن این جملات در گذشت، که این آخرین سخنی بود که از وی شنیده شد، رحمت و رضوان الهی بر او باد. (۱)

می‌گوییم: سخن در اینجا در دو مطلب است: یکی: در سند حدیث شریف یاد شده. و دوم: در دلالت آن بر مطلب مورد بحث.

مطلب اول

بدان که این حدیث - در اصطلاح - صحیح عالی است، چونکه از مولایمان صاحب الزمان علیه السلام توسط سه نفر روایت گردیده: اول: شیخ اجل ابوالحسن علی بن محمد سمری، و او از جهت جلالت قدر و شهرتش نیازی به توصیف ندارد. دوم: شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسین بن موسی بابویه قمی، که او نیز به خاطر شهرتش و معروفیت کتابش و جلالت قدرش نیازی به توضیح ندارد. سوم: ابو محمد حسن بن احمد مکتب، و او - چنان که فاضل ماهر مولی عنایت الله در کتاب مجمع الرجال یاد کرده - ابومحمد حسن بن الحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب است، و صدوق مکرر از او روایت کرده با طلب رضایت و رحمت خداوند برای او، و این از نشانه های صحت و وثاقت است، همچنان که مولی عنایت الله مزبور در کتاب مجمع الرجال خود متذکر شده، و برای آن شواهد متعددی ذکر کرده است که اینجا جای یاد آن ها نیست. و مکتب - به کسر تاء مشدّد - کسی را گویند که نوشتن آموزد.

ص: ۴۶۱

دو سهو در دو کتاب از کتب علمای ما رحمه الله واقع شده که شایسته است آن‌ها را توجه دهیم:

نخست: در کتاب الغیبه شیخ اجل محمد بن الحسن طوسی قدس سره که در نسخه ای که نزد من هست چنین آمده: خبر دادند ما را جمعی از ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه که گفت: حدیث گفت مرا ابو محمد احمد بن الحسن مکتب، گفت: من در مدینه السلام [بغداد] بودم ... (۱)

و همان گونه که از کتاب کمال الدین ابن بابویه نقل کردیم حدیث را آورده است. و دانستی که آن کسی که ابن بابویه از او روایت کرده: حسن بن احمد است (۲) و ظاهراً این اشتباه از ناحیه نسخه نویسان در کتاب شیخ طوسی واقع گردیده است. و مؤید این که اشتباه از سوی بعضی نسخه نویسان روی داده این که حاج میرزا حسین نوری رحمه الله این حدیث را در کتاب جنه المأوی به نقل از غیبت شیخ طوسی از حسن بن احمد مکتب نقل کرده است (۳)، و الله تعالی هو العالم.

دوم: در کتاب مستدرک الوسائل تألیف عالم محدث متبّع حاج میرزا حسین نوری قدس سره او با همه بلندی نظر و وسعت اطلاع و اهمّامی که در استقصاء نام مشایخ صدوق داشته، از ذکر این شخص جلیل که صدوق با طلب رضایت و رحمت خداوند برای او مکرر از وی یاد کرده غفلت نموده است.

ص: ۴۶۲

۱- ۶۰۸. الغیبه، شیخ طوسی / ۲۴۲.

۲- ۶۰۹. کمال الدین، ۲/۵۱۶.

۳- ۶۱۰. جنّه المأوی، ۱۸.

و امثال این امور از چیزهایی است که دانشمند را بر کاوش و تتبع وامی دارد، و موجب می شود که به آنچه گذشتگان از آن غفلت کرده اند دست یابد، پس ای برادران من بر شما باد سعی و کوشش که خداوند هیچ جوینده خواهنده ای را ناامید نمی سازد. و نیز از جمله دلایل بر وقوع سهو و اشتباه در کتاب شیخ طوسی، و بر غفلت صاحب مستدرک از ذکر شیخ مکتب رحمه الله این که مولی عنایت الله سابق الذکر، حدیث یاد شده را از کتاب ربیع الشیعه سید بن طاووس نقل کرده که آن را از حسن بن احمد مکتب حکایت نموده است، پس - بحمدالله تعالی و عونہ - معلوم شد که روایت کننده از ابوالحسن سمری قدس سره همان حسن بن احمد است که ابن بابویه رحمه الله از او روایت نموده است.

و از دلایل صحت این حدیث و صدور آن از امام علیه السلام این که شیخ طبرسی مؤلف کتاب الإحتجاج آن را مرسل آورده بدون ذکر سند، و در اول کتاب ملتزم شده و تصریح کرده که در آن کتاب سند احادیثی که سند آن ها را یاد ننموده نمی آورد یا به سبب موافق بودن آن ها با اجماع، و یا شهرت داشتن بین موافق و مخالف، و یا از جهت موافقت آن ها با حکم عقل (۱). پس ظاهر می شود که حدیث یاد شده نیز از ذکر سند بی نیاز بوده، یا به خاطر موافقت داشتن آن با اجماع، یا شهرت داشتن آن، و یا هر دو سبب. هم چنین از دلایل صحت آن این که علمای ما از زمان صدوق قدس سره تا زمان ما به آن استناد کرده و بر آن اعتماد نموده اند، و هیچ یک از آنان در اعتبار آن مناقشه و تأملی نکرده است، چنان که

ص: ۴۶۳

بر کسی که با کلمات و کتاب های ایشان آشنا و کاوشگر است پوشیده نیست، پس از تمام آنچه یاد کردیم معلوم شد که حدیث مذکور از روایات قطعی است که هیچ شک و شبهه ای در آن راه ندارد، و از روایاتی است که امام علیه السلام درباره آن ها فرموده: البته آنچه بر آن اجماع شده تردیدی در آن نیست.

مطلب دوم: در دلالت حدیث یاد شده بر موضوع مورد بحث، بیان مطلب این که فرموده امام علیه السلام: «که همانا غیبت دوم واقع شد» علت آوردن برای: «و به کسی وصیت مکن که پس از فوت تو جانشینت شود» می باشد، پس دلالت می کند بر این که غیبت کبری آن است که وکالت و نیابت خاصه در آن قطع گردیده، سپس این معنی را تأکید فرمود به این که: «و کسی که ادعای مشاهده کند بر شیعیانم خواهد آمد ...» و به قرینه اول سخن شبهه ای نیست که منظور از ادعای مشاهده، گونه مخصوص آن است که برای سفرای چهارگانه آن حضرت علیه السلام که در زمان غیبت نخستین (غیبت صغری) ستوده و معروف بودند انجام گرفته بود، که آن حضرت تصریح فرمود که: «هر کس آن را در غیبت کبری مدعی شود دروغگوی تهمت زنده است، و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم».

حاصل این که منظور از مشاهده آن گونه مشاهده ای است که مقید به عنوان باییت و نیابت خاصه باشد، مانند آنچه برای سفرای چهارگانه ای که در زمان غیبت صغری بوده اند تحقق یافت، نه مطلق مشاهده، و این از باب آوردن مطلق و منظور داشتن مقید، یا ذکر عام و اراده خاص می باشد و این

گونه به کار بردن الفاظ بسیار و در عرف و لغت شایع است، چنان که گویی: «گوشت خریدم» یا «گوشت خریداری کن» و منظورت خصوص گوشت گوسفند باشد نه مطلق گوشت، و همچنان که یاد آوردیم قرینه در سخن موجود است و از این قبیل است فرموده خدای - عزوجل - : «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ رَبِّهِمْ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ» (۱)؛ بگو [ای پیغمبر] ما ایمان آورده ایم به خدا و شریعت و کتابی که بر ما نازل شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده است. که «اسباط» لفظ عامی است و مقصود از آن خاص است، زیرا که بر همه اسباط (= نوادگان یعقوب) کتاب و وحی و حکم نازل نگشت، بلکه فقط بر بعضی از آن ها نازل شد، و هم چنین در توقیع شریف منظور از «مشاهده» گونه خاص آن است، چنان که به یاری خدای تعالی برایت بیان داشتیم. و به این وجه معلوم می گردد که بین این توقیع شریف و بین وقایع بسیاری که در کتاب های متعددی مانند بحار و النجم الثاقب و دار السلام شیخ عراقی و غیر آن ها ذکر گردیده هیچ منافاتی نیست، که آن وقایع دلالت دارند بر وقوع مشاهده در زمان غیبت کبری برای بسیاری از مؤمنانی که به شرف لقای آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - نایل آمده اند، خدای تعالی دیدار و شفاعتش را به ما روزی فرماید که او به بندگانش نزدیک و اجابت کننده دعا است.

و در جمع بین این ها وجوه بعیدی یاد کرده اند، که نیازی ندارد متعرض

ص: ۴۶۵

آن‌ها شویم و رد کنیم. و آنچه را بیان داشتیم همچون نور بر قلّه کوه طور، برای اهلش واضح است و توفیق از خداست.

و از دلایل قطع شدن بابت و نیابت خاصّه در غیبت دوم این که: این مسأله با وجود محل ابتلا بودن برای همه اهل ایمان، و اهتمام داشتن به آن، هیچ کس از علمای ما از زمان ائمه علیهم السلام تا این زمان یک خبر هم نقل نکرده که به طور تصریح یا تلویح یا اشاره بر وقوع نیابت خاصّه در زمان غیبت دوم دلالت نماید، با این که علما و حافظان حدیث تشع بسیار کرده و به نقل احادیث و تدوین و روایت آن‌ها اهتمام ورزیده اند تا آنجا که اخباری که مشتمل بر مطالب جزئی و آدابی است که در تمام عمر کم‌تر برای انسان پیش می‌آید، و اخباری که مشتمل بر قصّه‌ها و حکایات و غیر آن‌ها است را نیز ضبط نموده اند، و تا آنجا که اخبار ضعیف و مشتمل بر روایان مجهول را نیز ضبط کرده اند، و غیر این‌ها ... که بر پژوهشگر در کتب احادیث و آثار پوشیده نیست. و با ملاحظه همه این‌ها اطمینان حاصل می‌شود به عدم وقوع و کالت و نیابت خاصّه در زمان غیبت کبری به طوری که اگر بر فرض دلیلی بر این مدّعا نداشتیم می‌توانستیم بر همین وجه فقط اعتماد کنیم، و همین برایمان کافی بود.

حاصل این که نیافتن دلیل در جایی که مورد ابتلای همه جانبه عموم است، خود دلیل بر نبودن دلیل است، و این قاعده ارزنده و مهمی است، که جمعی از فحول علمای اصول بر آن استناد جسته و بدان اعتماد کرده اند، و نیز عقلا در همه امور خود - آنچه مربوط به دنیا و آخرت و معیشت و معاشرت شان است،

در تمام زمان ها و اعصار - بر آن اتکا داشته و دارند، که در هر چیزی که شک می کنند، وقتی پس از جستجو و کاوش دلیلی بر آن نیافتند به عدم آن حکم می نمایند. اجمالاً برای هیچ صاحب عقلی پس از بررسی و جستجوی کامل در موضوعی که مورد ابتلای همه جانبه عموم مردم است، و دست نیافتن به چیزی که بر مقصود دلالت کند، هیچ تأمل و تردیدی در حکم کردن به نبودن دلیل باقی نمی ماند، به خصوص با اهتمام امامان علیهم السلام به بیان آنچه امت بدان نیاز دارند، و اجتهاد و اهتمام علما به نقل کردن آنچه از امامان شان - سلام الله علیهم اجمعین - به ایشان رسیده است.

و با تأمل در این اصل و تدبر در این مطلب بطلان آنچه صوفیان ادعا می کنند از وجوب بیعت با شیخ طریقت و داخل شدن در اطاعت آن شخص به طور خصوص برایت معلوم می گردد، چنان که پیش تر بیان داشتیم. و هم چنین بطلان آنچه فرقه شیخیه ادعا دارند معلوم شد که گویند: «پیروی از شخص خاصی در هر زمان واجب است و آن شخص را شیعه خالص می نامند، و چنین پندارند که او آئینه صفات امام است، و شناختن آن شخص رکن چهارم ایمان می باشد». چون دلیلی بر این گفته ها نیست، بلکه دلیل بر بطلان آن هست، چنان که در جای خود بیان شده است، از خدای تعالی خواستاریم که ما را بر حقیقت ایمان ثابت بدارد و از وسوسه های شیطان ما را محفوظ فرماید.

و می توان برای مطالب گذشته به روایات دیگری نیز استدلال و تأیید

آورد، از جمله: روایتی است که شیخ ثقه جلیل محمد بن ابراهیم نعمانی رحمه الله در کتاب الغیبه به سند صحیح عالی (۱) از عبدالله بن سنان آورده که گفت: من و پدرم به محضر امام ابو عبدالله صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، آن حضرت فرمود: شما چگونه خواهید بود در حالی که امام هدایت کننده و نشانه آشکاری را نبینید؟ پس کسی از آن حیرت نجات نخواهد یافت مگر آن که به دعای غریق دعا کند. (۲) پدرم گفت: این به خدا قسم بلا است، فدایت شوم در آن هنگام چکار کنیم؟ فرمود: هر گاه چنین شد - که تو آن زمان را درک نخواهی کرد - پس به آنچه در دست دارید تمسک کنید تا این که امر برایتان صحیح آید. (۳)

و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه نیز این را روایت آورده

ص: ۴۶۸

۱- ۶۱۳. سند حدیث در غیبت شیخ نعمانی چنین است: حدیث گفت ما را محمد بن همام گوید حدیث گفت ما را عبدالله بن جعفر از محمد بن عیسی و حسن بن ظریف هر دو از حماد بن عیسی از عبدالله بن سنان. می گویم: این راویان همگی جلیل القدر و ثقه هستند، برای اطلاع بیشتر به کتب رجال مراجعه کنید تا حقیقت حال برایتان معلوم گردد. {مؤلف}.

۲- ۶۱۴. اینکه فرموده: «مگر آنکه به دعای غریق دعا کند». می گویم: شیخ صدوق در حدیث دیگری از عبدالله بن سنان آورده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: پس از این شبهه ای به شما خواهد رسید که بدون نشانه آشکار و امام هدایت کننده خواهید ماند و کسی از آن نجات نخواهد یافت مگر آنکه به دعای غریق دعا کند؛ پرسید: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: بگوید: یا الله یا رحمن یا رحیم یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ بَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينَكَ، پس من گفتم: یا الله یا رحمن یا رحیم یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ بَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينَكَ، فرمود: خدای عزوجل دگرگون کننده دلها و دیده ها است ولی چنان که می گویم بگو: یا الله یا رحمن یا رحیم یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ بَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينَكَ {مؤلف}.

۳- ۶۱۵. غیبت نعمانی، ۸۱.

و در آن آمده: تا این که امر برایتان واضح گردد(۱).

می‌گوییم: در این حدیث شریف تأمل کنید، و در خبر دادن امام صادق علیه السلام به وقوع غیبت امام و قطع شدن سفیر بین او و بین مردم در غیبت کبری، و دستور دادن به تمسّک نمودن به آنچه مؤمنین در دست دارند تا هنگام ظهور امام - عجل الله فرجه الشریف - و منظور از «آنچه در دست دارند» همان است که مأمور به آنند از اصول و فروع و سنت‌ها و پیروی علمای عامل و حافظان اخبار ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین -

و شیخ نعمانی قدس سره بر این مقصود توجه داده، که پس از سخنانی در این باره گوید: «این که در حدیث عبدالله بن سنان آمده: شما چگونه خواهید بود در حالی که امام هدایت‌کننده و نشانه آشکاری را نبینید؟ در این حدیث دلالتی هست بر آنچه روی داده و گواه جریانی است که پیش آمده که سفرای آن حضرت علیه السلام که بین امام و شیعیان واسطه بودند از دنیا رفتند و نظام و پیوستگی شان قطع شد، زیرا که سفیر بین امام و شیعیانش در حال غیبتش همان نشانه است، پس چون گرفتاری خلق به حدّ نهایت رسید، آن نشانه‌ها برداشته شد و دیگر به چشم نخواهد خورد تا این که صاحب حق علیه السلام ظاهر گردد. و آن حیرتی که به ما گفته شده و [از سوی معصومین علیهم السلام] اعلام گردیده بود واقع گشت، و کار غیبت دوم - که شرح و تأویل آن در حدیث‌های بعد از این فصل خواهد آمد - درست شد، از خداوند خواهانیم که بینش و راه یابی

ص: ۴۶۹

بیشتری به ما عنایت فرماید و با رحمت خویش ما را به آنچه مایه خشنودی او است توفیق دهد» (۱).

و از احادیثی که بر مقصود دلالت دارند روایتی است که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند صحیحی (۲) از زراره آورده از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام که فرمود: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ، قُلْتُ لَهُ: مَا يَصِيحُ النَّاسُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ؟ قَالَ: يَتَمَسَّكُونَ بِالْأَمْرِ الَّذِي هُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَتَيَّنَ لَهُمْ؛ زمانی بر مردم فرا می رسد که امامشان از آنان غایب می شود، زراره گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: مردم در آن زمان چکار کنند؟ فرمود: به همان امر [و اعتقادی] که بر آن هستند پایدار مانند تا این که برایشان آشکار شود (۳).

می گویم: ضمیری که در فرموده امام علیه السلام: «حَتَّى يَتَيَّنَ لَهُمْ» مستتر است به امام علیه السلام برمی گردد، یعنی این که تکلیف خلق در زمان غیبت آن است که بر اعتقادی که داشته اند باقی بمانند، و کسی که مدعی نیابت خاصه و وکالت از امام علیه السلام شود را تصدیق نمایند، تا این که امامشان ظاهر گردد، و از اینجا معلوم می شود که منظور امام علیه السلام است، پس بر مردم واجب است از کسی که مدعی امامت یا نیابت خاصه از آن حضرت در زمان غیبت دوم شود پیروی نکنند تا

ص: ۴۷۰

۱- ۶۱۷. غیبت نعمانی، ۸۳.

۲- ۶۱۸. شیخ صدوق از پدرش روایت آورده که گفت: حدیث آورد ما را عبدالله بن جعفر حمیری از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از جمیل بن درّاج از زراره از حضرت ابی عبدالله بن امام صادق علیه السلام ... و این راویان همگی ثقة جلیل القدر هستند. {مؤلف رحمه الله}.

۳- ۶۱۹. کمال الدین، ۲/۳۵۰، باب ۳۳، ح ۴۴.

هنگامی که با دلایل و نشانه‌هایی که از پدران‌ش علیهم‌السلام روایت گردیده و آثار و معجزاتی که از حضرتش صادر می‌شود - همچنان که از پدران گرامیش صادر می‌شد - امر ظهورش درست و معلوم آید.

و از دلایل آنچه یاد کردیم نیز روایتی است که شیخ صدوق قدس سره به سند خود از ابان بن تغلب آورده که گفت: حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه‌السلام فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که سبطه‌ای در آن زمان به مردم می‌رسد... تا آنجا که راوی گوید: عرضه داشتیم: سبطه چیست؟ فرمود: فترت [فاصله زمانی که مایه سستی اعتقاد مردم شود] و غیبت امامتان، راوی گوید: عرض کردم: در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: بر آنچه [اکنون] هستید باقی بمانید تا این که خداوند ستاره تان را برایتان طالع سازد.

می‌گوییم: منظور از طلوع ستاره؛ ظهور امام علیه‌السلام است. و دلیل بر این بیان روایتی است که شیخ نعمانی رحمه‌الله به سند خود از ابان بن تغلب از امام صادق علیه‌السلام آورده که فرمود: ای ابان به مردم [جهان - خ ل] سبطه‌ای خواهد رسید... تا آنجا که گوید: عرضه داشتیم: فدایت کردم: پس در آن هنگام چگونه رفتار کنیم؟ و در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: به سوی آنچه بر آن هستید روی آورید تا هنگامی که خداوند صاحب آن را برایتان بیاورد. (۱).

و روایتی که ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمه‌الله به سند صحیحی از مولایمان حضرت ابوجعفر باقر علیه‌السلام آورده که فرمود: همانا ما همچون ستارگان آسمان هستیم که هر گاه ستاره‌ای غروب کند ستاره دیگری طلوع

ص: ۴۷۱

می نماید، تا آن گاه که با انگشتان تان اشاره کنید و گردن های تان را بکشید خداوند ستاره تان را از شما غایب سازد، پس فرزندان عبدالمطلب یکسان شوند که دانسته نشود کدام از کدام است، پس هر گاه ستاره تان طلوع کرد پروردگارتان را سپاس گوید. (۱)

و آن را شیخ نعمانی این چنین روایت آورده: همانا ما همچون ستارگان آسمانیم که هر گاه ستاره ای غایب گردد ستاره دیگری طلوع خواهد کرد، تا گاهی که با انگشتان تان اشاره نمودید و ابروان تان را بالا کشیدید خداوند ستاره تان را از شما غایب سازد و فرزندان عبدالمطلب یکسان گردند، پس شناسی که کدام از کدام است، و چون ستاره تان طالع شد پروردگارتان را حمد گوید. (۲)

و نیز نعمانی به سند خود آورده، از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مَثَلِ خاندان من همچون ستارگان آسمان است، هر گاه ستاره ای غروب کند ستاره دیگری طلوع نماید، تا آن هنگام که ستاره ای از ایشان طلوع کند پس چون شما چشم ها به او بدوزید و با انگشتان به وی اشاره کنید فرشته مرگ او را فرا رسد و [به سرای دیگرش] برسد، سپس دورانی از روزگارتان را بر این حال خواهید ماند و فرزندان عبدالمطلب یکسان بمانند، و ندانی که کدام از کدام است، در آن هنگام ستاره تان آشکار شود، پس خدای را حمد گوید و او را بپذیرید. (۳)

ص: ۴۷۲

۱- ۶۲۱. اصول کافی، ۱/۳۳۸.

۲- ۶۲۲. غیبت نعمانی، ۷۹.

۳- ۶۲۳. غیبت نعمانی، ۷۹.

و به یاری خداوند و به برکت اولیای او از این روایات صحیح معتبر معلوم شد که برای هیچ کس جایز نیست کسی که در زمان غیبت کبری مدعی نیابت خاصه شود را تصدیق نماید.

و نیز شاهد بر آن است آنچه شیخ اجل کلینی رحمه الله به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: برای قائم علیه السلام دو غیبت هست، یکی کوتاه مدت، و دیگری درازمدت، در غیبت اول جای او را نمی دانند مگر خواص شیعیانش، و در غیبت دوم جز خواص موالی او کسی جایش را نشناسد. (۱)

مؤلف وافی پس از نقل این حدیث گوید: «گویا منظور حضرت از خواص موالی کسانی هستند که خدمتگزار آن جنابند، زیرا که سایر شیعیان راهی به سوی آن جناب ندارند، اما در غیبت اول، آن حضرت شیفرایی داشته که توقیعات را برای شیعیانش می آورده اند، و اولین سفیر، ابوعمر و عثمان بن سعید عمری رضی الله عنه بوده، و چون عثمان بن سعید وفات یافت، به پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان وصیت کرد، و ابوجعفر به ابوالقاسم حسین بن روح وصایت داد، و ابوالقاسم به ابوالحسن علی بن محمد سمري - رضوان الله علیه - وصیت سپرد، و چون فوت سمري نزدیک شد از او خواستند وصیت دهد، وی گفت: خداوند را امری است که خود آن را به آخر خواهد رساند، پس غیبت کبری همین است که پس از فوت سمري واقع گشته است.»

و نیز بر این مقصود دلالت دارد آنچه صدوق به سند خود از عمر بن

ص: ۴۷۳

عبدالعزیز روایت آورده از حضرت ابی عبداللہ امام صادق علیہ السلام کہ فرمود: هر گاه صبح و شام کردی در حالی که امامی را نبینی که به او اقتدا نمایی پس هر که را دوست می داشتی دوست بدار، و بر بغض کسی که پیش تر دشمن می داشتی باقی باش تا این که خدای - عزوجل - او را آشکار سازد. (۱)

و کلینی رحمه الله در اصول کافی به سند خود از منصور از کسی که او را یاد کرده از حضرت ابی عبداللہ امام صادق علیہ السلام آورده که راوی گوید: از آن حضرت پرسیدم: هر گاه صبح و شام کردم در حالی که امامی نبینم که به او اقتدا نمایم چکار کنم؟ فرمود: هر کس را که پیش تر دوست می داشتی دوست بدار و هر کس را که قبلاً دشمن می داشتی دشمن بدار تا این که خدای - عزوجل - او (امام علیہ السلام) را آشکار فرماید. (۲)

و نعمانی به سند خود از محمد بن منصور صیقل از پدرش منصور آورده که گفت: حضرت اباعبداللہ امام صادق علیہ السلام فرمود: هر گاه روزی صبح و شام کردی در حالی که امامی از آل محمد صلی الله علیه و آله را نبینی پس هر که را پیش تر دوست می داشتی دوست بدار و با هر کس دشمنی داشته ای دشمن باش و از هر کس پیروی داشته ای پیروی کن، و هر صبح و شام منتظر فرج باش. (۳)

می گویم: این روایات به ما امر می کنند که در زمان غیبت از کسی که ادعای امامت یا باییت و نیابت خاصه را داشته باشد پیروی نکنیم، تا این که خدای

ص: ۴۷۴

۱- ۶۲۵. کمال الدین، ۲/۳۴۸، باب ۳۳، ذیل ح ۳۷.

۲- ۶۲۶. اصول کافی، ۱/۳۴۲.

۳- ۶۲۷. الغیبه، نعمانی، ۸۱.

تعالی ولی منتظرش - عجل الله فرجه الشريف - را ظاهر گردانند، زیرا که فرمایش امام علیه السلام: «پس هر که را پیش تر دوست می داشتی دوست بدار ...» کنایه است از وجوب ترک محبت و پیروی کسی که برای خود مرتبه خاصی از امامت یا نیابت خاصه را در زمان غیبت تامه ادعا کند، یعنی اگر کسی برای خودش مقام خاصی ادعا کند از او پیروی مکن و دعوتش را برای هیچ کاری مپذیر، و این است معنی تکذیب ادعای او، چنان که بر اهل فهم که با شیوه های سخن آشنا هستند پوشیده نیست.

و از احادیثی که در آن ها بر قطع شدن سفارت در غیبت تامه دلالت و اشاره ای هست، روایتی است که نعمانی رحمه الله به سند خود از مفضل بن عمر جعفری از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: صاحب این امر را دو غیبت خواهد بود، یکی از آن دو آن قدر طول می کشد تا بعضی [از مردم] گویند: مرده، و بعضی گویند: کشته شده، و بعضی گویند: مفقود شده، پس بر امر او از اصحابش باقی نماند مگر تعداد اندکی، و بر جایگاهش اطلاع نیابد - از دوست و غیر دوست - مگر آن خدمتگزاری که کارش را بر عهده دارد(۱).

نعمانی رحمه الله گوید: و اگر درباره غیبت جز این حدیث روایت نمی شد، همین برای کسی که در آن تأمل کند کافی بود.

تتمه ای پر سود

دانستی که این چهار شخصیت یاد شده - رضی الله تعالی عنهم - به طور خاص از حضرت صاحب - عجل الله فرجه الشريف - در زمان غیبت نخستین

ص: ۴۷۵

نایب بوده اند، و شیعیان در امور خود به ایشان رجوع می نمودند، چون نزد آن ها نیابت و وکالت ایشان از آن حضرت ثابت شده بود، و این به نصّ امام علیه السلام برایشان ثبوت یافت، چنان که در مورد عثمان بن سعید(۱) و پسرش محمد که توسط امام هادی و امام عسکری علیهما السلام انجام شد، و در مورد ابوالقاسم حسین بن روح توسط محمد بن عثمان به امر امام علیه السلام انجام گشت، و حسین بن روح در مورد ابوالحسن علی بن محمد سمّری به امر امام علیه السلام وصایت داد، و از این نواب رحمه الله معجزات بسیاری ظاهر شد، و آن معجزات در کُتب غیبت ذکر گردیده است.(۲)

و سید بن طاووس در کتاب مجمع الرجال خود از او حکایت نموده است، و سید بن طاووس در کتاب ربیع الشیعه تصریح کرده که معجزاتی از آنان ظاهر شده چنان که مولی عنایت الله در کتاب مجمع الرجال خود از او حکایت نموده است، و همین طور دیگر علمای ما رحمه الله و بدون تردید وکالت و نیابت خاصّه جز با یکی از سه طریق ثابت نمی شود؛ یعنی؛ نصّ امام، یا نایب خاصّ او، یا آشکار شدن معجزه بر دست کسی که نیابت خاصّه را ادّعا می کند، و هر گاه چنین نبود بسیاری از دنیاپرستان آن مقام را ادّعا می کردند، همچنان که برای عدّه ای این اتفاق افتاد که دروغگویی شان ثابت گشت و توفیق از سوی امام علیه السلام مبنی بر لعنت و بیزاری از آنان صدور یافت، مانند: نصیری و نمیری و دیگران که اسم هایشان در کتب غیبت یاد آمده است، هر که مایل است به آن کتاب ها مراجعه کند.

ص: ۴۷۶

۱- ۶۲۹. الغیبه، شیخ طوسی/ ۲۴۲.

۲- ۶۳۰. الغیبه، شیخ طوسی/ ۲۴۲.

و امّا در غیبت کبری باب و کالت و نیابت خاصّه بسته شد، ولی با نصوص پیغمبر و امامان علیهم السلام، و إجماع، و سیره متّصله قطعیه، نیابت عامّه برای علمای عامل و فقهای ره یافته، حامیان دین، و راویان احادیث ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت گردیده است، پس بر عموم مؤمنین واجب است در آنچه از امر دینشان نیاز دارند به آنان مراجعه نمایند.

و امّا روایاتی که درباره آنان وارد شده در کتب فقه و حدیث مذکور است، مانند فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که سه بار گفت: بار خدایا خلفای مرا بیامرز» گفته شد: یا رسول الله خلفای تو کیانند؟ فرمود: آنان که پس از من می آیند و حدیث و سنّت مرا روایت کنند.

و در توقیع شریف آمده: «... و امّا حوادثی که واقع می شود پس در آن ها به راویان حدیثمان مراجعه کنید که آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خداوند بر ایشان» (۱) و احادیث دیگری که در جاهای خود آمده و ضبط شده اند.

دو نکته

در اینجا شایسته است دو نکته تذکر داده شود:

اول: این که عده ای از علمای ما بر آنند که ولایت عامّه برای فقها در زمان غیبت ثابت است، یعنی تمام مناصب و تصرفاتی که برای امام علیه السلام هست برای آنان نیز می باشد - مگر آنچه با دلیل خارج شده است - که به نظر ایشان نیابت عامّه ثابت است مگر آنچه با دلایل استثنا شده است. و عده ای دیگر آن را نفی کرده، و گفته اند: در مواردی که دلیل خاصی بر آن دلالت کند نیابت برای فقها

ص: ۴۷۷

ثابت است، مانند: فتوا دادن و حکم کردن بین مردم در مرافعات و غیر این ها که در جای خود ذکر گردیده. و حق همین است از جهت ضعیف بودن آنچه عده اول به آن تمسک جسته اند، چنان که در فقه بیان کرده ایم.

دوم: هر گاه یکی از افراد اهل مذهب ما برای خودش یا کس دیگری نیابت خاصه از حضرت حجّیت - عجل الله فرجه الشریف - را در زمان غیبت دوم آن حضرت ادعا کند، پس چنانچه بداند قطع شدن نیابت خاصه در غیبت کبری از ضروریات مذهب است، و در این حال مدّعی نیابت خاصه شود محکوم به کفر و ارتداد است، چونکه این کار مستلزم تکذیب شارع در بعضی از احکام آن است، و این بدون خلاف و اشکال کفر می باشد. و همین طور اگر آن را به سبب دلیل خاصّی مانند إجماع و اخبار بدانند، و با این که این را می دانند نیابت خاصه را در این غیبت ادّعا کنند، زیرا که اینجا نیز مستلزم تکذیب پیغمبر است. ولی اگر ندانند که این از ضروریات مذهب است، و از دلایل دیگر هم به آن یقین پیدا نکرد، و برای او شبهه ای پیش آمد که قطع شدن نیابت خاصه را در غیبت کبری منکر شد و آن را برای خودش یا دیگری ادّعا کرد، بدون تردید گمراه است، مانند سایر اهل ضلالت و گمراهی، ولی ثبوت ارتداد و خروجش از اسلام به صرف آن جای تأمل و مورد اشکال است، زیرا که در دلایل شرعی به ثبوت نرسیده این که انکار چیزی که نزد عموم مسلمین ضروری است سبب مستقّلی برای کفر و ارتداد باشد تا چه رسد به انکار ضروری مذهب، بلکه در صورتی که انکار ضروری موجب کفر است که

مستلزم عدم تصدیق پیغمبر صلی الله علیه و آله در بعضی از آنچه آورده است باشد، از همین روی به مسلمانی اهل تسنن حکم می شود با این که آن ها چیزی را منکرند که به نظر ما ضروری است، و آن خلافت و جانشینی بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد. فقیه بزرگوار و محقق عالیقدر مولانا مقدس اردبیلی به این تفصیل قائل شده - بنابر آن چه از وی حکایت گردیده - و جمعی از فقها نیز این قول را پذیرفته اند. و عده دیگری از فقها قائل شده اند که انکار ضروری اسلام سبب مستقلی برای کفر است، مانند انکار یکی از شهادتین و امثال آن. اینان به اخباری استناد جسته اند که از دلالت بر مدعای ایشان قاصر است، و تفصیل سخن به جای خود موکول می شود، و الله تعالی هو العالم.

هفتاد و دوم: درخواست دیدار آن حضرت با عافیت و ایمان

هفتاد و دوم: درخواست دیدار آن حضرت با عافیت و ایمان

این که از خدای - عزوجل - مسئلت نمایی که دیدار مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - را در حال عافیت و ایمان به تو روزی فرماید، پس در اینجا دو مطلب مورد بررسی قرار می گیرد:

یکی: استجاب طلب نایل شدن به دیدار آن حضرت علیه السلام در زمان ظهورش از خدای مَنان.

دوم: این که از خدای متعال مسئلت نمایی که آن دیدار را در حالی که عافیت و ایمان داشته باشی به تو روزی فرماید. و بر مطلب اوّل دلالت می کند

آنچه در دعاهایی که امامان علیهم السلام به شیعیان تعلیم فرموده اند تا در زمان غیبت خوانده شود آمده، چنان که در دعای عهدی که از امام صادق علیه السلام روایت گردیده چنین می خوانیم: «اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلَعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ»؛ خدایا! آن طلعت رشید و آن چهره نازنین را به من بنمای ... (۱).

و در دعای عَمْرِي که از حضرت صاحب الامر علیه السلام روایت شده چنین آمده: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ أَنْ تُرِينِي وَلِيَّ أَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِذَ الْأَمْرِ» (۲)؛ خدایا! از تو مسئلت دارم که ولی امرت را به من بنمایی در حالی که فرمانش نافذ باشد ...

و دعاهای دیگری که ذکر آن ها موجب طولانی شدن سخن می شود، اضافه بر این که این امر از لوازم محبت ایمان است، زیرا که هر دوستی اشتیاق دارد که در هر لحظه دوست و حبيب خویش را ببیند، و در این راه به هر چه در توان دارد توسل می جوید، و از جمله آن وسایل دعا و مسئلت است که کلید هر خیر و برکت و وسیله رسیدن به هر مهم و حاجت می باشد.

و نیز بر مطلب مورد بحث دلالت می کند تمام دلایلی که دعا برای تعجیل فرج و ظهور آن حضرت علیه السلام را امر می کنند، چون دعا کردن به این که خداوند دیدارش را در حالی به تو روزی فرماید که در هنگام ظهورش زنده باشی متضمن دعا برای تعجیل فرج و ظهورش هست، پس دلایلی که بر تأکید و رجحان آن دلالت دارند شامل این هم می شوند. و بر مطلب دوم دلالت دارد آنچه ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله به سند خود از حضرت ابی

ص: ۴۸۰

۱- ۶۳۲. بحار الانوار، ۱۰۲/۱۱۱.

۲- ۶۳۳. بحار الانوار، ۱۰۲/۹۰.

عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: هر گاه کسی از شما تمنای [دیدن] قائم علیه السلام را داشت، پس آرزویش چنین باشد که در عافیت آن جناب را ببیند، زیرا که خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را رحمت فرستاد و آمدن قائم علیه السلام نعمت خواهد بود. (۱)

می گویم: توضیح مطلب این که خداوند پیغمبرش را امر نمود که از کافران و ظالمین انتقام بگیرد - در صورتی که آن ها شروع به جنگ نمی کردند - بلکه آن حضرت را برای عالمیان رحمت فرستاد، و خطاب به او فرمود: «فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُؤَيْدًا» (۲)؛ پس [ای رسول] اندکی کافران را مهلت ده. که انتقام را تا زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام به تأخیر انداخت، و هر چه جبرئیل می آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله را به مدارا کردن با مردم دستور می داد، ولی حضرت قائم علیه السلام مأمور به انتقام گرفتن است تا هر قومی را به آنچه می کرده اند کیفر دهد، بنابراین هر کس دوران آن جناب را ببیند چنین نیست که دیدن آن حضرت برایش رحمت و بشارت باشد، بلکه برای بیشتر مردم نعمت و عذاب خواهد بود، چنان که خدای - عزوجل - فرماید: «وَلَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ» (۳)؛ و از عذاب نزدیک تر آنان را بچشانیم غیر از آن عذاب بزرگ تر [قیامت]. و آیات و روایات در این باره بسیار است، و چون در آخر الزمان محنت ها و بلیات بسیار زیاد است و مردم در معرض و لغزش گاه

ص: ۴۸۱

۱- ۶۳۴. روضه الکافی، ۲۳۳، ح ۳۰۶.

۲- ۶۳۵. سوره طارق، آیه ۱۷.

۳- ۶۳۶. سوره سجده، آیه ۲۱.

آن‌ها قرار دارند، امامان علیهم‌السلام به شیعیانشان امر فرموده‌اند که عافیت و سلامتی از آن‌ها را از خدای - عزوجل - درخواست دارند، و در حال عافیت و سلامتی تسلیم بودن؛ به دیدار امام منتظر خود نایل گردند، تا به لقای آن جناب متنعّم و خرسند شوند، و در سایه عنایت او ایمن باشند، و در شمار منحرفان شکاک و یا تغییر و تبدیل‌کنندگان دین و کسانی که بر آن‌ها [از سوی خداوند] غضب شده و گمراهان، قرار نگیرند، که حضرت قائم علیه‌السلام از آن‌ها انتقام می‌گیرد و آنان را از دم شمشیر می‌گذراند، و عاقبت کارشان منزلگاه هلاکت جهنم است که به آن جایگاه بد خواهند افتاد.

تذکر

و بدان که کامیابی به لقای آن حضرت برای مسئلت‌کنندگان و طالبین آن در زمان ظهورش ممکن است بر یکی از دو وجه انجام گردد: یکی: این که خداوند متعال ظهورش را نزدیک گرداند، پس آن مسئلت‌کننده به لقایش برسد.

دوم: این که مسئلت‌کننده پیش از ظهور وفات یابد، پس خدای - عزوجل - او را در زمان ظهور حضرت قائم علیه‌السلام زنده گرداند، تا به لقای آن جناب نایل آید از جهت اجابت دعای او و پاداش امید او، چنان که در دعای عهدی که از امام صادق علیه‌السلام روایت شده این معنی آمده، ما دعای مزبور را در امر سی و چهارم یاد آوردیم.

تتمه‌ای بر سود

همان طور که مستحب است نایل شدن به دیدن آن حضرت در زمان ظهورش را طلب نماید، هم چنین مستحب است لقای آن

جناب در خواب یا بیداری در زمان غیبتش را مسئلت نمایید، و دلیل بر این از چند وجه است:

وجه اول: تمام آنچه بر استحباب دعا کردن برای هر کار مشروعی دلالت دارد، مانند فرموده خدای تعالی: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۱)؛ و پروردگار شما فرمود مرا [با خلوص دل] بخوانید شما را اجابت کنم. و فرموده خدای تعالی: «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» (۲)؛ و [هر چه خواهید] از فضل خدا مسئلت نمایید. «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (۳)؛ و چون بندگان من [دور و نزدیکی] من از تو پرسند پس [بدانند که] من نزدیکم دعای هر که مرا بخواند را اجابت نمایم.

و روایات در این باره متواتر است، از جمله:

۱ - از امام صادق علیه السلام است که فرمود: دعا همان عبادت است (۴) که خدای - عزوجل - فرموده: «إِنَّ الَّذِي يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (۵)؛ همانا آنان که از عبادت من تکبر ورزند سرافکننده به جهنم خواهند افتاد.

۲ - و از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: دعا مخزن عبادت است همچنان که ابر مخزن باران است. (۶)

۳ - و نیز از آن جناب آمده که فرمود: خداوند را بسیار بخوانید که خداوند از بندگان مؤمنش دوست می دارد که او را بخوانند، و به بندگان مؤمن خود

ص: ۴۸۳

۱- ۶۳۷. سوره مؤمن، آیه ۶۰.

۲- ۶۳۸. سوره نساء، آیه ۳۲.

۳- ۶۳۹. سوره بقره، آیه ۱۸۶.

۴- ۶۴۰. اصول کافی، ۲/۴۶۷.

۵- ۶۴۱. سوره مؤمن، آیه ۶۰.

۶- ۶۴۲. اصول کافی، ۲/۴۷۱.

استجابت را وعده فرموده و خداوند دعای مؤمنین را روز قیامت عملی برای آن‌ها [محسوب] خواهد کرد که در خیر آن‌ها می‌افزاید.

۴- و در حدیث دیگری از آن حضرت است که: پس دعا بسیار کن که کلید هر رحمت و پیروزی هر حاجت است، و آنچه نزد خدای - عزوجل - است جز به وسیله دعا به دست نیاید، و همانا هیچ دری بسیار کوبیده نشود مگر این که به گشایش برای کوبنده اش نزدیک گردد. (۱)

۵- و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده فرمود: هر مسلمانی خدای تعالی را بخواند به دعایی که قطع رحم و گناه آوردن در آن نباشد، خداوند به سبب آن یکی از سه چیز را به او دهد: یا دعایش را به زودی مستجاب فرماید، و یا آن را برای آخرتش ذخیره فرماید، یا مانند آن را از بدی از او دور سازد. (۲)

۶- و از آن حضرت صلی الله علیه و آله آمده فرمود: دعا مغز عبادت است، و هیچ مؤمنی خداوند را نخواند مگر این که مستجاب فرماید، پس یا به زودی آن را در دنیا برایش تعجیل می‌کند، و یا برایش به آخرت تأخیر می‌اندازد، و یا به مقدار دعایش از گناهانش می‌آمرزد به شرط آن که به گناهی دعا نکند. (۳)

۷- و از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: عاجز ترین مردم کسی است که از دعا کردن عاجز باشد، و بخیل ترین مردم کسی است که از سلام کردن بخل ورزد. (۴)

ص: ۴۸۴

۱- ۶۴۳. اصول کافی، ۲/۴۷۰.

۲- ۶۴۴. بحار الانوار، ۹۳/۲۹۴، ح ۲۳.

۳- ۶۴۵. بحار الانوار، ۹۳/۳۰۲، ح ۳۹.

۴- ۶۴۶. بحار الانوار، ۹۳/۳۰۲.

۸ - و از امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: خداوند چنین نکند که درب دعا را [بر کسی] بگشاید و درب اجابت را بر او ببندد.

۹ - و از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: بر شما باد دعا کردن که چیزی نخواهید یافت که در تقرب جستن به خداوند مثل آن باشد. (۱)

۱۰ - و از امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: محبوب ترین اعمال نزد خدای - عزوجل - در زمین دعا است، و بهترین عبادت عفاف است. (۲)

۱۱ - و از فضیل بن عثمان روایت شده که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: مرا سفارشی فرمای، فرمود: تو را سفارش می کنم به تقوی و خداترسی، و راستگویی، و ادای امانت، و خوش رفتاری با مصاحب خویش، و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب آن بر تو باد دعا کردن، و چیزی تو را از درخواست کردن از پروردگارت باز ندارد، و نگویی: این چیزی است که عطا نخواهم شد، و دعا کن که خداوند آنچه را بخواهد انجام می دهد.

و اخبار دیگری که در کتاب های علمای بزرگوار مان روایت شده است. و حاصل سخن این که: تشرف به دیدار امام علیه السلام امری است ممکن است و مشروع، و هر امر ممکن مشروعی مستحب است برایش دعا شود. نتیجه این که: دعا کردن برای تشرف به دیدار آن حضرت - سلام الله تعالی علیه - مستحب می باشد. کبرای این قضیه: به کتاب و سنت و اجماع و عقل ثابت است، و از کتاب و سنت آنچه یاد آوردیم بسنده است، و اجماع برای کسی که

ص: ۴۸۵

۱- ۶۴۷. بحار الانوار، ۹۳/۳۰۲.

۲- ۶۴۸. بحار الانوار، ۹۳/۲۹۵.

خبرگی و اُنسی با کتاب های علما و سیره مسلمین داشته باشد معلوم است، بلکه می توان ادعا کرد که استحباب دعا از ضروریات دین است. و عقل حکم می کند به این که خوب است بنده مطالب و خواسته هایش را از پروردگار عالمیان مسئلت نماید.

و امّا صغرای مطلب یعنی امکان تشرّف به دیدار امام منتظر - عجل الله فرجه الشریف - و مشروع بودن طلب آن برای اهل ایمان و یقین ثابت است، و قوی ترین دلیل بر امکان آن وقوع و تحقق یافتنش برای بسیاری از صُلَحا و کسانی است که خداوند خیر دنیا و دین را برایشان خواسته، و درخواست آن در چندین دعا و زیارتی که علمای صالح گذشته ما در کتاب هایشان یاد کرده اند آمده، چنان که در دعایی که توسط عمّری از آن حضرت روایت شده چنین آمده: «و ما را از کسانی قرار ده که دیده شان به دیدارش روشن گردد».(۱)

و در دعای عهد می خوانیم: «و دیده ام را به سرمه یک نگاه به او روشن ساز».(۲)

و در دعای ندبه است که: «و [ای خدا] سرور این بنده کوچک را به وی بنمایان ای شدید القوی». و دعایی که پس از سلام بر آن حضرت در سرداب مبارک مروی است آمده: «و چهره اش را به ما بنمای». و غیر این ها که در جای خود ذکر گردیده، و این که تمام این ها را حمل کنیم بر آن که منظور درخواست دیدن آن جناب فقط در زمان ظهورش می باشد شاهد و داعی بر آن نیست. و در بعضی از اخبار است که آن حضرت علیه السلام در میان مردم آمد و شد می کند.

ص: ۴۸۶

۱- ۶۴۹. کمال الدین، ۲/۵۱۳.

۲- ۶۵۰. بحار الانوار، ۱۰۲/۱۱۱.

پس او را می بینند ولی نمی شناسند. و برای من و بعضی از اخیار، بعضی از اسرار اتفاق افتاده است.

و از جمله اخباری که به آن ها اشاره کردم روایتی است که کلینی رحمه الله در اصول کافی به سند صحیح عالی از سدید صیرفی (۱) آورده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا در صاحب این امر شباهتی به یوسف علیه السلام هست. گوید: عرضه داشتم: گویی از زندگانی و غیبت او یاد می کنی؟ آن حضرت - علیه الصلاه و السلام - به من فرمود: و چه چیز آن را انکار می کنند این افراد شبیه خوگ؟ به درستی که برادران یوسف اسباط و پیغمبر زاده بودند، با یوسف تجارت کردند، و خرید و فروش نمودند، و با او سخن گفتند و حال آن که برادرانش بودند و او برادرشان بود او را نشناختند، تا این که خودش گفت: من یوسفم و این برادر من است. پس چه انکار می دارد این امت ملعون این که خداوند - عزوجل - با حجت خود در وقتی از اوقات همان کند که با یوسف کرد؟ به درستی که یوسف پادشاهی مصر را داشت و بین او و پدرش مسافت هیجده روز راه بود، پس اگر یوسف می خواست پدر را [از احوال خود] خبر دهد می توانست، همانا یعقوب و فرزندان او هنگامی که

ص: ۴۸۷

۱ - ۶۵۱. سند حدیث: علی بن ابراهیم از محمد بن الحسین از ابن ابی نجران از فضاله بن ایوب از سدید صیرفی می باشد. می گویم: روات حدیث همگی ثقه جلیل القدر هستند و محمد بن الحسین همان محمد بن الحسین بن ابی الخطاب می باشد، و ابن ابی نجران همان عبدالرحمن است، و فضاله را گویند از اصحاب إجماع است، درباره سدید مدح خوبی روایت آمده، و او روایات بسیار دارد، و درباره اش گفته اند: مخلص بوده است. {مؤلف}.

مژده یافتند آن مسافت را تا مصر نه روزه پیمودند. پس این امت چرا انکار می دارد که خدای - عزوجل - با حجت خود چنان کند که با یوسف کرد، این که در بازارهایشان راه برود و بر فرش هایشان قدم بگذارد تا آن گاه که خداوند در آن [جریان] به او اذن دهد، همچنان که به یوسف اذن داد که گفتند: آیا تو همان یوسفی؟ گفت: من یوسف هستم. (۱)

و نعمانی به سند خود از سیدیر آورده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا در صاحب این امر سنتی از یوسف هست. راوی گوید: عرضه داشتم: گویی ما را از غیبت یا حیرتی خبر می دهید؟ فرمود: چه انکار می کنند این خلق ملعون خوک صفت از این امر؟ همانا برادران یوسف افراد عاقل و فهمیده بودند بر یوسف وارد شدند و با او سخن گفتند و با او معامله کردند و رفت و آمد نمودند و او برادر آنان بود با وجود این تا خودش را به آنان معرفی نکرد او را نشناختند و وقتی گفت من یوسف هستم او را شناختند. بنابراین امت سرگردان چه انکار می کنند که خدای - عزوجل - در وقتی از اوقات بخواهد حجت خودش را بر آنان مخفی بدارد، یوسف پادشاهی مصر را داشت و فاصله بین او و پدرش هیچده روز راه بود، اگر خداوند می خواست جای او را به پدرش بفهماند، می توانست. پس چه انکار می کند این امت که خداوند با حجت خویش همان کند که با یوسف کرد، و این که صاحب مظلوم شما که حقتش انکار شده صاحب این امر در میان آن ها آمد و شد کند، و در

ص: ۴۸۸

بازارهای شان راه برود، و بر فرش های شان پا بگذارد، ولی او را نشناسند؟ تا هنگامی که خداوند او را اذن دهد که خودش را معرفی کند، چنان که به یوسف اجازه داد، وقتی که برادرانش گفتند: تو یوسفی؟ گفت: من همان یوسفم. (۱)

می گویم: ای مؤمن صاحب یقین در این حدیث شریف تأمل و تدبّر کن، و تعریض و انکار امام علیه السلام نسبت به کسی که پندارد امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - در میان مردم آمد و شد نمی کند و او را نمی بینند را ملاحظه بنمای، و این که از این جهت آن حضرت را به یوسف تشبیه نموده است، و در این حدیث و حدیث پیشین کفایت و تصدیق برای اهل ایمان و تحقیق است. و در روایات چیزی را نیافته ام که گمان منافات با آنچه یاد کردیم در آن برود مگر دو حدیث که منافات نداشتن شان را با آنچه که گفته شد توضیح می دهیم:

یکی: فرموده آن حضرت در توقیع شریف که پیش تر آوردیم: «فَمَنْ ادَّعى المُشَاهَدَةَ قَبْلَ السَّفِيَانِي وَ الصَّيْحَةَ فَهُوَ كَذَّابٌ»؛ پس هر کس ادعای مشاهده کند پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی پس او دروغگو است ... که در امر گذشته بیان داشتیم: این عبارت با آنچه یاد کردیم منافاتی ندارد.

دوم: آنچه در مزار بحار از بعضی کتب مزار به سند خود از احمد بن ابراهیم آمده که گفت: به ابوجعفر محمد بن عثمان اشتیاقم را به دیدن مولایمان علیه السلام بیان داشتم، به من فرمود: با شوق مایلی که او را ببینی؟ گفتم: آری، فرمود: خداوند شوق تو را سپاس گوید و روی آن حضرت را به آسانی و عافیت به تو بنمایاند، ای ابوعبدالله تقاضا مکن که او را ببینی زیرا که ایام

ص: ۴۸۹

غیبت به او مشتاق هستی و نخواه که با او همراه شوی که این از کارهای بزرگ خداوند است، و تسلیم بودن به آن اولی است، ولی به سوی او به وسیله زیارت توجه کن... (۱)

می گویم: در این حدیث نسبت به آنچه یاد کردیم منافاتی نیست.

اول: این که چون جناب محمد بن عثمان برای او دعا کرد به این که: «و روی آن حضرت را به آسانی و عافیت به تو بنمایاند». و اگر این امر غیر ممکن بود یا خواستش نامشروع بود برایش چنین دعایی نمی کرد.

دوم: این که چون این سؤال و جواب در زمان غیبت اول (غیبت صغری) انجام شده، و در آن زمان برای بسیاری از اهل ایمان دیدن و لقای آن حضرت علیه السلام اتفاق افتاده، از سفرای آن حضرت و غیر آن ها، چنان که از اخبار ظاهر می شود، و در روایات چیزی که بر نفی مشاهده به طور مطلق در زمان غیبت صغری باشد ندیده ایم.

سوم: این که احتمال می رود در آن وقت به خصوص، مانعی بوده به خاطر ملاحظه آن شخص که صلاح نبوده کسی به دیدار آن حضرت مشرف شود، و نظیر این معنی در منع و کلا از یاد کردن آن حضرت در روایت آمده، چنان که در اصول کافی از حسین بن الحسن علوی است که گفت: یکی از ندیمان روز حسنی و مرد دیگری که همراه او بود به وی گفت: اینک او [یعنی امام عصر] - عجل الله فرجه الشریف - [اموال مردم را [از باب حقوق] جمع می کند و برای او

ص: ۴۹۰

وکلایی هست - و وکلای آن حضرت را در نواحی مختلف نام بردند - و این را به عبیدالله بن سلیمان وزیر گزارش دادند، پس وزیر همت گماشت که وکلا را بگیرد، سلطان گفت: جستجو کنید ببینید این مرد [یعنی حضرت علیه السلام] در کجاست که این جریان بزرگی است. عبیدالله بن سلیمان گفت: همه وکلا را دستگیر می کنیم، سلطان گفت: نه، بلکه با اشخاص ناشناسی برای جاسوسی نزد آنان پول هایی بفرستید، پس هر کدام از آنان چیزی گرفت دستگیر شود. راوی گوید: پس [از سوی حضرت قائم علیه السلام] نامه آمد که به تمامی وکلا دستور دهند از کسی چیزی نگیرند و از پذیرفتن آن خودداری کنند و جریان [حضرت صاحب الامر علیه السلام] را تجاهل نمایند، پس شخص ناشناسی برای جاسوسی نزد محمد بن احمد رفت و با او خلوت کرد و گفت: پولی نزدم هست که می خواهم آن را برسانم، محمد به او گفت: اشتباه کرده ای، من از این مطلب چیزی نمی دانم، پس هر چه ملاطفت کرد محمد تجاهل نمود، و جاسوس ها را همه جا پراکندند و همه وکلا از پذیرفتن چیزی امتناع ورزیدند، به جهت آن دستوری که از پیش به ایشان رسیده بود. (۱)

چهارم: این که برای هیچ کس ممکن نیست به دیدن آن جناب مشرف شود مگر به اجازه حضرتش، و شاید منع کردن ابوجعفر از جهت اجازه ندادن امام علیه السلام به او برای تشریف یافتن آن شخص بوده، یا به خاطر این که این سر را تحمل نداشته و توان رازداری در او نبوده و خبر را منتشر می ساخته، و یا به سبب های دیگر. مؤید این وجه است آنچه در اصول کافی از علی بن محمد از ابوعبدالله

ص: ۴۹۱

صالحی آمده که گفت: پس از وفات حضرت ابومحمد امام عسکری علیه السلام اصحاب ما از من خواستند که درباره اسم و جای امام علیه السلام پیرسم، پس جواب صدور یافت که: «اگر آن ها را بر اسم دلالت کنی آن را شایع می سازند و چنانچه جای را بشناسند آن را نشان خواهند داد»^(۱).

پنجم: شاید آن شخص می خواسته با آن حضرت علیه السلام مصاحبت کند و ملازم خدمت آن جناب شود به گونه اصحاب سایر ائمه علیهم السلام، و این در هر دو غیبت ممنوع بوده است، و شیخ ابوجعفر این جهت را از او فهمیده بود، لذا گفت: و درخواست مکن که با او همراه شوی.

و مؤید این وجه است آنچه کلینی رحمه الله در خبر صحیحی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: قائم علیه السلام را دو غیبت است، یکی کوتاه، و دیگری طولانی، در غیبت اول کسی جایش را نمی داند مگر خواص شیعیانش، و در دیگری جایش را نداند مگر خواص خدمتگزارانش^(۲).

در امر گذشته نیز مؤید این وجه گذشت.

وجه دوم: این که نگاه کردن به چهره نورانی اش عبادت است، و توفیق خواستن برای عبادت نیز عبادت است، بنابراین درخواست توفیق برای دیدن روی آن حضرت عبادت می باشد، و هر یک از دو مقدمه این مطلب آن قدر واضح است که نیازی به دلیل و برهان ندارد، بلکه شاهد بر مقدمه اول روایتی است که در مجالس شیخ صدوق از مولایمان حضرت رضاعلیه السلام آمده که

ص: ۴۹۲

۱- ۶۵۶. اصول کافی، ۱/۳۳۳.

۲- ۶۵۷. اصول کافی، ۱/۳۴۰.

فرمودند: «نگاه کردن به ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله عبادت است امام باشد یا غیر امام» (۱). و شاهد بر مقدمه دوم دعاهایی است که از امامان صلی الله علیه و آله رسیده و توفیق عبادت از خدا خواستن را دستور فرموده اند.

وجه سوم: فرموده امام علیه السلام در دعای عهد و غیر آن که: «اللَّهُمَّ أَرِنِي الطَّلَعَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَاكْحُلْ نَاطِرِي بِنَظَرِهِ مِنِّي إِلَيْهِ ...»؛ که اطلاق آن عمومیت دارد و شامل زمان غیبت و حضور آن حضرت علیه السلام هر دو می شود، چنان که بر کسی که دلش به نور او روشن است پوشیده نیست.

وجه چهارم: محتوای آنچه در فضیلت خواندن سوره بنی اسرائیل (= إسرائ) در شب های جمعه وارد شده است، چنان که در تفسیر برهان از عیاشی و صدوق به سند هایش از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس سوره بنی اسرائیل را هر شب جمعه بخواند نمیرد تا این که قائم علیه السلام را دریابد و از اصحابش خواهد بود. (۲)

و محتوای آنچه در فضیلت خواندن دعای عهد که در بحار روایت شده از کتاب الإختیار سیّد ابن الباقری از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس بعد از هر نماز واجب این دعا را بخواند امام: م، ح، م، د بن الحسن - علیه و علی آبائه السلام - را در بیداری یا خواب خواهد دید ... (۳)

ما این دعا را در اول بخش ششم آوردیم. و فحوای آنچه در مکارم

ص: ۴۹۳

۱- ۶۵۸. أمالی، ۱۷۶.

۲- ۶۵۹. تفسیر البرهان، ۲/۳۸۹.

۳- ۶۶۰. بحار الانوار، ۸۶/۶۱.

الاخلاق روایت آمده در فضیلت خواندن دعای: «اللَّهُمَّ إِنَّ رَسُولَكَ الصَّادِقَ الْمَصْدَقَ ...». پس از هر نماز واجب، و مواظبت بر این دعا که به دیدار حضرت صاحب الأمر - عجل الله فرجه الشریف - مشرف خواهد شد. (۱)

این را نیز در بخش ششم کتاب آوردیم، توجیه استدلال این که اخبار یاد شده به طور ضمنی دلالت دارند بر این که درخواست تشرف به لقای آن حضرت علیه السلام نزد خداوند متعال امری پسندیده و محبوب است، و امامان علیهم السلام به آن فرا خوانده اند تا جایی که دست یابی به دیدار آن جناب برای کسی که بعضی از عبادات را به جای آورد ثواب قرار داده شده است.

وجه پنجم: آنچه علامه طباطبایی سید مهدی نجفی مشهور به بحر العلوم در اموری که غسل کردن برای آن ها مستحب است در الدرّة النّجفیة خود چنین سروده:

وَرُؤْيَاهِ الْإِمَامِ فِي الْمَنَامِ

لِدَرْكِ مَا يُقْصَدُ مِنْ مَرَامِ

و [به منظور] دیدن امام در خواب، برای آنچه از مقاصد خواسته می شود، که اگر درخواست دیدن امام علیه السلام امر مستحب مطلوبی نبود غسل کردن برای آن کار مستحب راجحی نبود، چون مخفی نیست که استحباب غسل به خاطر رجحان داشتن چیزی است که برایش غسل می شود، و این با توجه به سایر موارد آن ظاهر و معلوم است.

وجه ششم: این که طلب کردن لقای آن جناب از روی محبت و اشتیاق

ص: ۴۹۴

نسبت به او و محبوب شدن نزد اوست، و بدون تردید اظهار دوستی و محبت به آن حضرت از بهترین و مهم ترین عبادات می باشد، زیرا که این از آثار و نشانه های ولایت است، پس هر قدر که محبت شدیدتر و تمام تر باشد اشتیاق به دیدار محبوب بیشتر و عظیم تر می شود، و در همین بخش از کتاب مطالبی که بر این مقصود دلالت دارد و مایه تذکر خردمندان است گذشت.

وجه هفتم: آنچه در کتاب *جَنَّةِ الْمَأْوَى* اثر عالم محدث نوری رحمه الله به نقل از کتاب *الإختصاص* شیخ مفید از ابوالمغرا(۱) از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت آمده که گوید: شنیدم آن حضرت می فرمود: «مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ وَارَادَ أَنْ يَرَانَا وَ أَنْ يَعْرِفَ مَوْضِعَهُ فَلْيُعْتَسِلْ ثَلَاثَ لَيَالٍ يُنَاجِي بِنَا فَإِنَّهُ يَرَانَا وَيُعْفِرُ لَهُ بِنَا وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَوْضِعُهُ ...»؛ هر کس به سوی خداوند حاجتی دارد و می خواهد ما را ببیند و منزلگاه خودش را [در آخرت] بداند، پس سه شب غسل کند در حالی که به وسیله ما [به درگاه الهی] مناجات نماید که همانا ما را خواهد دید و آمرزیده خواهد شد و جایگاهش بر او پوشیده نمی ماند. (۲)

محدث نوری پس از ذکر این حدیث گفته: این که حضرت فرموده: «یناجی بنا» یعنی با خدای تعالی به وسیله ما مناجات و راز گویی کند، و به درگاه او به ما توسل برد که خداوند ما را به او بنمایاند، و منزلت خودش را نزد

ص: ۴۹۵

۱- ۶۶۲. ابوالمغرا - به میم و غین وراء - نام حمید بن المثنی کوفی عربی عجللی است، وی ثقه جلیل القدر بوده و دارای کتاب است.

۲- ۶۶۳. *جَنَّةِ الْمَأْوَى*، الفائده الثانیه، و در بحار الانوار، ۵۳/۳۲۸.

ما می شناسد. و به قولی: یعنی به دیدار ما اهتمام ورزد، و در فکر ما و محبت ما باشد، که ایشان علیهم السلام را خواهد دید، یا به معنی این است که: این را از ما بخواهد.

می گویم: احتمال قوی می رود که منظور از فرمایش امام علیه السلام «یناجی بنا» این باشد که شخص مؤمن با امام زمانش راز دل گوید و حال و وضع خویش را برایش یاد و اندوه و شکایتش را بازگو نماید، و حوائج و آرزوهایش را عرضه کند، و از آن جناب استدعا دارد که نسبت به حوائج و خواسته هایش عنایت و اهتمام ورزد، همچنان که با پروردگار و خدای خویش چنین مناجات می کند، زیرا که امام او سخنش را می شنود و او را می بیند، چون امام است آنکه خدای تعالی او را فریادرس هر که به او پناه برد و او را بخواهد و پناهگاه هر کس که به او التجا کند و او را بخواند و یاری کننده هر کس از او مدد بخواهد و مناجات کند قرار داده است، پس «یناجی بنا» به معنی «یناجینا» می باشد، و نظیرش در حدیثی است که در امر آینده خواهد آمد: «انْ یُنَادِی بِهَمِ الْبَارِی» که به معنی «ینادیهم» می باشد.

و در دعای روز عاشورا می خوانیم: «وَجَعَلْنَا وَاِیَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِیْنَ بِشَارِهِ»؛ یعنی «من طالبی ثاره»؛ و خداوند ما و شما را از خونخواهان او (امام حسین علیه السلام) قرار دهد. (۱) و نظیر این تعبیر بسیار است چنان که بر اهل فن پوشیده نیست و شاهد بر آنچه یاد کردیم سید اجل علی بن طاووس در کتاب کشف المحجّه به نقل از کتاب الرّسائل محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از کسی که نامش را برده آورده است که گفت: به حضرت ابو الحسن علیه السلام نوشتم: شخصی

ص: ۴۹۶

مایل است حاجات خصوصی و اسراری را با امام خویش در میان گذارد همان گونه که دوست دارد با پروردگارش باز گوید، پس آن حضرت علیه السلام در جواب نوشت: اگر حاجتی داشتی پس لب هایت را [به شکل گفتن آن] حرکت بده که همانا جواب به تو خواهد رسید. (۱)

و بنا بر آنچه یاد آوردیم بآوردیم امام علیه السلام: «یناجی بنا» زاید است برای تقویت و تأیید سخن، و یا از جهت ملابسه و إصاق مجازی، در آن تدبر کن.

وجه هشتم: عمل صالحین از علما و غیر علما است، که شیوه آن ها بوده و هست این که تشریف به دیدار آن حضرت علیه السلام را از قدیم الأیام درخواست می کرده اند، به طوری که جمعی از آنان چهل شب جمعه در مسجد کوفه و یا چهل شب چهارشنبه در مسجد سهله مانده و تضرع و زاری و عبادت می نموده اند تا به این رستگاری بزرگ نایل شوند. و رستگاری به لقای آن جناب برای بسیاری از صلحا اتفاق افتاده، و ماجرا هایشان در کتاب هایی از قبیل بحار (۲) النجم الثاقب و دار السلام عراقی و غیر آن ها یاد شده است. و من از افراد مورد اطمینان وقایعی را شنیده ام که در آن کتاب ها یاد نشده، اکنون خصوصیات و چگونگی های آن وقایع در ذهنم نیست تا آن ها را در اینجا بیاورم.

حاصل این که تشریف یافتن به دیدار آن بزرگوار در زمان غیبت امری است که ممکن است برای بسیاری از عوام و خواص مردم اتفاق افتاده، و به همین پاسخ داده می شود به بعضی از اهل شبهه از عامه و غیر آن ها که بر فرقه امامیه

ص: ۴۹۷

۱- ۶۶۵. کشف المَحجّه، ۱۵۴.

۲- ۶۶۶. بحار الانوار، ۵۲/۱.

اعتراض می کنند که: در وجود امام غایب از نظر چه فایده ای هست؟ و نیز در جواب آن ها گفته می شود: فواید وجود امام علیه السلام در آنچه با مشاهده و ظهورش استفاده می شود منحصر نیست، بلکه فواید وجود مبارک او بسیار است هرچند که غایب باشد، و آن فواید به همه خلایق می رسد، از همین روی در چندین روایت آن حضرت علیه السلام به خورشید در وقتی که زیر ابر باشد تشبیه شده، مؤلف سروده:

هُوَ الْعَلَمُ الْهَادِي بِإِشْرَاقِ نُورِهِ

وَإِنْ غَابَ عَنْ عَيْنِي كَوَقْتِ ظُهُورِهِ

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الشَّمْسَ يُنْشِرُ ضَوْءَهَا

إِذَا كَانَ تَحْتَ الْغَيْمِ حِينَ عَبُورِهِ

اوست آن آیتی که با إشراق نورش هدایتگر است، هرچند که همچون وقت ظهورش از چشمانم غایب است. آیا نمی بینی که چگونه شعاع خورشید همه جا پراکنده می شود، در آن موقع که هنگام عبور زیر ابر واقع گردد.

و ما - ان شاء الله تعالى شأنه - در خاتمه کتاب وجوه بسیاری را در تشبیه مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشريف - در زمان غیبتش به خورشید هنگامی که پشت ابر باشد خواهیم آورد که خدای تعالی به برکت اولیای خویش به ما الهام فرموده است. و عده ای از علمای ما در کتاب های خود تصریح کرده اند به این که تشرف یافتن به دیدار حضرت حجّت علیه السلام در زمان غیبت ممتنع نیست، و به این که این توفیق برای بسیاری از مؤمنین حاصل گردیده است.

سید مرتضی - رضی الله تعالی عنه - در کتاب الغیبه گوید: «اگر گفته شود:

چه فرق است بین این که امام علیه السلام وجود داشته باشد، ولی غائب باشد؛ و کسی به نزد او نرسد و بشری از وی نفعی نبرد، و بین این که اصلاً وجود نداشته باشد، و به اصطلاح (معدوم) باشد، و آیا روا نیست که در نیستی بماند تا هنگامی که خدای می داند که رعیت نسبت به او تمکین کنند و از او بپذیرند - چنان که جایز می دانید که او را مستور و غائب گرداند تا وقتی که اطاعت و تمکین مردم را نسبت به او بداند که در آن موقع او را آشکار سازد؟ در جواب گفته می شود: اولاً: ما جایز و ممکن می دانیم که عده کثیری از اولیا و دوستانش و معتقدان به امامتش به خدمتش برسند، و از فیض وجودش نفع ببرند، و کسانی هم که از دوستان و شیعیان آن جناب به خدمتش نمی رسند، همان نفع را می برند که در تکلیف هست ...».

و سید رضی الدین علی بن طاووس رحمه الله در کتاب کشف المحجّه خطاب به پسرش گوید: «و راه به سوی امام تو علیه السلام برای هر کس که خداوند - جلّ جلاله - عنایت و احسان نسبت به او می خواهد باز است» (۱).

و از جمله علمایی که به این معنی تصریح کرده اند علّامه مجلسی و بحر العلوم و محقق کاظمی و شیخ طوسی و علمای برجسته دیگری می باشند. پس با آنچه از برکت اولیای خدای برایتان آوردیم معلوم شد که دیدن آن حضرت علیه السلام در بیداری و خواب در زمان غیبت کبری امکان دارد،

ص: ۴۹۹

و درخواست کردن این امر از خدای قادر مَنان مستحب است، که اوست توفیق دهنده.

هفتاد و سوم: اقتدا و تأسی جستن به اخلاق و اعمال آن حضرت علیه السلام

هفتاد و سوم: اقتدا و تأسی جستن به اخلاق و اعمال آن حضرت علیه السلام

پیروی کردن از آن جناب و الگو قرار دادن او در اخلاق و اعمال در آنچه مؤمن به حسب حال خود می تواند انجام دهد، معنی تشیع و حقیقت مأموم بودن همین است، و کمال ایمان و تمامیت موالات امام و همراهی با او در روز قیامت و مجاورت با حضرتش در بهشت با این کار انجام می شود. چنان که در نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان بن حنیف فرماندار بصره از سوی آن حضرت چنین آمده: توجه کنید که هر مأمومی را امامی [و هر رهروی را راهبری] است که به او اقتدا می کند و از نور علمش برخوردار می گردد... (۱)

و در روضه کافی از حضرت زین العابدین علیه السلام آمده که فرمود: برای هیچ قرشی و عربی حسب [و افتخاری] نیست مگر به تواضع، و هیچ کرامتی نیست جز به تقوی، و عملی نیست مگر به نیت، و عبادتی نیست جز به تفقه [و درست فهمیدن]، آگاه باشید که مبعوض ترین مردم نزد خداوند کسی است که به سنت و مذهب امامی بوده باشد و به اعمالش اقتدا نکند. (۲)

توضیح

در روایات وارد شده که: «خدای تعالی بسا که بنده ای را دوست بدارد ولی عمل او را خوش نداشته باشد، و بسا که بنده ای را مبعوض دارد»

ص: ۵۰۰

۱- ۶۶۸. نهج البلاغه، بخش نامه ها.

۲- ۶۶۹. روضه الکافی، ۲۳۴، ح ۳۱۲.

ولی عملش را بیسندد». و این معنی با عقل و اعتبار نیز موافق است، زیرا که محبویت و مبعوضیت نزد خداوند به سبب امر و نهی الهی است، بر حسب آنچه خداوند از بنده می خواهد که در اعتقاد و عملش بوده باشد. پس ممکن است که بنده ای از لحاظ اعتقاد نزد خداوند محبوب باشد چونکه مؤمن است، ولی از لحاظ عمل مبعوض باشد چون مخالف امر و نهی خداوندی است، عکس این نیز همین طور است. چون این را دانستی گوئیم؛ ظاهر منظور امام علیه السلام در فرمایش فوق آن است که مبعوض ترین مردم نزد خداوند از لحاظ عمل کسی است که بر طریقه و مذهب امام علیه السلام باشد، یعنی امامت و ولایتش را معتقد باشد، و در عین حال در اعمال و اخلاق خود با او مخالفت ورزد، و سبّ مطلب آن است که هرگاه مؤمن در کارها و اخلاقی بر خلاف امامش رفتار نماید ننگ و عار امام علیه السلام و مایه طعنه و عیب جویی دشمنان بر او خواهد بود، و این گناه بزرگی است، و چنانچه در اعمال و اخلاق خود به او اقتدا نماید سبب عظمت یافتن ولی الله در نظر آن ها و رغبت کردن مخالفین به شیوه امامان، و راهیابی مردم با اعمال ایشان به سوی امامشان می گردد، و بدین ترتیب مقصود از نصب امام در میان مردم حاصل می شود. از همین روی فرموده اند: «كُونُوا لَنَا زِينًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا»؛ برای ما زینت باشید و مایه ننگ ما نشوید. (۱) و فرموده اند: «مردم را با غیر زبان هایتان [به مذهب خویش] دعوت کنید. (۲)

ص: ۵۰۱

۱- ۶۷۰. اصول کافی، ۲ / ۷۷، ح ۹.

۲- ۶۷۱. به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود: «مردم را با غیر زبان هایتان [به مذهب خویش] دعوت کنید، تا از شما ورع و تلاش و نماز و نیکی را ببینند که همین دعوت کننده است». اصول کافی، ج ۲ / ۷۸، ح ۱۳، باب ورع، {مؤلف}.

و در اصول کافی به سند صحیح عالی(۱) از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: ما کسی را مؤمن نمی شماریم تا این که نسبت به تمام امر ما پیروی علاقمند باشد، توجه کنید که البته از جمله پیروی و خواستن امر ما و رَع و پرهیزکاری است، پس خود را به آن زینت دهید که خدای تعالی بر شما رحمت آرد و به وسیله و رَع دشمنانمان را در رنج و فشار قرار دهید که خداوند شما را عزّت دهد و باقی بدارد(۲).

و در روضه کافی به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: من و حضرت ابوجعفر [امام باقر علیه السلام] بر [جمعی از] شیعیان گذشتیم که مابین قبر [پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله] و منبر بودند، به حضرت ابوجعفر علیه السلام گفتم: شیعیان و موالیان تو هستند، خداوند مرا فدای تو گرداند. فرمود: آن ها کجایند؟ گفتم: آنان را مابین قبر و منبر می بینم، فرمود: مرا نزد آنان ببر، پس به آنان نزدیک شد و برایشان سلام کرد، سپس فرمود: به خدا سوگند من بوی شما و جان هایتان را دوست می دارم، با این حال به وسیله و رَع و جدّیت [در دینداری] یاری

ص: ۵۰۲

۱- ۶۷۲. در خبر صحیحی از آن حضرت علیه السلام آمده است که فرمود: «بر تو باد خداترسی و ورع و تلاش و راستگویی و ادای امانت، و حسن خلق و خوب همسایه داری، و مردم را با غیر زبان هایتان به خودتان دعوت نمایند، و زینت باشید و ننگ نباشید، و بر شما باد طولانی کردن رکوع و سجود». این حدیث را از علی بن ابراهیم قمی از پدرش از حسن بن محبوب از علی بن رثاب روایت کرده، همه این ها ثقة جلیل القدر و امامی مذهب بوده اند. {مؤلف}.

۲- ۶۷۳. اصول کافی، ۲ / ۷۸، باب الورع، ح ۱۳.

کنید که آنچه نزد خداوند هست به دست نمی آید مگر با وَرَع و تلاش، و چون بنده ای را امام خود دانستید به او اقتدا نمایید، همانا به خدا سوگند شماها بر دین من و دین پدرانم ابراهیم و اسماعیل هستید، و چنانچه آنان بر دین اینان بوده اند پس شما بر این [دین به وسیله وَرَع و تلاش یاری نمایید(۱)].

علامه مجلسی رحمه الله در شرح این حدیث گفته: «بدین جهت از میان پدران خود ابراهیم و اسماعیل را نام برد تا بیان کند که تمام پیغمبران در دین با ما مشارکت دارند، و چون این تخصیص یا موهم خَصِیر است و یا موهم این که آنان از پدران گرامی اش محمد و خاندان او - صلوات الله علیهم اجمعین - برترند مطلب را تدارک کرد به این که پیغمبر و اهل بیت او - صلی الله علیهم اجمعین - اصل در دین حق هستند و سایر انبیاء علیهم السلام در دین ایشان و از پیروان آنانند. پس این که حضرت علیه السلام فرمود: «آنان» اشاره به ابراهیم و اسماعیل و دیگر پیغمبران گذشته علیهم السلام است، و «اینان» اشاره به پدران نزدیکش می باشد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام.

می گویم: محتمل است که نام بردن از خصوص ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام ناظر باشد به فرموده خدای تعالی: «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» (۲)؛ آن گاه بر تو وحی کردیم از آیین پاک ابراهیم پیروی کن. و فرموده خداوند: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» (۳)؛ [و این آیین اسلام همان] آیین پدر

ص: ۵۰۳

۱- ۶۷۴. روضه الکافی، ۸ / ۲۴۰، ح ۳۲۸.

۲- ۶۷۵. سوره نحل، آیه ۱۲۳.

۳- ۶۷۶. سوره حج، آیه ۷۸.

شما ابراهیم است، او قبل از این، شما را مسلمان نامید. و فرموده خدای تعالی: «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَيِّمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۱)؛ بگو [ای پیغمبر] محققاً مرا خدا به راه راست هدایت کرده است به دین استوار و آیین پاک ابراهیم که وجودش از لوث شرک و عقاید باطل مشرکین منزّه بود. و برای توجه دادن به این که شیوه پاک بر حقی که خداوند - عزوجل - پیغمبرش صلی الله علیه و آله را به آن امر فرموده همان شیوه و طریقه شیعه است، هر چند که شماره افرادشان اندک و در نظر مردم کم اهمیت باشند، و این شریعت ابراهیم و حقیقت توحید است.

و دلیل بر آنچه یاد کردیم روایتی است که نیز ثقه الاسلام کلینی رحمه الله در روضه کافی از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام آورده که فرمود: هیچ کس از این امت به دین ابراهیم علیه السلام عمل نمی کند مگر ما و شیعیان ما، و هیچ کس از این امت هدایت نشده مگر به سبب ما، و هیچ کس از این امت گمراه نگردیده جز به سبب [مخالفت با] ما (۲). و این فرمایش از آن حضرت علیه السلام تسلی دل های شیعیان و تشویق و پاک سازی آنان و امضا و تحکیم شیوه و روش ایشان است، لذا سخنش را با سوگند و حرف تحقیق و جمله اسمیه تأکید کرد، و این که فرمود: «وَإِنْ كَانَ هَؤُلَاءِ عَلَى دِينِ أَوْلِيَّكَ» اشاره به عامه کوردل و تعریض به آنان است، و «اولئک» اشاره به رؤسای آن ها سردمداران گمراهی - که خدای تعالی لعنتشان کند - می باشد، زیرا که زمان تقیه و جای تقیه بوده

ص: ۵۰۴

۱- ۶۷۷. سوره انعام، آیه ۱۶۱.

۲- ۶۷۸. روضه الکافی، ۲۵۴، ح ۳۵۹.

است. و منظور حضرت از اول تا آخر سخن آن است که شیعیان از جهت آنچه در مخالفین شان از کثرت و عزت ظاهری و متنعم بودن به نعمت های دنیوی، و غوطه ور بودن در خواسته های نفسانی از پول و زیور و ریاست می بینند، و خودشان را بر عکس آنان در حالات سخت مشاهده می کنند اندوهگین نشوند، و برای مال و منال به رقابت با آن ها نپردازند، و به دنیا رغبت نکنند و به آنچه خدای تعالی از دین حق برایشان نعمت داده که پیغمبرش صلی الله علیه و آله و امامان شان را به آن امر فرموده است خرسند باشند، خدای - عزوجل - فرموده: «لَا يَغُرَّنْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ * مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ * لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ» (۱)؛ گشت و گذار کفر و رزان در شهرها تو را نفریبید، که این بهره ای ناچیز است. سپس جایگاه شان جهنم است که بد آشیانی است، ولی آنان را که [از خشم] پروردگارشان پرهیز کردند بهشت هایی است که در آن ها جوی ها روان است در آن ها جاودان باشند این عنایتی از خداوند است و آنچه نزد خداوند است برای نیکان از هر چیز بهتر است.

و محتمل است که «اولئک» اشاره به مشرکین باشد، یعنی این که عامه کوردل هر چند که به ظاهر مسلمان موحد هستند ولی در باطن آیین مشرکین را دارند؛ زیرا که آنان طاغوت ها و رؤسای فاسد خود را در امامتی که خداوند برای اهلش قرار داده شریک دانستند، همچنان که مشرکین بت های شان را در

ص: ۵۰۵

عبادت‌تی که خدای تعالی برای خود قرار داده شریک کردند، خداوند فرماید: «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» (۱)؛ و خدای را پرستید و هیچ به او شرک نورزید. و بدون تردید کسی که برای ولی خدای تعالی شریکی بداند در واقع مشرک می باشد زیرا که او در امر خداوند شرکت نموده است، و تعبیر کردن از مخالفین به مشرکین در اخبار در حد تواتر و بسیار است. و در زیارت جامعه می خوانیم: «وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكًا»؛ و هر آن که با شما جنگید مشرک است. و در خطبه غدیر آمده است: هر کس در بیعت کردن با علی علیه السلام شریکی قرار داد مشرک است.

و در مرآه الانوار به نقل از معانی الأخبار ضمن حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: ای مردم هر کس بر علی علیه السلام امامی برگزیند پیغمبری بر من برگزیده، و هر کس بر من پیغمبری برگزیند بر خدای - عزوجل - پروردگاری اختیار کرده است. (۲)

و اخبار در این باره جداً زیاد است حاصل این که منظور امام علیه السلام این بوده که مؤمنین را تشویق کند و برای آن ها بیان سازد که بر دین اسلام و توحیدی هستند که خداوند برای بندگانش برگزیده، و فرموده است: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۳)؛ همانا دین پسندیده نزد خداوند آیین اسلام است. و خدای - عزوجل - فرموده: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ

ص: ۵۰۶

۱- ۶۸۰. سوره نساء، آیه ۳۶.

۲- ۶۸۱. مرآه الانوار، ۲۴.

۳- ۶۸۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

الْخَاسِرِينَ» (۱)؛ و هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند از او پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود. «وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَيْنَهُ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ» (۲)؛ و ابراهیم و یعقوب فرزندان خویش را به این آیین سفارش کردند [و هر کدام به فرزندانش چنین گفت] ای فرزندان من همانا خداوند این دین را برایتان برگزیده پس جز به آیین اسلام نمیرید. همچنین امام علیه السلام تأکید فرموده که مخالفان، برای اولیای خدای تعالی شریک هایی قرار دادند که آن شریکها بر آیین مشرکین بودند، مشرکانی که خدایانی دیگر برای خود ساخته و می پرستیدند.

و شما خواننده عزیز هرگاه در این کلام دقت کنید و آیات شریفه و تفسیر و تأویلها و شرح هایی که از امامان علیهم السلام درباره آن ها روایت آمده را بررسی نمایید صحت معنایی که برای فرموده امام علیه السلام در اینجا بیان کردم را در خواهید یافت.

و بدان که: کلمه «إِنَّ» در فرموده آن حضرت علیه السلام: «و إِنْ كَانَ هَؤُلَاءَ» مخففه از «إِنَّ» مشدده است که برای تأکید سخن آورده شده، مانند فرموده خدای تعالی: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ» (۳)؛ و همانا نزدیک بود تو را به فتنه اندازند. «إِنْ كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا» (۴)؛ [کافران گفتند] البته نزدیک بود او [پیغمبر صلی الله علیه و آله] ما را از پرشش خدایان مان به کلی گمراه سازد. «وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً» (۵)؛ و این [تغییر قبله بسی گران بود.

ص: ۵۰۷

۱- ۶۸۳. سوره آل عمران، آیه ۸۵.

۲- ۶۸۴. سوره بقره، آیه ۱۳۲.

۳- ۶۸۵. سوره اسراء، آیه ۷۳.

۴- ۶۸۶. سوره فرقان، آیه ۴۲.

۵- ۶۸۷. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

«وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ» (۱)؛ و البته بیشترشان را فاسق یافتیم. و غیر این ها. و بنابر آنچه مجلسی رحمه الله ذکر کرده «إِنْ» وصلیه می باشد، و بر این فرض نیز با آنچه ما گفتیم منافاتی ندارد.

سپس امام علیه السلام بعد از آن که آن ها را تشویق و ترغیب کرد، آنان را امر فرمود که به امامشان اقتدا کنند، آن گاه فرمود: «پس بر این کار با و رع و تلاش یاری دهید». زیرا که این از دو جهت کمک به امامشان، و از دو جهت کمک به خودشان است. اما این که کمک به امامشان است جهتش این است که معنی «إعانت» یاری نمودن دیگری بر کاری است که آن را می خواهد، و بدون تردید مقصود و منظور امام علیه السلام ترویج دین خدا و حصول طاعت خداوند از هر یک از مخلوق اوست، پس چنانچه مؤمن در اطاعت خداوند جدّیت و تلاش نمود و از معصیت و نافرمانی خداوند دوری گزید، امام خود را در مقصدش یاری داده و «معین» امام علیه السلام شده است، پس امام در ایزای آن او را اعانت خواهد فرمود. جهت دوم این که: تلاش و جدّیت مؤمن در اطاعت، و و رع و پرهیزش از گناه مایه ترغیب شدن مردم در پیروی از شیوه او، و دانستن حقانیت امامش خواهد شد، زیرا که این شیوه دلیل بر آن است که امام علیه السلام او را چنین ادب آموخته است (۲). پس سبب پیروی و اقرار و اعتقاد به

ص: ۵۰۸

۱- ۶۸۸. سوره اعراف، آیه ۱۰۲.

۲- ۶۸۹. اصول کافی، ۲ / ۶۳۶، ح ۵. به سند صحیحی از زید شحّام آورده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام به من فرمود: بر هر کس از شیعیان که بینی اطاعت می کند و به سختم عمل می نماید سلام برسان، و شما را به خداترسی سفارش می کنم و رع در دینتان و تلاش برای خدا، و راستگویی و ادای امانت، و طول سجود، و خوب همسایه داری، که حضرت محمد صلی الله علیه و آله این ها را آورد، امانت را نسبت به هر کسی که به شما سپرد رعایت نمایید، نیکوکار بود یا بدکار. زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر می فرمود نخ و سوزن هم ادا شود، عشیره هایتان را صله کنید، و در تشییع جنازه های اموات شان شرکت نمایید. و بیمارانشان را عیادت کنید، و حقوقشان را ادا نمایید، زیرا که هر گاه کسی از شما در دینش رع داشته باشد، و در گفتارش راست بگوید، و امانت را ادا نماید، و خلق و خویش را با مردم نیکو گرداند گفته خواهد شد: این شخص جعفری است، و آن مرا خرسند خواهد ساخت، و از این جهت شادمان خواهم شد، و گفته می شود: این ادب آموزی جعفر است، و چنانچه برخلاف این باشد بلا و ننگش بر من رسد، و گویند: این است ادب آموزی جعفر! پس به خدا سوگند پدرم علیه السلام برایم حدیث گفت اینکه: چنان بود که هر گاه کسی در قبیله ای از شیعیان علی علیه السلام زینت آن ها به شمار می رفت امانتداری اش از همه بیشتر، و رعایت کردن حقوقش از همه بهتر و راست گوئی اش از همه زیادتیر بود، وصیت ها و سپرده های شان را نزد او قرار می دادند، از عشیره درباره او سؤال می شد. می گفتند: چه کسی مثل فلانی است زیرا که او از همه ما امانتدار تر و راستگوتر است». و در همان کتاب [۲ / ۶۳۶، حدیث ۴] در خبر صحیحی از معاویه بن وهب آمده که گفت: «به آن حضرت عرضه داشتم: چگونه شایسته است که با قوم خودمان و مردمانی که با ایشان معاشرت می کنیم رفتار نماییم از کسانی که بر شیوه و مذهب ما نیستند؟ فرمود: به امامان تان که به ایشان اقتدا می کنید بنگرید، پس چنان کنید که آنان کنند، که به خدا سوگند ایشان بیماران آن ها را عیادت کنند، و در تشییع

جنازه هایشان شرکت نمایند، و به نفع و علیه آنان گواهی دهند و امانت را به ایشان ادا می کنند» {مؤلف}.

امام و اعراض از دشمنان و مخالفانش خواهد شد، و بدین وسیله امام خود را یاری می دهد، و با دشمنانش این چنین جنگ می کند، چنان که امام علیه السلام در حدیث گذشته فرمود: و به وسیله وَرَع، دشمنانمان را در رنج و فشار قرار دهید. و اما این که اعانت و یاری خودشان است وجه اوّلش آن است که: جدّیت در

ص: ۵۰۹

اطاعت و پرهیز از معصیت سبب بقا و ثبات ایمان می شود، همچنان که افتادن در گناه و اصرار در بدی ها بسا که مایه زوال ایمان گردد، خدای - عزوجل - فرماید: «تُمْ كَانْ عَاقِبَهُ الَّذِيْنَ اَسَاؤُا السُّوَاىِٔ اَنْ كَذَّبُوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَكَانُوْا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ»؛ (۱) و سرانجام آنان که به اعمال زشت و کردار بد پرداختند این شد که آیات خدا را تکذیب نموده و به استهزا گرفتند.

وجه دیگر این که: کوشش و تلاش در اطاعت و پرهیز از گناهان، و پیروی از امام علیه السلام سبب مجاورت با او در بهشت برین می شود، و این اعانت کردن مؤمنین نسبت به خودشان در رستگاری به مجاورت امام در منزلگاه سلامت و جایگاه گرامی (بهشت) می باشد، همچنان که مخالفت نمودن با او در اعمال موجب محروم ماندن از این ثواب و دور شدن از جوار ائمه اطیاب علیهم السلام می گردد. و گواه بر این است آنچه ثقه الاسلام کلینی در روضه کافی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسن بن علی از حماد لثام از حضرت امام صادق علیه السلام روایت آورده این که: پدرش علیه السلام به او فرمود: پسر جانم راستی که چنانچه تو در عمل برخلاف من رفتار کنی در منزلگاه فردای قیامت هم منزل من نخواهی بود. سپس فرمود: خدای - عزوجل - نخواسته کسانی سرپرستی افراد دیگری که در اعمال با ایشان مخالفند را به عهده داشته باشند، و با آنان روز قیامت هم منزل شوند، نه به پروردگار کعبه سو گند. (۲)

و بد نیست که سخن خود را در اینجا به تحقیق مطلب برای تعیین رجال این حدیث پایان دهیم، و انگیزه ما بر این کار مخفی ماندن آن بر بعضی از

ص: ۵۱۰

۱- ۶۹۰. سوره روم، آیه ۱۰.

۲- ۶۹۱. روضه کافی، ۲۵۳، ج ۳۵۸.

علمای برجسته است که در کتاب مرآة العقول خود گفته: این حدیث مجهول است. پس با استعانت از خداوند متعال و استمداد از آل رسول صلی الله علیه و آله می‌گوییم: این حدیث به نظر من از احادیث صحیح می‌باشد، و اگر توضیح مطلب را می‌خواهی و مایل هستی که پرده از روی حقیقت برداشته شود، پس بالِ آموزش بگشای، و دل برای پذیرش حقیقتِ جاری شده فراهم بنمای (۱) و بدان که محمد بن یحیی عطار همان محمد بن یحیی ثقه جلیل القدر است، و یک قاعده کلی برایتان می‌گویم این که: هر جا محمد بن یحیی در اوّل سند کافی واقع شود، او همین شخص ثقه جلیل است. و اما احمد بن محمد که در طریق این حدیث واقع شده احمد بن محمد بن عیسی اشعری ثقه جلیل شیخ قمیین و شخصیتِ موجه و فقیه آنان است. و اما حسن بن علی: آنچه از بررسی اخبار و کتب رجال برای ما ظاهر گشته این است که او حسن بن علی بن فضال می‌باشد، و او ثقه جلیل عابد پرهیزکار است، و برای او مناقب بسیار و عبادت‌های مهمی یاد کرده‌اند، و مقاماتش در کنار ستون هفتم مسجد کوفه معروف، و دوران‌ش با کثرت عبادت و سجده‌های طولانی زبانزد می‌باشد، و هر چند که او در قسمتی از زندگانی‌اش روش فطحیه را داشته ولی از آن عقیده برگشت و شیوه درست را پیش گرفت، و به آیین امامان بر حق علیهم

ص: ۵۱۱

۱- ۶۹۲. این از باب استعاره تمثیلیه است که آب برای علم به عاریت گرفته شده. زیرا که علم مایه زندگی دل است، همچنان که زندگی بدن به آب بستگی دارد، سپس بعضی از لوازم مستعار - یعنی جریان یافتن - آورده شد. {مؤلف}.

الصلاه و السلام کردن نهاد. و اما حمّاد لَحَام: او حمّاد بن واقد کوفی لَحَام است، وی از شیعیان بزرگوار و ثقه آگاه نسبت به امر امامان علیهم السلام است، و هر چند که من توثیق صریحی راجع به او در کتاب های رجالی که فعلاً در دسترس دارم نیافتم، ولی آنچه برایم ظاهر شده و در دل قوّت یافته این است که وی از ثقات جلیل القدر و راویان خردمند است. و شاهد بر این چند وجه است:

اول: اعتماد راویان قمی بر روایت او، به خصوص احمد بن محمد بن عیسی - که ذکر گردید - با وجود جلالت قدر و دقت او، زیرا که قمی ها از کسی که از افراد ضعیف روایت می کرد دوری می جستند، بلکه گفته شده که از همین جهت عیسی یاد شده در فوق احمد بن محمد بن خالد برقی را از قم تبعید کرد.

دوم: این که ابن فضال - با همه ورع و دقت و تقوایش - از او روایت کرده، و روایت کردن افراد جلیل القدر از کسی، از نشانه های وثوق و اطمینان می باشد، چنان که در جای خود بیان گردیده است.

سوم: فرمایش امام ابو محمد عسکری علیه السلام در پاسخ به سؤالی که راجع به کتاب های بنی فضال از آن حضرت شده که جواب فرمود: «آنچه روایت کرده اند را بگیرید و آنچه نظر داده اند را واگذارید».

چهارم: روایت جعفر بن بشیر بجلی، ثقه جلیل القدر از او که در شرح حالش گفته اند: از ثقات روایت کرده است.

پنجم: آنچه شیخ صدوق^(۱) محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در اصول کافی در

ص: ۵۱۲

۱- ۶۹۳. بدان که گاهی عنوان {صدوق = بسیار راستگوی} در سخنان علما بر شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله اطلاق می شود، و بیشتر از شیخ جلیل محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی تعبیر می گردد. (مؤلف).

باب تقیه از محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از حماد بن واقد لَحام آورده که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام را در راهی پیش روی خود دیدم، پس روی از آن جناب گردانیدم، و مدتی بعد از آن رفتم و بر آن حضرت وارد شدم، پس عرضه داشتم: فدایت گردم، من شما را می بینم و روی از شما بر می گردانم تا مبادا شما را به زحمت و مشقت اندازم، آن حضرت علیه السلام به من فرمود: خداوند بر تو رحمت آورد، ولی دیروز مردی در فلان جا مرا دید و گفت: بر تو سلام باد ای اباعبداللّه؛ او کار خوب و پسندیده ای نکرد. (۱)

و در این حدیث شریف دلالت بر این هست که حماد از شیعه امامیه است، و شناخت و بینش نسبت به موارد تقیه داشته، و به حفظ امام علیه السلام و تحصیل رضایت او به هر گونه که مقتضی باشد اهتمام می ورزیده، و امام علیه السلام برای همین جهت در حق او دعا کردند. و نیز بر عقل و هوش و فهم وافر او دلالت دارد. و به آنچه بیان کردیم حال و وضع حماد از لحاظ دینی و عقیده و مورد اطمینان بودن و جلالت قدر معلوم شد، و از آنچه مولانا مجلسی رحمه الله پنداشته است که حکم به مجهول بودنش نموده خارج است.

هفتاد و چهارم: حفظ زبان از غیر یاد خداوند و مانند آن

هفتاد و چهارم: حفظ زبان از غیر یاد خداوند و مانند آن

و این کار هرچند که در هر زمان خوب و پسندیده است ولی چون انسان

ص: ۵۱۳

در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام بیشتر در معرض خطر و زیان و فتنه و امتحان است، اهتمامش به این امر مؤکدتر و مهم تر از سایر زمان هاست.

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین در خبر صحیحی از جابر از مولایمان حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام روایت آورده که فرمود: زمانی بر مردم فرا می رسد که امام آن ها از نظرشان غایب می شود، خوشا به حال آن کسانی که در آن زمان بر امر ما ثابت بمانند، کم ترین چیزی که از ثواب به آن ها می رسد این که خداوند - جلّ جلاله - آنان را ندا می کند و می فرماید: ای بندگان و کنیزان من به سرّ من ایمان آوردید و غیب مرا باور داشتید، پس بشارت باد شما را به نیکی و ثواب از من که شما به حق بندگان و کنیزان من هستید، از شما می پذیرم و شما را عفو می کنم و گناهانتان را می آمرزم و به سبب شما باران به بندگانم می رسانم و بلا را از آن ها دفع می کنم، اگر شما نبودید عذاب خود را بر آن ها نازل می کردم. جابر گوید: عرضه داشتیم: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین کاری که مؤمن در آن زمان انجام دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خانه نشینی. (۱)

و در مجالس شیخ صدوق به سند خود از امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خدای تعالی را بشناسد و تعظیمش کند دهانش را از سخن و شکمش را از غذا باز خواهد داشت، و رنج روزه و شب زنده داری را بر خود هموار خواهد ساخت، [اصحاب] گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله پدران و مادران مان فدایت باد، اینان اولیای خدا هستند؟

ص: ۵۱۴

فرمود: همانا اولیای خدا ساکت ماندند پس سکوت شان اندیشه بود، و چون سخن گفتند سخنشان ذکر بود، و چون نگرستند نگاهشان عبرت بود، و زبان گشودند پس نطق شان حکمت بود، و راه رفتند پس راه رفتنشان در میان مردم برکت بود، چنانچه اجل هایی که خداوند بر آنان محتوم داشته نبود ارواح آن ها از بیم عذاب و شوق ثواب در کالبدهای شان قرار نمی گرفت (۱).

توضیح

غالباً سکوت در حفظ زبان از سخن گفتن در جایی که انسان در معرض سخن گفتن است به کار می رود، و صمت اعم از آن است، و نطق غالباً در مقام مخاطبه به کار می رود، و تکلم اعم از آن است.

در اصول کافی در خبر صحیحی از امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: «همانا شیعیان ما لال ها هستند» (۲) و در همان کتاب به سند موثقی از امام کاظم علیه السلام آمده که شخصی به آن حضرت عرضه داشت: مرا سفارشی بنمای، فرمود: زبانت را حفظ کن که عزیز شوی، و زمام امورت را به دست مردم مده که خوار و زبون گردی (۳).

و در همان کتاب به سند صحیحی از امام رضا علیه السلام آمده که فرمود: از نشانه های فقه جلم و علم و خاموشی است، همانا خاموشی یکی از درهای حکمت است، همانا خاموشی محبت می آورد، به درستی که آن راهنمای هر خیری است (۴).

ص: ۵۱۵

۱- ۶۹۶. الأمالی، ۳۳۰.

۲- ۶۹۷. اصول کافی، ۲ / ۱۱۳.

۳- ۶۹۸. اصول کافی، ۲ / ۱۱۳.

۴- ۶۹۹. اصول کافی، ۲ / ۱۱۳.

و در خبر صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به شخصی که به محضر آن جناب مشرف شده بود فرمودند: آیا تو را راهنمایی کنم به چیزی که خداوند به سبب آن تو را به بهشت برده؟ عرضه داشت: آری، یا رسول الله صلی الله علیه و آله، فرمود: از آنچه خداوند به تو داده دیگران را دستگیری کن، عرض کرد: اگر خودم به آنچه می خواهم بیخشم نیازمند باشم چطور؟ فرمود: پس مظلوم را یاری کن، عرضه داشت: اگر از کسی که می خواهم یاری اش کنم ناتوان تر بودم چه؟ فرمود: پس کاری برای نادان کن - یعنی او را راهنمایی کن - گفت: چنانچه خودم از کسی که می خواهم راهنمایی اش کنم نادان تر بودم؟ فرمود: پس زبانت را بر بند جز از خیر، آیا شادمان نیستی که یکی از این صفات در تو باشد که تو را به بهشت بکشاند؟(۱).

و در کافی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: بنده پیوسته نیکوکار نوشته می شود مادام که ساکت باشد، و هنگامی که سخن بگوید نیکوکار یا بدکار نوشته شود(۲).

شیخ صدوق نیز در فقیه مانند این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است(۳). و این دو حدیث و حدیث پیش از آن ها و حدیثی که از مجالس شیخ صدوق روایت آوردیم دلالت دارند بر این که سکوت و خاموشی به خودی خود عبادت مستحبی است، هر چند بر امر راجحی - از قبیل تفکر و تقیه

ص: ۵۱۶

۱- ۷۰۰. اصول کافی، ۲ / ۱۱۳.

۲- ۷۰۱. اصول کافی، ۲ / ۱۱۶.

۳- ۷۰۲. من لایحضره الفقیه، ۴ / ۳۹۴، ح ۵۸۴۲.

و مانند این ها - مشتمل نباشد، و روایات چندی بر این مطلب دلالت دارند که ان شاء الله تعالی آن ها را خواهیم آورد.

و مجلسی رحمه الله در دلالت حدیث اخیر تأمیل کرده، و در شرح فرموده امام علیه السلام: «نیکوکار نوشته می شود...» گوید: «یا به خاطر ایمانش و یا برای سکوتش، زیرا که آن [سکوت] از اعمال صالحه و کارهای نیک است، چنان که ناظران در این خبر یادآور شده اند». سپس گفته: «و من می گویم: فرض اول نزد من اظهر است، هرچند که بیشتر افراد به آن توجه نموده اند چونکه آن حضرت علیه السلام فرموده: «و هنگامی که سخن بگوید نیکوکار یا بدکار نوشته شود»، زیرا که بنا بر احتمال دوم خضیر از بین می رود، چون ممکن است سخن مباحی بگوید که نه نیکوکار شود و نه بدکار، مگر بدکار را مجازاً عمومیت دهیم که به طور مطلق غیر نیکوکار را شامل گردد، و این بعید است.

اگر اشکال شود: بنا بر آنچه اختیار کردید ایراد می گردد که هنگام گفتن سخن حرام ثواب ایمان برایش حاصل است، پس هم نیکوکار است و هم بدکار بنا بر این مردّد بودن بین نیکوکار و بدکار درست نیست؟

در جواب گویم: ممکن است منظور از نیکوکار؛ نیکوکاری است که هیچ بدی نکند، چنان که ظاهر همین است، پس مقابله [بین نیکوکار و بدکار] صحیح می باشد، اضافه بر این که باقی بودن ثواب استمرار ایمان با وجود ارتکاب معصیت را ممنوع می دانیم، و به عدم [استمرار ثواب ایمان] اشاره دارد فرموده معصومین علیهم السلام: «زنا کننده در حالی که مؤمن است زنا نکند»

و امثال آن که بعضی از این احادیث گذشت، و این بیان می تواند یکی از محمل های این اخبار باشد و یکی از علل آنچه روایت آمده که: «خواب عالم عبادت است» یعنی او در حال خواب هم در حکم عبادت است، به خاطر استمرار ثواب عمل و ایمان او و چیزی که آن را در آن حال باطل کند از او صادر نمی شود» (۱).

و این سخن از چند جهت محل نظر و اشکال است:

اول

آنچه ایشان اظهار دانسته اند ظاهر نیست، و مقید نمودن ثواب به این که برای ایمان اوست دلیل و شاهدهی بر آن نیست، بلکه ظاهر آن است که ناظران در خبر - که بیشتر صاحب نظران هستند همچنان که خود به آن اعتراف کرده - فهمیده اند، و این که گفته: «بنابر احتمال دوم خصیّر از بین می رود ...» خطاست، چون کسی که سخن مباحی بگوید نیز نسبت به خودش بد کرده، زیرا که سرمایه خود را ضایع نموده و آن را بدون عوض از بین برده است، چون می تواند همین مقدار از عمرش را هم که در سخن مباح گفتن صرف می کند، در ذکر یا دعا یا خواندن قرآن و مانند این ها مصرف نماید، و به سبب آن خیر بسیاری به دست آورد، و در اینجا اصلاً مجازی نیست، چون مخفی نیست این که هر کسی یا نسبت به خودش نیکوکار است و یا بدکار، اولی کسی است که منفعتی به سوی خود جلب نماید، و دومی کسی است که سودی را از خودش دور سازد.

ص: ۵۱۸

و بدکار بر دو گونه است: یکی آن که عقوبت و صدمه ای نیز به سوی خودش بکشد، و دیگری کسی که تنها با از دست دادن منفعت به خودش بد می کند، و هر کدام از این دو به خودش بد می کنند، زیرا شخص بیکاره که عمرش را ضایع می کند و آن را بدون منفعت دنیوی یا اخروی تلف می سازد از لحاظ عقل و عُرف به خودش بد کرده است، و هیچ یک از عقلا در این باره تردید نمی کنند.

و به آنچه یاد آوردیم جهت عمومیت و حصر در فرموده خدای - عزوجل - : «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...» (۱). معلوم می شود، چون ظهور دارد در این که هر فرد از افراد انسان که عمر خود را در کارهای نیک مصرف نکند از زیانکاران است، به سبب این که سرمایه اش را ضایع نموده، هر چند لحظه ای از لحظه های عمرش باشد، پس در آنچه گفتیم تدبّر کن که ان شاء الله تعالی فواید بسیاری دارد، و چه خوش گفته اند:

الدَّهْرُ سَاوَمَنِي عُمْرِي فَقُلْتُ لَهُ

مَا بَعْتُ عُمْرِي بِالْدُّنْيَا وَمَا فِيهَا

ثُمَّ اشْتَرَاهُ بِتَدْرِيجٍ بِلَا ثَمَنِ

تَبَّتْ يَدَا صَفْقِهِ قَدْ خَابَ شَارِيهَا

زمانه در پی خریدن عمر من برآمد، به او گفتم عمر خود را به دنیا و آنچه در آن هست نمی فروشم سپس به تدریج و کم کم آن را بدون بها خریداری نمود، بریده باد دستان معامله ای که فروشنده اش زیان برده است.

ص: ۵۱۹

[مترجم این معنی را به نظم کشیده:

عمر عزیز من چون طلب کرد روزگار

گفتم فروش نیست در این لطف کردگار

کم کم ربود عمر و بهایی به من نداد

سرمایه رفت و حسرت و اندوه برقرار]

دوم

این که در مقام جواب اشکالی که بر خود وارد نموده گوید: «ممکن است منظور از نیکوکار ...» وجهی برایش نمی شناسم، و ظاهر از روایت آن است که سکوت کننده یا متکلم به حسب عملش نیکوکار یا بدکار باشد، که اگر ساکت باشد این عملش احسان به خودش می باشد، و اگر سخن نیکی بگوید، این عملش نیز احسان و نیکی به خودش می باشد، و اگر سخن مباحی بر زبان براند با این کار به خودش بد کرده، چون ثواب سکوت را از دست داده است، و چنانچه سخن حرامی بگوید با این عمل از دو جهت به خودش بدی کرده، یکی از دست دادن منفعت سکوت، و دیگر: استحقاق عقوبت یافتن به سبب سخن گفتن به حرام.

سوم

اینکه گوید: «اضافه بر این که باقی بودن ثواب استمرار ایمان با وجود ارتکاب معصیت را ممنوع می دانیم» اشتباه روشنی است، زیرا که با عدل الهی سازگار نیست، چون بدون تردید - به مقتضای دلایل محکمی که در جای خود بیان گردیده - ایمان عبارت است از اعتقاد و اقرار و از این دو ترکیب می یابد.

ص: ۵۲۰

و اما اعمال: در تحقّق یافتن اصل ایمان مدخلیتی ندارند، هر چند که در کمال یافتن آن دخالت دارند، پس چنانچه فرض شود که مؤمن زناکار در حال زنا کردن بمیرد، قطعاً در آتش جهنم تا ابد نخواهد ماند، هر چند که به خاطر کارش - در صورتی که شفاعت به او نرسد - عقاب می گردد، و در نظر فرقه امامیه شبهه ای در این نیست که ایمان سبب داخل شدن به بهشت می باشد. و مقتضای سخن این فاضل آن است که چنین شخصی تا ابد در جهنم بیفتد، و من نمی دانم این سخن چگونه از این فاضل دانشمند صدور یافته! ولی بسا که اسب اصیل هم لغزشی یابد، و شمشیر تیز چیزی را بُرد و معصوم کسی است که خدای تعالی او را مصون بدارد.

چهارم

این که گفته: «و به عدم [استمرار ثواب ایمان] اشاره دارد فرموده معصومین علیهم السلام: (زنا کننده در حالی که مؤمن است زنا نکند)». نیز سخن نادرست و ادعای بدون دلیل است، و حق این است که ایمان به حسب کمال مراتب و درجات متفاوت و مختلفی دارد، چنان که از روایات بسیاری این معنی استفاده می شود، و مؤمن کامل کسی است که عملش گفتارش را تصدیق کند، و بدون شک گناهکار در حال معصیت عملش برخلاف اعتقاد و گفتارش می باشد، و از این جهت نقصان و کمبودی در ایمانش داخل می شود، ولی اصل ایمان محقّق و در او موجود است، زیرا که ایمان - چنان که دانستی - اعتقاد و اقرار است، و تا وقتی که اعتقاد و اقرار آن شخص باقی است ثواب ایمان نیز ثابت است، و به آنچه یاد کردیم بسیاری از روایات و دعاهایی

ص: ۵۲۱

که از امامان علیهم السلام روایت شده اند راهنما است، از جمله فرموده امام علیه السلام در یکی از دعاها: «اللَّهُمَّ إِنَّ عَصِيَّتَكَ فِي أَشْيَاءَ أَمَرْتَنِي بِهَا وَأَشْيَاءَ نَهَيْتَنِي عَنْهَا فَإِنِّي قَدْ أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَهُوَ الْإِيمَانُ بِكَ مَنَّا مِنْكَ بِه عَلَيَّ لَا مَنَّا بِه مِنِّي عَلَيْكَ ...»؛ خدایا چنانچه من نسبت به بعضی از کارها که امر فرموده ای انجام دهم، و بعضی از کارها که نهی کرده ای تا انجام ندهم [اگر در این کارها] تو را معصیت و نافرمانی نموده ام، پس همانا من در محبوب ترین چیزها نزد تو که ایمان به تو است اطاعت نموده ام در حالی که آن ایمان را هم تو بر من منت نهاده ای نه این که من بر تو منتی داشته باشم ...

پنجم

این که گفته: «و این بیان می تواند یکی از محمل های این اخبار باشد و یکی از علل آنچه روایت آمده که: (خواب عالم عبادت است) ...» نیز تأویل بدون دلیل است، بلکه اولی آن است که فرموده معصومین علیهم السلام: «خواب عالم عبادت است» و مانند آن را بر ظاهرشان باقی بگذاریم، و به تکلف و تأویلی در این مورد نیاز نداریم، زیرا که تحصیل علوم شرعی که خداوند به آن ها فرا خوانده است ثواب های بسیار و فواید زیادی دارد، از جمله این که: خدای تعالی به خوابیدنش هم ثواب عبادت را می دهد، و حکمتش آن است که طالب علم خودش را در راه تحصیل رضای خداوند به زحمت افکنده، و راحتی را از جانش سلب نموده تا بندگان خدا را هدایت نماید، پس خدای - عزوجل - به او پاداش داده به این که در عوض خوابش که راحت جان و آرامش بدنش در آن است ثواب عبادت را عنایت فرموده که عبارت است از به کار بردن بدن در

سختی اطاعت، پس با هر خواب تازه ای که برای عالم پیش می آید ثواب دیگری برایش تجدید می گردد به پاداش این که جان خود را در تحصیل علم به رنج و خستگی افکنده است. و این نظیر آن است که در ثواب زیارت قبر مولای شهیدمان حضرت ابی عبدالله الحسین علیه الصلاه و السلام روایت آمده که: فرشتگان خدای تعالی را عبادت می کنند در حالی که او (زیارت کننده) خوابیده است و ثواب برای اوست، و پس از مردن او خدای تعالی را عبادت می کنند، و ثواب برای اوست.

و حاصل آنچه یاد کردیم این که: ساکت ماندن - جز از سخنی که خدای تعالی به آن راضی است، یا گفتن آن ضرورت دارد از حرف هایی که مؤمن در زندگی کردن در این دنیای فانی و معاشرت با اهل آن ناچار است بر زبان آرد - به خودی خود عبادت مستحبی است، هر چند با قطع نظر از آنچه در آن حاصل می شود - مانند اندیشیدن و غیره - فرض گردد، و چندین روایت که در کتاب لثالی یاد گردیده بر آن دلالت می کند، از جمله: از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که [به خداوند متعال] عرضه داشت: پروردگارا، اوّل عبادت چیست؟ خداوند فرمود: «خاموشی و روزه». و در خبر دیگری آمده: «چهار چیز است که جز مؤمن به آن دست نمی یابد: خاموشی؛ و آن اوّل عبادت است ...» و [خداوند فرموده]: «ای احمد صلی الله علیه و آله، هیچ عبادتی نزد من محبوب تر از خاموشی و روزه نیست». و فرموده: «نشانه های فقه [و فهم درست] علم و حلم و خاموشی است، همانا خاموشی یکی از درهای حکمت است، پس

زیانت را جز از خیر نگاهدار که تو را به بهشت می کشاند». و به حضرت عیسی علیه السلام عرض شد: ما را به کاری راهنمایی کن که به وسیله آن به بهشت داخل شویم؟ فرمود: «ابداً سخن نگویند». و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مدارا و میانه روی و خاموشی یک بخش از بیست و شش بخش پیغمبری است». و به ابوذر فرمود: آیا کاری به تو نیاموزم که در ترازوی قیامت [سنگین و بر زبان سبک باشد؟ عرضه داشت: چرا یا رسول الله، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خاموشی و حسن خلق، و وا گذاردن آنچه به تو مربوط نمی باشد». و حضرت عیسی علیه السلام فرمود: «عبادت ده جزء است، نه جزء آن در خاموشی است، و یک جزء در فرار کردن از مردم می باشد». و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «هر کس زبانش را نگهدارد خداوند زشتی هایش را بپوشاند».

و در روایت آمده این که: «جوانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه احد در حالی کشته شد که بر اثر گرسنگی شدید سنگی بر شکم بسته بود، پس مادرش کنار بدنش حاضر شد، خاک ها را از صورتش پاک می کرد و می گفت: پسرم بهشت تو را خوش باد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: از کجا می دانی که بهشت برایش خوش است، شاید به چیزی که فایده نداشته سخن گفته باشد». و در حدیث قدسی آمده است: «ای فرزند آدم، چنانچه قساوتی در دل، و محرومیتی در روزی، و بیماری ای در بدنت یافتی، پس بدان که تو به چیزی سخن گفته ای که به تو مربوط نبوده است». و نقل شده که خواجه ربیع مدّت بیست سال راجع به امور دنیا سخن نگفت و بیهودگی نکرد، تا این که

مولایمان حضرت حسین به علی علیهما السلام شهید شد، پس جماعت گفتند: او امروز سخن خواهد گفت، آن گاه به سراغش رفتند و شهادت آن حضرت را به او خبر دادند، وی گفت: خداوند پاداش ما و شما را به کشته شدن حسین علیه السلام بزرگ گرداند، و به آسمان نگریست و گریه کرد و گفت: خدایا ای آفریننده آسمان ها و زمین دانای غیب و آشکار، تو بین بندگانت در آنچه اختلاف کنند حکم می فرمایی، پس از آن به عبادتگاه خود رفت، و جز سخن حق بر زبان نراند تا این که وفات یافت.

در کتاب تحف العقول در سفارش های امام صادق علیه السلام به عبدالله بن جنذب آمده که فرمود: «بر تو باد خاموشی که چه جاهل باشی و چه عالم، بردبار محسوب می شوی، زیرا که خاموشی نزد علما برای تو زینت است و نزد جاهلان پوشش».

می گویم: و یکی از شعرا چه خوب سروده:

الصَّمْتُ زَيْنٌ وَ السَّكُوتُ سَلَامَةٌ

فَإِذَا نَطَقْتَ فَلَا تَكُنْ مِكَتَارًا

مَا إِنْ نَدِمْتَ عَلَى سَكْوَتِكَ مَرَّةً

وَلَقَدْ نَدِمْتَ عَلَى الْكَلَامِ مِرَارًا

خاموشی زینت است و سکوت مایه سلامتی است، پس چنانچه زبان گشودی پُر گوی مباش، یک بار هم نشد که بر ساکت ماندنت پشیمان گردی، و همانا بارها بر سخن گفتن پشیمان شده ای.

و نیز در کتاب تحف العقول از امام صادق علیه السلام، در سفارش به ابوجعفر محمد بن النعمان چنین آمده که فرمود: «همانا کسانی که پیش از شما بودند

خاموشی را می آموختند و شما گفتن می آموزید، هر کدام از آن ها چنانچه می خواست تعیّد کند ده سال پیش از آن خاموشی را می آموخت، پس اگر به خوبی از عهده بر می آمد و بر آن صبر می کرد تعبّد می نمود، وگرنه می گفت: من نسبت به آنچه می خواهم شایستگی ندارم ...» (۱).

و اخباری که از امامان معصوم علیهم السلام و کلمات حکمای نیکوکار در این زمینه روایت گردیده بسیار است. جامع ترین آن ها روایتی است که شیخ کلینی رحمه الله در اصول کافی به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: «لقمان به پسرش گفت: پسر جان چنانچه پنداری سخن گفتن از نقره است به راستی که سکوت از طلا است» (۲).

می گویم: این حدیث دلالت دارد بر این که سکوت به خودی خود از سخن گفتن به خودی خود بهتر است، یعنی چنانچه طبیعت سکوت را با صرف نظر از جهاتی که بر آن عارض می شود در نظر آوریم، و طبیعت سخن گفتن را با قطع نظر از جهاتی که بر آن عارض می گردد فرض بگیریم؛ سکوت بهتر و نیکوتر است، و جهتش نزد اهلش ظاهر است، زیرا که راحتی بدن و دل در آن است، و حفظ کردن عمر از مصرف شدن در آنچه ربطی به او ندارد می باشد، فواید دیگری نیز دارد که برای کسی که تدبّر کند روشن می شود و بنابراین قضیه ای طبیعی است، و بین این معنی و بین آنچه دلالت دارد بر رجحان سخن گفتن در موارد خاص، و وجوب آن در موارد دیگر، تعارضی

ص: ۵۲۶

۱- ۷۰۵. تحف العقول، ۲۲۸.

۲- ۷۰۶. اصول کافی، ۲ / ۱۱۴.

نیست، همچنانکه گاهی سکوت واجب؛ و گاهی حرام؛ و گاهی مکروه است، ولی - نظر به اخباری که بر استحباب آن به خودی خود دلالت دارد - مباح نمی شود، و اختلاف حکم سکوت و سخن گفتن در هر جایی که به سبب جهتی است که بر هر یک از آن ها عرض می گردد، و حکم ذاتی طبیعی آن را تغییر می دهد.

و شگفت از علامه مجلسی است که پس از ذکر حدیث یاد شده در کتاب مرآه العقول چنین گفته است: «دلالت می کند بر این که سکوت از سخن گفتن بهتر است، و گویا این بنا بر غالب موارد است و گرنه ظاهر است که سخن گفتن در بسیاری از موارد از سکوت بهتر است، بلکه سخن گفتن هنگام اظهار اصول و فروع دین و امر به معروف و نهی از منکر واجب است، و سکوت حرام. و در مواعظ و نصایح و ارشاد مردم به مصالح شان و ترویج علوم دینی، و وساطت کردن برای مؤمنین، و برآوردن حوائج آن ها، و امثال این امور سخن گفتن مستحب است، پس آن اخبار به غیر این موارد اختصاص دارد، و یا به احوال عموم خلق مربوط می شود، زیرا که غالب سخنانشان در چیزهایی است که سودی به حالشان ندارد، و یا این که در آن احادیث به امور مباح اکتفا شده است.» (۱)

می گویم: پس از تأمل در آنچه بیان داشتیم خواهید دانست که نیازی به این توجیهاست نیست، و داعی ندارد که کلام فوق را از ظاهرش باز گردانیم،

ص: ۵۲۷

و برایتان واضح می شود که اشکالات گفته های او - که خداوند مقامش را برتر سازد - چه می باشد، و گویا به خاطر کارهای زیادش حقّ نظر کردن و دقّت نمودن در حدیث را کاملاً ادا نکرده است.

توجّه و توجیه

دانستی که مقتضای اخباری که از امامان علیهم السلام روایت آمده و به حکم عقل خالص از اوهام تأیید گردیده آن است که سکوت به خودی خود از سخن گفتن برتر است، ولی گاهی مورد انطباق آن عارض می شود، به سبب اینکه امری بر آن وارد یا نهی به آن متوجّه می گردد، و سخن گفتن نیز همین حکم را دارد به حسب توجه یافتن امر یا نهی نسبت به آن در هر مورد. و این مطلب بر علما پوشیده نیست، و منظور ما در اینجا بیان مسئله ای است که بسیار مورد ابتلای مردم واقع می شود و ندیده ام که کسی آن را به خوبی متعرض شده و کاملاً تحقیق کرده باشد، و آن هنگام شنیدن قرائت قرآن سکوت کردن و گوش دادن واجب است یا نه؟ پس می گوئیم در این مسأله سه مبحث هست:

اول: در حکم مسأله در نماز جماعت:

دوم: در حکم آن، هنگامی که امام جمعه مشغول خطبه نماز جمعه است.

سوم: در حکم آن، هنگام شنیدن قرائت قرآن در سایر اوقات و احوال.

مبحث اول

گفته شده: بر مأمومی که به امام جماعت جامع الشرائطی اقتدا کرده در نمازهایی که باید بلند خوانده شوند هرگاه قرائت او به گوشش می رسد، واجب است قرائت او را گوش دهد و خاموش بماند. و بعضی آن را مستحب دانسته اند، و آنچه در روایات آمده؛ نهی از قرائت در آن حالت است.

ص: ۵۲۸

و امّا این که ساکت ماندن حتی از تسیح و ذکر گفتن هم واجب باشد، دلیلی بر آن نیافتم، بلکه دلیل برخلاف آن در اخبار موجود است، و تفصیل سخن را در فقه تحقیق کرده ایم.

مبحث دوم

گفته می شود: بر حاضرین در محل برپایی نماز جمعه واجب است خاموش بمانند و گوش فرا دهند، و به قولی: بر نمازگزاران واجب است، و به قولی: بر آن تعداد کسانی که نماز جمعه به آن ها منعقد می گردد، و به قولی: بر کسانی از مأمومین که صدای خطبه به گوششان می رسد استماع و سکوت واجب است، و بعضی هم مستحب دانسته اند و کسانی که آن را واجب شمرده اند، اختلاف دارند و بعضی قائلند: واجب است هر دو خطبه را از اول خطبه تا به آخر گوش دهند. و بعضی گویند: خاموش ماندن و گوش دادن به حداقل واجب از دو خطبه واجب است، و بعضی خاموش ماندن و گوش دادن به مواعظ دو خطبه را واجب شمرده اند، و قول به استحباب و پیش گرفتن راه احتیاط روشن و راست است، و تفصیل سخن در اینجا از مقصود ما خارج است.

مبحث سوم

یعنی وجوب یا استحباب خاموش ماندن هنگام به گوش رسیدن قرائت قرآن در مطلق اوقات و احوال، که مقصود اصلی ما - در اینجا - یاد کردن همین مبحث است زیرا که در کتب علمای اعلام حقّ آن کاملاً ادا نشده است: از بسیاری از فقهای عامّه قول به وجوب خاموش ماندن و گوش دادن هنگام شنیدن قرآن به طور مطلق حکایت شده، ولی علمای امامیه قدس سره به

نفی وجوب و اثبات استحباب قائل شده اند، و عده ای از آنان بر این مطلب حکایت اجماع کرده اند، و همین قول حق است.

ولی مولانا المجلسی رحمه الله در این مسأله توقف نموده، چنان که در کتاب صلاه بحار پس از ذکر فرموده خدای تعالی: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۱)؛ و هرگاه قرآن خوانده شود به آن گوش دهید و خاموش بمانید شاید که مورد لطف و رحمت خداوند قرار گیرید. گوید: عموم این آیه بر وجوب گوش کردن و سکوت هنگام قرائت هر خواننده قرآن دلالت دارد، در نماز باشد یا غیر آن، بنابر این که امر مطلق باشد یا اوامر قرآن را برای وجوب بدانیم، و مشهور وجوب سکوت هنگام قرائت امام جماعت، و استحباب در غیر آن می باشد، با این که ظاهر بسیاری از اخبار معتبر وجوب آن به طور مطلق است، مگر خبر صحیح زراره از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام که فرمود: «وَإِنْ كُنْتَ خَلْفَ إِمَامٍ فَلَا تَقْرَأَنَّ شَيْئاً فِي الْأَوَّلِينَ وَأَنْصِتْ لِقِرَائَتِهِ وَلَا تَقْرَأَنَّ شَيْئاً فِي الْآخِرِينَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ». يَعْنِي فِي الْفَرِيضَةِ خَلْفَ الْإِمَامِ «فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» وَالْآخِرِيَانِ تَبِعَ (۲) لِلأَوَّلِينَ (۳)؛

ص: ۵۳۰

۱- ۷۰۸. سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

۲- ۷۰۹. در بعضی از نسخه های من لا يحضره الفقيه «تبعاً» به نصب، و در بعضی نسخه ها «تبع» به رفع آمده، و تبع هم بر یک فرد اطلاق می شود و هم بر جماعت، خدای تعالی فرموده: «إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا». و بدان که می توان به این خبر صحیح استناد جست برای اینکه اخبار نهی کننده از قرائت پشت سر امام جماعت را بر کراهت حمل کنیم، زیرا که ظاهراً فرموده امام علیه السلام: «وَالْآخِرَتَانِ تَبِعَ لِلأَوَّلِينَ» متحد بودن حکم آن ها با دو رکعت اول در قرائت است، و بدون تردید در دو رکعت اخیر نماز قرائت را بجای تسبیح گفتن می توان برگزید، هر چند که تسبیح گفتن افضل می باشد، پس در دو رکعت اول نیز جایز است، و شاید کسانی که قائل شده اند قرائت پشت سر امام جماعت مکروه است - مانند محقق و شهید ثانی و دیگران - به همین وجه که به خاطر رسید استناد جسته باشند و این دور از حقیقت نیست، و خدا داناست و اوست راهنما. {مؤلف}.

۳- ۷۱۰. من لا يحضره الفقيه، ۱ / ۳۹۲، ح ۱۱۶۱.

و هرگاه به امام جماعتی اقتدا کردی پس در دو رکعت اول چیزی مخوان و برای شنیدن قرائت او خاموش بمان، و در دو رکعت اخیر قرائت بکن، که خدای - عزوجل - به مؤمنین می فرماید: (و چون قرآن قرائت شود) یعنی: در نماز واجب پشت سر امام جماعت (پس بدان گوش دهید و خاموش بمانید شاید که مورد لطف و رحمت [خداوند] واقع شوید) و دو رکعت اخیر همچون دو رکعت اولی می باشند.

و می توان این حدیث را حمل کرد که آیه در این مورد نازل شده، و با عموم آن منافاتی ندارد، ولی نقل اجماع کرده اند بر این که گوش فرا دادن در غیر قرائت امام جماعت واجب نیست. و ممکن است این نظر تأیید گردد به این که: گوش دادن به هر قرائتی طاقت فرساست، و دیگر این که امر شده: در جماعت خواندن پشت سر امام جماعتی که نباید به او اقتدا کرد باید قرائت را خواند و می توان از اشکال طاقت فرسا بودن جواب داد که: در صورتی این حکم لازم می آید که جماعت خواندن ترک شود که در این زمان شایع است. اما نمازهای مستحبی را در خانه های شان می خواندند. و امر به قرائت پشت سر کسی که نباید به او اقتدا کرد برای ضرورت است، و سبب نمی شود که خاموشی در غیر آن واجب نباشد، اضافه بر این که درباره آن نیز روایت شده

که باید خاموش ماند. و جان کلام این که مسأله خالی از اشکال نیست، و احتیاط آن است که تا حدّ ممکن خاموش ماندن رعایت گردد» (۱).

پایان گفتار مجلسی که خداوند در بهشت مقامش را برتر سازد. و خواهی دانست که چه اشکالاتی بر سخن او متوجه می گردد، بنابر آنچه به نظر ما رسیده است.

پس می گوئیم: مستند ما برای منتفی دانستن وجوب: اصل بلکه اصول متعددی است که با اجماعی که در سخن جمعی از علمای برجسته نقل شده تأیید می گردد، و منظور از اصول: اصل برائت از وجوب خاموش ماندن و گوش کردن به قرائت، و اصل مباح بودن سخن گفتن، و استصحاب عدم وجوب که پیش از شنیدن قرائت بوده. اضافه بر این که حکم به وجوب استماع قرائت بر عموم مکلفین طاقت فرساست، که به نصّ قرآن کریم احکام طاقت فرسا در دین نیست، و این مطلب بین شیعه امامیه در مسأله ای که مورد ابتدایی عموم عرب و عجم در هر صبح و شام و هر روز و شب است معلوم و ظاهر می باشد، و چنانچه واجب بود علما آن را در رساله های عملیه خود یاد می کردند، و بر هر کس که هنگامی که شخص دیگری قرآن می خواند سخن بگوید اعتراض می کردند، همچنان که نسبت به کسانی که منکرات را مرتکب می شوند انکار می نمایند، و اگر چنین بود شیوع و شهرت می یافت، و به گوش همه می رسید و همه سرزمین ها را پر می کرد.

و دلیل استحباب به طور مطلق: شهرت محقق و مسلم، و اجماع منقول

ص: ۵۳۲

می باشد، بلکه از کتاب تنقیح اجماع بر استحباب خاموش ماندن - حتی برای مأموم در نمازهایی که باید بلند خوانده شوند پشت سر امام جماعت جامع شرایط حکایت شده است، و این منافات ندارد با آن که جمعی از علمای ما قائل شده اند که در آن صورت قرائت کردن پشت سر امام جماعت حرام است، زیرا که قرائت کردن از سخن گفتن اخص است، و بنابراین تسیح گفتن در آن حال جایز و یا مستحب است، برخلاف قرائت، پس اعتراضی بر صاحب تنقیح به این که بررسی اقوال؛ گواه خلاف مدعای اوست، وارد نیست، زیرا که جستجو کردن در اقوال فقها شاهد وجود کسانی است که به حرمت قرائت [مأموم هنگام قرائت امام جماعت] قائل بوده اند. و اما این که کسی به حرمت تسیح تصریح کرده باشد نیافتیم، و معترض هم آن را حکایت نکرده است، دقت کنید، و تحقیق مطلب در فقه انجام می شود، و همین به عنوان دلیل استحباب کافی است، اضافه بر این که سکوت و گوش فرا دادن تعظیم قرآن است، و تعظیم قرآن در حقیقت تعظیم خالق منان می باشد.

و دلیل دیگر روایتی است که عالم بزرگوار نوری در کتاب مستدرک الوسائل از کتاب العلاء از محمد بن مسلم از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام آورده که فرمودند: خاموش ماندن و گوش دادن به [قرائت] قرآن در نماز و غیر آن مستحب است. (۱)

و در تفسیر امام عسکری علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که در فضیلت

ص: ۵۳۳

سوره فاتحه فرموده: و همانا فاتحه الكتاب عظیم ترین و برترین چیزهایی است که در گنجینه های عرش می باشد، و خداوند آن را به حضرت محمدصلی الله علیه و آله اختصاص داده و به آن شرافتش بخشیده است، و هیچ کدام از پیغمبرانش را با وی در آن شریک نساخته به جز سلیمان را که از آن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ را به وی عطا فرموده است، نمی بینی که [خداوند] از بلقیس حکایت می کند که گفت: «إِنِّي أُلْقِي إِلَيْ كِتَابٍ كَرِيمٍ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» (۱)؛ همانا نامه گرامی به من رسیده است که آن نامه از جانب سلیمان و عنوانش به نام خداوند بخشنده مهربان است. توجه کنید هر کس آن را در حالی بخواند که به ولایت محمدصلی الله علیه و آله و خاندان پاکیزه اش معتقد، و نسبت به امرشان مطیع، و به ظاهر و باطنشان مؤمن باشد، خداوند - عزوجل - به هر حرف از آن یک حسنه به او عطا خواهد فرمود که هر حسنه از دنیا و آنچه در آن است از انواع ثروت ها [خوبی ها] و گنجینه ها برتر باشد. و هر کس به خواننده آن گوش فرا دهد به مقدار یک سوم آنچه برای خواننده اش هست برایش خواهد بود، پس هر یک از شما از این خبری که برایتان عرضه شده [به شما روی آورده] بسیار برگیرد که برای شما غنیمت است مبادا وقتش بگذرد و حسرت در دل های تان باقی بماند. (۲)

می گویم: از فرموده آن حضرت علیه السلام: «بسیار برگیرد» استجاب قرائت و گوش دادن به قرائت سوره حمد ظاهر می باشد، چون اگر واجب بود

ص: ۵۳۴

۱- ۷۱۳. سوره نمل، آیات ۲۹ و ۳۰.

۲- ۷۱۴. تفسیر امام عسکری علیه السلام / ۹.

جایی برای امر کردن به بسیار خواندن نبود، چون واضح است که واجب را در هر حال باید انجام داد، و قطعاً بین این سوره و سوره های دیگر فرقی نیست.

و در کتاب «کنز العرفان» تألیف فاضل مقداد، در پی فرموده خدای تعالی: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۱). گوید: «امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور استحباب گوش دادن است در نماز و غیر آن».

و در وافی و برهان به نقل از تهذیب شیخ طوسی در خبر صحیحی از معاویه بن وهب از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که راوی گوید: از آن حضرت پرسیدم: شخصی به امامت جمعی ایستاده که شما او را نمی پسندید در نمازی که باید بلند خواند [مأموم چه وظیفه ای دارد]؟ فرمود: هر گاه شنیدی کتاب خدا تلاوت می شود پس به آن گوش فرا ده. عرضه داشتم: آن امام جماعت، مرا مشرک می داند! فرمود: اگر او خدای را معصیت می کند پس تو خدای را اطاعت کن، بار دیگر سؤال کردم، ولی آن حضرت از رخصت دادن به من امتناع ورزید، عرض کردم: بنابراین در خانه ام نمازم را می خوانم سپس [به ظاهر] به نماز او حاضر می شوم؟ فرمود: می توانی این کار را بکنی. و فرمود: حضرت علی علیه السلام در نماز صبح بود، پس [ابن الکوا] در حالی که پشت سر آن حضرت بود این آیه را خواند: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۲)؛ و به راستی که بر تو و به رسولان پیش از تو چنین وحی شده که اگر [به خدا] شرک ورزی عملت را محو و نابود

ص: ۵۳۵

۱- ۷۱۵. سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

۲- ۷۱۶. سوره زمر، آیه ۶۵.

می گرداند و سخت از زیانکاران خواهی گردید. پس امیرالمؤمنین علیه السلام به منظور تعظیم قرآن خاموش ماند تا این که [ابن الکوا] از خواندن فراغت یافت، سپس آن حضرت علیه السلام به قرائت نماز بازگشت، بار دیگر [ابن الکوا] آیه را تکرار کرد، پس علی علیه السلام نیز بار دیگر خاموش ماند، و بعد قرائت نماز را ادامه داد، باز هم ابن الکوا آیه را قرائت کرد، و علی علیه السلام خاموش ماند، آن گاه [این آیه را در جواب] به او گفت: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسُدَّ تَخَفْنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ» (۱)؛ پس صبر پیشه کن که وعده خداوند حق و حتمی است و مراقب باش که مردمان بی یقین مقام حلم تو را به خفت و سبکی نکشاند. آن گاه سوره را تمام کرد سپس به رکوع رفت. (۲)

می گویم: از این حدیث صحیح پنج حکم ظاهر می شود: یکی: استحباب خاموش ماندن برای قرائت قرآن به طور مطلق، هر چند که شنونده در حال نماز باشد، و هر چند که قرائت کننده امام جماعت نباشد.

دوم: این که این مقدار از سکوت با موالاتی که در نماز در بین آیات معتبر است منافات ندارد.

سوم: جایز بودن قرائت قرآن به طور مطلق در حال نماز.

چهارم: جایز بودن اعلام کردن دیگری و خطاب و تفهیم او با قرائت قرآن.

پنجم: منافات نداشتن این مقدار از قرائت با موالاتی که معتبر است. و به آنچه یاد کردیم استحباب خاموش ماندن و گوش فرا دادن به قرائت قرآن در

ص: ۵۳۶

۱- ۷۱۷. سوره روم، آیه ۶۰.

۲- ۷۱۸. الوافی، ۵/۱۲۰۸؛ البرهان، ۳/۲۶۸؛ تهذیب الاحکام، ۳/۳۵.

هر حال و زمان و مکان، ظاهر گشت، بدون فرق بین خطبه جمعه و نماز جماعت و خطبه های دو عید فطر و قربان.

و امّا این که در این حدیث گوید: «بار دیگر سؤال کردم، ولی آن حضرت از رخصت دادن به من امتناع ورزید» نسبت به قرائت واجب در نماز است، و این حکم بدان خاطر بوده که مبدا به وی صدمه ای برسد، چنان که بر کسی که در اخبار این باب تتبع نماید پوشیده نیست، اضافه بر این که ما یادآور شدیم که نهی از قرائت بر حرمت سخن گفتن به ذکر و تسبیح دلالت ندارد، چونکه خاص بر عام دلالت ندارد، چنان که بر اهل خرد پوشیده نیست. و امّا روایاتی که به وجوب خاموش ماندن تصریح دارند: یا بر استحباب مؤکّد حمل می شوند تا بین آن ها و بین اخباری که بر آن (= استحباب) دلالت دارند جمع گردد، نظیر اخباری که بر وجوب غسل جمعه دلالت دارند. و یا آن ها را بر تقیّه حمل می کنیم زیرا که وجوب خاموش ماندن مذهب عامّه است، و راه راست برخلاف آن هاست. و امّا اخباری که بر آن ها دست یافته ام و به آن ها اشارت رفت: آن است که مجلسی در بحار از خطّ بعضی از فضلا و او از جامع بزنطی از جمیل از زراره حکایت کرده که گفت: از حضرت ابی عبداللّه امام صادق علیه السلام درباره کسی که قرآن می خواند پرسیدم که آیا بر کسی که آن را می شنود خاموش ماندن و گوش دادن به آن واجب است؟ فرمود: آری، هر گاه نزد تو

ص: ۵۳۷

قرآن خوانده شود پس بر تو گوش دادن و خاموش ماندن واجب است. (۱)

و آنچه مجلسی (۲) نیز از تفسیر عیاشی از زراره روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود: خاموش ماندن برای [قرائت] قرآن در نماز و غیر آن واجب است، و چنانچه نزد تو قرآن خوانده شود بر تو واجب است خاموش بمانی و گوش فرا دهی. (۳)

مثل همین حدیث در «وسائل» و «برهان» روایت آمده است.

و در «مجمع البیان» از عبدالله بن یعقوب از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که راوی گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: مردی قرآن می خواند آیا بر کسی که آن را شنید واجب است بر آن خاموش بماند و گوش دهد؟ حضرت علیه السلام فرمود: آری، هرگاه نزد تو قرآن خوانده شود بر تو واجب است خاموش بمانی و گوش فرا دهی. (۴)

این ها روایاتی هستند که بر وجوب دلالت دارند، که یا بر تقیّه حمل می گردند، و یا بر تأکید استحباب. و به آنچه یاد کردیم برایت ظاهر شد که در آنچه مولانا المجلسی رحمه الله ذکر کرده از چند جهت جای بحث و مناقشه است: اول: این که گفته: «ظاهر بسیاری از اخبار معتبر و خوب آن است». گوییم: این اخبار بسیار کو؟ و حال آن که در بحار خود جز آنچه را حکایت کردیم یاد ننموده است.

ص: ۵۳۸

۱- ۷۱۹. بحار الانوار، ۹۲ / ۲۲۲، ح ۷ و ۸۸ / ۲۳ با اختلاف در لغات.

۲- ۷۲۰. بحار الانوار، ۹۲ / ۲۲۱، ح ۵.

۳- ۷۲۱. تفسیر عیاشی، ۲ / ۴۴، ح ۱۳۲.

۴- ۷۲۲. مجمع البیان، ۴ / ۵۱۵.

دوم: معارض بودن این اخبار با آنچه دانستی، و اینجا جای جمع بین آن‌ها است، و جمع عرفی مورد قبول همان حمل کردن بر استحباب می‌باشد، و بدون تردید جمع کردن بین دلایل شایسته تر است. و چنانچه از این جمع چشم‌پوشیم جمع کردن به این که اخبار دلالت‌کننده بر وجوب را بر تقیّه حمل نماییم، همچنان که در روایات علاجیه [که حکم اخبار متعارض را بیان و علاج می‌کنند] آمده و در جای خود یاد شده‌اند، و این را جمع از جهت صدور می‌نامند. و هرگاه از این هم چشم‌پوشیم، و فرض کنیم که جای ترجیح است، بدون تردید باید اخبار استحباب را ترجیح دهیم، چون به وسیله اجماع و شهرت و غیر این‌ها - چنان که دانستی - تأیید و تقویت می‌شوند.

سوم: این که آیه شریفه با قطع نظر از روایت صحیحی که یاد کردیم نیز بر وجوب سکوت هنگام شنیدن قرائت قرآن دلالت ندارد، هر چند که امر را برای وجوب؛ و خطاب‌های شفاهی را نسبت به سایر مکلفینی که در وقت خطاب نبوده‌اند - به خودی خود و یا برحسب ادله اشتراک در تکلیف - عام بدانیم، چون که منظور از «انصات» در آیه شریفه معلوم نیست.

نیشابوری در تفسیر خود از واحدی حکایت کرده که گفت: «انصات نزد عرب ترکِ بلند خواندن می‌باشد، هر چند که آهسته پیش خود بخواند اگر کسی نمی‌شنود». بنابراین دلیل مجمل خواهد بود، یعنی بین سکوت محض و آهسته خواندن مراد می‌باشد؛ و شاهی بر این نیست که سکوت همان

معنی حقیقی باشد تا در صورت شک مقتضای اصل [حمل کردن هر لفظ بر معنی حقیقی خود] این باشد که لفظ را بر آن حمل کنیم؛ در نتیجه به اصل براءت از وجوب رجوع می کنیم. و چنانچه ادعا شود که از لفظ انصات؛ معنی سکوت در ذهن تبادر می کند، ادعایی بدون دلیل است. و از اینجاست که می توان وجوب سکوت در قرائت را بر مأمومی که به امام جماعت جامع الشرایطی در نمازی که باید بلند خواند اقتدا نموده نیز ممنوع دانست، و اجماعی که از تنقیح حکایت شده هم آن را تأیید می کند، بلکه چند روایت بر عدم وجوب دلالت دارند، از جمله:

در حدیث صحیح ابوالمغرا است که گفت: در محضر امام ابو عبدالله صادق علیه السلام شرفیاب بودم پس حفص کلبی از آن جناب سؤال کرد و گفت: هرگاه به امام جماعتی اقتدا کرده باشم، که قرائت را بلند می خواند آیا دعا کنم و استعاذه بنمایم؟ فرمود: آری، دعا کن (۱).

و این که آن را بر پیش از شروع امام در قرائت، و یا در صورتی که مأموم قرائتش را نشنود حمل کنیم درست نیست، زیرا که خبر معارضی نیست که موجب توجیه و حمل کردن این روایت صحیح برخلاف ظاهرش باشد.

و از جمله: خبر صحیحی است که از زراره آمده از یکی از دو امام [باقر و صادق علیهما السلام] که فرمودند: هرگاه پشت سر امام جماعتی بودی که می توانی به او اقتدا کنی پس انصات کن، و پیش خودت تسبیح بگویی (۲). و این دلالت دارد

ص: ۵۴۰

۱- ۷۲۳. من لا یحضره الفقیه، ۱ / ۴۰۷، ح ۱۲۰۹.

۲- ۷۲۴. اصول کافی، ۳ / ۳۷۷، ح ۳.

که منظور از «إنصات» در آیه، و خبر صحیحی که در کلام مجلسی رحمه الله یاد گردیده، بلند نخواندن است، و گرنه امر نمی فرمود که پیش خودت تسبیح بگویی، و این که آن را تنها بر ذکر و یادآوری در دل حمل نماییم، اضافه بر این که بعید است نه داعی بر آن هست و نه شاهی.

و از جمله: روایت ابو خدیجه سالم بن مکرم از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام است که فرمود: هرگاه امام جماعت عدّه ای بودی بر تو باد که در دو رکعت اول نماز قرائت کنی، و کسانی که پشت سرت هستند بگویند: **سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ** در حالی که ایستاده باشند... (۱).

و اخباری که از قرائت کردن پشت سر امام جماعت نهی می کنند، دلالت ندارند که به طور مطلق تکلم کردن حتی ذکر و تسبیح و دعا ممنوع باشد. و از همه این مطالب معلوم می شود که سکوت بر نماز گزاران در حال خطبه امام جمعه واجب نیست، زیرا که عمده دلیل کسانی که آن را واجب می دانند آن است که دو خطبه در بعضی از روایات به منزله دو رکعت از نماز به شمار آمده، و هرگاه وجوب آن در نماز ثابت نشود در خطبه ها هم ثابت نیست، اضافه بر اشکالات دیگری که بر قائلین به آن لازم می آید که اینجا جای ذکر آن ها نیست.

پس حاصل تمامی آنچه یاد کردیم این که سکوت هنگام شنیدن قرائت قرآن در هیچ حالی از احوال واجب نیست، مگر در صورتی که ترک سکوت

ص: ۵۴۱

توهین به قرآن باشد، و چنانچه این کار از کسی به قصد توهین - العیاذ باللّٰه - صادر گشت، موجب کفر خواهد بود، پناه بر خدا. و منظور ما در اینجا بیان حکم سخن گفتن به خودی خود و با قطع نظر از جهات و عوارض خارجی است که بر آن وارد می شود. و از آنچه یاد کردیم معلوم شد که در دلالت اخباری که آن را واجب می دانند می توان مناقشه نمود از جهت تأمل در معنی انصاف، چنانچه قرینه نباشد بر این که منظور از انصاف سکوت است، چنان که قرینه در کلام دلالت کرد بر این که منظور از آن سکوت است در خبر صحیح معاویه بن وهب - که پیش تر آوردیم - که فعل امیرالمؤمنین علیه السلام را حکایت می کرد.

چهارم: این که گفته: «و می توان از اشکال طاقث فرسا بودن جواب داد به این که در صورتی این حکم لازم می آید که جماعت خواندن ترک شود ...» مردود است به این که قرائت قرآن به خواندن نماز منحصر نیست، و بین مساجد و خانه ها در تکلیف مکلف هنگام شنیدن قرائت قرآن تفاوتی نمی باشد، و إقامة جماعت در نمازهای روزانه نزد شیعیان سنت است نه واجب، و وادار کردن قرآن خوانان در نمازهای مستحبی و غیر آن ها به آهسته خواندن علاوه بر این که کاری طاقث فرساست؛ هیچ کس آن را قائل نشده، و واجب نمودن سکوت هنگام شنیدن قرائت در هر حال بدون شک طاقث فرسا می شود، و به آنچه بیان داشتیم حقیقت مطلب در این مورد معلوم گشت و این که حق استحباب سکوت هنگام شنیدن قرائت می باشد. و اما گوش فرا دادن نیز مستحب مؤکد است و تقریر دلیل آن مانند مسأله سابق است هم از

لحاظ اصل عملی و هم از جهت روایت، به آن مراجعه و در آن تأمل کن.

بلکه می توان گفت: بدین جهت به سکوت امر شده که شنیدن حاصل آید، پس استماع ملازم سکوت می باشد یا به طور دائم و یا غالباً چنین است، پس حکم به وجوب گوش فرا دادن و استحباب سکوت جداً بعید است. و از این گذشته می توان گفت: اگر فرض کنیم انصات در آیه شریفه به معنی سکوت است، امر به آن برای استحباب خواهد بود، و همین طور امر به استماع و گوش فرا دادن، به قرینه علت آوردن امام علیه السلام در خبر صحیح زراره که در من لایحضره الفقیه روایت شده و مجلسی رحمه الله در سخنان سابق خود آن را حکایت کرده است، که آن حضرت پس از نهی از قرائت پشت سر امام جماعت در دو رکعت اول، و امر به انصات و نهی از قرائت در دو رکعت اخیر نیز، آن را به فرموده خدای تعالی: «فاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا»؛ تعلیل کرد، و سپس فرمود: «و دو رکعت اخیر همچون در رکعت اولی می باشند».

و از همین تعلیل روشن می شود که حکم از لحاظ قرائت در دو رکعت اول و دو رکعت دوم نماز یکسان و متحد است، و چون بیان گردید که قرائت در دو رکعت اخیر نماز جایز است، هر چند که برگزیدن تسبیح افضل می باشد، ظاهر شد که قرائت در دو رکعت اول پشت سر امام جماعت جایز است، چونکه از آن کلام متحد بودن آن ها در حکم ظاهر می گردد، پس نهی از قرائت در دو رکعت اول برای کراهت می باشد، بنابراین به ناچار امر به انصات برای استحباب خواهد بود، و مؤید این معنی حدیثی است که از کتاب کنز العرفان

حکایت کردیم. و از اینجا می توان گفت: اخبار نهی کننده از قرائت مأموم پشت سر امام جماعت بر کراهت حمل می شوند، چنان که محقق حلی به آن قائل شده و جماعتی نظر او را پذیرفته اند. و ممکن است در این قول اشکال کرد به این که حمل کردن نهی بر کراهت به قرینه استدلال به آیه هر چند که امکان دارد، ولی دست برداشتن از ظواهر سایر روایات نهی کننده جایز نیست، زیرا که در آن ها قرینه ای نیست، و از بین رفتن ظهور در یک روایت سبب از بین رفتن آن در روایات دیگر نمی شود، در این باره تأمیل کنید. و تفصیل سخن در فقه است. و در این مورد سخن را به درازا کشانیدیم هر چند که از مطلب اصلی ما خارج بود چون همان طور که بین عوام و خواص شایع است: الکلام یجزّ الکلام؛ حرف، حرف را می آورد.

مسأله دیگر

که مناسب اصل مقصد و عنوان است، این که فرشتگان گرامی که کارها و گفته های مکلفین را می نویسند، آیا تمامی آنچه به زبان می رانند را می نویسند حتی سخنان مباح را؟ یا الفاظی را می نویسند که اثری بر آن ها مترتب است - یعنی الفاظی که به اصالت یا به سببی از اسباب واجب و حرام و مکروه و مستحب هستند و الفاظ مباحی که اثر شرعی بر آن ها مترتب نیست را نمی نویسند؟ مسأله اختلافی است، عده ای فرض اول و عده ای دیگر فرض دوم را قائل شده اند، و هر کدام به اموری استناد جسته اند که یاد آن ها مایه طولانی شدن مطلب است و تشنگی را فرو نمی نشاند، و آنچه به نظر مصنف مورد اعتماد است همان است که از خاندان وحی و تنزیل روایت

گردیده، و آن روایتی است که در تفسیر برهان از کتاب حسین بن سعید به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمودند: هر بنده ای دو فرشته دارد که آنچه تلفظ می کند و بر زبان می راند را می نویسند.

سپس آن را به دو فرشته ای که مافوق آنان هستند بالا می برند، پس آن دو آنچه از خیر و شر هست ثبت می کنند و غیر آن ها را ساقط می نمایند(۱). و تا کنون معارضی برای این خبر نیافته ام، و خداوند بهترین راهنماست.

هفتاد و پنجم: نماز آن حضرت - عجل الله فرجه -

هفتاد و پنجم: نماز آن حضرت - عجل الله فرجه -

و آن در کتاب های متعدد و به طُرق معتبری روایت آمده است، از جمله: در آخر فصل بیست و نهم از کتاب جمال الأسبوع سید بن طاووس رحمه الله چنین گوید: «نماز حجت قائم - صلوات الله علیه - دو رکعت است، در هر رکعت سوره حمد را تا: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می خوانی سپس صد بار می گویی: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» آن گاه بقیه سوره حمد را می خوانی، و بعد از آن سوره اخلاص [قُلْ هُوَ اللَّهُ] را یک بار می خوانی، و پس از نماز می گویی: اللَّهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ وَبَرِحَ الْخَفَاءُ وَأَنْكَشَفَ الْغِطَاءُ وَضَاقَتِ الْأَرْضُ بِمَا وَسَّعَتِ السَّمَاءُ وَإِلَيْكَ يَا رَبُّ الْمُشْتَكِي وَعَلَيْكَ الْمُعْوَلُ فِي الشَّدَةِ وَالرَّخَاءِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الَّذِينَ أَمَرْنَا بِطَاعَتِهِمْ وَعَجَّلَ اللَّهُمَّ فَرَجَهُمْ بِقَائِمِهِمْ وَأَطْهَرِ اعْزَاؤَهُ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ

ص: ۵۴۵

فضل بن الحسن طبرسی - پدر مصنف مکارم الاخلاق - از احمد بن الدربی آورده که گفت: «از ناحیه مقدسه است این که: هر کس را به سوی خدای تعالی حاجتی باشد، شب جمعه بعد از نیمه شب غسل کند و به جای نماز خود برود و دو رکعت نماز بگذارد که در رکعت اول سوره حمد را بخواند و چون به آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» رسید آن را صد بار تکرار نماید، و در صدمین بار سوره حمد را تا به آخر برساند و سوره توحید را یک بار بخواند، سپس رکوع و سجود را انجام دهد و در هر یک از آن ها هفت بار تسیح بگویند، رکعت دوم را نیز به همین ترتیب انجام دهد، و دعای زیر را پس از نماز بخواند، پس اگر این عمل را به جای آورد خداوند البته حاجتش را هر چه که باشد بر می آورد، مگر در صورتی که در مورد قطع رَحِم باشد دعا این است: اللَّهُمَّ إِنْ أَطَعْتُكَ فَالْمَحْمَدُ لَكَ وَإِنْ عَصَيْتُكَ فَالْحُجَّةُ لَكَ مِنْكَ الرُّوحُ وَمِنْكَ الْفَرْجُ سُبْحَانَ مَنْ أَنْعَمَ وَشَكَرَ سُبْحَانَ مَنْ قَدَرَ وَغَفَرَ إلهی إِنْ كُنْتُ قَدْ عَصَيْتُكَ فَقَدْ أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَهُوَ الْإِيمَانُ بِكَ لَمْ أَتَّخِذْ لَكَ وَلِئِدًا وَلَمْ أَدْعُ لَكَ شَرِيكًا مَنَّا مِنْكَ بِهِ عَلَيَّ لَا مَنَّا بِهِ مِنِّي عَلَيْكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ يَا إلهی عَلَيَّ غَيْرِ وَجْهِ الْمُكَابَرَةِ وَلَا الْخُرُوجِ عَنِ عُبُودِيَّتِكَ وَلَا الْجُحُودِ لِزُبُؤِيَّتِكَ وَلَكِنْ أَطَعْتُ هَوَايَ وَأَزَلَّنِي الشَّيْطَانُ فَلَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ وَالْبَيَانُ فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَبِذُنُوبِي غَيْرِ ظَالِمٍ وَإِنْ تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي فَإِنَّكَ جَوَادُّ كَرِيمٌ يَا كَرِيمٌ يَا كَرِيمٌ ... آن قدر این کلمه را تکرار کند تا نفس قطع گردد. سپس بگوید: يَا آمِنًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ خَائِفٌ أَسْأَلُكَ بِأَمْنِكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَخَوْفِ كُلِّ شَيْءٍ مِنْكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعْطِيَنِي أَمَانًا لِنَفْسِي وَأَهْلِي وَوُلْدِي وَسَائِرِ مَا

أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَخَافُ أَحَدًا وَلَا أَخْذَرَ مِنْ شَيْءٍ أَبَدًا إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ يَا كَافِيَ إِبْرَاهِيمَ
نَمْرُودَ وَيَا كَافِيَ مُوسَى فِرْعَوْنَ أَشَأَلُكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَكْفِينِي فَلَانَ بَنَ فُلَانٍ؛ خدایا! چنانچه تو را اطاعت
کنم پس حمد تو است، و چنانچه معصیت کنم پس حجت و دلیل تو است، راحتی و گشایش از سوی تو است، منزّه است آن
که نعمت بخشیده و سپاس گزارده، منزّه است آن که قدرت داشته و آمرزیده است، خدایا چنانچه تو را معصیت نموده ام پس
به راستی که در بهترین اشیا نزد تو که ایمان به تو است إطاعتت کرده ام، برای تو فرزندی نپنداشته و شریکی نخوانده ام، منت
این [ایمان] تو راست بر من، نه این که من به سبب آن منتی بر تو داشته باشم، خدایا و تو را معصیت کردم بدون مکابره و
بزرگ منشی، و بدون این که از بندگیت خودم را بیرون برده و یا ربوبیت تو را انکار کرده باشم، و لیکن هوای نفس را
اطاعت نمودم و شیطان مرا لغزاید، پس حجت و بیان بر من تو راست، که اگر عذابم کنی به خاطر گناهان من است بی آن که
بر من ظلم کرده باشی، و چنانچه مرا بیامرزی و بر من رحم آری پس تو جواد کریم هستی، ای کریم، ای کریم... (آن قدر
این کلمه را تکرار کن تا نفس تمام شود). سپس بگوید: ای آن که از همه چیز ایمنی و همه اشیا از تو در بیم و حذر هستند،
از تو مسألت می نمایم به ایمنیت از هر چیز و ترس همه چیز از تو این که بر محمد و آل محمد درود فرستی، و به من امانی
برای خود و خانواده و فرزندانم و سایر چیزهایی که بر من نعمت داده ای عطا فرمایی، تا از هیچ کس بیمناک نباشم، و از هیچ
چیز ابداً حذر نکنم، که همانا تو بر هر چیز توانایی و خداوند ما را بسنده و بهترین وکیل است. ای کفایت کننده موسی از
فرعون از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد

درود فرستی، و مرا از فلانی پسر فلانی کفایت فرمایی - و نام کسی را که از شرّ و ضررش بیمناک است بگوید، و از خدای تعالی بخواهد که ضرر او را دفع نماید که به اذن خدای تعالی ضررش دفع خواهد شد - سپس سجده کند و حاجت خویش را از خداوند بخواهد، و به درگاه خدای تعالی زاری نماید.

در مکارم الاخلاق گوید: «روایت شده که اگر هر مرد و زن مؤمنی این نماز را بخواند و با این دعا خالصانه دعا کند درهای آسمان برای اجابت به رویش گشوده خواهد شد، و همان وقت اجابت خواهد گشت [یا در همان شب - خ ل] و این از فضل خداوند بر ما و بر مردم است» (۱).

و در کتاب النجم الثاقب مثل این را به نقل از کنوز النجاح آورده است.

مصنّف ضعیف کتاب محمدتقی موسوی اصفهانی - عفی الله تعالی عنه - گوید: «مکرّر کارهای مهمی برایم اتفاق افتاد که این نماز را با این کیفیت به جای آوردم، خدای تعالی با لطف و کرم خویش و به برکت مولایمان - صلوات الله علیه - آن ها را برآورده ساخت».

و از جمله در کتاب النجم الثاقب این نماز را به عنوان نماز مولایمان حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - از کتاب سید فضل الله راوندی حکایت کرده، و پس از فراغت از نماز صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد را یاد کرده، و پس از آن دعایی و وقت معینی برایش ذکر نموده است.

و از جمله در کتاب جنّه المأوی به نقل از کتاب تاریخ قم تألیف شیخ

ص: ۵۴۹

فاضل حسن بن محمد قمی از کتاب مونس الحزین فی معرفه الحق و الیقین تألیف شیخ ابوجعفر محمد بن بابویه رحمه الله در باب بنای مسجد جمکران آورده، و حکایتی طولانی برای آن ذکر نموده و در آنجا گفته: «امام مهدی - عجل الله فرجه الشریف - این نماز را به گونه خاصی امر فرموده، به این که: دو رکعت نماز بگزارد، و در هر رکعت سوره فاتحه الکتاب [حمد] را بخواند، و چون به آیه: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» رسید آن را صدبار تکرار کند، سپس سوره حمد را تا به آخر بخواند، و در رکوع و سجود هفت بار تسبیح بگوید، و چون نماز را تمام کرد تهلیل بگوید، و تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بگوید، و چون از آن فراغت یافت سجده کند و صد بار بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستد. سپس گفته: و این نقل از لفظ مبارک امام علیه السلام است که: فَمَنْ صَلَّى لَهَا فَكَأَنَّمَا صَلَّى فِي الْبَيْتِ الْعَتِيقِ؛ هر کس این دو رکعت نماز را بگزارد چنان است که دو رکعت نماز در کعبه گزارده باشد». (۱)

دانشمند محدث نوری در حاشیه راجع به فرموده آن حضرت علیه السلام: «و چون نماز را تمام کرد تهلیل بگوید» گفته است: «ظاهر این است که بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ».

می گویم: احتیاط در عبادت و اهتمام در قضای حاجت مقتضی آنند که بین چگونگی های یاد شده جمع گردد به این که پس از نیمه شب جمعه غسل کند

ص: ۵۵۰

و آن نماز را به جای آورد، و تسیح بزرگ را هفت بار در رکوع و سجود تکرار نماید، و پس از نماز تهلیلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت و می فرمود: این دعای من و دعای پیغمبران پیش از من است را بگوید که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. سپس تهلیلی را بگوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله روز فتح مکه گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ [غلب - خ ل] الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. آن گاه تسیح حضرت زهرا علیها السلام را بگوید که در تعقیب هر نماز واجب وارد شده است. سپس تسیح معروف آن حضرت که بعد از نمازش وارد شده را بگوید، و آن چنین است: سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنِيفِ سُبْحَانَ ذِي الْجَلَالِ الْبَاذِخِ الْعَظِيمِ سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ الْفَاخِرِ الْقَدِيمِ سُبْحَانَ مَنْ لَبَسَ الْبَهْجَةَ وَالْجَمَالَ سُبْحَانَ مَنْ تَرَدَّى بِالنُّورِ وَالْوَقَارِ سُبْحَانَ مَنْ يَرَى أَثَرَ النَّمْلِ فِي الصِّفَا سُبْحَانَ مَنْ يَرَى وَقَعَ الطَّيْرِ فِي الْهَوَاءِ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ؛ مَنْزَهُ است صاحب عزت بلند افراشته، مَنْزَهُ است صاحب جلال والا و باعظمت، مَنْزَهُ است صاحب مُلك فاخِرِ ازلی، مَنْزَهُ است آن که لباس حسن و جمال به قامت خویش آراسته، مَنْزَهُ است [خدایی که]ردای نور و وقار در بردارد، مَنْزَهُ است [خدایی که] اثر پای مورچه را در سنگ سخت سیاه می بیند، مَنْزَهُ است [خدایی که] خط سیر مرغان را در هوا می بیند، مَنْزَهُ است آن که فقط او چنین است و جز او چنین نیست. سپس صد بار بر پیغمبر و آل او صلوات

بفرستد، آن گاه دعایی که از مکارم الأخلاق روایت شد را بخواند، و بعد دعایی که سید بن طاووس یاد کرده را بخواند، که هر گاه به آنچه یاد کردیم عمل نمود همه احتمالات را به جای آورده، و اجابت دعاها و برآمدن حاجت ها ان شاء الله تعالی زودتر انجام می گردد. و شایسته است که قنوت را در آن نماز طولانی کند، و کلماتِ فَرَج را در آن بخواند، چنان که مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام در خواب به بعضی از صالحین امر فرموده است، و آن کلمات چنین است: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. نیست خدایی جز آن خدای بردبار بزرگوار، نیست خدایی جز آن خدای بلند مرتبه بزرگ، منزّه است خداوند پروردگار آسمان های هفتگانه و پروردگار زمین های هفتگانه و آنچه در آن ها و آنچه میان آن هاست و پروردگار عرش با عظمت.

توجه و تتمه ای پرسود

سید بن طاووس رحمه الله در نمازهای حاجت شب جمعه نمازی را شبیه همین نماز یاد کرده، و می گوید: «نماز حاجت در شب جمعه و شب عید قربان - دو رکعت است، سوره فاتحه الکتاب را تا «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می خوانی و این [آیه] را صدبار تکرار می کنی، و حمد را به آخر می رسانی، سپس سوره قل هو الله احد را صد بار می خوانی، در هر رکعت [به همین صورت] سپس سلام دهد و هفتاد بار بگوید: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. و بعد به سجده برود و دوست بار بگوید: يَا رَبِّ يَا رَبِّ ... و هر حاجتی که دارد بخواهد».

حضرت ابی عبداللّٰه الحسین علیه السلام

زیرا که این کار از اموری است که به وسیله آن حقّ امام علیه السلام ادا می گردد، و بدون تردید ادای حقّ آن حضرت از عظیم ترین و مهم ترین وسایل تقرب یافتن به اوست.

بیان مطلب این که: شیخ ثقه اجل جعفر بن محمد بن قولویه قمی رحمه الله در کتاب کامل الزیارات به سند خود از امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی طولانی در فضیلت گریستن بر امام حسین علیه السلام روایت آورده که فرمود: و هیچ دیده و هیچ اشکی نزد خداوند محبوب تر از چشمی نیست که بر او بگرید و اشک بریزد، و هیچ گریه کننده ای بر او نگرید مگر این که فاطمه علیها السلام را صیله کرده و حقّ ما را ادا نموده است، و هر بنده ای [روز قیامت] با دیدگان گریان محشور می شود مگر گریه کنندگان بر جدّم حسین علیه السلام که [هر آن که بر او گریسته] در حالی محشور می گردد که دیده اش روشن است و مژده به او می رسد و شادمانی بر چهره اش نمودار است، و خلاق در بیم و هراس هستند در حالی که اینان [گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام] ایمن باشند، و خلاق [در هنگامه عرصات محشر] عرضه می شوند ولی اینان زیر عرش و در سایه عرش با حسین علیه السلام هم سخن خواهند بود.

از سختی روز حساب ترسان نیستند، به ایشان گفته می شود: داخل بهشت شوید، پس امتناع می ورزند و سخن و مجلس آن حضرت را بر می گزینند،

و همانا حوریان به آنان پیغام می دهند: ما و ولدانِ مخلصانِ اشتیاق شما را داریم، پس آن ها به سوی حورالعین سر بر نمی دارند، به جهت آنچه از خوشی و بزرگواری در مجلسشان می بینند ... (۱)

و دلیل بر آنچه یاد کردیم فرمایش امام علیه السلام است که: «و حقّ ما را ادا کرده» می رساند که گریستن بر امام حسین علیه السلام ادای حق صاحب الامر و سایر امامان - سلام الله عليهم اجمعین - می باشد، و شاید سبب مطلب این باشد که تسلیت دادن مؤمنین نسبت به بازماندگان کسانی از ایشان که از دنیا گذشته اند گرامیداشت و تعظیم ایشان و دوستی کردن به آنان و یاری نمودن از جهت شرکت در مصیبت شان می باشد، و این ها قسمتی از حقوق مؤمنین نسبت به یکدیگر است، زیرا که هرگاه مؤمنی از جهان دنیا درگذرد برای او آدابی هست که شرع مقدس امر فرموده آن آداب رعایت گردد، و آن ها بر دو گونه اند: یک گونه آن است که به سبب آن حقّ میت ادا می شود، و آن عبارت از تشییع و کنار قبر او رفتن، و برایش طلب مغفرت کردن، و از طرف او صدقه دادن و بر او نماز خواندن و از او به خوبی یاد کردن و امثال این ها می باشد. و گونه دیگر آن است که حقّ بازماندگان او به وسیله آن رعایت می گردد، و این عبارت از دیدار آن ها و تعزیت ایشان و دعا کردن برای آنان و شرکت در حزن و مصیبت شان، و فرستادن غذا برای ایشان و امثال این ها از اموری که صله آنان و احسان به ایشان می باشد، و بدون تردید حقّ امام علیه السلام در این باره از همه مردم بزرگ تر است.

ص: ۵۵۴

پس هرگاه مؤمن در مصیبت مولای مظلوممان ابی عبدالله علیه السلام بگرید، حقّ امامی که بعد از آن حضرت باقی مانده را در آن فاجعه بزرگ ادا کرده، چون این کار موافقت نمودن با امام علیه السلام و یاری کردن او و تقرب یافتن به او و تسلی دل اوست، نه این که حقّ امام را از هر جهت و در هر جای رعایت کرده باشد، زیرا که برای امام و همین طور سایر مؤمنین به حسب تفاوت مراتب و شئون شان حقوقی هست که می بایست در هر مورد و هنگام و هر شیء به طور مقتضی رعایت و ایفا گردند، و در روایاتی که از امامان علیهم السلام وارد شده این مطلب را توجه داده اند، که اگر بخواهیم عنان بحث را به آن سوی بکشانیم کتاب حجیم خواهد شد. و با این توضیح معنی فرمایش امام علیه السلام: «و حقّ ما را ادا نموده است» معلوم گشت، و معنی نظایر این کلام در سایر موارد و عبارات نیز روشن شد، پس ان شاء الله تعالی نسبت به این مطلب متذکر و با بینش باش.

هفتاد و هفتم: زیارت قبر مولایمان امام حسین علیه السلام

زیرا که این کار صله حضرت صاحب الزمان و نیکی نسبت به آن جناب و سایر امامان علیهم السلام می باشد، و با این عمل سرور و شادمانی در دل امام علیه السلام وارد می شود و امام علیه السلام مانند سایر پدران بزرگوارش هر صبح و شام برای زوّار قبر امام حسین علیه السلام دعا می کند.

و ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات به سند خود از ابان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس قبر ابی عبدالله علیه السلام را زیارت کند، همانا رسول

خداصلی الله علیه وآله را صلّه نموده و پیوند ما را گرامی داشته، و غیبتش حرام؛ و گوشتش بر آتش [دوزخ] حرام می شود ...

(۱)

و در همان کتاب به سند خود از عبدالله بن سنان آمده که گفت: به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم، پدرت می فرمود: در راه حج هر دره‌می که شخص انفاق کند هزار برایش محسوب می گردد، پس برای کسی که در راه رفتن به زیارت پدرت حسین علیه السلام انفاق کند چقدر خواهد بود؟ فرمود: ای پسر سنان، به هر درهم برایش هزار هزار - تا ده هزار شمرد - محسوب می شود، و به همین میزان درجات او نیز بالا می رود، و رضای خدای تعالی برایش بهتر است، و دعای محمدصلی الله علیه وآله، و دعای امیرالمؤمنین و امامان علیهم السلام برایش بهتر است. (۲)

و در همان کتاب به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: از محبوب ترین اعمال نزد خدای تعالی زیارت قبر امام حسین علیه السلام است، و بهترین اعمال نزد خداوند شادمان کردن مؤمنان است، و نزدیک ترین حالت بنده نزد خداوند آن است که در حال سجده گریان باشد. (۳)

و به سند خود از معاویه بن وهب آورده که شنیده بود امام صادق علیه السلام دعا می کند و با پروردگارش مناجات می نماید و می گوید: مغفرتت را بر من و برادرانم و زائران قبر پدرم حسین علیه السلام قرار ده، آنان که اموالشان را انفاق

ص: ۵۵۶

۱- ۷۳۱. کامل الزیارات، ۱۲۷، باب ۴۶.

۲- ۷۳۲. کامل الزیارات، ۱۲۸، باب ۴۶.

۳- ۷۳۳. کامل الزیارات، ۱۴۶، باب ۴۸.

کردند، و بدن های شان را به رنج انداختند، به خاطر رغبت در نیکی به ما، و به امید ثواب تو با صلیه ما، و شادمان کردن پیغمبر تو صلی الله علیه و آله، و به منظور اجابت امر ما و خشمگین کردن دشمنانمان، که با این کار رضای تو را خواستند، پس [ای خدا] از سوی ما رضوانت را به آنان پاداش ده، و شب و روز ایشان را در حفظ خویش بدار، و به بهترین پاداش ها خاندان و اولادشان که پس از آن ها باز می مانند را پاداش ده، و با آن ها [یار] باش، و شرّ هرگونه سرکش عنود و هر مخلوق ناتوان و زورمند، و شرّ شیاطین انس و جن را از آن ها دور کن، و برترین چیزی که در غربت از وطن های شان از تو آرزو دارند، و از جهت این که ما را بر فرزندان و خاندان و خویشاوندان خود برگزیده اند، به آنان عطا فرمای. خدایا! همانا دشمنان ما سفر ایشان [برای زیارت قبور ما] را عیب کردند، ولی عیب جویی آن ها ایشان را از روی آوردن به سوی ما باز نداشت، به جهت این که با مخالفین ما مخالفت نمایند، پس بر آن صورت هایی که تابش خورشید آن ها را تغییر داده رحم آور، و بر آن گونه ها که بر مزار حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام گردانده می شوند رحمت آور، و بر آن دیده هایی که اشک های شان به خاطر مهر به ما جاری است رحمت آور، و بر آن دل ها که به خاطر ما محزون و سوزان گردیده رحمت آور، و بر آن فریادی که به خاطر ما بلند می شود رحمت آور، خدایا! من آن بدن ها و آن جان ها را به تو می سپارم تا آن گاه که آن ها را بر کنار حوض [کوثر] روز تشنگی بزرگ بیاوری ... (۱)

ص: ۵۵۷

و حدیث طولانی است، مقداری که محل حاجت بود از آن آوردیم، و آن دلیل است بر حصول شادمانی و سرور برای حضرت صاحب الأمر و سایر امامان علیهم السلام به سبب این عمل شریف، و این که آن صله آنان و اجابت امرشان و دشمنی با دشمنانشان می باشد.

و در همان کتاب به سند خود نیز از معاویه بن وهب آورده از امام صادق علیه السلام که گوید: آن حضرت به من فرمود: ای معاویه، زیارت قبر حسین علیه السلام را به خاطر ترس و مگذار، زیرا که هر کس آن را ترک گوید آن قدر حسرت خواهد کشید که آرزو کند قبرش در کنارش می بود، آیا دوست نمی داری که خداوند شخص و سایه تو را در میان کسانی ببیند که رسول خداصلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و امامان علیهم السلام درباره اش دعا می کنند. (۱)

و به سند خود از حلبی آورده که ضمن حدیثی طولانی گوید: به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم، چه می گویی درباره کسی که زیارت آن حضرت را ترک گوید در حالی که بتواند آن را انجام دهد؟ فرمود: می گویم او رسول خداصلی الله علیه و آله و ما را عاق کرده، و امری را که مربوط به اوست سبک شمرده، و هر کس او را زیارت کند خداوند در پی حوائجش خواهد بود، و آنچه از امور دنیایش برایش اهمیت دارد را خداوند کفایت کند، و روزی را به سوی بنده خواهد کشانید، و آنچه انفاق نموده به او باز خواهد آورد، و گناهان پنجاه ساله اش را خواهد آمرزید، و در حالی به

ص: ۵۵۸

خاندانش باز خواهد گشت که بر عهده او گناه و خطایی نماند مگر این که از پرونده اش محو شده باشد، پس چنانچه در سفرش از دنیا برود، فرشتگان فرود می آیند و او را غسل می دهند، و دری به سوی بهشت به رویش گشوده می شود، پس هرگاه محشور گردد به او گفته می شود: به هر درهمی ده هزار درهم برایت هست، و خداوند به تو نظر [عنایت] فرموده، و آن ها را برای تو نزد خود ذخیره نموده است. (۱)

و در حدیث عبدالله بن حماد بصری از امام صادق علیه السلام است که فضیلت زائر قبر امام حسین علیه السلام را بیان فرموده تا آنجا که گوید: «و اما آنچه برای او نزد ما خواهد بود: رحمت فرستادن بر او هر صبح و شام می باشد ...».

و در حدیث صفوان جمال از امام صادق علیه السلام است که فرمود: اگر زائر امام حسین علیه السلام بداند که چه شادمانی و خرسندی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به امیرالمؤمنین و به فاطمه و امامان علیهم السلام و شهدای از ما اهل البیت می رسد، و از دعای ایشان چه چیزهایی به او بر می گردد، و چقدر از ثواب در دنیا و آخرت به او خواهد رسید و چه [ثوابی] برایش نزد خداوند ذخیره است، هر آینه دوست خواهد داشت که باقیمانده عمرش در خانه اش دیده نشود ... (۲).

هفتاد و هشتم: بسیار لعنت کردن بر بنی امیه در آشکار و پنهان

هفتاد و هشتم: بسیار لعنت کردن بر بنی امیه در آشکار و پنهان

در مجالس و مناظر در صورتی که ترس و تقیه در کار نباشد، و دلیل بر

ص: ۵۵۹

۱- ۷۳۶. کامل الزیارات، ۱۲۸، باب ۴۶.

۲- ۷۳۷. کامل الزیارات، ۲۹۷، ح ۱۵.

این که این کار از اموری است که مایه تقرب به مولایمان علیه السلام می باشد - اضافه بر این که این از بهترین و محبوب ترین و مهم ترین اعمال است - روایتی است که شیخ صدوق رحمه الله در کتاب خصال از امیرالمؤمنین علیه السلام در ذکر مناقب هفتاد گانه اش فرموده: و اما پنجاه و چهارم: پس به درستی که من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: ای علی! بنی امیه تو را لعنت خواهند کرد، و فرشته ای به شمار هر لعنت آنان، هزار لعنت برایشان بر می گرداند، پس هرگاه قائم علیه السلام پیاخیزد چهل سال آن ها را لعنت خواهد کرد ... (۱)

می گویم: پوشیده نماند که منظور از چهل سال لعنت کردن، امر فرمودن آن حضرت علیه السلام شیعیان و پیروانش را به لعنت کردن بنی امیه در همه بلاد و آبادی ها، در منابر و مجامع می باشد، و شیوع یافتن آن در میان مردم در آن مدت است، همان گونه که بنی امیه - لعنهم الله تعالی - در زمان تسلط یافتن شان از روی عناد با امیرالمؤمنین علیه السلام این کار را کردند، پس کار حضرت قائم علیه السلام کیفر اعمال آن ها در این دنیا است، و اگر منظور این بود که خود آن حضرت به تنهایی بنی امیه را لعنت می کند، محدود به مدت معین نبود، و به زمان ظهور آن حضرت علیه السلام اختصاص نمی یافت، زیرا که آن بزرگوار در همه عمرش آنان را لعنت می کند. حاصل این که این حدیث شریف بر فضیلت بسیار در اهتمام ورزیدن و زیاد لعنت کردن بنی امیه دلالت دارد، و این که این کار از جمله اموری است که به وسیله آن ها به حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه الشریف -

ص: ۵۶۰

تقرّب می یابند، پس شایسته است که مؤمن بر این کار اهتمام و مواظبت داشته باشد، به خصوص در اول هر صبح و شام و در تعقیب نمازها و سایر اوقات و احوال بر آن مداومت کند.

و شاهد بر آنچه یاد کردیم روایتی است که شیخ طوسی به سند خود از حضرت امام باقر علیه السلام آورده که فرمود: هرگاه نماز واجبی را به پایان بردی، جز با لعنت کردن بنی امیّه از جای خود حرکت مکن (۱).

و از جمله اموری که دلالت دارد بر این که لعنت کردن بنی امیّه و سایر دشمنان ائمه علیهم السلام از اقسام یاری نمودن امام به وسیله زبان است، در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که: شخصی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله، من عاجزم که با بدنم شما را یاری نمایم، و به غیر از بیزاری جستن از دشمنانتان و لعنت کردن بر آنان کاری از دستم بر نمی آید، وضع من چگونه است؟ امام صادق علیه السلام به او فرمود: پدرم برایم حدیث گفت از پدرش از جدّش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: هر کس از یاری کردن ما اهل بیت ناتوان باشد، و در خلوت هایش دشمنان ما را لعنت نماید، خداوند صدایش را به همه فرشتگان از زمین تا عرش خواهد رسانید، پس هر چه این شخص دشمنان ما را لعنت نماید او را همراهی نموده و به هر کس لعنت فرستد آن ها نیز لعنت فرستند، سپس باز هم بیفزایند، پس عرضه می دارند: بار خدایا! بر این بنده ات درود فرست که آنچه در توان داشت نثار نمود، و چنانچه

ص: ۵۶۱

می توانست بیش از این می کرد. پس از سوی خدای تعالی ندا می رسد: به درستی که من دعای تان را اجابت نمودم و ندای تان را شنیدم، و به روح او در میان ارواح درود فرستادم، و او را نزد خود از برگزیدگان نیکوکار قرار دادم.

همه این ها اضافه بر آن است که موالات و پیروی از امامان علیهم السلام جز با بیزاری جستن و لعنت کردن دشمنانشان حاصل نمی گردد، و بدون تردید بنی امیه از دشمنان ایشان هستند، و نسبت به امامان علیهم السلام و دوستانشان چه ظلم ها و کشتارها کردند، و چه آزارها در حق ایشان روا داشتند، پس تا زمین و آسمان برپاست لعنت خداوند بر آنان باد.

توجه

مقتضای آنچه دانستی - از مطالبی که آوردیم و مطالبی که یاد نمودیم - مانند فرموده امام علیه السلام: «وَلَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمِّيَّةٍ قَاطِبَةً»؛ خداوند همه بنی امیه را لعنت کند. آن است که لعنت بر همه بنی امیه عمومیت دارد، با این که علمای ما در میان دوستان و خواص امامان علیهم السلام عده ای را یاد کرده اند که نسب شان به بنی امیه منتهی می شود، و بدون تردید لعنت کردن مؤمنان دوستدار ائمه طاهرین علیهم السلام حرام است، و خدای - عزوجل - فرموده: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (۱)؛ و هیچ نفسی بار دیگری را بر دوش نگیرد. و خدای تبارک و تعالی فرموده است: «كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ» (۲)؛ هر کس در گرو عملی است که بر خود اندوخته است. در توجیه این اشکال و جمع بین دو دلیل وجوهی ذکر کرده اند که خالی از مناقشه نیست، و به نظر من اظهر آن است که گفته شود: منظور از

ص: ۵۶۲

۱- ۷۴۰. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

۲- ۷۴۱. سوره طور، آیه ۲۱.

بنی امیه هر آن کسی است که شیوه آن ها در پیش گرفته و در دشمنی با امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین و دوستان ایشان از آن ها پیروی کرده باشد، خواه از این تیره باشد و یا از تیره ها و طوایف دیگر. چون هر کس شیوه آن ها را پیش گیرد از آن ها به شمار می آید، و گِلش از گِل آن ها سرشته شده است، هر چند که در نَسَب ظاهری از آن ها محسوب نگردد. و هر آن که ولای امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام را دارا باشد از ایشان است، از هر تیره و طایفه ای که باشد. و دلیل بر آنچه یاد کردیم فرموده خدای - عزوجل - است که: «وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»؛ (۱) و نوح به درگاه پروردگار خویش عرضه داشت پروردگارا فرزند من از اهل بیت من است و وعده عذاب تو هم حتمی است که قادر ترین حکم فرمایانی، [خداوند به نوح خطاب] فرمود: ای نوح او هرگز با تو اهلیت ندارد. و حدیث نبوی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «سلمان از ما اهل البیت است». و فرموده امامان علیهم السلام: «شیعیان ما از ما هستند و به ما بر می گردند».

و در تفسیر برهان و غیر آن از عمر بن یزید ثقفی آمده که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای پسر یزید تو به خدا سوگند از ما اهل البیت هستی، عرضه داشتم: فدایت شوم از آل محمد صلی الله علیه و آله؟ فرمود: آری به خدا از خودشان، ای عمر آیا در کتاب خدای - عزوجل - نخوانده ای: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ

ص: ۵۶۳

يٰۤاِبْرٰهِيْمَ لِلَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِيْنَ»؛ (۱) همانا نزديك ترين مردم به ابراهيم كساني هستند كه از او پيروي كنند و اين پيغمبر و امتش كه اهل ايمانند، و خداوند دوستدار مؤمنين است. و آيا فرموده خداوند - عزّ اسمه - را نخوانده اى: «فَمَنْ تَبِعَنِىْ فَاِنَّهُ مِنِّىْ وَمَنْ عَصَانِىْ فَاِنَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ»؛ (۲) پس هر كس [در راه توحيد و خداپرستى پيرو من باشد او از من است و هر كه مخالفت من كند] او راه شرك و عصيان پويد اختيارش با تو است كه [تو خداى بخشنده و مهربانى. و در اين معنى روايات بسيارى هست، و آنچه ياد كرديم براى اهل بصيرت كافى است.

هفتاد و نهم: اهتمام در اداى حقوق برادران دينى

هفتاد و نهمين برنامه اى كه مايه تقرب و خشنودى آن جناب است، از امورى كه منسوب به اوست؛ اهتمام ورزيدن در اداى حقوق برادران دينى است، كه اين يارى كردن آن جناب و چنگ زدن به ريسمان ولايت او و شادمان نمودن او و احسان كردن به حضرتش مى باشد و تعدادى از اخبار بر اين دلالت دارند.

از جمله؛ آنچه گذشت كه ترك اين كار سبب شمردن امام عليه السلام است.

و از جمله؛ رواياتى است كه دلالت دارند بر اين كه امام عليه السلام به منزله پدر براى مؤمنين است و آن ها به منزله فرزندان اويند و بدون ترديد احسان

ص: ۵۶۴

۱- ۷۴۳. تفسير البرهان، ۱/۲۹۰ و سوره آل عمران، آيه ۶۸.

۲- ۷۴۴. [سوره ابراهيم، آيه ۳۶.

و دوستی به فرزندان، احسان و دوستی به پدر ایشان است. به ویژه اگر برای فرزند امتیازی از لحاظ علم و معرفت و زهد و عبادت و نسب بوده باشد.

و از جمله؛ در اصول کافی در حدیث مرفوعی از معلی بن خنیس آمده که گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام درباره حق مؤمن پرسیدم، آن حضرت علیه السلام فرمود: هفتاد حق است که جز هفت حق از آن ها را به تو خبر نمی دهم، چونکه بر تو مهربانم و می ترسم آن ها را متحمل نشوی، عرضه داشتم: چرا ان شاء الله، حضرت فرمود: این که سیر نشوی در حالی که او گرسنه بماند، و پوشیده نباشی و او برهنه، و این که راهنمایش باشی و [زینت او همچون] پیراهنی که می پوشد، و زبان او که به آن سخن می گوید، و برای او بخواهی آنچه را برای خودت می خواهی، و چنانچه کنیزی داری او را بفرستی تا فرش و بسترش را مرتب سازد، و در حوائج و نیازهای او شب و روز کوشا باشد، اگر چنین کردی ولایت خود را به ولایت ما، و ولایت ما را به ولایت خدای - عزوجل - پیوسته ای (۱).

و در همان کتاب به سند خود از مفضل بن عمر از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: چنین نپندارد کسی از شما که چون مؤمنی را شادمان ساخت فقط او را مسرور نموده، بلکه به خدای سوگند ما را خوشحال کرده، بلکه به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله را شادمان نموده است. (۲)

و در همان کتاب به سند خود از حضرت ابو الحسن علیه السلام آورده که فرمود:

ص: ۵۶۵

۱- ۷۴۵. اصول کافی، ۲ / ۱۷۴.

۲- ۷۴۶. اصول کافی، ۲ / ۱۸۹.

هر کس که برادر مؤمنش برای حاجتی نزد وی آید، رحمتی است که خدای تبارک و تعالی برایش پیش آورده، پس چنانچه آن را بپذیرد به ولایت ما پیوستش داده، و آن به ولایت خداوند متصل است، و اگر او را از برآوردن حاجتش محروم کند در صورتی که بتواند حاجتش را روا سازد، خداوند در قبرش ماری (۱) از آتش بر او مسلط خواهد کرد که تا روز قیامت او را بگزد، آمرزیده شده باشد یا معذب [گناه دیگری هم داشته باشد یا نه] و چنانچه خواهند حاجت عذرش را نپذیرفته وضعش بدتر است (۲).

و در بحار از امام کاظم علیه السلام ضمن حدیثی آمده که فرمود: و هر کس حاجتی از دوستان ما برآورد گویی که آن را برای همه ما برآورده است.

و در کتاب کامل الزیارات از امام رضا علیه السلام آمده که فرمود: هر کس نتواند ما را زیارت کند، دوستان صالح ما را زیارت نماید، ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود. (۳)

و از امام کاظم علیه السلام مانند همین حدیث روایت آمده با اضافه این که: و هر کس نمی تواند ما را صله کند، پس دوستان و موالیان صالح ما را صله نماید ثواب صله ما برایش نوشته می شود. (۴)

می گویم؛ احادیثی که در این باب وارد شده بسیار زیاد است، و مقصود ما

ص: ۵۶۶

۱- ۷۴۷. در متن حدیث، شجاع آمده که در لغت: مار، یا مار نر، یا نوعی از مارهای کوچک می باشد.

۲- ۷۴۸. اصول کافی، ۲ / ۱۹۶.

۳- ۷۴۹. کامل الزیارات، ۳۱۹، باب ۱۰۵.

۴- ۷۵۰. کامل الزیارات، ۳۱۹، باب ۱۰۵ ح ۲.

اشاره بود، ولی خوش دارم در اینجا روایت شریفی را ذکر کنم که زید نرسی^(۱) در اصل خود آن را روایت کرده، چون مشتمل بر فواید بسیار و امور مهمی است. وی گوید: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: می ترسم ما مؤمن نباشیم. آن حضرت علیه السلام فرمود: چرا چنین باشد؟ عرض کردم: زیرا که ما در میان خود کسانی را نمی بینیم که برادر دینیش نزد او از درهم و دینارش ارزشمندتر باشد، و می بینیم دینار و درهم نزد ما از برادری که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بین ما و او را جمع کرده عزیزتر است! آن حضرت علیه السلام فرمود: نه؛ شما مؤمنید، ولی ایمان تان را به کمال نخواهید رساند تا آن گاه که قائم ماعلیه السلام بپاخیزد، در آن هنگام است که خداوند عقل های تان را جمع خواهد ساخت پس مؤمنانِ کاملی خواهید بود، و چنانچه مؤمنانِ کاملی در زمین نباشند در آن صورت خداوند ما را به سوی خود بالا خواهد برد، و دیگر زمین را نخواهید شناخت [زمین شما را نخواهد شناخت خ ل]

ص: ۵۶۷

۱- ۷۵۱. زید نرسی با نون مفتوح - منسوب به نرس یکی از آبادی های عراق - از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بوده، و در مورد «أصل» او اختلاف شده، گفته می شود: جعلی است، ولی نظر درست - طبق رأی جمعی از علمای برجسته قبول و اعتماد بر آن است، به جهت گفته نجاشی - چنانکه از او حکایت شده - اینکه «کتابی دارد که آن را عده ای از او روایت می کنند» سپس گفته: «خبر داد ما را علی بن احمد بن علی بن نوح گفت: حدیث کرد ما را محمد بن احمد صفوانی رحمه الله وی گفت: حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از زید نرسی کتابش را» و کتاب او طریق دیگری جز این نیز دارد که به محمد بن ابی عمیر و بزرگان دیگری منتهی می شود. {مؤلف}. نواده مؤلف گوید: بلکه این حدیث در اصل زید زراد، ص ۶، آمده است، به آنجا مراجعه شود. (سبط مؤلف).

و آسمان را نخواهید شناخت [آسمان شما را نخواهد شناخت خ ل ، بلکه به آن که جانم در دست اوست سوگند که همانا در اطراف زمین مؤمنانی هستند که دنیا در نظر آن ها به قدر بال پشه ای ارزش ندارد، و اگر دنیا و آنچه در دل آن نهفته و آنچه بر روی آن هست تمامی به صورت طلای سرخی بر گردن یکی از این افراد قرار گیرد، سپس از گردن او بیفتد احساس نکند که چه چیزی بر گردنش بوده، و چه چیزی از او افتاده، به خاطر بی ارزشی آن نزد ایشان، آنانند که زندگانی شان مخفی است، وطنشان از سرزمینی به سرزمین دیگر منتقل می گردد، شکم های شان از روزه گرفتن کوچک، لب های شان از [کثرت] تسیح گفتن خشک، دیدگان شان از گریستن کم سو، و چهره های شان از کم خوابی و بیداری زرد است، پس آن است نشانه آن ها که خداوند برای آنان مَثَل زده در انجیل و در تورات و قرآن و زبور، و صُحُفْ أُولَى، آنان را وصف کرده و فرموده: «سِيْمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» (۱)؛ بر رخسارشان از اثر سجده نشان ها پدیدار است این وصف حال آن ها در کتاب تورات و انجیل است. منظورش از این بیان زردی چهره های شان از بیداری شب است. آنان نیکوکاران نسبت به برادران خویش در حال آسانی و سختی هستند، که در حال سختی و تنگدستی بر خودشان اِیْثَار می کنند [و دیگران را مَقْدَم می دارند] این چنین خداوند آنان را توصیف کرده و فرموده: «وَيُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ

ص: ۵۶۸

فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱)؛ و هرچند به چیزی نیازمند باشند باز دیگران را بر خود مقدم می‌دارند و هر کس خود را از خوی بخل و حرص دنیا نگاه دارد آنان به حقیقت رستگاران عالمند.

به خدا سوگند اینان پیروز و رستگار شدند، هرگاه مؤمنی ببیند او را گرامی بدارند، و چنانچه منافقی ببیند از او دوری گزینند، و چون شب بر آنان رسد زمین خدای را بستر و خاک را بالش بگیرند و رخسارها به خاک نهند، به درگاه پروردگارشان زاری کنند که گردن هایشان را از دوزخ رها سازد. و چون صبح بر آنان فرا رسد با مردم معاشرت نمایند [ولی] در بین مردم انگشت نما و معروف نباشند، از راه‌ها [ی عمومی] کناره گرفته‌اند، و آب را خوش و پاکیزه دانسته‌اند، جان‌های شان خسته و بدن‌های شان در سختی افتاده ولی مردم از آن‌ها در آسایش و راحتند، پس ایشان در نظر مردم بدترین مخلوق و نزد خداوند بهترین خلایق به شمار می‌آیند، هرگاه سخن بگویند تصدیق نشوند و چنانچه خواستگاری کنند آن‌ها را تزویج نمایند، و چون در مجلسی حضور یابند شناخته نشوند، و اگر غایب مانند کسی از آنان جستجو نکند. دل‌های شان از [عذاب و عظمت] خداوند بیمناک و لرزان است، زبان هایشان پُر [از ذکر خداوند] است، [یا: بسته و زندان شده] (۲) است،

ص: ۵۶۹

۱- ۷۵۳. سوره حشر، آیه ۹.

۲- ۷۵۴. یعنی: به ذکر خداوند مشحون است، و به گمانم لفظ «ذکر الله» از قلم نسخه برداران افتاده باشد، زیرا که نسخه کتاب پر غلط بود، و سیاق عبارات نیز گواه این گمان من است. {مؤلف}.

و سینه های آنان گنجینه سِرّ خداوند است، چنانچه فرد لایقی را یافتند اندکی بر او القا کنند، و اگر اهل و لایقی نیابند بر زبان های شان قفل ها زنند و کلیدهایش را پنهان دارند، و بر دهان هایشان بندهای سخت و محکمی بسته اند که از کوه ها محکم تر است، از آنان چیزی گرفته نمی شود، گنجوران علم و معدن حلم و حکمت و پیروان پیغمبران و صدّیقین و شهدا و صالحین، زیرکانی که افراد منافق ایشان را گنگ، کور، و کودن می پندارند، و حال آن که هیچ گنگی و کوری و کودنی در آن ها نیست، به راستی که آنان خردمندان فصیح، بردبار، حکیم، تقوی پیشه، نیکوکار، و برگزیده خدایند، خشیت خداوند آنان را ساکت داشته و از خوف خداوند و به خاطر کتمان سِرّ الهی زبان های شان بسته شده است.

وّه که چقدر شوقِ همنشینی و همصحبتی آن ها را دارم، و چقدر از فقدان شان غصّه دارم، و از مجالست با آن ها غصّه هایم زدوده می شود، آنان را جستجو کنید که هرگاه ایشان را یافتید و از نورشان بر گرفتید هدایت خواهید شد، و به وسیله آنان در دنیا و آخرت پیروز خواهید گشت، آنان در بین مردم از گوگرد سرخ کمیاب ترند، زیور شان سکوت طولانی با پنهان داشتن سِرّ و نماز و زکات و حج و روزه و مواسات و دستگیری برادران دینی در حال آسانی و سختی است، پس این زیور و لذّت آن ها است، ای خوشا به حالشان و چه بازگشت خوبی دارند، آنان وارثان بهشتِ فردوس هستند در آن جاودان خواهند بود. و آنان در بین اهل بهشت همچون فردوس برین در میان

بوستان های بهشتند، ایشانند که در دوزخ جستجو شان کنند در حالی که اینان در بهشت متنعم و شادمان باشند، و این است گفته اهل آتش که: «ما لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ» (۱)؛ چه شده که ما مردانی را که از اشرار می‌شمردیم [امروز در دوزخ] نمی‌بینیم. که ایشان به نظر آن‌ها از اشرارند، پس خداوند منازل ایشان را بالا می‌برد تا آن که آنان را ببینند، و این برای دوزخیان در آتش حسرتی خواهد بود، پس گویند: ای کاش بازگردیم و مانند ایشان شویم که به راستی آنان نیکان بودند و ما بدها و اشرار، و این حسرتی برای اهل دوزخ است.

و در بحار به نقل از امالی شیخ صدوق به سند خود از جابر جعفی آورده که گفت: ما جمعی بودیم که بر حضرت محمد بن علی امام باقر علیه السلام وارد شدیم پس از آن که مراسم حج و عبادت خود را انجام داده بودیم، پس آن جناب را وداع گفتیم و عرضه داشتیم: ای زاده رسول خدا ما را سفارشی فرمای؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: باید که قدرتمندان از شما ضعیفان را یاری دهند، و ثروتمندان تان بر فقیران عطوفت نمایند، و هر کس برای برادر دینیش خیرخواه باشد همچنان که برای خودش خیرخواه است، و اصرار ما را کتمان سازید و مردم را بر ما مشورانید، و در امر ما دقت کنید و آنچه از ما برایتان نقل شده را بنگرید، چنانچه دیدید با آنچه در قرآن آمده موافق است آن را بپذیرید، و اگر آن را موافق نیافتید آن را رد کنید، و چنانچه امر بر شما مشتبه شد درباره اش توقف نمایید، و آن را به ما رد کنید، تا آنچه را برای ما شرح

ص: ۵۷۱

گردیده برایتان شرح دهیم، پس اگر چنان بودید که شما را سفارش نمودیم و از آن بیرون نروید و کسی از شما پیش از خروج قائم ماعلیه السلام بمیرد شهید خواهد بود، و هر کس قائم ما را دریابد پس در رکاب آن حضرت کشته شود پاداش دو شهید را خواهد داشت، و هر کس در پیش روی حضرتش دشمن ما را بکشد پاداش بیست شهید را خواهد داشت. (۱)

هشتماد: مهیا کردن سلاح و اسب در انتظار ظهور آن جناب

هشتماد: مهیا کردن سلاح و اسب در انتظار ظهور آن جناب

تا آن حضرت علیه السلام را یاری کند و به حضورش شرفیاب گردد، پس در اینجا دو مطلب بحث می شود: مطلب اول: ذکر فضیلت مهیا کردن سلاح. مطلب دوم: بیان آنچه بر مرابطه و مهیا کردن اسب [آماده باش بودن] دلالت دارد، معنی و اقسام مرابطه نیز در این مطلب یاد می شود.

مطلب اول

روایتی که نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده بر آن دلالت دارد، که آن حضرت فرمودند: لِيُعَدَّنَ أَحَدُكُمْ لِحُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَوْ سَيِّهَمًا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا عَلِمَ ذَلِكَ مِنْ بَيْتِهِ رَجَوْتُ لِأَن يُنْسَى فِي عُمَرِهِ؛ هر یک از شما برای خروج حضرت قائم علیه السلام [سلاحی] مهیا کند هر چند که یک تیر باشد، که خدای تعالی هر گاه بداند که شخص چنین نیتی دارد امیدوارم عمرش را طولانی کند (۲).

می گویم: آنچه درباره فرموده امام علیه السلام: لِأَن يُنْسَى فِي عُمَرِهِ در نظرم می آید این است که خدای تعالی به سبب این عمل عمرش را طولانی می نماید، خواه

ص: ۵۷۲

۱- ۷۵۶. امالی، ۱۴۵.

۲- ۷۵۷. غیبت نعمانی، ۱۷۳.

این که عمرش آن قدر طولانی بشود که زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام را دریابد یا نه، و «إنساء» در لغت به معنی تأخیر است.

و شیخ کلینی رحمه الله در روضه کافی به سند خود از ابو عبد الله جعفری روایت آورده که گفت: حضرت ابو جعفر محمد بن علی امام باقر علیه السلام به من فرمودند: منتهای زمان رابطه نزد شما چند روز است؟ عرضه داشتم: چهل روز. فرمودند: ولی رابطه ما رابطه ای است که همیشه هست، و هر کس در راه ما اسبی را مهیا نماید، به مقدار دو وزن آن تا مادامی که آن را نگهداشته برایش [ثواب] خواهد بود، و هر کس سلاحی را برای [یاری] ما مهیا سازد، تا وقتی که نزد او هست به مقدار وزن آن برایش [ثواب] خواهد بود، از یک بار و دو بار و سه بار و چهار بار بی تابی نکنید [یعنی اگر مکرر دیدید که امامان بر حق شما مظلوم و مقهور شدند ناامید نشوید] به درستی که مَثَلِ ما و شماها مانند پیغمبری است که در بنی اسرائیل بود و خداوند - عزوجل - به او وحی فرمود که قوم خود را به جهاد فراخوان، که من تو را یاری خواهم کرد، پس آن ها را از هر جا که بودند جمع کرد و با هم روی به سوی دشمن نهادند، هنوز شمشیر و نیزه ای به کار نبرده بودند که دشمنان بر آن ها غلبه کردند و ایشان روی به هزیمت نهادند، بار دیگر خداوند متعال به او وحی فرستاد که قوم خویش را به جهاد دعوت کن به درستی که من شما را یاری خواهم کرد، پس آن پیغمبر ایشان را جمع کرد و همگی را به سوی دشمن بسیج نمود، ولی هنوز شمشیر و نیزه ای به کار نبرده بودند که شکست خوردند و گریختند. سپس [برای

سومین بار [خداوند به آن پیغمبر وحی فرمود که قومت را به جهاد دعوت کن، به درستی که من شما را یاری خواهم کرد، چون قوم خویش را به جهاد فراخواند عرضه داشتند: تو وعده نصرت به ما دادی و ما مغلوب شدیم. پس خدای - عزوجل - به او وحی فرمود: که اگر جهاد نکنید مستوجب آتش عذاب خواهید شد، عرض کرد: پروردگارا جهاد با کفار نزد من از آتش عذاب بهتر است. پس آن پیغمبر قوم خود را به جهاد دعوت نمود، سیصد و سیزده تن از آنان به عدد اهل بدر او را اجابت کردند، پس با آن ها به سوی دشمن روی نهاد، و هنوز شمشیر و نیزه ای به کار نبرده بودند که خدای - عزوجل - فتح و پیروزی را نصیب آنان ساخت (۱).

مجلسی رحمه الله در شرح فرموده امام علیه السلام: «مربطه ما مربوطه ای است که همیشه هست» گوید: یعنی بر شیعیان واجب است که خود را بر اطاعت امام بر حق، و انتظار فرج او ببندند، و برای یاری نمودنش مهیا باشند. و در شرح فرمایش آن حضرت علیه السلام: «به مقدار دو وزن آن ...» گوید: «یعنی ثواب صدقه دادن دو برابر وزن آن طلا و نقره هر روز برایش خواهد بود، و احتمال دارد که از باب تشبیه معقول به محسوس باشد، یعنی: برای او دو چندان وزن آن اسب ثواب خواهد بود».

مطلب دوم

در بیان معنی مربوطه و فضیلت آن است، خدای - عزوجل - فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ

ص: ۵۷۴

تُفْلِحُونَ» (۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید صبور باشید و یکدیگر را به صبر و پایداری سفارش نمایید و مرابطه کنید و خدا ترس باشید که پیروز و رستگار شوید.

بدان که مرابطه از «رَبَط» به معنی بستن گرفته شده، و منظور از آن در کتاب و سنّت چند معنی است: معنی اوّل: آنچه فقها در کتاب جهاد از مباحث فقه یاد کرده اند این که: شخص مؤمن در یکی از مراکز نفوذ دشمن اسب [و مرکب] خود را نگاه دارد، برای حفظ بلاد اسلام از یورش و هجوم کفار، که هرگاه بر مسلمین هجوم کنند آن ها را دفع نماید. و حدّ اقل این مرابطه سه روز و حدّ اکثر چهل روز است، و چون از چهل روز بیشتر شود ثواب مجاهدین را خواهد داشت، و در استحباب این گونه از مرابطه بین زمان حضور امام علیه السلام و زمان غیبت او فرقی نیست، و این مرابطه فضیلت بسیار دارد، چنان که در حدیث نبوی که در کتاب جواهر الکلام (۲) به نقل از منتهی حکایت شده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «یک شب مرابطه کردن [و اسب مهیا داشتن] در راه خدا از این که شخص یک ماه روزها روزه باشد و شب ها به عبادت قیام نماید ثوابش بیشتر است، پس هرگاه بمیرد عملی که انجام می داده بر او جریان خواهد یافت، و روزیش بر او جاری خواهد شد، و از فرشته ای که در قبر مردگان را بازجویی کند، ایمن خواهد ماند».

و در حدیث نبوی دیگری است که: «هر میتی نامه عملش پیچیده و پرونده اش مهر [و بسته] می شود مگر مرابطه کننده در راه خدا که عملش تا

ص: ۵۷۵

۱- ۷۵۹. سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

۲- ۷۶۰. جواهر الکلام، ۲۱ / ۴۰.

روز قیامت زیاد می گردد، و از فرشته بازجوی قبر [از فتنه دوران فترت خ ل] ایمن خواهد ماند».

و در حدیث نبوی سومی آمده است: «دو چشم است که آتش به آن ها نرسد، چشمی که از خوف خدا گریسته و چشمی که شب را برای حراست و پاسداری در راه خداوند بیدار مانده باشد».

توضیح

این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «روزی بر او جاری خواهد شد» شاید منظور عالم برزخ باشد، به قرینه بعضی از اخبار و تفسیر بعضی از آیات، چنان که بر اهل عنایت و خرد پوشیده نیست.

دو نکته

شایسته است در اینجا دو نکته را تذکر دهیم:

۱- این که این گونه رابطه نیابت بردار است، به جهت آنچه پیش تر در استحباب نیابت از زندگان و مردگان در سایر اعمال نیک و کارهای مستحب بیان داشتیم، و به دلایل دیگری که در فقه یاد شده است.

۲- این که استحباب این رابطه در صورتی است که ضرورت نداشته باشد، و گرنه در صورت ضرورت داشتن واجب کفایی خواهد بود، و تفصیل سخن موجب خروج از مقصود می شود.

معنی دوم: این که مؤمن با امام زمانش رابطه کند، به این که خودش را به رشته ولایت او ببندد و مربوط سازد، و به پیروی و یاری حضرتش ملتزم گردد. و این گونه از رابطه بر همه افراد واجب عینی است، و نیابت در آن نیست، و این یکی از ارکان ایمان است، و خداوند متعال هیچ عملی را بدون آن نمی پذیرد.

و بر این مطلب دلالت دارد - اضافه بر آنچه در مبحث وجوب انتظار و مباحث دیگر گذشت - آنچه علی بن ابراهیم قمی به سند صحیحی در تفسیر آیه یاد شده از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: (صبر کنید) بر مصایب (و یکدیگر را به صبر وا دارید) بر واجبات، (و رابطه کنید) بر [اعتقاد به] امامان علیهم السلام. (۱)

و در تفسیر برهان و غیر آن از امام باقر علیه السلام آمده که درباره فرموده خدای - عزوجل - : «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا». فرموده: بر انجام فرایض و واجبات صبر کنید و با دشمنانتان پایداری کنید، و با امام منتظرتان رابطه نمایید. (۲)

و در همان کتاب به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: بر فرایض و واجبات صبر کنید و یکدیگر را بر مصایب به صبر وا دارید و بر [اعتقاد به] امامان رابطه نمایید. (۳)

و از امام کاظم علیه السلام است که فرمود: بر مصایب صبر کنید و یکدیگر را به تقیه کردن وا دارید و با کسی که به او اقتدا دارید رابطه نمائید، و خداترسی را پیشه سازید باشد که پیروز و رستگار شوید. (۴)

و از یعقوب سراج از حضرت امام صادق علیه السلام در معنی آیه شریفه چنین

ص: ۵۷۷

۱- ۷۶۱. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۴ ح ۶.

۲- ۷۶۲. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۴، ح ۴ و سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

۳- ۷۶۳. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۴، ح ۲.

۴- ۷۶۴. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۴، ح ۳.

آمده: بر اذیت در راه ما صبر کنید. راوی گوید: عرضه داشتم: (فَصَابِرُوا)؟ فرمود: [یکدیگر را] بر دشمنان با ولّی تان به صبر وا دارید. عرض کردم: (وَرَابِطُوا)؟ فرمود: بر پای ماندن بر امامتان، و تقوی و خداترسی را پیشه سازید باشد که پیروز و رستگار شوید. عرضه داشتم: این تنزیل است؟ فرمود: آری (۱). و در حدیث دیگری آمده که فرمود: با امامتان در آنچه به شما امر فرموده و بر شما فرض کرده مرابطه نمایید.

می گویم: وجوب مرابطه به این معنی از ضروریات مذهب است، بنابراین از آوردن دلیل بر این مطلب بی نیاز هستیم، اضافه بر این که دلالت آیات و اخبار بر آن همچون خورشید نیمروز روشن است، پس بر آنان که چشم و گوششان باز است پوشیده نیست.

معنی سوم: این که اسب و مانند آن را به انتظار ظهور صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - نگاه دارد، تا بر آن سوار شده و با دشمنان آن حضرت مقابله نماید، و این گونه از مرابطه از مستحبات مؤکد است، و دلیل بر فضیلت آن - اضافه بر آنچه از روضه کافی حکایت کردیم - روایتی است که در فروع کافی در کتاب الدّواجن به سند خود از ابن طیفور متطبب آورده که گفت: حضرت ابو الحسن علیه السلام به من فرمود: بر چه مرکبی سوار می شوی؟ عرضه داشتم: بر الاغ. آن حضرت علیه السلام فرمود: آن را چند خریده ای؟ عرض کردم: سیزده دینار. فرمود: این همان اسراف است این که الاغی را به سیزده دینار خریداری کنی

ص: ۵۷۸

و اسب تاتاری را واگذاری. عرضه داشتم: ای سرور من به درستی که هزینه اسب تاتاری از هزینه الاغ بیشتر است. فرمود: البته کسی که هزینه الاغ را می دهد هم او هزینه اسب را هم می دهد، آیا ندانسته ای که هر کس اسبی را به انتظار امر ما نگاه دارد، و به سبب آن دشمنان را خشمگین سازد، و او به ما منسوب باشد خداوند روزیش را فراخ گرداند، و شرح صدر به او عطا کند، و به آرزویش برساند، و یار او بر حوائجش باشد. (۱)

و در برهان و غیر آن به نقل از تفسیر عیاشی به سند خود از امام صادق علیه السلام در معنی آیه مرابطه آمده: صبر کنید، می فرماید: از گناهان، و یکدیگر را به صبر و دارید بر انجام فرایض و واجبات، و خداترسی را پیشه کنید، خداوند فرماید: امر به معروف و نهی از منکر نمایید. سپس فرمود: و کدام منکر از این زشت تر که این امت بر ما ظلم کردند و ما را کشتند؟ و مرابطه کنید: [خداوند] فرماید: در راه خدا [مرباطه کنید]. و ماییم راه بین خدا و خلق او، و ماییم رشته ارتباط، توجه کنید هر کس در دفاع از ما جهاد کند به راستی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنچه از سوی خداوند آورده جهاد کرده است ... (۲)

و در همان کتاب از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام درباره این آیه آمده که فرمود: درباره ما نازل گشت، و رباطی که به آن مأمور شده ایم هنوز نشده، و از نسل ما آن مرابط خواهد بود. (۳)

ص: ۵۷۹

۱- ۷۶۶. فروع کافی، ۶ / ۵۳۵، ح ۱، باب دواجن.

۲- ۷۶۷. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۵، ح ۱۰.

۳- ۷۶۸. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۵، ح ۱۳.

منظور از مرابط - چنان که از تأمل در فرمایشات ایشان علیهم السلام برآیم ظاهر شده - همان امام منتظر - عجل الله فرجه الشریف - می باشد، و جهت این نامگذاری برای آن حضرت روشن است.

توجه

مقصود اصلی در اینجا یاد کردن گونه دوم و سوم از مرابطه بود، و گونه اول آن را هم به منظور فایده بیشتر و نتیجه زیادتر یاد نمودیم، و در این هنگام - یعنی ماه جمادی الثانیه از سال هزار و سیصد و چهل و هشتم از هجرت مبارک نبوی - تصمیم گرفته ام به منظور زیارت مشاهد ائمه اطیاب علیهم السلام به عراق سفر کنم، و از خدای تعالی خواستارم که مرا در راه مقصودم به طور کامل توفیق دهد، و پس از بازگشت از سفر مرا برای تمام کردن کتاب موفق گرداند، بمنه و کرمه انه عزیز و هاب.

تا به اینجا به دست مصنف ضعیف جانی محمد تقی موسوی اصفهانی - که خدای تعالی او را ببخشاید و در پناه مولایش حضرت حجّت - عجل الله فرجه الشریف - قرارش دهد - با حمد و استغفار پایان یافت.

فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

- ۱ - قرآن کریم (وزیری، کیفی، جیبی)
- ۲ - کلیات مفاتیح الجنان (وزیری، جیبی)
- ۳ - منتخب مفاتیح الجنان (جیبی)
- ۴ - نهج البلاغه (وزیری، جیبی)
- ۵ - صحیفه سجادیه
- ۶ - ادعیه و زیارات امام زمان علیه السلام
- ۷ - آئینه اسرار
- ۸ - آثار گناه در زندگی و راه جبران
- ۹ - آخرین پناه
- ۱۰ - آخرین خورشید پیدا
- ۱۱ - آشنایی با چهارده معصوم (۱ و ۲)
- ۱۲ - آقا شیخ مرتضی زاهد
- ۱۳ - آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم)
- ۱۴ - ارتباط با خدا
- ۱۵ - از زلال ولایت
- ۱۶ - اسلام شناسی و پاسخ به شبهات
- ۱۷ - امامت، غیبت، ظهور
- ۱۸ - امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام
- ۱۹ - امامت و ولایت در امالی شیخ صدوق

۲۰ - امام رضا، امام مهدی و حضرت معصومه علیهم السلام (روسی)

۲۱ - امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان

۲۲ - امام شناسی و پاسخ به شبهات

۲۳ - انتظار بهار و باران

۲۴ - انتظار و انسان معاصر

۲۵ - اهمیت اذان و اقامه

۲۶ - با اولین امام در آخرین پیام

۲۷ - بامداد بشریت

۲۸ - بهتر از بهار/کودک

۲۹ - پرچمدار نینوا

۳۰ - پرچم هدایت

۳۱ - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و تروریسم و خشونت طلبی

۳۲ - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و جهاد و برده داری

۳۳ - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و حقوق اقلیت ها و ارتداد

۳۴ - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و حقوق زن

۳۵ - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و صلح طلبی

۳۶ - تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام / دو جلد

۳۷ - تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله / دو جلد

۳۸ - تاریخچه مسجد مقدس جمکران (فارسی، عربی، اردو، انگلیسی)

۳۹ - تاریخ سید الشهداء علیه السلام

۴۰ - تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام

۴۱ - تشرف یافتگان (چهار دفتر)

۴۲ - جلوه های پنهانی امام عصر علیه السلام

۴۳ - چهارده گفتار / ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام

۴۴ - چهل حدیث / امام مهدی علیه السلام در کلام امام علی علیه السلام

۴۵ - چهل حدیث برگزیده از پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله

ص: ۵۸۱

۴۶ - حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت

۴۷ - حکمت های جاوید

۴۸ - ختم سوره های یس و واقعه

۴۹ - خزائن الاشعار (مجموعه اشعار)

۵۰ - خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب)

۵۱ - خوشه های طلایی (مجموعه اشعار)

۵۲ - دار السلام

۵۳ - داستان هایی از امام زمان علیه السلام

۵۴ - داغ شقایق (مجموعه اشعار)

۵۵ - در انتظار منجی (روسی)

۵۶ - در جستجوی نور

۵۷ - در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)

۵۸ - دفاع از حریم امامت و ولایت (مختصر شب های پیشاور)

۵۹ - دلشده در حسرت دیدار دوست

۶۰ - دین و آزادی

۶۱ - رجعت یا حیات دوباره

۶۲ - رسول ترک

۶۳ - روزنه هایی از عالم غیب

۶۴ - زیارت ناحیه مقدسه

۶۵ - سحاب رحمت

۶۶ - سخنرانی مراجع در مسجد جمکران

۶۷ - سرود سرخ انار

۶۸ - سقا خود تشنه دیدار

۶۹ - سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات

۷۰ - سیاحت غرب

۷۱ - سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی

۷۲ - سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام (دوجلدی)

۷۳ - سیمای مهدی موعود علیه السلام در آئینه شعر فارسی

۷۴ - شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الطالعه)

۷۵ - شمس وراء السحاب / عربی

۷۶ - صبح فرا می رسد

۷۷ - ظهور حضرت مهدی علیه السلام

۷۸ - عاشورا تجلی دوستی و دشمنی

۷۹ - عریضه نویسی

۸۰ - عطر سیب

۸۱ - عقد الدرر فی أخبار المنتظر علیه السلام / عربی

۸۲ - علی علیه السلام مروارید ولایت

۸۳ - علی علیه السلام و پایان تاریخ

۸۴ - غدیر خم (روسی، آذری لاتین)

۸۵ - غدیرشناسی و پاسخ به شبهات

۸۶ - فتنه و هایت

۸۷ - فدك ذوالفقار فاطمه عليها السلام

۸۸ - فریادرس

۸۹ - فرهنگ اخلاق

۹۰ - فرهنگ تربیت

۹۱ - فرهنگ درمان طبیعی بیماری ها (پخش)

۹۲ - فوز اکبر

۹۳ - فریادرس

۹۴ - قصه های تربیتی

۹۵ - کرامات المهدی علیه السلام

۹۶ - کرامت های حضرت مهدی علیه السلام

۹۷ - کمال الدین و تمام النعمه (دو جلد)

۹۸ - کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار)

۹۹ - گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار)

۱۰۰ - گفتمان مهدویت

۱۰۱ - گنجینه نور و برکت، ختم صلوات

۱۰۲ - مام فضیلت ها

۱۰۳ - مشکاه الانوار

۱۰۴ - مفرد مذکر غائب

۱۰۵ - مکیال المکارم (دو جلد)

۱۰۶ - منازل الآخرة، زندگی پس از مرگ

۱۰۷ - منجی موعود از منظر نهج البلاغه

ص: ۵۸۲

- ۱۰۸ - منشور نینوا
- ۱۰۹ - موعودشناسی و پاسخ به شبهات
- ۱۱۰ - مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات
- ۱۱۱ - مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی
- ۱۱۲ - مهدی موعود علیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار - دو جلد
- ۱۱۳ - مهربان تر از مادر / نوجوان
- ۱۱۴ - مهر بیکران
- ۱۱۵ - میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس)
- ۱۱۶ - ناپیدا ولی با ما / (فارسی، ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالا)
- ۱۱۷ - نجم الثاقب
- ۱۱۸ - نجم الثاقب (دو جلدی)
- ۱۱۹ - ندای ولایت
- ۱۲۰ - نشانه های ظهور او
- ۱۲۱ - نشانه های یار و چکامه انتظار
- ۱۲۲ - نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات
- ۱۲۳ - نماز شب
- ۱۲۴ - نهج الکرامه گفته ها و نوشته های امام حسین علیه السلام
- ۱۲۵ - و آن که دیرتر آمد
- ۱۲۶ - واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات
- ۱۲۷ - وظایف منتظران

۱۲۸ - ویژگی های حضرت زینب علیها السلام

۱۲۹ - هدیه احمدیه / (جیبی، نیم جیبی)

۱۳۰ - همراه با مهدی منتظر

۱۳۱ - یاد مهدی علیه السلام

۱۳۲ - یار غائب از نظر (مجموعه اشعار)

۱۳۳ - ینایع الحکمه / عربی - پنج جلد

ص: ۵۸۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

